

امام علی شناسی

چهارصد نکته درباره امیرمومنان علی بن ابی طالب علیه السلام

بسم الله الرحمن الرحيم

مقدمه

حمد و سپاس خداوند را که خالق شخصیتی مانند علی بن ابی طالب ع است. و درود و صلوات بر حضرت محمد ص که علیح در دامن او تربیت شد. علی معجزه خلقت است. ایمان علی برتر از ایمان همه مردم است. علی برتر از همه پیامبران و بجز محمد مصطفی است. علی تنها شخصیتی است که با اجنه کافر جنگید و عده ای از آنان را کشت و مابقی آنان ایمان آوردند. علی تنها شخصیتی است که خداوند سبحان با صدای او با محمد ص در معراج سخن گفت. علی تنها شخصیتی است که با اصحاب کهف سخن گفت و همه آنان به علی سلام کردند. علی تنها شخصیتی است که هفتاد بار در نماز از خوف خدا، بیهوش شد. علی تنها شخصیتی است که اگر نبود دین اسلام ناقص می ماند. علی تنها شخصیتی است که در کعبه متولد گشت. علی تنها شخصیتی است که اگر انس و جن نویسنده شوند نمی توانند فضایل او را بشمارند. علی شخصیتی است که اگر بجای حضرت ادم ع در بهشت بود، هرگز از میوه ممنوعه نمی خورد. علی شخصیتی است که قرآن ناطق است. علی شخصیتی است که اگر نبود، همسری برای فاطمه زهرا س پیدا نمی شد. علی شخصیتی است که نفس پیامبر بود. علی شخصیتی است که پدر حسن و حسین و زینب و عباس بود. علی شخصیتی است که پدر یازده امام معصوم است.

علی شخصیتی است که برطرف کننده غم و اندوه از چهره رسول خدا بود.

علی شخصیتی است که اگر مردم دنیا او را بشناسند همگی عاشق و شیفته او می شوند

علی شخصیتی است که تقسیم کننده بهشت و جهنم است.

علی شخصیتی است که ساقی حوض کوثر است.

علی شخصیتی است که عاشقان عجیبی دارد که حاضرند سر بدهند و هرگز دست از علی نکشند.

علی شخصیتی است که موسس همه علوم اسلامی است

علی شخصیتی است که صاحب نهج البلاغه است

علی شخصیتی است که به راههای آسمان بیشتر از راههای زمین مطلع است.

علی شخصیتی است که استاد همه عارفانی چون قاضی و بهجت است

علی شخصیتی است که پدر یتیم ها و حامی بیوه زنان است.

علی شخصیتی است که در هیچ جنگی شکست نخورد. و زره بر پشت نبست زیرا هرگز فرار نکرد و همه قهرمانان عرب را شکست داد و پشتشان را بر خاک مالید. و قهرمانی در جهان نبوده است که بتواند علی را شکست دهد.

علی شخصیتی است که در قلعه خیبر را از جا کند و بر روی خندق قلعه انداخت . دری که چهل مرد نتوانستند آن را بلند کنند!

علی شخصیتی است که با اینکه بر کشورهای بزرگی حکومت می کرد و لی انقدر عادل بود که خود فرمود:

سو گند به خدا! اگر تمام اقالیم هفتگانه (زمین) را با آنچه که زیر افلاک آن است در مقابل معصیت به خدا دوباره مورچه ای که پوست جوی را از دهان او در آورم به من بدهند، چنین اقدامی را نخواهم کرد.

لذا دیدند جوان امریکایی شیعه شده و اسم خود را علی گذاشته است. از او علت این تحول را پرسیدند. گفت این جمله علی در نهج البلاغه مرا دیوانه کرد! مرا عاشق علی کرد.

علی شخصیتی است با اینکه بر قلمرو بزرگی حکومت می کرد ولی انقدر به دنیا بی رغبت بود که غذای او نان جو بود و کفشش انقدر وصله خورده بود که خود فرمود از وصله کننده خجالت می کشم بگویم دوباره وصله اش کند و فرمود دنیا را سه طلاقه کرده ام. و به دنیا خطاب می فرمود ای دنیا برو غیر مرا فریب بده!

علی شخصیتی است که در شب قدر در محراب مسجد کوفه هنگام نماز صبح، از دست خوارج با شمشیر زهر آلود ضربت خورد و در شب قدر بشهادت رسید .

در این کتاب به چهارصد نکته درباره امیرمومنان علی بن ابی طالب ع پرداخته شده است.
کرمانشاه-زمستان 95

حضرت علی "علیه السلام" فرمودند؛

أَنَا صَلَاحُ الْمُؤْمِنِ،

أَنَا حَيَّ عَلَى الصَّلَاةِ،

أَنَا حَيَّ عَلَى الْفَلَاحِ،

أَنَا حَيَّ عَلَى خَيْرِ الْعَمَلِ.

حقیقت و باطن نماز مؤمن، تبعیت محض از ولایت من است،

منظور از "بشتاید بسوی نماز"، شتاب در امر پذیرش و متابعت من ولی الله الاعظم است،

مراد از بشتاید بسوی فلاح، شتاب بسوی ولایت من است،

¹بشتاید بسوی خَيْرِ الْعَمَلِ، یعنی هر عمل خیری، تنها در ذیل ولایت اهل البیت "علیه السلام" مقبول است

-2-

به احترام قرآن

دزدی را نزد امیرالمومنین امام علی علیه السلام آوردند و او به سرقت خود اعتراف کرد.

حضرت امیر المومنین علیه السلام به او فرمود: آیا از قرآن چیزی حفظ داری؟

عرض کرد: آری سوره بقره را.

حضرت به او فرمود: دست را به سوره بقره بخشیدم.

¹أنوار الهداية، ص ۱۷۵

تظلم الزهراء (عليها السلام)، ص ۳۲

موسوعة كلمات الإمام الحسين (ع)، ص ۵۸ ~ ۶۲

كتاب الفضائل أبي الفضل بن جبرائيل ألقى، ص ۸۴ ~ ۸۶

مجمع النورين الشيخ أبو الحسن

المرنديفی، ص ۱۹۲ ~ ۱۹۴

حلیة الأبرار فی أحوال محمد و آله الأطهار، ج ۲، ص ۱۲۳ ~ ۱۲۷

اشعث بن قیس کندی به امام گفت: حدی از حدود خدا را تعطیل میکنی؟

امام در پاسخ او فرمود: تو چه میدانی؟

اگر بینه اقامه شود امام حق عفو مجرم را ندارد اما اگر مردی اعتراف کرد که دزدی کرده است اختیار با امام است که او را ببخشد یا کیفر دهد¹.

3-

شوق عرش برای دیدن امیرالمؤمنین علی علیه السلام

جبرئیل علیه السلام نزد پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم نشسته بود که امیرالمؤمنین علی علیه السلام از راه فرا رسید، جبرئیل خندید و گفت: ای محمد، این علی بن ابی طالب است که از راه فرا رسید.

پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: ای جبرئیل، مگر اهل آسمانها او را می شناسند؟

جبرئیل گفت: ای محمد، سوگند به آن که تو را به حق به پیامبری برانگیخته است، همانا اهل آسمانها بیشتر از اهل زمین به او معرفت دارند، او در هیچ جنگی تکبیر نگفت جز آن که ما نیز با او تکبیر گفتیم، و حمله ای نبرد جز آن که با او حمله بردیم، و شمشیری نزد جز آن که با او شمشیر زدیم.

جبرئیل علیه السلام گفت: ای محمد، چون خداوند از بالای عرش خود ثنا و درود

فراوان بر امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب علیه السلام می فرستد عرش مشتاق دیدار امیرالمؤمنین علی علیه السلام شد، خداوند این فرشته را به صورت امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب علیه السلام در زیر عرش خود آفرید تا آتش شوق عرش فروشنید، و تسبیح و تقدیس و تمجید این فرشته را ثواب و پاداشی برای شیعیان خاندان تو ای محمد قرار داده است²

بهترین عبادت نگاه به چهره علی (ع) است

4-مردی خدمت رسول خدا(ص) آمد و گفت: یا رسول الله! خبر داری که فلان شخص از راه دریا کالای اندکی به چین برده

و زود برگشته و بهره و سود فراوانی ازین راه کسب کرده؟ به حدی که دوستانش به او حسد می ورزند .

رسول خدا(ص) فرمودند: مال دنیا هرچه بیشتر شود صاحب مال به گرفتاری و بلا نزدیک تر می شود. هرگز به پولدارها رشک نبرید مگر پولداری که در راه خدا مالش را بخشیده باشد. آیا می خواهید به شما خبر دهم که از آن رفیق سفر کرده شما چه

¹ مستدرک الوسائل، ج 18، ص 34.

کسی سرمایه کمتری دارد ولی سودش بیشتر و هرچه هست برای او در نزد خدا محفوظ است. گفتند: بله یا رسول الله؟ پیامبر(ص) فرمودند به این مرد که به سوی شما می آید بنگرید. آن مرد می گوید نگاه کردیم دیدیم مردی از انصار است. آنگاه رسول خدا(ص) فرمودند: از همین مرد امروز آنقدر خیر و بندگی خدا بالا رفته که اگر بین همه آسمانها و زمین بخشش شود بدترین بهره مند از آن کسی است که گناهان او آمرزیده و بهشت بر او واجب شود !

عرض کردم مگر چه کرده است این مرد؟ رسول خدا (ص) فرمودند: بروید از خود او پرسید چه عملی را انجام داده است. همه اصحاب به سرعت نزد او رفتند و به او گفتند: بر تو گوارا باد ای مرد آنچه رسول خدا به تو مرده داده. امروز چه کردی که خدا این همه ثواب برای تو نوشته است؟

آن مرد گفت از خانه ام بیرون آمدم و به دنبال کاری رفتم اما تاخیری پیش آمد که ترسیدم کارم از دستم برود لذا به خودم گفتم آن کار را با نگاه کردن به صورت علی بن ابی طالب(ع) عوض میکنم و دنبال آن کار نرفتم. من از رسول خدا شنیدم که "نگاه بر روی علی(ع) عبادت است."

آنگاه رسول خدا فرمودند: آری به خدا سوگند عبادت است و چه عبادتی از آن بهتر! سپس رسول خدا فرمودند: ای بنده خدا تو دنبال کسب درهم و دینار برای خانواده ات رفتی تا آن را به دست آوری اما آن کار از دست رفت ولی به عوض آن نگاه به صورت علی با محبت و اعتقاد به فضل او را انتخاب کردی همانا این کار تو بهتر از آن است که برای تو دنیای پر از طلای سرخ باشد و تو آنها را در راه خدا انفاق کنی و در هر نفسی که در این راه کشیدی حق شفاعت هزار گنهکار را داری که خدا آنها را در دوزخ به شفاعت تو آزاد کند^۱.

-5-

شهادت ثالثه وظیفه هر پیامبر از مصدر اهل سقیفه..

کشفی ترمذی از علمای اهل سنت (سقیفه) روایت می کند:

در بعضی از کتب احادیث به نظر درآمده که جمیع انبیا در لیلۃ المعراج به صاحب قاب قوسین و سید الثقلین گفتند :

^۱امالی شیخ صدوق، ص ۳۶۱

بحارالانوار، ج ۳۸، ص ۱۹۷

تاویل الآیات، ج ۲، ص ۸۶۶

کشف الیقین، ص ۴۴۹

مقام الامام علی.ع، ص ۶۷

ما همه مبعوث شده ایم بر شهادت "لا اله الا الله" و اقرار کردن به نبوت تو و ولایت علی بن ابی طالب^۱.

-6

نام اهل بیت بر روی سنگها و غیره

در جهان تکوین موارد فراوانی وجود دارد که نام اهل بیت (ع) به طور طبیعی ترویج شده است. مرحوم محدث نوری در کتاب «نجم الثاقب» بعد از نقل حکایت شیعیان بحرین، چند نمونه آنها را ذکر کرده‌اند. از جمله می‌فرمایند: شیخ عبدالحسین تهرانی نقل کردند که وقتی به حله رفته بودند، درختی را در آنجا از وسط دو نیم کرده بودند، در باطن آن در هر نصفی دیدند به خط نسخ، نقش «لا اله الا الله محمد رسول الله علی ولی الله» ترسیم شده بود. محدث گرانقدر، سید نعمت الله شوشتری در کتاب «زهر الربیع» آورده که، در نهر شوشتر، سنگ کوچک زردی که آن را از زیر زمین در آورده بودند، یافتیم که بر آن نوشته شده بود:

بسم الله الرحمن الرحيم لا اله الا الله محمد رسول الله علی ولی الله لما قتل الحسين بن علی بن ابی طالب، کتب بدمه علی أرض حصباء و سيعلم الذين ظلموا أي منقلب ينقلبون؛ بسم الله الرحمن الرحيم... هنگامی که حسین بن علی بن ابی طالب کشته شد، با خون خویش بر روی زمین پر از سنگ ریزه نوشت: «و کسانی که ستم کرده‌اند به زودی خواهند دانست به کدام باز گشتگاه خواهند گشت.»

عالم جلیل میر محمد حسین، سبط علامه مجلسی و امام جمعه اصفهان نقل کردند که آن سنگ را برایش آوردند، وی اهل صنایع را حاضر کرد و سنگ را بر همه عرضه داشت. پس از تأمل و تدبّر، همه تصدیق کردند که چنین سنگی از صنعت بشر بیرون است و جز خالق، کسی چنین قدرتی ندارد که نقشی این چنین در این سنگ ظاهر نماید. نمونه دیگر اینکه حضرت سلیمان (ع) در فلسطین، سنگی پیدا کرد که روی آن اسم پیامبر اکرم (ص) و حضرت علی (ع) و سفارش به تبعیت از آن حضرت حکاکی شده بود. حضرت آیت الله میرجهانی در کتاب ارزشمند «ولایت کلیه»، به کوهی در افغانستان اشاره دارند که تمام سنگ‌های آن، منقش به اسامی پنج تن آل عبا (ع) است و نیز داستان پیدا شدن پاره‌های کشتی حضرت نوح (ع) در شوروی سابق را ذکر می‌نمایند که اسامی پنج نور مقدس (ع) بر بدنه کشتی، کنده کاری شده بود پیامبر اکرم ص: اگر اسمان ها و زمین ها در یک کفه ترازو قرار گیرد و ایمان علی علیه السلام در یک کفه دیگر. همانا ایمان علی علیه السلام برتری می یابد.^۲

^۱ مناقب مرتضوی، صفحه ۴۶

^۲ (بحار ج ۳۰ ص ۱۱۱)

7- در روز خیبر وقتی صفیه دختر حیی بن یهودی که از نیکوئی چهره و جمال سرآمد زنان عصرش بود خدمت رسول خدا صلی الله علیه و آله شرفیاب شد

حضرت در چهره او جراحی را مشاهده نمودند به او فرمودند:

تو که دختر پادشاهان هستی این جراحی چرا بر صورت تو وارد شده است؟

عرض کرد هنگامی که علی علیه السلام وارد قلعه شد در را تکانی داد که تمام قلعه تکان خورد

و آنچه روی آن بود از دوربین و دیده بان فرو ریخت و تختی که من روی آن بودم لرزید و با صورت به زمین افتادم در آن حال صورتم با گوشه تخت اصابت کرد و مجروح شد.

رسول خدا صلی الله علیه و آله به او فرمودند:

ای صفیه علی علیه السلام نزد خدا بلند مرتبه است و شأن و مقامش والاست و وقتی در قلعه را تکان داد نه تنها قلعه تکان

خورد بلکه همه آسمان ها و زمین های هفت گانه و عرش الهی به خاطر علی علیه السلام از روی غضب لرزیدند .

بعد از آن قضیه عمر از آن حضرت سؤال کرد و گفت آن دری که کندن آن ممکن نبود از جای درآوردی در حالی که سه روز گرسنه بودی آیا به نیروی بشری چنین کاری کردی؟

فرمودند :

آن را به نیروی بشری از زمین نکندم بلکه به نیروی الهی بود و به قوت #تنفس_ مطمئنه ای بود که به #لقاء و دیدار

پروردگارش اطمینان دارد و از او خشنود است و این علامت این است که مردمان طاقت دیدن و شنیدن اسرار امیرالمومنین علی علیه السلام را ندارند^۱.

8-

صاحب کتاب عیون الأخبار روایت کرده است ؛

روزی حضرت امیرالمومنین علی علیه السلام در راهی می گذشت یک نفر یهودی با آن حضرت همراه شد

در بین راه به دره ای که بر اثر سیل آب زیاد در آن جمع شده بود رسیدند.

یهودی فوراً پارچه ای را که نخ یا پشمی بود به خود پیچیده و روی آب به راه افتاد

مقداری که رفت علی علیه السلام را صدا زد و گفت اگر آنچه را من می دانم تو می دانستی از آب عبور می کردی همان

^۱ . مشارق الأنوار : ۱۱۰

بحارالانوار: ۴۰/۲۱ ح ۳۷

مدینه المعاجز : ۴۲۵/۱ ح ۲۸۶ و در ص ۳۸۰ ح ۲۴۷

القطره : ج ۱ ح ۴۳/۱۳۶

طور که من عبور کردم .

امیرالمومنین علی علیه السلام به او فرمودند : قدری توقف کن سپس اشاره ای فرمودند

فوراً آب منجمد گردید و سفت شد و به روی آن به راه افتاد

یهودی که چنین دید خود را بر قدم های علی علیه السلام انداخت و عرض کرد ؛ ای جوانمرد چه چیزی گفتی که آب را به

سنگ تبدیل کردی؟

امیرالمومنین علی علیه السلام فرمودند :

تو چه چیزی گفتی که بر روی آب عبور کردی ؟

عرض کرد ؛ من خدا را به اسم اعظم او خواندم .

امیرالمومنین علی علیه السلام فرمودند :

اسم اعظم خدا چیست ؟

عرض کرد ؛ اسم جانشین حضرت محمد صلی الله علیه و آله .

امیرالمومنین علی علیه السلام فرمودند :

من جانشین محمدم .

یهودی به حقانیت آن حضرت اعتراف کرد و اسلام آورد^۱.

-9-

پیامبر اسلام (ص) خطاب به امیر المؤمنین علی علیه السلام :

یا ابا الحسن! ان الله تعالى جعل قبرك و قبر ولدك بقاعا من بقاع الجنة و عرصه من عرصاتها و ان الله جعل قلوب نجباء من

خلقه و صفوة من عباده تحن اليكم و تحتل المذلة و الأذى فيعمرون قبورك و يكثرון زيارتها.

ای ابا الحسن! خدای متعال، قبر تو و فرزندان را بقعه ای از بقعه های بهشت و آستانه ای از آستانه های آن قرار داده است و

همانا خداوند، دلهای بندگان نجیب و برگزیده خویش را شیفته شما قرار داده است که در راه زیارت شما خواری و اذیتها را

به جان می خرند و قبرهای شما را آباد می کنند و بسیار به زیارت آنها می آیند^۲.

10- نشان دادن بهشت و دوزخ به اصحاب

اصحاب امام علی (ع) گفتند: یا امیرالمومنین ای کاش از آنچه از پیامبر (ص) به شما رسیده، برای اطمینان خاطر به ما چیزی نشان می دادی. حضرت فرمود: اگر یکی از عجایب مرا ببینید کافر می شوید و می گوید ساحر و دروغگو و کافر است و تازه این بهترین سخن شما در رابطه با من است. گفتند: همه ما می دانیم که تو وارث پیغمبری و علم او به تو رسیده است. امیرالمومنین فرمود: علم عالم سخت است و جز مومنی که خدا قلبش را برای ایمان آزموده باشد و به روحی از خودش تایید کرده باشد، تاب تحمل آن را ندارد. سپس فرمود: تا شما بعضی از عجایب مرا و آنچه از علمی که خدا به من داده، نشان ندهم راضی نمی شوید. وقتی نماز عشا را خواندم همراه من بیاید.

حضرت وقتی نماز عشا را خواند راه پشت کوفه را در پیش گرفت و هفتاد نفر که از نظر خودشان بهترین شیعیان بودند دنبال ایشان رفتند. فرمود: من چیزی به شما نشان نمی دهم تا عهد و پیمان خدا را از شما بگیرم که به من کافر نشوید و امر سنگین و نادرستی به من نسبت ندهید. چون به خدا قسم چیزی به شما نشان نمی دهم جز آنچه پیغمبر (ص) به من یاد داده است. حضرت علی (ع) عهد و پیمانی محکم تر از آنچه خدا از پیغمبرانش گرفته، از آنها گرفت و فرمود: رو از من بگردانید تا دعایی که می خواهم بخوانم. و اطرافیان شنیدند دعاهایی را که مانند آن نشنیده بودند.

آنگاه فرمود رو بگردانید و چون رو گرداندند دیدند از یک طرف باغ ها و نهلهایی است و از طرف دیگر آتش فروزانی زبانه می کشد. به طوریکه در معاینه بهشت و دوزخ هیچ شک نکردند. آنکه از همه خوش گفتارتر بود گفت: این سحر بزرگی است و به جز دو نفر همه کافر برگشتند. چون حضرت با آن دو نفر برگشت فرمود: گفتار اینها را شنیدید؟ چون به مسجد کوفه رسیدند دعاهایی خواند که سنگریزه های مسجد درّ و یاقوت شد. حضرت به آن دو نفر فرمود: چه می بینید؟ گفتند: درّ و یاقوت است. فرمود: اگر درباره امری بزرگتر از این هم خدا را قسم بدهم خواسته ام را انجام می دهد. یکی از آن دو نفر هم کافر شد ولی دیگری ثابت ماند.

حضرت به او فرمود: اگر از این درّ و یاقوت ها برداری پشیمان می شوی و اگر هم برداری پشیمان می شوی. حرص او را رها نکرد تا درّی برداشت و در آستین گذاشت و چون صبح شد دید درّ سفیدی است که کسی مثلش را ندیده است. نزد حضرت علی (ع) آمد و گفت: یا امیرالمومنین من یکی از آن درّها را برداشتم. فرمود: برای چه؟ گفت: می خواستم بدانم حق است یا باطل؟ فرمود: اگر آن را به جای خود برگردانی خدا عوض آن بهشت را به تو می دهد و اگر برگردانی خدا جهنم را در عوض به تو می دهد. آن مرد برخاست و درّ را به جایی که برداشته بود برگرداند. حضرت نیز آن را مانند سابق به سنگریزه مبدل کرد.

بعضی گفته اند آن مرد میثم تمار بوده و بعضی نیز گفته اند عمرو بن حمق خزائی بود¹.

11- خداوند روز جمعه را برای آن جمعه نامید چون تمام خلق اولین و آخرین را از جن و انس و آسمان و زمین و دریا و بهشت و جهنم..

جابر جعفی روایت کرده گفت: حضور حضرت باقر علیه السلام آیه «یا ایها الذین آمنوا اذا نودی للصلاة من یوم الجمعة» را قرائت می نمودم، فرمود: ای جابر! تأمل کن تا تو را خبر دهم به تأویل اعظم آن. عرض کردم بفرمایید. فرمود: خداوند روز جمعه را برای آن جمعه نامید چون تمام خلق اولین و آخرین را از جن و انس و آسمان و زمین و دریا و بهشت و جهنم و سایر موجودات دیگر را در عالم ذر (الست و انوار) برای گرفتن عهد و پیمان به ربوبیت خود و نبوت محمد صلی الله علیه و آله و ولایت علی علیه السلام در آن روز جمع نمود و به آسمان و زمین فرمود: «اتیا طوعا او کرها قالتا اتینا طاعین» (به زور یا داوطلبانه مطیع می شوید؟ گفتند: داوطلبانه).

پس از آن فرمود: ای مردمی که در آن روز ایمان آوردید وقتی شما را برای نماز صدا کردند (و مقصود از نماز در اینجا وجود مقدس امیرالمؤمنین علیه السلام است که ولایت کبری است) بشتابید به سوی ذکر خدا و مراد از ذکر نیز آن حضرت است و در آن روز پیغمبران و فرشتگان و تمام موجودات لبیک گویان حاضر شدند سپس به آنها خطاب شد: «و ذرو البیع» یعنی اولی را رها کنید «ذلک خیر لکم ان کنتم تعلمون» یعنی عهد و پیمان بر ولایت علی علیه السلام و بیعت با آن حضرت برای شما بهتر است از بیعت نمودن با اولی اگر بدانید.

«فاذا قضیت الصلوات» هر وقت بیعت ولایت علی علیه السلام را اخذ نمودید «فانتشروا فی الارض» و مراد از ارض در اینجا ائمه معصومین علیهم السلام است که خداوند امر فرموده به اطاعت و ولایت آنها چنانکه امر نموده به اطاعت پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و امیرالمؤمنین علیه السلام و کنایه آورده پروردگار از اسامی ائمه به زمین.

«ابتغوا من فضل الله» فرمود: ای جابر! یعنی و ابتغوا فضل الله علی الاوصیاء «و اذكروا الله کثیرا لعلکم تفلحون» این آیه خطاب به پیغمبر صلی الله علیه و آله است در عالم ذر. فرمود: ای محمد صلی الله علیه و آله هر گاه شکاکین و منکرین تجارتی را مشاهده کنند یعنی اولی را «او لهوا» یعنی دومی را «انفضوا الیها» یعنی به سوی آنها می شتابند «و ترکوک قائما» یعنی ای پیغمبر تو را با علی علیه السلام تنها می گذارند.

«قل ما عند الله خیر من الله و من التجارة و الله خیر الرازقین» بگو: ای محمد! آنچه نزد خدا از ولایت امیرالمؤمنین علیه السلام و ائمه می باشد بهتر از اولی و دومی است برای کسانی که پرهیز کارند.^۱

اثبات الهداة، ج 4، ص 558 – 556

⑦ الاختصاص شیخ مفید: ص ۱۲۹

بحار الانوار: ج ۲۴ ص ۳۹۹

علی علیه السلام استاد جبرئیل!

روزی جبرئیل نزد نبی اکرم صلی الله علیه و آله و سلم نشسته بود که امیرمؤمنان علی علیه السلام وارد شدند .

جبرئیل به احترام ایشان از جا برخاست

:رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند

آیا به خاطر این جوان برخاستی؟

:جبرئیل عرضه داشت

آری! او بر من حق استادی دارد !

پیامبر از چگونگی آن سؤال فرمودند.

:جبرئیل عرض کرد

آن گاه که خدا مرا آفرید، سؤال کرد که

تو کیستی و نام تو چیست؟

و من کیستم و نامم چیست؟

:و من در پاسخ متحیر ماندم. پس این جوان در عالم انوار حاضر شد و پاسخ را به من آموخت .

:گفت بگو :

أنت الربّ الجلیل

و اسمک الجمیل

و أنا العبد الذلیل

و اسمی جبرئیل .

تویی پروردگار بزرگ

نامت نیکوست

و منم بنده ی خوار

و اسمم جبرئیل است .

1: بدین جهت برای او برخاستم و احترامش کردم .

-13

دوازده فضیلت کوتاه و گویا از حضرت امیرالمومنین علی علیه السلام

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

1- حضرت امیرالمومنین علی علیه السلام در هیچ جنگ و جهادی شرکت نکرد مگر این که پیروز برگشت.

رسول خدا صلی الله علیه و آله می گفت: «عَلَى أَشْجَعُ النَّاسِ قَلْبًا

علی، شجاع ترین و قویدل ترین مردم است.» (2)

3- حریف را فقط با یک بار زدن می کشت و در حدیث است که: «كانت ضرباته وترا

ضربت شمشیر او همیشه تک ضرب بود.» (3)

4- پیامبر اسلام می گفت: «علی سيفُ الله على أعدائه

علی، شمشیر خدا است که بر روی دشمنان خدا کشیده می شود.» (4)

5- حضرت امیرالمومنین علی علیه السلام بیشتر پیاده می جنگید و اگر هم سوار اسبی می شد،

چندان برایش مهم نبود .

به حضرتش گفته شد که چرا سوار اسب نمی شود؟

پاسخ داد: اسب یا برای تعقیب حریفی است که از میدان بگریزد و یا برای این است که کسی بخواهد خود بگریزد و من نه

کسی هستم که پشت به دشمن کنم و بگریزم و نه کسی هستم که اگر کسی گریخت تعقیبش کنم. پس اسب را برای چه می

خواهم؟ (5)

6- حضرت زرهش تنها سینه اش را می پوشاند و هرگز پشت نداشت .

از او پرسیدند که چرا زرهش پشت ندارد؟ آیا نمی ترسد که کسی از پشت به او ضربتی بزند؟

در پاسخ فرمود: من هرگز به دشمن پشت نمی کنم و از میدان نمی گریزم و خدا هرگز آن روز را نخواهد آورد. (6)

7- شجاعت و استواری حضرت علی علیه السلام در جنگ ها چنان بود که هرگاه مشرکان و کافران او را در جنگ می دیدند

به همدیگر وصیت می کردند مثل این که مرگ را با چشم خود دیده باشند. (7)

8- هرگاه که دو صف برای جنگ مقابل هم صف می کشیدند،

مردم به یکدیگر می گفتند :

¹القطره، ج ۱ ، ص ۱۹۰

ملک الموت در همان صفی باید باشد که علی با آن صف است و صف مقابل خواهی نخواهی باید خود را برای مرگ آماده کنند. (8)

9-روزی یکی از سرداران سپاهش به او گفت که اگر اسب ها آشفند و ما از همدیگر دور شدیم، تو را کجا بیاییم؟ در پاسخ فرمود :

در همان جایی که از من دور شده اید .

حاکمی از این که در همین جایی که هستم خواهم بود. (9)

10-وقتی که در جنگ جمل پرچم را به پسرش محمد حنفیه داد، به او چنین فرمود :

«کوه ها هم از هم بپاشند،

تو از خود مپاش؛

دندان هایت را به هم بفشار؛

کاسه سرت را به خدا بسپار؛

پاهایت را چون میخ به زمین بکوب؛

به انتهای سپاهیان دشمن چشم بدوز؛

و از تنگ نظری و دون همّتی چشم بپوش؛

و بدان که پیروزی بی گمان پیش خداوند سبحان است.» (10)

11-حضرت امیرالمومنین علی علیه السلام از نان دنیا به نان جو بسنده کرده بود و از نان گندم نمی خورد تا آنجا که مردم از تعجب می پرسیدند:

پسر ابوطالب با این غذا و خوراک اندک چگونه در کشتن هم آوردان و پهلوانان ناتوان نمی شود؟!

مولا علی علیه السلام در پاسخ فرمود: بدانید آن درختی را که در بیابان خشک می روید،

شاخه اش سخت تر باشد .

ولی سبزه ها و گیاهان خوش نما را پوست نازک تر باشد .

آری خارها و بوته های صحرایی را آتشی افروخته تر باشد و خاموشی آنها دیرتر رخ دهد،

ولی گیاهی که در ناز و نعمت روییده باشد،

چون بیدی به هر بادی بلرزد (11)

12-از سخنان آن حضرت است که می فرمود

«وَاللّٰهُ لَوْ تَظَاهَرَتِ الْعَرَبُ عَلَى قِتَالِي لَمَّا وَكَيْتُ عَنْهَا/ ...

به خدا سوگند اگر همه عرب ها پشت به پشت هم دهند و به جنگ با من بشتابند، هرگز از آنان روی برنتابم و اگر فرصتی دست دهد، به پیکار همه بشتابم.»⁽¹²⁾

- (1) طبرانی، معجم الاوسط 87/3 ، (2176)؛ مسند احمد 199/1 (1720).
- (2) ابن مغزلی، مناقب علی بن ابی طالب / 143 (188).
- (3) ابن ابی الحدید، شرح نهج البلاغه 1 / 20.
- (4) شیخ صدوق، الامالی / 61.
- (5) ابن شهر آشوب، مناقب آل ابی طالب 3 / 298.
- (6) ابن بکار، الاخبار الموفقیات / 343 (194)؛ ابن ابی الحدید، شرح نهج البلاغه 20 / 280.
- (7) ابن مغزلی، مناقب علی بن ابی طالب / 140 (109)؛ زمخشری، ربیع الابرار 3 / 319.
- (8) راغب اصفهانی، المحاضرات 3 / 138.
- (9) ابشیهی، المستطرف 1 / 178 باب 41.
- (10) نهج البلاغه، خطبه 11.
- (11) و (12) - نهج البلاغه، نامه 45.

- (1) طبرانی، معجم الاوسط 87/3 ، (2176)؛ مسند احمد 199/1 (1720).
- (2) ابن مغزلی، مناقب علی بن ابی طالب / 143 (188).
- (3) ابن ابی الحدید، شرح نهج البلاغه 1 / 20.
- (4) شیخ صدوق، الامالی / 61.
- (5) ابن شهر آشوب، مناقب آل ابی طالب 3 / 298.
- (6) ابن بکار، الاخبار الموفقیات / 343 (194)؛ ابن ابی الحدید، شرح نهج البلاغه 20 / 280.
- (7) ابن مغزلی، مناقب علی بن ابی طالب / 140 (109)؛ زمخشری، ربیع الابرار 3 / 319.
- (8) راغب اصفهانی، المحاضرات 3 / 138.
- (9) ابشیهی، المستطرف 1 / 178 باب 41.
- (10) نهج البلاغه، خطبه 11.
- (11) و (12) - نهج البلاغه، نامه 45.

علت کرم آلود، بد مزه و متعفن شدن میوه ها

قنبر غلام امیرالمومنین (ع) می گوید: نزد امیرالمومنین (ع) بودم که مردی وارد شد و گفت: ای امیرالمومنین! میل به خربزه دارم .

حضرت علی (ع) به من فرمودند که خربزه ای بخرم؛ درهمی به من دادند و من سه عدد خربزه خریدم . وقتی یکی از آنها را بریدم، دیدم تلخ است؛ عرض کردم : ای امیرالمومنین! تلخ است. فرمود : آن را دور بینداز که از آتش است و به سوی آتش می رود. خربزه دوم را بریدم که ترش بود. عرض کردم: ای امیرالمومنین! ترش است. فرمود: آن را دور بینداز که از آتش است و به سوی آتش می رود. خربزه سوم را نیز بریدم که کرم آلود بود. عرض کردم: ای امیرالمومنین! کرم زده است. فرمود : آن را نیز دور بینداز که از آتش است و به سوی آتش بر می گردد .

باز درهمی به من داد تا خربزه بخرم و من نیز سه تا خربزه خریدم و آوردم جلوی آن حضرت گذاشته و عرض کردم: ای امیرالمومنین! مرا معاف بدار که اینها را ببرم؛ زیرا آن سه تا را که بریدم همگی خراب بودند. آن حضرت به من فرمود: ای قنبر! بنشین که آنها مامور هستند.

پس نشسته و یکی از آنها را قاچ کردم که شیرین بود. عرض کردم: ای امیرالمومنین! شیرین است. فرمود: از آن بخور و به ما نیز بده. پس یک قسمت از آن را من خوردم، یک قسمت را به حضرت علی (ع) دادم و قسمت دیگرش را نیز به آن مرد دادم. امیرالمومنین (ع) رو به من کرد و فرمود: ای قنبر! خداوند تبارک و تعالی ولایت ما را بر اهل آسمان ها و اهل زمین از جن و انس و میوه ها و غیر آنها عرضه داشت؛ پس هر کدام از آنها ولایت ما را قبول کرد، پاکیزه و شیرین و طیب شد و هر کدام از آنها که ولایت ما را قبول نکرد، کرم آلود و بد مزه و متعفن شد^۱.

چه کسی لقب (شیر خدا) به امیرالمؤمنین صلوات الله علیه داد؟

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله اولین کسی بود که به امیرالمؤمنین صلوات الله علیه لقب شیر خدا و اسدالله داد .

وقتی امیرالمؤمنین علیه السلام در شب هجرت به جای پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله خوابید و وقتی مشرکان بعد از محاصره و حمله به خانه رسول خدا صلی الله علیه و آله، آن حضرت را در بستر پیامبر صلی الله علیه و آله دیدند،

آن جناب با شمشیر به مانند شیری شجاع که به حیوان می پرد به آنها حمله کرد، آنها نیز به سرعت از او فرار کردند همان گونه که گوره خران از شیر فرار می کنند .
پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمودند :

علی بن ابیطالب صلوات الله علیهما برطرف کننده دشواری هایم است، او «اسدالله و سیف الله» است،
علی بن ابی طالب صلوات الله علیهما بزرگ مهاجرین و انصار است که برادر و پسر عمویم است،
علی صلوات الله علیه گوشت و خون و مویم است ،

¹ علی صلوات الله علیه پدر فرزندانم حسن و حسین صلوات الله علیهما دو سید جوانان اهل بهشت است .
16- ن وَالْقَلَمِ وَمَا يَسْطُرُونَ²

محمد بن فضیل گوید: از امام کاظم علیه السلام در تفسیر آیه پرسیدم، فرمود: "ن" اسم رسول خدا صلی الله علیه و آله است و "القلم" اسم امیرالمؤمنین علیه السلام است.³
17-

دشمنان حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام در روز قیامت نابینا محسور می شوند
پیامبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم خطاب به مهاجران و انصار فرمود :

علی را به خاطر محبت من دوست بدارید و به خاطر گرامی داشتن من گرامی اش بدارید، به خدا سوگند ، این را از پیش خود به شما نگفتم: بلکه خداوند والا مرا به گفتن این مطلب فرمان داده است .
ای جماعت عرب ! هر کس پس از من، علی علیه السلام را دشمن بدارد خداوند در روز قیامت، او را نابینا محسور می کند و او حجتی نخواهد داشت¹.

¹ مناقب آل ابیطالب علیهم السلام، ج ۱، ص ۳۹۴

شرف النبی صلی الله علیه و آله، ابو سعید واعظ (م 406)، تحقیق محمد روشن، ص: 290
تحقیق عبدالحسین نوایی، تهران، امیر کبیر، چ سوم، 1364 ش

قلم، آیه 1²

³ (بحارالانوار، ج 36، ص 165

در جنگ احد وقتی کار بر پیامبر سخت شد این جملات بر پیامبر صلی الله علیه و آله ندا شده است

نَادِ عَلِيًّا مَظْهَرَ الْعَجَائِبِ
تَجِدُهُ عَوْنًا لَكَ فِي النَّوَائِبِ
كُلَّ هَمٍّ وَغَمٍّ سَيَنْجِلِي
بِوَلَايَتِكَ
يَا عَلِيُّ
يَا عَلِيُّ
يَا عَلِيُّ

صدای بزرگوار علی علیه السلام را که مظهر عجایب است، و یار و یاور تو در شدائد است، و به ولایت و محبت تو یا علی علیه السلام همه ی غمها و غصه ها منجلی است.^۲

(ماده موجودات)

امام صادق علیه السلام به جابر بن حیان علم ماده را آموزش داد. آنگاه به او فرمود:
ای جابر! اگر من تو را لایق و سزاوار نمی دانستم این علم را به تو نمی آموختم. سپس امام با ذکر مطالبی دیگر، فرمود: جابر!
این همان مشکلی بود که دانشمندان یونان با آن مواجه بودند و برای حل آن نامه ای به معاویه نوشتند و سوال کردند که: ماده
اصلی موجودات چیست؟

دانشنامه امیرالمومنین علیه السلام، ری شهری، حدیث 61178 به نقل از شواهد التنزیل 1/495/523

²اسناد:

حیوة القلوب باب 32

بحار الانوار ج 20 ص 73

امالی شیخ طوسی حدیث 232

انساب النواصب ص 28

معاویه نیز همه دانشمندان شهر شام را جمع کرده و از آنان سوال کرد لیکن همگی آنها از پاسخ آن عاجز شدند. معاویه ناچار شد برای حل این پرسش شخصی را نزد امیرالمؤمنین علیه السلام بفرستد تا جواب بگیرد. لذا شخصی را روانه شهر مدینه کرد. نماینده معاویه وقتی خدمت امام علیه السلام رسید سوال را خدمت ایشان داد.

امیرالمؤمنین علیه السلام در پاسخ فرمود: ماده موجودات آب است.

معاویه آن پاسخ را نیز برای پادشاه روم فرستاد.

راس الجالوت دانشمند یهودیان خدمت آن حضرت رسید و گفت: یا علی! این جوابی که بیان کردید آیا مدرک قرآنی دارد؟

¹ حضرت فرمود: آری! آنجا که در سوره انبیاء آیه ۳۰ می فرماید: "وَجَعَلْنَا مِنَ الْمَاءِ كُلَّ شَيْءٍ حَيًّا"

20- شمشیر ذوالفقار

از امام صادق(ع) روایت شده که فرمودند

شمشیر علی(ع) را بدین جهت ذوالفقار نامیدند که در میانه قبضه آن خطی به درازا بود شبیه به مهره های تیره کمر،

همان شمشیری که جبرئیل از آسمان آورد و دسته اش از نقره بود، آن شمشیری

که ندا کنندهایی از آسمان صدا زدند

² لاسیف الا ذالفقار ولافتی الا علی

21- صدیق

ابن عباس در تفسیر فرمایش خدای متعال که می فرماید:

³ وَالَّذِينَ آمَنُوا بِاللَّهِ وَرُسُلِهِ أُولَئِكَ هُمُ الصَّادِقُونَ وَالشُّهَدَاءُ عِنْدَ رَبِّهِمْ؛

«و کسانی که به خدا و پیامبرانش ایمان آوردند آنان صدیقانند و شهیدانی که در نزد پروردگارشان هستند»

گوید:

علی بن ابی طالب علیه السلام همان صدیق شهید است.

¹ بحار الأنوار ج ۴۰ ص ۲۲۴

منابع:

تفسیر کشف الاسرار، خواجه عبدالله انصاری، ج 1.

سوره یوسف، آیه 65.

معانی الاخبار، ج 1، ص 146

22- با نام علی، سنگ، طلا شد

عمار بن یاسر نقل میکند که روزی خدمت مولایم #امیرالمومنین علی علیه السلام شرفیاب شدم آن حضرت در چهره من افسردگی و دلتنگی مشاهده کردند از علت آن سؤال فرمودند:

عرض کردم ؛ بدهی دارم و طلبکار آن را مطالبه می کند
امیرالمومنین علی علیه السلام به سنگی که افتاده بود اشاره نمودند و فرمودند:
آن را بردار و بدهی خود را بپرداز.

عمار عرض کرد ؛ این سنگ که ارزشی ندارد
امیرالمومنین علی علیه السلام به او فرمودند:
خدا را بواسطه من بخوان تا او را برایت به طلا تبدیل کند.
عمار گوید خدا را به اسم آن حضرت خواندم و سنگ برایم طلا گردید
آنگاه به من فرمودند:

به مقداری که احتیاج داری از آن بگیر
عرض کردم ؛ اینکه انعطاف پذیر و نرم نیست چگونه نرم می شود؟
فرمودند

ای کم باور! خدا را دوباره به واسطه من بخوان تا نرم گردد! همانا به برکت نام من، آهن برای داود نرم گردید .
عمار گوید ؛ خدا را به اسم آن حضرت خواندم و آن نرم شد و به مقدار نیاز برداشتم سپس فرمودند
خدا را به اسم من بخوان تا باقی مانده طلا به شکل اول خود یعنی سنگ در آید^۱.

23-...]

عمار یاسر گوید: من به همراه امیرالمؤمنان علی علیه السلام بودم در آن هنگام که از سرزمین نخيله - که در دو فرسنگی کوفه است - می گذشت، ناگاه پنجاه مرد یهودی از نخيله بیرون آمده و گفتند: تو علی بن ابی طالب امام هستی؟

حضرت فرمود: آری .

گفتند: در کتابهای ما آمده: صخره ای است که نام شش پیامبر بر آن نوشته شده، اینک ما به دنبال آن سنگ هستیم؛ ولی آن را پیدا نمی کنیم، اگر تو امام هستی آن سنگ را برای ما پیدا کن .

حضرت فرمود: دنبال من بیاید .

عمار گوید: آنان پشت سر حضرتش به راه افتادند تا اینکه به صحرایی رسیدند، ناگاه در آن صحرا، کوهی عظیم از ریگ دیدند، علی علیه السلام فرمود :

أيتها الريح! انسفي الرمل عن الصخرة .

ای باد! ریگها را از روی سنگ پراکنده ساز !

ساعتی نگذشت تا اینکه بادی وزید، ریگها را پراکنده ساخت و سنگی ظاهر شد، حضرت فرمود: این همان سنگ شماست . گفتند: آنچنان که ما شنیده ایم و در کتابهایمان خوانده ایم، بر روی این سنگ، نام شش پیامبر نوشته شده؛ ولی ما آن اسامی را روی آن نمی بینیم .

علی علیه السلام فرمود :

نامهایی که بر آن نوشته شده، در طرفی است که بر زمین قرار گرفته، آن را برگردانید (تا دیده شود) .

در این هنگام یک گروه هزار نفری تشکیل شده و به کمک همدیگر یک دست گشتند تا آن سنگ را برگردانند، ولی نتوانستند .

علی علیه السلام فرمود: کنار بروید !

آنگاه دست مبارکش را در حالی که سوار بر مرکب بود به طرف سنگ دراز کرد و آن را برگرداند. پس اسامی شش نفر از پیامبران صاحب شریعت را بر روی آن یافتند، آنان عبارت بودند از: آدم، نوح، ابراهیم، موسی، عیسی و محمد علیهم السلام . در این هنگام گروهی از یهود، به دست مبارک حضرتش ایمان آورده و گفتند: ما گواهی می دهیم که معبودی جز خدا نیست و محمد، رسول خدا است و تو #امیرالمؤمنان، سرور جانشینان و حجّت خدا در زمین هستی . کسی که تو را بشناسد #سعادتمند گشته و نجات پیدا خواهد کرد، و کسی که با تو مخالفت نماید گمراه و سرگردان گشته و به سوی دوزخ سقوط خواهد کرد، مناقب و فضایل تو از حدّ و حدود بالاتر و آثار نعمت های تو از شمارش افزونتر است . توضیحات :

تا حبّ علی و آل او یافته ایم

کام دل خویش مو به مو یافته ایم

وز دوستی علی و اولاد علی است

در هر دو جهان گر آبرو یافته ایم^۱

24- غیرت سگ!

در کتاب کشف الحق از ابی هریره روایت است که گفت ؛
صبحی با رسول خدا صلی الله علیه و آله نماز گذاردیم، و بعد از ادای نماز یکی از صحابه آمده گفت ؛
یا رسول الله! گذر من به در خانه ی فلان شخص افتاد سگی در خانه دارد سر راه بر من گرفته جامه ی مرا درید و ساق پای
مرا مجروح کرد و از ادای نماز صبح در خدمت شما محروم شدم،
روز دیگر شخصی آمد به همان نوع از آن سگ شکوه کرده پای مجروح را نمود،
حضرت رسول صلی الله علیه و آله متوجّه خانه ی آن شخص شد و به او فرمودند :
تو را سگی است عقور، قتل او واجب است، پس آن مرد به درون خانه رفته ریسمانی به گردن سگ کرده بیرون آورد،
و چون سگ را چشم بر حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله افتاد به زبان آمده گفت ؛
السلام علیک یا رسول الله، چه چیز شما را به اینجا آورده و سبب قتل من چیست؟
حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمودند :
تو فلان و فلان را پای مجروح ساخته و قتل سگ درنده واجب است،

آن سگ به زبان فصیح گفت؛ یا رسول الله! این دو شخص از منافقاند، و حضرت امیرالمومنین علیه السلام را دشمن می
دارند،

و نسبت به ملازمان آن حضرت ناسزا می گویند و سبّ می کنند و مرا غیرت دوستی دامن گیر شده پای این دو منافق را
گزیدم،

و چون حضرت رسول صلی الله علیه و آله این کلمات را از آن حیوان شنید که سگیتش بهتر از منافقان بود .

به صاحب سگ سفارش نمود که با او مشفقانه سلوک نماید،

چون صاحب سگ مشاهده این حال نمود گفت ؛ یا رسول الله! هر گاه این حیوان ایمان به تو و اهل بیت تو دارد من چه سگی
باشم مثل آن منافقان که اقرار به رسالت تو و دوستی اهل بیت تو نیاورم؟

[۱: [فضائل ابن شاذان: ۷۳

[۲: [بحار الأنوار: ۴۱/۲۵۷ ذیل ح ۱۸ <https://telegram.me/hazrateamir110>

از سر صدق و یقین ایمان آورده توفیق رفیق او گردید،
و هر که با حضرت امیرالمومنین و ائمه معصومین علیهم السلام دشمن باشد صد بار از سگ کمتر است و مکان و ماوای او در
وسط سقر خواهد بود .
ترک کن تو جور با ال نبی

ورنه قطعاً که تو کمتر از سگی^۱

مردی نزد امیرالمومنین علیه السلام آمده گفت: نذر کرده‌ام که اگر مرتکب فلان عمل بشوم پسر مرا نزد مقام ابراهیم قربانی
کنم، و حالا آن عمل را انجام داده‌ام تکلیفم چیست؟
^۲ حضرت امیر علیه السلام فرمود: به جای پسر تو قوچ فربه‌ی بکش و گوشتش را میان مستمندان تقسیم کن.

25- ای علی! من از خداوند متعال درخواست نمودم که تو را در بهشت در کنار من قرار دهد

فرات کوفی در تفسیر خودش می نویسد: سلیمان دیلمی گوید :

من در محضر مبارک امام صادق علیه السلام بودم چیزی نگذشت که صدای لَبَّيْکی شنیدم، ناگاه وجود مقدس علی علیه
السلام ظاهر گشت .

آن حضرت در شانه اش چوبی داشت، در این هنگام رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم به سوی او رفت و با آن حضرت
معانقه کرد به گونه ای که سفیدی زیر بغلش دیده شد، آنگاه رو به علی علیه السلام کرد و فرمود :
یا علی! إِنِّي سَأَلْتُ اللَّهَ أَنْ يَجْعَلَكَ مَعِيَ فِي الْجَنَّةِ فَعَلَّ، وَسَلَّأْتُ أَنْ يَزِيدَنِي فِرَادَنِي زَوْجَتَكَ، وَسَلَّأْتُ أَنْ يَزِيدَنِي فِرَادَنِي ذُرِّيَّتَكَ،
وَسَأَلْتُ أَنْ يَزِيدَنِي فِرَادَنِي مَحَبَّتِكَ فِرَادَنِي مِنْ غَيْرِ أَنْ أُسْتَزِيدَ مَحَبَّتَ مَحَبَّتِكَ .

ای علی! من از خداوند متعال درخواست نمودم که تو را در بهشت در کنار من قرار دهد و خداوند مرا پذیرفت،
من از باری تعالی خواستم که عنایت زیادتری بفرماید، او همسرت را افزود، عنایت زیادتری خواستم، فرزندان تو را افزود،
عنایت زیادتری خواستم دوستان تو را افزود، و بدون اینکه خواهان زیادتی باشم دوستان دوستان تو را مشمول نمود .
امیر مؤمنان علی علیه السلام از این امر مسرور گشته و با شگفتی پرسید: پدر و مادرم فدای شما! دوستان دوستانم هم شامل
این عنایت می شوند؟

^۱ انساب النواصب، باب 38 ص 463_464 حذیقة الشیعه اردبیلی

^۲ تهذیب، کتاب النذور، ج 8، ص 317

رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم فرمود: آری، ای علی! وقتی روز رستاخیز فرا می رسد برای من منبری از یاقوت سرخ که با زبرجد سبز تزیین شده آماده می کنند، آن منبر دارای هفتاد پله است، .

من در فراز آن منبر قرار می گیرم، آنگاه تو را صدا می زنم تا بر آن صعود کنی، وقتی تو با جلال و مهابت حرکت می کنی خلاق برای دیدن تو گردن می کشند و می گویند: این آقا را جزو پیامبران نمی شناسیم .

منادی حق ندا در دهد: او آقای اوصیا است .

آنگاه تو بر فراز منبر صعود می کنی و با من معافه می نمایی، سپس تو از دامن من می گیری و من از دامن کبریایی خدا - که همان حق است - می گیرم، و فرزندان تو از دامن حق تو و شیعیانت از دامن فرزندان گرفته و با حق به سوی بهشت رهسپار می گردید .

وقتی همگی وارد بهشت شدید و با همسرانتان در آن قرار گرفته و در منازلتان فرود آمدید، خداوند به مالک دوزخ فرمان می دهد که: درب دوزخ را بگشا تا دوستانم ببینند که برای آنان چه فضل و برتری در مقابل دشمنانشان بخشیده ام .
درهای دوزخ باز می گردد، دوزخیان بر آن سر می کشند، آن هنگام که روح عطر بهشتی به مشامشان می رسد می گویند: ای مالک! آیا خداوند می خواهد تخفیف عذابی در حق ما بنماید، ما بوی دلنشین بهشت را استشمام می نمایم؟
مالک دوزخ به آنان می گوید: همانا خدای متعال به من وحی فرمود که درهای دوزخ را باز کنم تا اولیای خدا در آن بنگرند .

دوزخیان سر بالا آورده و به بهشتیان گویند: فلانی! مگر تو در دنیا نبودی که گرسنه بودی من سیرت نمودم؟

دیگری می گوید: فلانی! مگر تو نبودی که در دنیا لباس نداشتی و من لباس دادم؟

آن یکی گوید: فلانی! مگر تو نبودی که در دنیا خائف و ترسان بودی من پناهت دادم؟

دیگری گوید: فلانی! مگر تو نبودی اسرار را پیش من گفتی و من آنها را کتمان نمودم؟

بهشتیان گویند: آری .

دوزخیان گویند: پس برای ما از پروردگارتان آمرزش بخواهید.

در این هنگام بهشتیان برای آنان دعا می کنند، آنها را از دوزخ خارج و به سوی بهشت می برند، آنان با سرافکنندگی در بهشت بدون مکان معینی ساکن شده و به «دوزخیان» معروف می گردند .

آنان از این امر ناراحت شده و به بهشتیان گویند: از خداوند خواستید و ما را از عذاب دوزخ آزاد کردید، اینک دعا کنید تا این اسم را نیز از ما بردارد، و در بهشت برای ما مسکنی بدهد .

بهشتیان در حق آنان دعا می کنند، خداوند دعای آنها را مستجاب می نماید و به بادی وحی می کند تا بر دهان بهشتیان بوزد و آنها این اسم را فراموش می کنند، و برای آنان در بهشت مسکن و مأوایی می دهد، و در این مورد این آیات نازل شده که می فرماید :

«قُلْ لِلَّذِينَ آمَنُوا يَغْفِرُوا لِلَّذِينَ لَا يَرْجُونَ أَيَّامَ اللَّهِ لِيَجْزِيَ قَوْمًا بِمَا كَانُوا يَكْسِبُونَ... سَاءَ مَا يَحْكُمُونَ» [۱]؛

«به مؤمنان بگو: کسانی را که امید به روز قیامت ندارند مورد عفو قرار دهند تا خداوند هر قومی را به اعمالی که انجام می دادند پاداش دهد... چه بد داوری می کنند». [۲۱]

-26

آیا فضیلت زیارت آن حضرت را می دانی؟

محضر امام صادق علیه السلام داخل شده عرض کردم: مایل و مشتاقم که به غری بروم حضرت فرمودند: چه اشتیاقی به آن داری؟

عرض کردم: امیر المؤمنین علیه السلام را دوست داشته و به زیارتش علاقمند هستم.
حضرت فرمودند:

آیا فضیلت زیارت آن حضرت را می دانی؟

عرضه داشتم: خیر ای فرزند رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم، من را از آن آگاه و مطلع بفرمائید.
حضرت فرمودند:

هر گاه اراده زیارت امیر المؤمنین علیه السلام را نمودی بدان که در واقع استخوانهای حضرت آدم علیه السلام و بدن نوح علیه السلام و جسم امیر المؤمنین علیه السلام را زیارت می کنی.
عرض کردم:

حضرت آدم در سرنذیب محل طلوع آفتاب هبوط نمود و عموم معتقدند استخوانهایش در بیت الله الحرام دفن شده پس چطور می فرمائید در کوفه می باشد؟! حضرت فرمودند

خداوند متعال به حضرت نوح علیه السلام در حالی که در کشتی بود وحی فرمود که هفت بار طواف بیت نماید، آن جناب طبق آنچه به وی وحی شده بود طواف نمود سپس از کشتی بیرون آمد و تا زانوهایش در آب فرورفت، تابوتی که در آن

^۱ ۱۴ - سوره جاثیه، آیه ۲۱ - ۱۴ .

[۲]: [تفسیر فرات: ۴۱۱ ح ۵۵۱،

بحار الأنوار: ۳۳۳/۷ ح ۱

استخوانهای حضرت آدم بود را از آب بیرون آورده و آن را به داخل کشتی حمل فرمود و بدنبال آن مطابق خواسته حق تعالی دور بیت طواف نمود و پس از آن وارد درب کوفه که در وسط مسجد کوفه هست گردید در این وقت بود که حق تعالی به زمین فرمود :

آبی که در برداری فرو ببر، پس زمین آبش را از مسجد کوفه فرو برد همان طوری که قبلاً از همین مسجد ظاهر ساخته بود و به هر صورت گروهی که با نوح در سفینه بودند متفرق گشته سپس جناب نوح تابوت را در غری دفن کرد (غری قطعه‌ای از کوهی است که موسی علیه السلام در آن با خدا تکلم نمود و عیسی در آن تقدیس گردید و ابراهیم در آن به منصب خلیلی نصب گردید و حضرت محمد صلی الله علیه و آله و سلم در آن حبیب خدا خوانده شد و همین کوه بود که حق تعالی آن را مسکن انبیاء قرار داد).

سپس حضرت فرمودند:

به خدا قسم بعد از آباء طاهرین پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم یعنی حضرت آدم و نوح علیهما السلام احدی کریم تر از امیرالمؤمنین علیه السلام در آن سکونت اختیار نکرده.

سپس فرمودند:

و بدین ترتیب هر گاه اراده کردی نجف را، پس استخوان‌های آدم و بدن نوح و جسم علی بن ابی طالب علیه السلام را زیارت کن که زائر آباء اول و گذشته (آدم و نوح علیهما السلام) و حضرت محمد صلی الله علیه و آله و سلم که خاتم انبیاء است و حضرت علی علیه السلام که سید

اوصیاء بوده می‌باشی و باید توجه داشته باشی که برای زائر آن حضرت درب‌های آسمان گشوده میشود پس از این خیر عظیم غافل مباش^۱.

-27-

حضرت خاتم صلی الله علیه و اله فرمودند:

اگر من و حضرت علی علیه السلام نبودیم، خدا شناخته نمیشد، و اگر من و علی سلام الله علیه نبودیم خدا عبادت نمیشد، و اگر من و علی سلام الله علیه نبودیم ثواب و عقابی نبود^۲.

-28-

نزد خداست حسن ثواب

رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم به علی علیه السلام فرمودند :

^۱کامل الزیارات، ترجمه ذهنی تهرانی، ص: ۱۱۴

^۲بحار ج ۴۰ ص ۹۶

تو و یاران نیکو کارت کسانی هستی که خداوند به آنان در پیشگاه خود وعده پاداش داده است که می فرماید :
(وَاللَّهُ عِنْدَهُ حُسْنُ الثَّوَابِ) ؛
«و بهترین پاداشها نزد پروردگار است »

¹سوره آل عمران آیه 195

29- لقب قضم برای علی

جنگ احد بود طلحه بن ابی طلحه قهرمان و پرچمدار غول پیکر دشمن به میدان تاخت. امام علی (علیه السلام) به میدان او رفت و درگیری شدیدی پدید آمد و سرانجام طلحه بدست علی (علیه السلام) کشته شد. هنگامی که طلحه با علی (علیه السلام) روبرو شد فریاد زد یا قضم و به نقل دیگر گفت: یا قضم. شخصی از امام صادق (علیه السلام) پرسید: چرا دشمن، علی را با این لقب (قضم) خواند؟ امام صادق (علیه السلام) فرمود: این لقب را برای این به علی (علیه السلام) گفت.

در آغاز بعثت در مکه مشرکان به پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم آزار می رساندند ولی تا ابوطالب پدر علی (علیه السلام) همراه پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم بود کسی جرأت جسارت به پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم را نداشت. تا اینکه مشرکان عده ای از کودکان را واداشتند تا به سوی پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم سنگ بیندازند. هنگامی که پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم از خانه خود بیرون می آمد، کودکان سنگ و خاک به طرف پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم می انداختند. پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم از این جریان رنج آور (با توجه به اینکه موضوع به میان کودکان کشیده شده بود) به علی (علیه السلام) (که در آن زمان حدود سیزده سال داشت) شکایت کرد.

علی (علیه السلام) عرض کرد: پدرم و مادرم به فدایت ای رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم هر گاه از خانه بیرون رفتید مرا نیز با خود بیرون ببرید. پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم همراه علی (علیه السلام) از خانه بیرون آمدند کودکان مشرکین، طبق معمول خود، به سوی پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم سنگ انداختند. علی (علیه السلام) به سوی آنها حمله می کرد و هر گاه

به آنها می رسید گوش و بینی و عضله صورت آنها را می گرفت و فشار می داد و در هم می کوبید کودکان بر اثر درد شدید گریه می کردند و به خانه خود باز می گشتند، پدرانشان می پرسیدند چرا گریه می کنی؟ در پاسخ می گفتند: قضمنا علی قضمنا علی علی (علیه السلام) ما را گوشمال و... داد از این رو علی (علیه السلام) را به عنوان قضم یاد کردند (یعنی گوشمال دهنده و درهم کوبنده).^۱

30- مشاهدات قلبی و غیبی

امیرالمؤمنین (علیه السلام) در مورد مشاهدات قلبی خود در آغاز بعثت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم می فرمایند:

«اری نور الوحی و الرسالة و اشم و ریح النبوة... در آن هنگام نور وحی و رسالت را می دیدم و بوی نبوت را (از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم) استشمام می کردم.

از این سخن امام (علیه السلام) معلوم می شود که هر انسانی علاوه بر چشم و گوش باطنی حس شامه و بویایی قلبی نیز دارد، سپس امام (علیه السلام) در مورد مشاهدات قلبی خود در آغاز بعثت ادامه می دهد: و لقد سمعت رنة الشيطان حين نزل الوحي عليه صلى الله و عليه و آله و سلم؛ هنگامی که وحی بر پیامبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم نازل شد صدای ناله شیطان را شنیدم سپس ادامه می دهند: فقلت يا رسول الله ما هذه الزلّة فقال: هذا الشيطان قد آيس من عبادة امام می فرماید: که پس از شنیدن صدای ناله با گوش جان از رسول خدا پرسیدم که یا رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم این ناله چیست؟ فرمود: این ناله، ناله شیطان است که از پرستش خود نومید شده است در اینجا پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله و سلم خطاب به امیرالمؤمنین (علیه السلام) فرمود: انك تسمع ما اسمع وترى ما ارى الا انك لست بنبي و لكنك وزير... تو می شنوی آنچه را من می شنوم و می بینی آنچه را که من می بینم تنها تفاوت من با تو این است که تو پیامبر نیستی ولی وزیر من هستی.^۲

31- خورشید دو رو (دو طرف) دارد

رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) فرمودند:

همانا خورشید دو رو (دو طرف) دارد: یک طرف آن برای اهل آسمان نورافشانی می کند و یک طرف برای اهل زمین؛ و بر هر طرف آن چیزی نوشته شده است.

^۱بحار، ج 20

^۲نهج البلاغه، خطبه 192

سپس فرمودند: آیا می‌دانید آن نوشته چیست؟

اصحاب گفتند: خدا و پیامبرش آگاه‌ترند.

رسول خدا فرمودند: بر آن طرفی که به سمت اهل آسمان است، نوشته شده «اللَّهُ نُورُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ؛ اللَّهُ نور آسمانها و زمین است»؛

¹ و بر آن طرفی که به سمت اهل زمین است، نوشته شده «عَلَى نُورِ الْأَرْضِينَ؛ عَلَى نور زمین است.»

32- سنگریزه به سخن آمد

سلمان فارسی می‌گوید: نزد پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) نشسته بودیم که علی بن ابی طالب علیهما السلام وارد شد.

حضرت، سنگریزه ای به او داد، سنگریزه در دست امیرالمؤمنین علیه السلام قرار نگرفته بود که به سخن آمد

و گفت: معبودی جز خدا نیست، محمد (صلی الله علیه و آله) پیامبر خداست. به پروردگاری خداوند متعال، نبوت محمد (صلی الله علیه و آله) و ولایت علی بن ابی طالب (علیهما السلام) راضی هستم.^۲

33-

مرحوم علامه امینی می‌نویسند:

شمس الدین ابوالخیر دمشقی شافعی در کتاب خود به نام أنسی المطالب فی مناقب علی بن ابی طالب "علیه السلام" می‌گوید :

لطیف ترین و برجسته ترین طریقی که تا به حال برای حدیث غدیر دیده ام آن است : که استادم به [سلسله سند خود] از بکر بن احمد قصری نقل می‌کند:

فاطمه دختر امام کاظم "علیه السلام"

از فاطمه دختر امام صادق "علیه السلام"

از فاطمه دختر امام باقر "علیه السلام"

از فاطمه دختر امام سجاد "علیه السلام"

از فاطمه دختر امام حسین "علیه السلام"

از ام‌الکلوثوم دختر امیرالمؤمنین "علیه السلام"

و او هم از

¹منبع

مائة منقبة من مناقب أمير المؤمنين و الأئمة صفحه 77

² إثبات الهداة (الحر العاملي) ج 3 ص 464

حضرت فاطمه زهراء "سلام الله علیها"

نقل می کنند که:

آیا فراموش کردید که رسول خدا در روز غدیر خم فرمودند هر کس که من مولای او هستم علی نیز مولای اوست؟! و آیا فراموش کردید که رسول خدا "صلی الله علیه و آله وسلم" فرمودند منزلت علی در نزد من مانند منزلت هارون نزد موسی است؟!!

متن عربی؛

أَنْتُمْ قَوْلَ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ يَوْمَ غَدِيرِ خُمٍّ، مَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ فَعَلَيْ مَوْلَاهُ وَقَوْلُهُ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، أَنْتَ مِنِّي بِمَنْزِلَةِ هَارُونَ مِنْ مُوسَى؟!!

-34-

خدای متعال نزد فرشتگان به علی علیه السلام افتخار می کند

ابوالحسن فقیه بن شاذان در مناقب الائمه علیهم السلام از طریق عامه با استناد از امام جعفر صادق علیه السلام از محمد باقر علیه السلام از امام سجاد علیه السلام از امام حسین علیه السلام روایت کرده است که ؛
شنیدم رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند

صبح امروز جبرئیل امین علیه السلام بر من نازل شد در حالی که خوشحال و مسرور بود. از او سؤال کردم :
به چه علت مسرور و خوشحال هستی؟

جواب داد : ای محمد ! چگونه خوشحال و مسرور نباشم ، همانا تو توسط برادر و وصی و امام امت علی بن ابیطالب علیه السلام پیروز شدی .

همانا دیشب خدای تبارک و تعالی به خاطر عبادت کردن علی علیه السلام نزد فرشتگان و حاملان عرش به ایشان افتخار کرد و فرمود

ای فرشتگان من! به حجت من در زمین بعد از پیامبرم - محمد صلی الله علیه و آله و سلم - نگاه کنید، همانا صورت خود را برای تواضع نزد من و عظمت من به خاک می مالد ،
² پس ای فرشتگان من ! شما را شاهد می گیرم که او امام خلق من و ولی آنهاست.

35- ملاقات انبیاء الهی با علی در کعبه

وقتی که علی (علیه السلام) در کعبه پا به عرصه وجود گذاشت پنج تن از انبیا الهی وارد کعبه شدند علی (علیه السلام) با دیدن آنها حرکتی کرد و خندید. آنان گفتند: سلام بر تو ای ولی خدا و خلیفه پیامبر خدا؛ حضرت در جواب آنها فرمود: و علیکم السلام و رحمه الله برکاته و سپس به هر یک جداگانه سلام کرد.

آنها حضرت آدم، حضرت نوح، حضرت ابراهیم، حضرت موسی و حضرت عیسی (علیه السلام) بودند که یکی پس از دیگری نوزاد را گرفته و بوسیدند و زبان به مدح او گشودند و سپس رفتند.¹

36- ملائکه الهی در محضر مولود کعبه

فاطمه بنت اسد می گوید: ناگهان پس از اینکه علی (علیه السلام) به دنیا آمد صدای بال ملائکه را شنیدم و ابری سفید رنگ را دیدم که تا کنار فرزندم آمد و او را با خود برداشت و به آسمان برد. در این حال شنیدم که ندایی می گفت:

«بگردانید علی بن ابیطالب را در شرق و غرب زمین، و خشکی و دریاها و آسمانهای آن، و احکام پیامبران و علوم وصیین و همه اخلاق انبیا و مرسلین و اوصیا و صدیقین را به او بدهید، و آنچه درباره برادرش سید الاولین و آخرین انجام شده برای او هم انجام دهید. او را بر همه انبیا و مرسلین و ملائکه مقربین و اهل آسمانها و زمین نشان دهید که ولی خدای رب العالمین است».

فاطمه گوید: رفت و باز گشت علی (علیه السلام) کمتر از ساعتی طول کشید و او را باز گرداندند. ناگهان ابری دیگر را دیدم که به سوی او پایین آمد و مانند دفعه اول او را با خود برد و شنیدم ندایی را که می گفت:

«علی بن ابیطالب را نزد همه مخلوقات خدا ببرید و احکام علم و حلم و ورع و زهد و تقوا و سخاوت و بلند مرتبگی و نورانیت و تواضع و خشوع و رقت و هیبت و مروت و کرم و

مودت و شفاعت و شجاعت و حفظ و دیانت و قناعت و فصاحت و عفاف و انصاف و نیکی و همه اخلاق انبیا را به او دهید».

فاطمه می گوید: ناگاه فرزندم را در مقابلم دیدم که او را در حریر سفید بهشتی پیچیده بودند و به من گفتند:

¹علی (علیه السلام) ولید الکعبه، ص 31

«او را از چشم بینندگان حفظ کن که ولی رب العالمین است بدان که وارد بهشت نمی شود کسی، مگر که ولایت او را بپذیرد و امامت او را تصدیق کند خوشا به حال آنکه تابع اوست و وای بر کسی که از او روگردان شود مثل او چون کشتی نوح است که هر که بر آن سوار شد نجات می یابد و هر که از آن باز ماند غرق می شود و سقوط می کند».

فاطمه می گوید: سپس در گوش علی (علیه السلام) مطلبی گفتند که من نفهمیدم بعد او را بوسیدند و رفتند.^۱

37- ندای الهی در بدرقه مولود کعبه

فاطمه بنت اسد سه روز در کعبه ماند در آغاز روز چهارم فاطمه آماده بیرون آمدن از کعبه شد. او فرزند خود را در آغوش گرفت و برخاست تا خارج شود که ندای را شنید که چنین می گوید:

«ای فاطمه، نام این مولود را علی بگذار چرا که من خدای علی اعلی هستم. من نام او را از نام خود گرفته ام، و او را به ادب خود آموخته ام و امر خود را به او سپرده ام، و او را بر غوامض علم خود آگاهی داده ام. او در خانه من به دنیا آمده است. او اول کسی است که بر فراز خانه من اذان می گوید: و بتها را می شکند و آنها را از بالای کعبه به صورت پایین می اندازد.

اوست که مرا به عظمت یاد می کند و مرا تقدیس و تمجید می کند و به یگانگی یاد می نماید. اوست اما بعد از حبیب من....

خوشا به حال کسی که او را دوست می دارد و او را اطاعت می کند.^۲

38- تبریک تولد علی

پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله و سلم می فرماید: هنگام ولادت علی (علیه السلام) جبرئیل بر من نازل شد و چنین پیام آورد:

«ای حبیب خدا، خداوند علی اعلی بر تو سلام می رساند و برای ولادت برادرت علی به تو تبریک می گوید: و می فرماید: اکنون زمان ظهور نبوت تو و اعلام وحی تو و پرده برداری از رسالت تو نزدیک شده است، چرا که تو را به برادرت و وزیرت و دامادت و جانشینت مویده داشته ام. کسی که با او کمر تو را محکم نمودم و ذکر تو را علنی ساختم.

^۱ علی (علیه السلام) ولید الکعبه، ص 32.

^۲ علل الشرایع، ص 56 و امالی شیخ صدوق، ص 80 و معانی الاخبار، ص 62

اکنون برخیز و استقبال او برو، و او را با دست راست در آغوش گیر، چرا که او اصحاب یمین است و شیعیان او پیشانی سفیدان نشانه دار هستند.

لذا به همین جهت است که در روایتی پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: «علی منی به منزله راسی من بدنی؛ نسبت علی با من مانند نسبت سر من است با بدن من».^۱

39- بت شکن آخر

علی (علیه السلام) می فرماید: شبی رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم مرا نزد خویش فرا خواند. من در منزل همسرش خدیجه نزد او حاضر شدم آنگاه فرمود علی (آماده باش) و از پی من حرکت کن. سپس خود در جلو حرکت کرد و من هم به دنبال آن حضرت حرکت کردم تا آنی که در دل آن شب به خانه خدا کعبه رسیدیم... رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم آهسته فرمود: علی از دوش من بالا برو، آنگاه خود خم شد و من از کتف مبارک او بالا رفتم و بر بام کعبه قرار گرفتم و هر چه بت در آنجا بود پایین انداختم، آنگاه از مسجدالحرام خارج شدیم و راهی منزل خدیجه شدیم. در بازگشت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم به من فرمود: نخستین کسی که بتها را درهم شکست جد تو ابراهیم (علیه السلام) بود و آخرین کسی که بتها را شکست تو بودی بامداد روز بعد

هنگامی که اهل مکه سراغ بتهای خود رفتند دیدند که بتهایشان برخی شکسته و برگشته و بر زمین افتاده است. آنها با خود این اعمال از کسی جز محمد صلی الله علیه و آله و سلم و پسر عمویش علی (علیه السلام) سر نمی زنند...^۲

40- سلام خضر نبی به پیامبر ص و علی ع

روزی علی (علیه السلام) همراه پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم در یکی از راههای مدینه عبور می کردند ناگاه مردی بلند قامت و چهارشانه... جلو آمد و بر پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم سلام کرد و احترام شایانی نمود سپس رو به علی (علیه السلام) کرد و گفت: سلام و رحمت و برکات خداوند بر تو ای خلیفه چهارم، آنگاه به رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم

1. ^۱بحارالانوار، ج 35.

الریاض لنضرة، ص 162
^۲کشف الغمه، ج 1، ص 79.

رو کرد و گفت: آیا این گونه نیست که گفتم؟ رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: آری چنین است. آن شخص ناشناس از آنجا رفت علی (علیه السلام) از پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم پرسید: این چه لقبی بود که این مرد ناشناس به من داد و تو هم آن را تصدیق کردی، من خلیفه ام چهارم هستم؟ پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: حمد و سپاس خدا را، همانگونه که او گفت تو خلیفه چهارم هستی زیرا اولین خلیفه آدم (علیه السلام) است. و دومین خلیفه داود (علیه السلام) است. و سومین خلیفه هارون برادر موسی (علیه السلام) است که خلیفه موسی شد و خداوند در (آیه 3 سوره توبه) می فرماید:

و این اعلامی است از طرف خدا و رسولش بر عموم مردم در روز حج اکبر (عید قربان) که خداوند و پیامبرش از مشرکان بی زار است.

ای علی ابلاغ کننده برائت از مشرکان از جانب خدا و رسولش تو هستی و تو وصی و وزیر من می باشی و دین مرا ادا می کنی... پس تو چهارمین خلیفه می باشی چنانکه آن شخص با این عنوان بر تو سلام کرد آیا می دانی او چه کسی بود؟

او برادرت خضر (علیه السلام) بود. ¹

41- منزلت علی در نزد پیامبر

صبح آن شب که فاطمه زهرا علیها السلام به خانه شوهر رفت، پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم ظرفی شیر به خانه آنها برده و فرمودند: فاطمه جان پدرت فدای تو باد از این شیر بیاشام، سپس رو به علی (علیه السلام) کردند و فرمودند: پسر عمویت فدایت شود تو هم از این شیر بنوش.. ²

1. ¹ بقره/ 30.

2. ص/ 26.

3. اعراف/ 142.

عیون اخبار الرضا، ج 2، ص 9.

1. ² محجة البیضاء، ج 4.

پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم حضرت امیر مؤمنان (علیه السلام) وارد شد در حالی که آثار سرور و خوشحالی در صورت نازنینش آشکار بود، حضرت علی (علیه السلام) سبب آنرا پرسید. حضرت فرمودند: خداوند متعال به من بشارت داد که شیعیان علی چه عاصی و چه مطیع آخرالامر در بهشت جایگزین شوند، حضرت علی (علیه السلام) به مجرد شنیدن این کلام سجده شکر به عمل آورده و گفت: خداوند نصف حسنات خود را به شیعیانم بخشیدم. در این لحظه حضرت زهرا علیها السلام و امام حسن و امام حسین (علیه السلام) هر یک به ترتیب عرض کردند: پروردگارا ما هم نصف ثوابهایمان را به شیعیان امیرمؤمنان علی (علیه السلام) بخشیدیم. رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم گفت: خداوند انهم نصف حسنات و ثوابهایم را به شیعیان حضرت علی مرتضی (علیه السلام) دادم در این وقت بود که وحی از طرف خداوند رسید که شما از من کریم تر نیستید، منهم گناهان همه شیعیان علی را آمرزیدم.¹

روزی رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم آب خواست در آن وقت علی (علیه السلام) و فاطمه علیها السلام و حسن و حسین (علیه السلام) در محضرش بودند وقتی که آب آوردند، پیامبر ظرف آب را نخست به حسن (علیه السلام) و بعد به حسین (علیه السلام) و سپس به فاطمه علیها السلام داد. هر کدام از آنها که آب می آشامیدند، پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم به آنها می فرمود: هینئا مریئالک... یعنی گوارا باد و نوش جانت باد ای... ولی وقتی که ظرف آب را به علی (علیه السلام) داد و او از آن آب نوشید، پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم به او فرمود: هینئا مریئالک یا ولی و حجتی علی خلقی گوارا و نوش جانت باد ای ولی و حجت من بر مخلوقات آنگاه سجده خدا را بجا آورد. فاطمه علیها السلام از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم پرسید، یا رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم راز سجده شما چه بود. پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: هنگامی که هر کدام از شما آب نوشیدید و من گفتم گوارا باد و نوش جانت باد با گوشم شنیدم که فرشتگان و جبرئیل نیز با من هم صدا

1. و فیات العلماء، ص 37.

شده و همین سخن را گفتند ولی هنگامی که علی (علیه السلام) آب آشامید و گفتم هینئا مریئالک، صدای ذات پاک خدا را شنیدم که همین سخن را فرمود: از این رو خدا را به عنوان شکر در برابر نعمتهایش سجده کردم.^۱

44- لقب مرگ سرخ برای علی

جنگ بدر که در روز یکشنبه 12 ماه رمضان از سال دوم هجرت و به همراه 313 نفر از مسلمانان (82 مهاجر و 231 انصار) مرحله تدارکاتی آن شروع شد، سرانجام در روز هفدهم ماه رمضان دو سپاه در کنار چاههای بدر رو در روی هم قرار گرفتند. ابتدا جنگ از سوی دشمن شروع شد، در مرحله تن به تن سه نفر از قهرمانان شرک به نامهای عتبه، شیبه، ولید به توسط حضرت علی (علیه السلام) و حمزه و عبیده به هلاکت رسیدند علی (علیه السلام) می فرماید: هنگامی که (تنور) جنگ برافروخته می شد ما به رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم پناه می بردیم و هیچ کس از ما به دشمن نزدیکتر از او نبود بیشتر کشته شدگان این جنگ به دست علی (علیه السلام) بود (بنا به نقل مورخان) لذا از جمع کشته های مشرکین که 70 نفر بودند مرحوم مفید، رقم کشته های دشمن را که به دست علی (علیه السلام) کشته شده اند را 36 نفر ذکر کرده است از همین جهت بود که کفار قریش حضرتش را مرگ سرخ نامیدند.^۲

45- سخن گفتن زمین با علی

اسماء بنت عمیس گفت: فاطمه زهرا علیها السلام به من فرمود: شبی که من به خانه علی (علیه السلام)

رفتم (در نیمه های شب) از خواب بیدار شدم و دیدم زمین با علی (علیه السلام) سخن می گوید: و علی (علیه السلام) نیز با آن حرف می زند. صبح نزد پدرم جریان را گفتم پدرم سجده ای طولانی کرد و سرش را بلند کرد و فرمود: دخترم بشارت باد تو

1. ^۱بحارالانوار، ج 76، ص 57.

1. ^۲ارشاد مفید، ص 40. مناقب ابن شهر آشوب، ج 2، ص 68.

را به اولاد صالح و نسل پاکیزه زیرا خداوند شوهرت را بر سایر مردم برتری داده و به زمین دستور داده که با او سخن بگوید و از اخبار شرق و غرب عالم او را مطلع کند.^۱

46- جای جبرئیل می نشیند

علی (علیه السلام) می فرماید: روزی رسول خدا (علیه السلام) در بستر بیماری بود که من به قصد عیادت حضرتش رفته بودم، در آنجا مردی را حضور پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم دیدم که از حیث حسن و جمال بی نظیر بود، آن مرد سر مبارک پیامبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم را در دامن خود داشت و پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم نیز خواب بود وقتی من داخل شدم آن مرد مرا به نزد خود فرا خواند، و گفت: نزدیک عموزاده خود بنشین که تو از، من بر او سزاوارتری! علی (علیه السلام) می فرماید: جلو رفتم و آن مرد برخاست و جای خود را به من داد و رفت، من نشستم و سر مبارک رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم را در دامن خود گرفتم. ساعتی گذشت. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم بیدار شد و از من پرسید مردی که سر بر دامن او داشتم کجا رفت؟ عرض کردم، وقتی من داخل شدم جایش را به من داد و رفت. حضرت فرمود: او را شناختی؟ عرض کردم نه پدر و مادرم فدای شما. حضرت فرمود: او جبرئیل بود من سر بر دامن او نهاده بودم و به سخنانش گوش می دادم تا اینکه دردم سبک شد و خواب بر چشمانم غلبه کرد.^۲

47- نماز، معراج علی

جنگ احد که بنام کوهی است نزدیک مدینه، در سال سوم هجری روی داد و هفتاد تن از مسلمانان نیز در آن به شهادت رسیدند، این جنگ بنا بر ضبط مورخین روز شنبه هفتم شوال رخ داده در این جنگ تیری بر پای حضرت امیر علی (علیه السلام) خورد. بعد از جنگ هر چه می کردند به علت ناراحتی شدید امام نمی توانستند تیر را از پای حضرت خارج نمایند تا اینکه منتظر شدند حضرت وارد نماز شود، در حین اقامه نماز تیر را از پای حضرت خارج کردند بعد از نماز حضرت دید درد

1. ¹محجة البیضاء، ج 4، ص 201.
2. مناقب ابن شهر آشوب، ج 270، 2.

زخم کمتر شده است و محل نماز خون آلوده شده است بعد متوجه شد که تیر از پای او خارج شده است. سپس حضرت فرمود: بخالق الاکبر من متوجه خارج شدن تیر نشدم.^۱

48- مشرک حنین زیر شمشیر علی

در جریان جنگ حنین که در سال هشتم هجرت در سرزمین حنین بین مکه و طائف واقع شد قبیله هوازن اجتماع کردند و آنچنان سپاه اسلام را غافلگیر نمودند که همه گریختند و فقط هشت تا نه نفر همراه پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم بودند که از جمله آنها علی (علیه السلام) بود یک حرکت عجیب از ناحیه علی (علیه السلام) ورق این جنگ را برگردانید و آن این بود، قهرمانی غول پیکر بی باک از سپاه دشمن به نام ابوجرول به میدان آمده بود او پرچم سیاهی بر سر نیزه خود بسته بود و سوار بر شتری سرخ در پیشاپیش سپاه کفر بر سپاه اسلام می تاخت و مسلمانان را می کشت و پرچم خود را لحظه به لحظه به علامت پیروزی بلند می کرد و تمام چشم ها به او متوجه بود، او در میدان حنین رجز می خواند:

انا ابوجرول لابراح

حتى نیح الیوم او نباح

من ابوجرول هستم که امروز از پای نمی نشینم مگر اینکه از حریم خود دفاع کرده و دشمن را از پای درآورم.

حضرت علی (علیه السلام) وقتی که او را در آن حال دید، در کمین او قرار گرفت و در یک حمله نخست آنچنان ضربه ای به شتر او زد که ابوجرول از بالای شتر به زمین افتاد، ضربت بعدی علی (علیه السلام) او را در خون خود غلطانید در حالی که امام، حنین رجز می خواند:

1. ^۱ این داستان طبق نقلی در صفین رخ داده که تیر را به دستور امام حسن (علیه السلام) در حین نماز از پای حضرت خارج می نمایند ولی مرحوم فیض در جلد اول محجة البیضاء پیشنهاد قضیه خارج کردن تیر را به حضرت زهرا (علیه السلام) نسبت داده است.

2. حدیقه الحقیقه، ص 140، ارشاد القلوب، ج 2، ص 217.

قد علم القوم لدى الصباح
انی لدى الهیجاء ذو نصح

مردم همیشه می دانند که من در هنگامه چکاچکک شمشیرها آن چه را که شایسته خلوص و حق آن است ادا می کنم

با هلاکت او روحیه دشمنان تضعیف شد. عباس عموی پیامبر به دستور پیامبر از فرصت استفاده کرد و فریاد زد مسلمانان بازگردید که فرصت خوبی است. مسلمانان برگشته و دشمن را تار و مار کردند. آری ضربت امام علی (علیه السلام) آنچنان کارساز بود که فضل بن عباس می گفت: ضربت علی (علیه السلام) همیشه بکر بود یعنی نیاز به ضربت دوم ندارد یا همان ضربت اول او پیروز می شد..^۱

49- سرور و سالار عرب

عبدالرحمن بن ابی لیلی از امام حسین (علیه السلام) روایت می کند که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم به انس فرمود: انس، سید و سرور عرب را بخوان که نزد من بیاید، عرض کرد: یا رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم مگر شما سید و سرور عرب نیستید؟ فرمود: من سرور فرزندان آدم هستم و علی (علیه السلام) سرور و سالار عرب است. انس علی (علیه السلام) را فرا خواند چون علی (علیه السلام) آمد، پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: ای انس، گروه انصار را نزد من بخوان، چون همه آنها خدمت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم رسیدند. فرمود: ای گروه انصار این علی (علیه السلام) سرور و سالار عرب است. پس پاس دوستی من دوستش دارید و بخاطر گرامی بودن وی نزد من، گرامیش بدارید که آنچه به شما گفتم مطلبی است که جبرئیل مرا از جانب خداوند به آن مأمور ساخته است..^۲

50- شمشیر شکسته، معجزه نبوی

-
1. ^۱کشف الغمه، ج 1، ص 297.
 2. امالی شیخ مفید، ص 57.

علی (علیه السلام) می فرماید: در بحبوحه جنگ احد شمشیرم دو نیم شد از میدان نبرد بازگشتم و نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم آمده و عرض کردم:

ای فرستاده خدا! انسان چاره ای ندارد جز اینکه با شمشیر بجنگد ولی شمشیر من شکست.

پیامبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم نگاهی به اطراف خود انداخت، آنگاه چشمانش به شاخه خشکیده نخلی افتاد که در کناری افتاده بود.

آن شاخه نخل را برگرفت و تکانی داد، که ناگهان به شمشیری مبدل شد و آن را به من داد. و این همان شمشیری است که ذوالفقار نام گرفت. آن را بر کسی فرود نیاوردم جز آنکه او را دو نیم ساختم.¹

51- بحق علی (ع)

نقل است؛ جناب سلمان (ع) فرمود:

یک روز خدمت حضرت رسول الله (ص) مشرف شدم، دیدم حضرت در حال سجده هستند و کلماتی را می فرمایند. خوب که گوش دادم شنیدم می فرماید:

الهی بِحَقِّ عَلِيٍّ خَفَّفْ عَلَيَّ أَوْزَارِي

خدایا بحق علی (ع) قسمت می دهم گناهای را که بر دوش من گذاشته اند سبک گردان. سلمان می گوید:

من تعجب کردم. صبر کردم تا حضرت سر از سجده برداشت بعد عرض کردم یا رسول الله شما خدا را بحق علی (ع) قسم می دهید؟

حضرت فرمود:

ای سلمان اگر می خواهی مقام علی (ع) برایت ظاهر و واضح گردد برو به بقیع و صدا بزن بندگان. وقتی او را دیدی مقام علی (ع) را از او پرس.

سلمان می گوید:

وارد بقیع شدم و صدا زدم بندگان، ناگهان شخص عظیم الجثه ای را در کنارم مشاهده کردم از احوالاتش جويا شدم؟! گفت: من یکی از یهودیهای مدینه بودم. لکن در دل محبت علی (ع) را داشتم. بطوریکه هرروز صبح می آمدم کنار راه می ایستادم تا آقا علی (ع) از منزل بیرون آید و جمال نورانی او را زیارت کنم. یکروز صبح که از منزل بیرون آمدم و بسر راه حضرتش ایستادم خبری نشد پرس جوئی کردم گفتند آقا علی (ع) به مسجد تشریف برده اند من از ترس مسلمانها جرأت نمی کردم وارد مسجد شوم. و تا جمال آقا را زیارت نمی کردم ممکن نبود دنبال کار روم.

لذا از آمدم محاذی در مسجد ایستادم بامید آنکه شاید چشمم بجمال نورانش بیفتد. بمجرد آنکه محاذی در آمدم دیدم آقا علی (ع) در میان مسجد است از جای خود حرکت کرد و نگاهی بطرف من فرمود مثل اینکه میدانست من منتظر دیدن اویم.

من هم جمال دل آرای او را زیارت کردم و پی کارم رفتم تا اینکه اجلم رسید و در حال کفر از دنیا رفتم و مرا به آتش مبتلا نمودند و لکن قریب به یک میل آتش از من دور است و بمن صدمه ای وارد نمی کند بخاطر اینکه در دلم محبت علی (ع) است.

-52

سلام پرندگان

دسته ای مرغابی بالای سر علی (ع) در هوا پرواز میکردند و صدا میکردند، حضرت فرمود: به ماسلام میکنند، منافقان به هم چشمک زدند، امام فرمود:

قبر! برو به این پرندگان بگو

نزد امیرالمؤمنین بیاید، پس در صحن مسجد پایین آمدند،

و حضرت به لغتی که ما نمیفهمیدیم به آنها سخنی فرمود، مرغها گردن به سوی او دراز کرده صدا کردند، فرمود: به ماسلام کردند¹

53- آیا عبور از آتش برگه عبور و گذرنامه لازم دارد؟

ابن شهر آشوب در فضایل از طریق عامه از ابن عباس نقل کرده است که گفت

به رسول خدا "صلی الله علیه و آله" عرض کردم

آیا عبور از آتش برگه عبور و گذرنامه لازم دارد؟

¹ اثبات الهداه ج 5 ص 5

فرمودند بله ،

سوال کردم: آن چیست؟

فرمودند:

دوستی و محبت علی ابن ابی طالب "علیه السلام"

54- د در شب معراج پروردگارت با تو به چه لغتی گفتگو کرد؟

اربلی رحمه الله در کتاب «کشف الغمّه» نقل می کند

از پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله وسلم سئوال کردند در شب معراج پروردگارت با تو به چه لغتی گفتگو کرد؟ فرمود:

خاطبني بلغه علي بن أبي طالب عليه السلام.

به لغت علی علیه السلام و با لهجه او با من صحبت کرد.

عرض کردم: پروردگارا ؛ تو با من گفتگو می کنی یا علی؟

فرمود: ای احمد ؛ من وجودی هستم که همانند سایر موجودات نیستم و با مردمان قیاس نشوم و مانند اشیاء دیگر توصیف

نگردم، تو را از نور خود و علی را از نور تو آفریدم، از پنهانی های دلت و زوایای قلبت اطلاع حاصل کردم دیدم هیچکس را

بیشتر از علی بن ابی طالب دوست نداری، با زبان او با تو گفتگو کردم تا قلب تو آرامش پیدا کند^۱

55- مردم اعمالشان برای آنها سودی ندارد مگر کسی که من و علی بن ابیطالب عملش را بپذیریم

پیامبر (صلی الله علیه و آله) فرمود:

مردم با اعمال خویش در روز قیامت وارد می شوند در حالی که اعمالشان برای آنها سودی ندارد مگر کسی که من و

علی بن ابیطالب عملش را بپذیریم^۲.

56-

حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و آله فرمودند:

جبریل نزد من آمد و گفت ای محمد! خداوند به تو سلام می رساند و می فرماید :

^۱کشف الغمّة: 1/106

طرائف: 155

بحار الأنوار: 38/312 ح 14، و ج: 18/386 ح 94

به نقل از مناقب خوارزمی: 78 ح 61

^۲احقاق الحق - ج ۷ - ص ۱۳۲

نماز را واجب کردم ولی این تکلیف را از معذور و مجنون و طفل برداشتم .

روزه را واجب کردم ولی آن را برای مسافر الزامی نکردم.

حج را واجب کردم ولی آن را از بیمار نخواستم.

زکات را واجب کردم ولی آن را از گردن نیازمند ساقط کردم.

اما دوست داشتن علی بن ابیطالب علیه السلام را واجب کردم و محبتش را بر تمام اهل آسمان و زمین الزام نمودم بدون آنکه رخصتی در آن باشد^۱.

-57

شجاعت و هیبت علی علیه السلام

انا وضعت فی الصغیر بکلالک العرب و کسرت نواجم قرون و ربیعہ و مضر^۲.

صفت شجاعت یکی از ارکان اصلی فضائل نفسانی است و عبارت است از عدم تزلزل نفس در امور خطیره و هولناک، و مظهر تام و مصداق حقیقی آن وجود علی علیه السلام بود.

بنا بنقل مورخین رنگ علی (ع) گندمگون، چشمان مبارکش درشت و جذاب، ابروانش پیوسته و پر پشت، دندانهایش محکم و سفید و چون مروارید بود. دست و بازو و ساعد بی نهایت قوی و گوشت آن پیچیده و محکم و در تمام عرب بسطبری بازو و محکمی عضلات مشهور بود چنانکه گوئی گوشت و پوست و استخوان آنرا کوبیده و آنگاه دست بازو و ساعد ساخته اند.

علی علیه السلام متوسط القامه بود و تمام گوشت بدن او ورزیده و محکم و چون آهن صلب بنظر میآمد و بطور کلی آنحضرت در اعتدال مزاج و رشد جسمانی و در نهایت نیرومندی بود. مورخین عموماً معتقدند که شجاعت و زورمندی علی علیه السلام در تمام عرب منحصر بفرد بود، پدرش ابو طالب او را با جوانان عرب بکشتی وا میداشت و آنحضرت با اینکه از جهت سن خیلی کوچکتر از آنان بود ولی با سرعت عجیبی آنها را بر زمین میزد. از زبیر بن عوام نقل کرده اند که قسم یاد کرد و گفت در هیچیک از جنگها از هیچ شجاعی نترسیدم مگر در مقابل علی علیه السلام که از شدت وحشت خود را گم

بحار الانوار، ج ۴۰، ص ۴۶

الفضایل، ص ۱۵۴ و ۱۵۵

نهج البلاغه خطبه قاصعه^۲

میکردم. و این تنها زیر نبود که از مقابله با او وحشت مینمود بلکه تمام قهرمانان نیرومند و مردان رزم از تصور مقابله با او بوحشت افتاده و در برابرش عرض اندام نمیکردند چه خوب گفته شاعر:

اغمد السيف متى قابله
كل من جرد سيفاً و شهر^۱

هیبت علی علیه السلام بحدی بود که چون چشم مبارزی باو میافتد رعب و وحشت سراسر وجودش را فرا میگرفت و در اثر هیبت آنحضرت نیروی هر گونه مقاومت و تهاجم از وی سلب شده و با کمال درماندگی طعمه شمشیر او میگشت چنانکه خود آنجناب در پاسخ این سؤال که بچه چیزی بر مبارزان غلبه کردی فرمود کسی را ملاقات نکردم جز اینکه او مرا علیه جان خود کمک نمود (سید رضی علیه الرحمة دنبال کلام امام فرماید مقصود حضرت تمکن هیبت او در دلها است)^۲ رشادتها و جانفشانیهای او در غزوات پیغمبر صلی الله علیه و آله همه را متحیر و متعجب نمود و خوابیدن وی در شب هجرت پیغمبر صلی الله علیه و آله در فراش آنحضرت از یک قلب قوی و روح بزرگ حکایت میکند، ثبات و پایداری علی علیه السلام در صحنه های کارزار در برابر حملات عمومی دشمن برای مردم دیگر محال و غیر ممکن است. معاویه برای اینکه لشکر آرائی خود را بگوش علی علیه السلام برساند در یکی از نامه های خود به آنحضرت نوشت که سپاهی عظیم برای جنگ او آماده نموده است، طرماح بمعاویه گفت ترسانیدن تو علی را از زیادی و انبوهی سپاه مثل ترسانیدن مرغابی است بزیادی آب!

حضرت سجاد علیه السلام در مجلس یزید ضمن ایراد خطبه ای که خود را معرفی میکرد بپاره ای از اوصاف و فضائل علی علیه السلام اشاره نمود و فرمود: من پسر کسی هستم که از همه قوی تر و شجاع تر و در عزم و اراده از همه استوارتر و چون شیر

تمام مردان شمشیرکش هنگام برخورد با او شمشیر خود را غلاف میکردند.^۱

قیل له: بای شیء غلبت الاقران؟ فقال علیه السلام: ما لقیته احدا الا اعاننی علی نفسه. یؤمى بذلك الی تمکن هیبتہ فی القلوب.

نهج البلاغه - کلمات قصار.

قیل له: بای شیء غلبت الاقران؟ فقال علیه السلام: ما لقیته احدا الا اعاننی علی نفسه. یؤمى بذلك الی تمکن هیبتہ فی القلوب.

نهج البلاغه - کلمات قصار.

دلیری بود که در هنگام جنگ و کشیده شدن نیزه‌ها و نزدیک شدن سواران آنها را مانند آسیاب نرم میکرد و مانند تند بادی که در گیاه خشکیده بوزد آنها را پراکنده میساخت.^۱

این توصیفی که امام چهارم درباره شجاعت جد بزرگوارش نموده از نظر علاقه و رابطه خانوادگی نبوده است بلکه یک حقیقت غیر قابل انکاری است که یک امام از امام دیگر که مقام و منزلت او بهتر از همه آشنائی داشت آنرا بیان نموده است.

شیخ مفید شجاعت آنحضرت را نوعی اعجاز دانسته و مینویسد: هیچ جنگجوی کار آزموده‌ای دیده نشده است که همیشه در جنگ پیروز شود بلکه گاهی بر دشمنش غلبه کرده و گاهی نیز شکست خورده است و همچنین ضربت شمشیر هیچ دلاوری همیشه چنان نبوده است که دشمن در اثر زخم آن جان سپرد بلکه گاهی فوت کرده و گاهی هم بهبودی یافته است و چنین امری در طول تاریخ سابقه ندارد مگر امیر المؤمنین علیه السلام که با هر هم‌آوردی بمبارزه برخاست بر او چیره گشت و بهر رزمجویی ضربتی زد او را بهلاکت رسانید و این هم از موجباتی است که او را از همگان ممتاز میکند و خداوند جریان عادی امور را در هر جا و زمان بوسیله او بهم زده و وجود وی یکی از نشانه‌های روشن خدای تعالی میباشد^۲

قوت قلب علی علیه السلام که از ایمان و یقین وی سر چشمه می‌گرفت در هیچ بشری دیده نشده است، روزی در جنگ صفین بچهره خود نقاب زده و بصورت یک فرد ناشناس در جلو صفوف شامیان مبارز می‌طلبید پس از آنکه گروهی از مبارزان شام را بخاک هلاکت افکند معاویه بعمر و عاص گفت: این شجاع قویدل کیست؟

عمر و گفت یا عبد الله ابن عباس است! او یا خود علی است معاویه گفت چگونه میتوان تشخیص داد؟

عمرو گفت: ابن عباس مرد شجاعی است ولی در مقابل حمله عمومی سپاه باین انبوهی نمیتواند مقاومت کند تمام سپاهیان را فرمان حمله بده. که از جای بجنبند و باین جنگجو حمله کنند اگر رو گردانید ابن عباس است و اگر ثابت و پا بر جا ماند علی است زیرا علی از تمام عرب اگر بمقابله اش برخیزند رو نمیگرداند چه رسد بسپاه تو.^۱

معاویه برای آزمایش فرمان حمله عمومی داد و تمام سپاه او بحرکت در آمد اما آن مبارز چون کوه آهنین در جای خود ثابت و بر قرار بود آنگاه فهمیدند که علی علیه السلام است پیکار میکند لذا فرمان عقب نشینی دادند.

وقتی صدای علی علیه السلام در میدانهای جنگ بلند میشد دل و زهره قهرمانان آب میگردید و لرزه بر ارکان وجود آنها میافتاد. در جنگهای جمل و صفین غالب اوقات یک تنه خود را بر سپاهیان مخالف میزد و صفوف آنها را متلاشی کرده و پراکنده میساخت.

بتصدیق دوست و دشمن علی علیه السلام کرار غیر فرار و اسد الله الغالب و غالب کل غالب بود، زره آنحضرت که بمنزله لباس جنگ او بود مانند پیشبندی فقط با چند حلقه در شانه های او بهم وصل میشد و بکلی فاقد قسمت پشت بود علت این امر را از وی سؤال کردند فرمود: من هرگز پشت بدشمن نخواهم نمود در اینصورت احتیاجی به پشت بند زره ندارم. سعدی گوید: مردی که در مصاف زره پیش بسته بود

تا پیش دشمنان نکند پشت بر غزادر یکی از جنگها فرماندهان علی علیه السلام از آنحضرت پرسیدند که اگر جنگ مغلوبه شد و صفوف ما از هم پاشیده شد ما بعدا شما را کجا پیدا کنیم خوبست قبلا نقطه الحاقی تعیین شود تا همه بآن نقطه گرد آیند. علی علیه السلام فرمود شما مرا در هر کجا رها کنید من در همانجا خواهم بود و از جای خود تکان نخواهم خورد^۲

یکی از اصحاب علی علیه السلام خدمت آنحضرت عرض کرد که برای میدانهای جنگ اسبی تندرو و چالاک ابتیاع کنید که چنین اسبی صاحب خود را در مهلکه ها نجات میدهد علی علیه السلام فرمود من هرگز از جلو دشمن فرار نخواهم کرد تا با

خود حضرت امیر علیه السلام نیز در نامه ای که بعثمان بن حنیف نوشته میفرماید: و الله لو تظاهرت العرب علی قتالی لما ولیت عنهابخدا سوگند اگر تمام عرب به پشتیبانی یکدیگر بجنگ من برخیزند من از آنها رو گردان نمیشوم نهج البلاغه نامه ۱۴۵^۱

افکار امم^۲

اسب تند رو از ورطه خطر دور شوم و دشمن فراری را نیز تعقیب نخواهم نمود تا بخواهم زودتر باو برسم بنا بر این مرکب من هر چه باشد اهمیتی ندارد^۱

ابن ابی الحدید گوید: علی علیه السلام شجاعی بود که نام گذشتگان را محو کرد و محلی برای آیندگان باقی نگذاشت، در قوت ساعد و نیروی بازو نظیری نداشت و یکضربت او برای قوی ترین شجاعان مرگ و هلاکت را پیش میآورد چنانکه هیچ مبارزی از دست او جان سالم بدر نبرد و شمشیری نزد که احتیاج بدومی داشته باشد و هر رزمجوی دلاوری را که میکشت تکبیر میگفت و در لیلۀ الهیر شماره تکبیراتش به 523 رسید و معلوم گردید که 523 نفر از ابطال نامی را در آنشب بدیار عدم فرستاده است.^۲ در جنگ احد پس از آنکه مردان رزمی قبیله بنی عبد الدار بدست آنحضرت کشته شدند غلامی از آن قبیله که حبشی بود و صواب نام داشت در حالیکه بسیار خشمگین و دهانش کف زده بود سوگند یاد کرد که بجای کشته شدگان قبیله خود شخص محمد صلی الله علیه و آله را خواهم کشت! این غلام ضمن اینکه شجاع بود جثه بزرگی هم داشت لذا مسلمین از او ترسیدند و جرأت مبارزه با او را نداشتند، علی علیه السلام چنان ضربتی بر او زد که او را از کمر دو نیم نمود بطوریکه بالا تنه اش بزمین افتاد و نیم پائین در حال ایستاده ماند هر دو لشکر متعجب و مبهوت شده و مسلمین میخندیدند!^۳

در تمام جنگها مجاهد فی سبیل الله بود و اندوه و پریشانی مسلمین با وجود وی زائل میگشت، وقتی دست بقبضه ذو الفقار میبرد پیروزی مسلمین محرز و مسلم میشد و هنگامیکه پیغمبر صلی الله علیه و آله را از طرف مشرکین غم و اندوهی میرسید و سپاهیان مخالف برای قتل او تصمیم میگرفتند وجود علی علیه السلام باعث بر طرف شدن غم و اندوه پیغمبر میگردد و بهمین جهت او را الکاشف الكرب عن وجه رسول الله گفتند.

شجاعت و نیروی بازوی علی علیه السلام اظهر من الشمس بود و مخالفین و دشمنانش نیز او را بشجاعت میستودند، مشهور است که با دو انگشت سبابه و وسطی گردن خالد بن ولید را فشار داد بطوریکه خالد نعره زد و نزدیک بهلاکت بود. در غزوات

امالی صدوق مجلس 32 حدیث 4

1

کشف الغمه ص 73

2

منتهی الامال جلد 1 ص 44 نقل بمعنی³

پیغمبر صلی الله علیه و آله بسیار اتفاق افتاده بود که علی علیه السلام در مقابل دشمنان ایستادگی کرده بود و اگر آنحضرت نبود کار مسلمین یکسره میشد.

در قاموس زندگانی علی علیه السلام کلمه ترس معنی و مفهومی نداشت او نه از جنگ میترسید و نه از مرگ وحشت میکرد در سراسر زندگانی خود با مرگ و خطر هماغوش بود و بارها میفرمود: و الله لابن ابیطالب آنس بالموت من الطفل بئدی امهبعدا سوگند پسر ابیطالب بمرگ بیشتر از طفل شیر خوار به پستان مادرش مأنوس و مشتاق است^۱

در جنگ صفین بدون زره در میان دو لشکر میگشت، امام حسن علیه السلام عرض کرد این عمل در موقع جنگ بی احتیاطی است فرمود: یا بنی ان اباك لا یبالی وقع علی الموت او وقع الموت علیه^۲. (پسر جانم پدرت باکی ندارد که رو بمرگ رود یا مرگ بسوی او آید.) عده‌ای از یاران علی علیه السلام از این دلیری و بی باکی او احتیاط میکردند که مبادا از طرف دشمن غافلگیر شود لذا نزد آنحضرت آمدند و عرض کردند یا امیر المؤمنین شما در مواقع جنگ هیچگونه احتیاط نمیکنید و از هیچ پیشامدی هراس ندارید در پاسخ آنان این رباعی را فرمود:

ای یومی من الموت افر

یوم ما قدر ام یوم قدریوم ما قدر لا اخشی الوغا

یوم قد قدر لا یغنی الحذر شاعر فارسی زبان مضمون رباعی فوق را بفارسی چنین سروده است:

از مرگ حذر کردن دو روز روا نیست

روزی که قضا هست روزی که قضا نیست روزی که قضا هست کوشش ندهد سود

روزی که قضا نیست در آن مرگ روا نیست هر شجاعی که در جنگ بدست آنحضرت کشته میشد موجب افتخار قبیله خود میگشت و افراد قبیله از تقابل مقتول با آن شیر بیشه شجاعت مباهات مینمودند چنانکه در غزوه خندق عمرو بن عبدود که

نهج البلاغه کلام 5.

بدست وی کشته شد خواهرش گفت اگر جز علی که حقا لیاقت آنرا دارد که قاتل برادرم باشد دیگری عمرو را کشته بود تمام عمر میگریستم لکن علی را در شجاعت در تمام جهان نظیری نیست و کشته شدن بدست او عین افتخار و اعتبار است.

ابن ابی الحدید در شرح نهج البلاغه مینویسد روزی معاویه خفته بود پس از بیدار شدن عبد الله بن زبیر را (که هر دو از شجاعان بودند) در پایین پایش دید که بر تخت او نشسته بود، عبد الله از روی شوخی بمعاویه گفت اگر میخواستم ترا (در خواب که بودی) غفلتا میکشتم. معاویه گفت بعد از ما اظهار شجاعت کن! عبد الله گفت برای چه شجاعت مرا انکار میکنی با اینکه من در جنگ برابر علی بن ابیطالب بایستادم! معاویه گفت اگر چنین جرأت میکردی یقینا علی تو و پدرت را با دست چپ میکشت و دست راستش بیکار میماند و دنبال دیگری میگشت که بقتل رساند.^۱ باری علی علیه السلام ضیغم الغزوات و اسد الله الغالب بود که وقتی پامیدان محاربه می گذاشت نفس های دلیران و شجاعان در سینه ها تنگ میشد و بهر فرقه حمله میکرد عفريت مرگ با صورت هولناکی بر آن گروه نمایان میگشت. رباعی زیر منسوب بآنحضرت است:

صيد الملوک ارانب و ثعالب

و اذا رکت فصیدی الابطال صیدی الفوارس فی اللقاء و اننی

عند الوغاء لغضنفر قتال^۲

سفیان ثوری گوید که علی علیه السلام در میان مسلمین کوه آهنینی بود و برای کفار و منافقین حریفی نیرومند، خداوند عزت و احترام مسلمین و ذلت و خواری مشرکین را بدست او قرار داده بود.

ثمره شجاعت و مجاهدت علی علیه السلام رواج دین حنیف اسلام و پیشرفت احکام الهی و محو کفر و بت پرستی گردید.^۳

بحار الانوار جلد 41 ص 143

شکار پادشاهان خرگوشها و روباهها است ولی هنگامیکه من سوار میشوم شکار من شجاعان عرب است. شکار من در موقع جنگ سواران و دلیران است و من هنگام جنگ شیری بسیار کشنده ام^۲

<http://emamali.net/Fazael/haybat.htm>^۳

وقتی که حضرت علی (ع) به میارزه عمرو بن عبدود رفت و او را کشت شخصی از حضرت سؤال کرد آیا نترسیدی که مبارزه چنین شخصی رفتی فرمود: چگونه از غیر خدا بترسد کسی که جز خدا احدی را به اندازه یک چشم بر هم زدن نپرستیده است.^۱

کسی که سنگ بزرگی را که همه سپاهیان از کندن آن عاجز بودند، از جای کند تا آب روان را همه بنوشند.

- کسی که تمام زخم‌های دشمن را روبرو تحمل کرده، و هرگز پشت به دشمن نکرده است.

- کسی که پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله وسلم به او فرمود:

«اگر مردم شرق و غرب در برابر علی علیه السلام بایستند، بر همه آنها غلبه می‌کند.»^۲]

و خود فرمود

:

وَاللّٰهُ لَوْ تَظَاهَرَتِ الْعَرَبُ عَلٰی قِتَالِيْ لَمَّا وُكِّيتْ عَنْهَا

(سوگند به خدا اگر تمام اعراب رو در روی من قرار گیرند، از مقابلشان فرار نمی‌کنم.)^۳]

و درب بزرگ ورودی خیبر که ده‌ها نفر آن را باز و بسته می‌کردند با دست یداللهی خود از جای کند و بر روی خندقی قرار داد که سر بازان اسلام از آن عبور کنند و خود فرمود:

مَا قَلَعْتُ بَابَ خَيْبَرَ وَ دَكَّكْتُ حِصْنَ يَهُودٍ بِقُوَّةِ جِسْمَانِيَّ بَلْ بِقُوَّةِ اِلٰهِيَّ

(من در بزرگ خیبر و حصار یهود را با دست مادی از جای نکنم و درهم نکوبیدم، بلکه با قدرت الهی موفق گردیدم.)^۴

و باز نسبت به شجاعت و قوت قلب خود فرمود:

اِنِّيْ وَاللّٰهُ لَوْ لَقِيْتُهُمْ وَاحِدًا وَ هُمْ طَلَاغُ الْاَرْضِ كُلِّهَا مَا بَالَيْتُ وَلَا اِسْتَوْحَشْتُ

(سوگند به خدا همانا من اگر دشمنان را در حالی ملاقات کنم که تمام روی زمین را پُر کرده باشند باکی نداشته، وحشتی

نخواهم کرد.)^۵]

قال امير المؤمنين عليه السلام:

خوبیها و بدیها^۱

:

[1] بحار الانوار ج 33 ص 233 - و - صحیح مسلم ج 15 ص 178 - و - صحیح بخاری ج 5 ص 245 - و - کنز العمال ج 13 ص 121 ش 36388^۲

نهج البلاغه نامه 19:45 معجم المفهرس مجد دشتی^۳

شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید ج 20 ص 316 و 626^۴

نهج البلاغه نامه 7:62 معجم المفهرس ، مجد دشتی^۵

و الذی نفس ابن ابی ایطالب بیده لالف ضربه بالسیف اهون علی من میته علی الفراش.

حضرت علی علیه السلام فرمود:

قسم به کسیکه جان فرزند ایطالب در دست اوست، هزار ضربه شمشیر بر من آسانتر از مرگ در بستر است¹.

-58

ایمان و عبادت علی علیه السلام

لم اعبد ربا لم اره. (علی علیه السلام)

حقیقت عبادت تعظیم و طاعت خدا و چشم پوشی از غیر اوست، بزرگترین فضیلت نفس ستایش مقام الوهیت و تقرب جستن بساحت قدس ربوبی است، عبادت اگر با شرایط خاص خود انجام شود مقام بسیار بزرگ و افتخار آمیزی است چنانکه از پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله بوسیله کلمه عبد تجلیل شده و قبل از عنوان رسالت عبودیت او قید گردیده است:

اشهد ان محمدا عبده و رسوله.

برای سیر مراتب کمال بهترین وسیله پیشرفت، تهذیب و تزکیه نفس است که راه عملی آن با عبادت حقیقی صورت میگیرد. انجام عبادت تنها برای رفع تکلیف نیست بلکه وسیله نمو عقل، و موجب تعدیل و تنظیم قوای وجودی است که نفس را از آلودگیهای مادی باز میدارد، بهترین وجه عبادت انجام امری است که بدون ریا و سمعه بوده و صرفا برای خدا باشد و در این شرایط است که صفت تقوی ظهور میکند و بدون آن انجام عبادات مقبول نیفتد.

تقوی و ورع انحراف از جهان مادی و فانی بوده و توجه بعالم روحانیت و بقاء است و ایمانیکه بزیور تقوی آراسته شود ایمان حقیقی است و در اثر اخلاص در عبادات، شخص را بمرحله یقین میرساند.

بحار الانوار، ج 97، ص 40، حدیث 44

با توجه بنکات معروضه، علی علیه السلام در ایمان و تقوی و زهد و عبادت و یقین منحصر بفرد بود در اینمورد پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: لو ان السموات و الارض وضعتا فی کفه و وضع ایمان علی فی کفه لرجح ایمان علی^۱

یعنی اگر آسمانها و زمین در یک کفه ترازو و ایمان علی در کفه دیگر گذاشته شوند بطور حتم ایمان علی بر آنها فزونی میکند.

علی علیه السلام با عشق و حب قلبی خدا را عبادت میکرد زیرا عبادت او برای رفع تکلیف نبود بلکه او محب حقیقی بود و جز جمال دلربای حقیقت چیزی در نظرش جلوه گر نمیشد.

علی علیه السلام در تقوای دینی و عبادت چنان کوشا بود که پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله در پاسخ کسانی که از تندی علی علیه السلام در نزد وی گله میکردند فرمود: علی را ملامت نکنید زیرا او شیفته خدا است!^۲

علی علیه السلام هنگامیکه مناجات میکرد و مشغول نماز میشد گوشش نمی شنید و چشمش نمیدید و زمین و آسمان، دنیا و مافیها از خاطرش فراموش میشد و با تمام وجود توجه خود را بمبدأ حقیقت معطوف میداشت چنانکه مشهور است در یکی از جنگها پیکان تیری بپایش فرو رفته و بقدری دردناک بود که نمیتوانستند آنرا بیرون بیاورند و قتیکه بنماز ایستاد بیرون کشیدند و او متوجه نشد!

علی علیه السلام هنگام وضو گرفتن سراپا میلرزید و لرزش خفیفی وجود مبارکش را فرا میگرفت و چون در محراب عبادت میایستاد رعشه بر اندامش میافتاد و از خوف عظمت الهی اشک چشمانش بر محاسن شریفش جاری میشد، سجده های او طولانی بود و سجده گاهش همیشه از اشک چشم مرطوب! شاعر گوید،

هو البكاء فی المحراب لیلا

هو الضحاک اذا اشتد الضراب

یعنی او در محراب عبادت بشدت گریان و در شدت جنگ خندان بود. ابو درداء که یکی از اصحاب پیغمبر صلی الله علیه و آله است گوید در شب تاریکی از نخلستانی عبور میکردم آواز کسی را شنیدم که با خدا مناجات میکرد چون نزدیک شدم

غایة المرام طبع قدیم ص 509 فضائل الخمسه جلد 1 ص 191^۱

شیعه در اسلام نقل از مناقب خوارزمی ص 92 تلخیص الریاض جلد 1 ص 2^۲

دیدم علی علیه السلام است و من خود را در پشت درخت مخفی کردم و دیدم که او با خوف و خشیت تمام با آهنگ حزین مناجات میکرد و از ترس آتش سوزان جهنم گریه مینمود و بخدا پناه برده و طلب عفو و بخشش مینمود و آنقدر گریه کرد که بی حس و حرکت افتاد! گفتم شاید خوابش برده است نزدیکش رفتم چون چوب خشکی افتاده بود او را تکان دادم حرکت نکرد گفتم حتما از دنیا رفته است شتابان بمنزلش رفتم و خبر مرگ او را بحضرت زهرا علیها السلام رسانیدم فرمود مگر او را چگونه دیدی؟ من شرح ما وقع گفتم، فاطمه علیها السلام گفت او نمرده بلکه از خوف خدا غش نموده است.¹

علی علیه السلام علاوه از نمازهای واجبی نوافل را نیز انجام میداد و هیچوقت نماز شب آنحضرت ترک نمیشد حتی در موقع جنگ نیز از آن غفلت نمی نمود، در لیلۃ الہریر نزدیکی های صبح بافق مینگریست ابن عباس پرسید مگر از آنسو نگرانی دارای آیا گروهی از دشمنان در آنجا کمین کرده اند؟ فرمود نه میخواهم بینم وقت نماز رسیده است یا نه!

حضرت علی بن الحسین علیهما السلام که از کثرت عبادت و سجده های طولانی بکلمه سجاد و زین العابدین ملقب شده بود در برابر سؤال دیگران که چرا اینقدر مشقت و رنج بر خود روا میداری فرمود:

و من یقدر علی عبادۃ جدی علی بن ابی طالب؟

کیست که بتواند مثل جدم علی علیه السلام عبادت کند؟

ابن ابی الحدید بنحو دیگری این مطلب را بیان کرده و مینویسد بعلی بن الحسین علیهما السلام که در مراسم عبادت بنهایت رسیده بود عرض کردند که عبادت تو نسبت بعبادت جدت بچه میزان است؟ فرمود عبادت من نسبت بعبادت جدم مانند عبادت جدم نسبت بعبادت رسول خدا صلی الله علیه و آله است.²

از ام سعید کنیز آنحضرت پرسیدند که علی علیه السلام در ماه رمضان بیشتر عبادت میکند یا در سایر ماهها؟

کنیز گفت علی علیه السلام هر شب با خدای خود به راز و نیاز مشغول است و برای او رمضان و دیگر اوقات یکسان است.

امالی صدوق مجلس 18 حدیث 9 با تلخیص عبارات.¹

ناسخ التواریخ زندگانی امام باقر علیه السلام جلد 7 ص 98.²

وقتی که آنحضرت را پس از ضربت خوردن از مسجد بخانه می بردند نگاهی بمحل طلوعه فجر افکند و فرمود ای صبح تو شاهد باش که علی را فقط اکنون (بحکم اجبار) دراز کشیده می بینی!

ابن ابی الحدید گوید عبادت علی علیه السلام بیشتر از عبادت همه کس بود زیرا او اغلب روزها روزه دار بود و تمام شبها مشغول نماز حتی هنگام جنگ نیز نمازش ترک نمیشد، او عالمی بود با عمل که نوافل و ادعیه و تهجد را بمردم آموخت.

علی علیه السلام موقع نماز در برابر مبداء وجود با دل پاک و توجه تام میایستاد و براز و نیاز مشغول میشد عبادت و پرستش او مانند اشخاص دیگر نبود زیرا هر کسی بنا به هدف خاصی که دارد خدا را عبادت میکند چنانکه خود آنحضرت فرماید:

ان قوما عبدوا الله رغبة فتلک عبادة التجار، و ان قوما عبدوا الله رهبة فتلک عبادة العبيد، و ان قوما عبدوا الله شکرا فتلک عبادة الاحرار^۱.

یعنی گروهی از مردم خدا را از روی میل و رغبت (بامید نعمتهای بهشت) بندگی کردند پس این نوع عبادت عبادت تاجران است، عده ای هم از ترس (آتش دوزخ) خدا را عبادت کردند این هم عبادت بندگان است و گروهی دیگر خدا را برای سپاسگزاری عبادت کردند و این عبادت آزادگان است.

و خود آنحضرت به پیشگاه خدای تعالی عرض میکند:

الهی ما عبدتک طمعا للجنة و لا خوفا من النار بل وجدتک مستحقا للعبادة.

خدایا من ترا بطمع بهشت و یا از ترس جهنم عبادت نمیکنم بلکه ترا مستحق و سزاوار پرستش یافتم.

هر فردی حتی هر ذیر وحی بنا بغریزه حب ذات همیشه در صدد دفع ضرر و جلب منفعت است و تنها علی علیه السلام بود که عبادت را بدون جلب نفع (بهشت) و دفع ضرر (دوزخ) صرفا برای خداوند بجا میآورد! و اینگونه خلوص در عبادت از یقین او سرچشمه میگرفت یقینی که بالاتر از آنرا نمیتوان پیدا نمود زیرا آنجناب بمرحله نهائی یقین رسیده بود چنانکه خود فرماید: لو کشف الغطاء ما ازددت یقینا! اگر پرده برداشته شود من چیزی بییقین خود نمیافزایم!

علی علیه السلام خود را مانند موجی در اقیانوس حقیقت مستغرق ساخته بود و تمام فکر و ذکر و حرکات و سکنات او همه از حقیقت خواهی وی حکایت میکرد.

علی علیه السلام در تزکیه و تهذیب نفس، و سیر مراتب کمالیه وجود یگانه و بی نظیر و لوح ضمیرش چون جام جهان نما بود، او به هر چه نگاه میکرد خدا را میدید چنانکه فرمود:

ما رایت شیئا الا رایت الله قبله و معه و بعده.

چیزی را ندیدم جز اینکه خدا را پیش از آن و با آن و پس از آن مشاهده کردم.

علی علیه السلام میفرمود: لم اعبد ربا لم اره. عبادت نکردم بخدائی که او را ندیدم! پرسیدند چگونه خدا را دیدی؟ فرمود با چشم دل و بصیرت، نه باغ دیده ظاهری.

بچشم ظاهر اگر رخصت تماشا نیست

نه بسته است کسی شاهراه دلها را

علی علیه السلام در مقابل عظمت خدا و مبدء هستی خود را ملزم بخشوع و خشوع میدید و دعاها و مناجاتهای او روشنگر این مطلب است.

دعای کمیل که یکی از اصحاب خود (کمیل بن زیاد) تعلیم فرموده است یکی از شاهکارهای روح بلند و ایمان قوی و یقین ثابت آنحضرت است که در فقرات آن معانی عالی و بدیع در قالب الفاظی شیوا و عباراتی کاملاً رسا ریخته شده است، گاهی در برابر رحمت و اسعه حق سر تا پا امید گشته و زمانی قدرت و جبروت خدا چنان بیم و هراسی در دل او افکنده است که بی اختیار بحال تضرع و خشوع افتاده است. همچنین دعای صباح و نیایشهای دیگر وی که هر یک حاوی مراتب سوز و گداز بیم و امید، توجه و خلوص او میباشد.

وقتی ضرار بن ضمیره بر معاویه وارد شد معاویه گفت علی را برایم وصف کن! ضرار پس از آنکه شمه‌ای از خصوصیات اخلاقی آنحضرت را برای معاویه بیان نمود گفت شبها بیداری او بیشتر و خوابش کم بود در اوقات شب و روز تلاوت قرآن میکرد و جانش را در راه خدا میداد و در پیشگاه کبریائی او اشک میریخت و خود را از ما مستور نمیداشت و کیسه‌های طلا از ما ذخیره نمی‌نمود، برای نزدیکانش ملاطفت و بر جفا کاران تند خوئی نمیکرد، موقعیکه شب پرده ظلمت و تاریکی میافکند و

ستارگان رو بافول مینهادند او را میدیدی که در محراب عبادت دست بریش خود گرفته و چون شخص مار گزیده بخود می پیچید و مانند فرد اندوهگینی (از خوف خدا) گریه میکرد و میگفت ای دنیا! آیا خود را بمن جلوه داده و مرا مشتاق خود میسازی؟ هیئات مرا بتو نیازی نیست و ترا سه طلاق داده ام که دیگر مرا بر تو رجوعی نیست! سپس میفرمود آه از کمی توشه و دوری سفر و سختی راه! معاویه گریه کرد و گفت ای ضرار بس است بخدا سوگند که علی چنین بود خدا رحمت کند ابو الحسن را!^۱

عبادت علی علیه السلام منحصر بنماز و روزه و انجام سایر فرایض مذهبی نبود بلکه تمام حرکات و سکانات او عبادت بود زیرا در حدیث آمده است که (انما الاعمال بالنیات) و چون نیت آنجناب در تمام حرکات و سکاناتش ابتغاء مرضات الله بود لذا تمام اعمال و اقوال او در همه حال عبادت خدا محسوب میشود و این خود یکی از موجبات تفوق و فضیلت وی بر همگان میباشد.^۲

-59-

علم و حکمت علی علیه السلام

ان ههنا لعلمنا جما (علی علیه السلام)

در مورد علم امام و پیغمبر عقاید مردم مختلف است گروهی معتقدند که علم آنان محدود بوده و در اطراف مسائل شرعیه دور میزند و جز خدا کسی از امور غیبی آگاه نمیشد زیرا آیاتی در قرآن وجود دارد که مؤید این مطلب است من جمله خداوند فرماید:

و عنده مفاتيح الغيب لا يعلمها الا هو^۳

امالی صدوق مجلس 91 حدیث 1.

<http://emamali.net/Fazael/eman.htm>²

کلیدهای خزائن غیب نزد خدا است و جز او کسی بدانها آگاه نیست) و همچنین فرماید: (و ما كان الله ليطلعكم على الغيب)¹ و خداوند شما را بر غیب آگاه نسازد) در برابر این گروه جمعی نیز آنها را بر همه امور اعم از تکوینی و تشریعی آگاه دانند و عده‌ای هم که مانند اهل سنت بعصمت امام قائل نمی‌باشند امام را مانند دیگر پیشوایان دانسته و گویند ممکن است او چیزی را نداند در حالیکه اشخاص دیگر از آن آگاه باشند همچنانکه عمر در پاسخ زنی که او را مجاب کرده بود گفت. (کلکم افقه من عمر حتی المخدرات فی الحجال)² همه شما از عمر دانشمندترید حتی زنهای پشت پرده).

بحث در این موضوع از نظر فلسفی مربوط است به شناسائی ذهن و دانستن ارزش معرفت آدمی و اینکه علم از چه مقوله‌ای می‌باشد و خلاصه آنکه علم انکشاف واقع است و بدو قسم ذاتی و کسبی تقسیم میشود.³ علم ذاتی مختص خداوند تعالی است و ما را بتصور حقیقت و کیفیت آن هیچگونه راهی نیست، و علم کسبی مربوط بافرد بشر است که هر کسی میتواند در اثر تعلم و فرا گرفتن از دیگری دانشی تحصیل نماید. و شق سیم علم لدنی و الهامی است که مخصوص انبیاء و اوصیاء آنها میباشد و این قسم علم مانند علم افراد بشر کسبی و تحصیلی نیست و باز مانند علم خدا ذاتی هم نیست بلکه علمی است عرضی که از جانب خدا بدون کسب و تحصیل به پیغمبران و اوصیاء آنها افاضه میشود و آنان با اذن و اراده خدا میتوانند از حوادث گذشته و آینده خبر دهند و در برابر هر نوع پرسش دیگران پاسخ مقتضی گویند چنانکه خداوند درباره حضرت خضر فرماید: (و علمناه من لدنا علما)⁴ و ما او را از جانب خود علم لدنی و غیبی تعلیم دادیم) و همچنین حضرت عیسی علیه السلام که از جانب خدا علم لدنی داشت بقوم خود گوید:

سوره آل عمران آیه 179.

1

شبهای پیشاور ص 852 نقل از تفاسیر و کتب عامه²

علم را بحضوری و حصولی نیز تقسم کرده‌اند ولی آنچه بمقصود ما نزدیک است همان تقسیم علم بذاتی و کسبی است.

3

سوره کهف آیه 65.

(و انبئکم بما تأکلون و ما تدخرون فی بیوتکم)¹.

(شما را خبر میدهم بدانچه میخورید و آنچه در خانه‌هایتان ذخیره میکنید.)

بنابر این آیاتی که در قرآن علم غیب را از غیر خدا نفی میکند منظور علم ذاتی است که مختص ذات احدیت است و در جائیکه آنرا برای دیگران اثبات میکند علم لدنی است که بوسیله وحی و الهام² از جانب پروردگار بدانها افافضه میشود و آنان نیز با اراده خدا از امور غیبی آگاه میگردند چنانکه فرماید:

(عالم الغیب فلا یظهر علی غیبه احدا الا من ارتضی من رسول³ ... (خداوند دانای غیب است و ظاهر نسازد بر غیب خود احدی را مگر کسی را که برای پیغمبری پسندیده باشد.)

با توجه بمفاد آیات گذشته، رسول اکرم صلی الله علیه و آله که سر حلقه سلسله عالم امکان و بساحت قرب حق از همه نزدیکتر است مسلماً علم بیشتری از جانب خداوند باو افافضه شده و برابر نص صریح قرآن کریم که فرماید (علمه شدید القوی)⁴ آنحضرت بر رمز وجود و اسرار کائنات بیش از هر کسی آگاه بوده است و علم علی علیه السلام هم که مورد بحث ما است مقتبس از علوم و حکم آنجناب است زیرا علی علیه السلام دروازه شهرستان علم پیغمبر بود، و برابر نقل مورخین و اهل سیر از عامه و خاصه نبی اکرم فرموده است:

سوره آل عمران آیه 49.

1

کیفیت وحی و الهام از نظر فلاسفه و دانشمندان بجهات مختلفه تعبیر شده است برای توضیح مطلب بکتاب (ماهیت و منشاء دین) تألیف نگارنده مراجعه شود.²

سوره جن آیه 26.

3

سوره نجم آیه 5.

4

انا مدينة العلم و على بابها فمن اراد العلم فليأت الباب¹

همچنین نقل کرده‌اند که فرمود:

انا دار الحكمة و على بابها².

خود حضرت امیر علیه السلام فرمود:

لقد علمنى رسول الله صلى الله عليه و آله الف باب كل باب يفتح الف باب³.

یعنی رسول خدا مرا هزار باب از علم یاد داد که هر بابی هزار باب دیگر باز میکند.

شیخ سلیمان بلخی در کتاب ینابیع المودة مینویسد که علی علیه السلام فرمود.

سلونى عن اسرار الغيوب فانى وارث علوم الانبياء و المرسلين⁴.

(درباره اسرار غیب‌ها از من پرسید که من وارث علوم انبیاء و مرسلین هستم) و باز نوشته‌اند که پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود علم و حکمت بده جزء تقسیم شده نه جزء آن بعلی اعطاء گردیده و یک جزء به بقیه مردم و علی در آن یک جزء هم اعلم مردم است⁵.

مناقب ابن مغازلی ص 80-کفایة الطالب باب 58 ص 221-فصول المهمة ابن صباغ ص 18

1

ذخائر العقبی ص 77-کشف الغمه ص 33

2

خصال صدوق جلد 2 ص 176³

ینابیع المودة باب 14 ص 69⁴

ینابیع المودة باب 14 ص 70-کشف الغمه ص 33⁵

و از ابن عباس روایت شده است که پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود: علی بن ابی طالب اعلم امتی، و اقضاهم فیما اختلفوا فیه من بعدی¹ یعنی علی بن ابیطالب دانشمندترین امت من است و در مورد آنچه پس از من اختلاف کنند داناترین آنها در داوری کردن است.

ابن ابی الحدید که از دانشمندان بزرگ اهل سنت بوده و نهج البلاغه را شرح کرده است گوید که کلیه علوم اسلامی از علی علیه السلام تراوش نموده است و آنحضرت معارف اسلام را در سخنرانیهای خود با بلیغ ترین وجهی ایراد نموده است.

علی علیه السلام صریحا فرمود: سلونی قبل ان تفقدونی. پیرسید از من پیش از آنکه از میان شما بروم! و از این جمله کوتاه میزان علم آنجناب روشن میشود زیرا موضوع علم را قید نکرده و دایره سؤالات را محدود ننموده است بلکه مردم را در سؤال از هر نوع مشکلات علمی آزاد گذشته است و این سخن دلیل احاطه آنحضرت برموز آفرینش و اسرار خلقت است و چنین ادعائی بغیر از وی از کسی دیده و شنیده نشده است چنانکه ابن ابی الحدید در شرح نهج البلاغه گوید همه مردم اجماع کردند بر اینکه احدی از صحابه و علماء نگفته سلونی قبل ان تفقدونی مگر علی بن ابیطالب².

علماء و مورخین (از عامه و خاصه) نوشته اند که علی علیه السلام فرمود سلونی قبل ان تفقدونی- از من پیرسید پیش از آنکه مرا نیابید بخدا سوگند اگر بر مسند فتوی بنشینم در میان اهل تورات باحکام تورات فتوی دهم در میان اهل انجیل بانجیل و در میان اهل زبور به زبور و در میان اهل قرآن بقرآن بطوریکه اگر خداوند آن کتابها را بسخن در آورد گویند علی راست گفت و شما را بآنچه در ما نازل شده فتوی داد و باز فرمود پیرسید از من پیش از آنکه مرا نیابید سوگند بآنکه دانه را (در زیر خاک) بشکافت و انسان را آفرید اگر از یک یک آیه های قرآن از من پیرسید شما را از زمان نزول آن و همچنین در مورد شأن نزولش و از ناسخ و منسوخ و از خاص و عام و محکم و متشابهش و اینکه در مکه یا در مدینه نازل شده است خبر میدهم³.

علی علیه السلام با آنهمه علم و دانش در میان اشخاص جاهل و نادان افتاده بود و مردم جز تنی چند از خواص اصحابش از علم او بهره مند نمیشدند و مصداق سخن سعدی را داشت که گوید:

ارشاد مفید جلد 1 باب 2 فصل 1 حدیث 1¹

کفایة الخصام ص 673 شرح نهج البلاغه جلد 2 ص 277²

ینایع الموده ص 74-ارشاد مفید جلد 1 باب 2 فصل 1 حدیث 4-امالی صدوق مجلس 55 حدیث 1-مناقب خوارزمی³

عالم اندر میانه جهان
مثلی گفته اند صدیقان
شاهدی در میان کوران است
مصحفی در سرای زندیقان

علی علیه السلام همیشه آرزومند بود که صاحب کمالی پیدا کند تا از مشکلات علوم و اسرار آفرینش با او بازگو کند و اشاره بسینه خود کرده و میفرمود: ان ههنا لعلماء جملدر سینه من دریای خروشان علم در تموج است ولی افسوس که کسی استعداد فهم آنرا ندارد.

قوانین کلی طبیعی و اصول مسلمه‌ای که مورد تحقیق دانشمندان اروپا قرار گرفته است در سخنان و خطبه‌های علی علیه السلام کاملاً هویدا است و خطبه‌های آنحضرت مشحون از حقائق فلسفی و معارف اسلامی است که دانشمندان و فلاسفه بزرگ مانند صدر المتألهین و غیره استفاده‌های شایانی از آنها نموده‌اند.

خلفای ثلاثه که مدت 25 سال مسند خلافت را اشغال کرده بودند چنانکه سابقاً اشاره شد در رفع مشکلات علمی و قضائی از آنجناب استمداد میکردند.

در زمان خلافت آنحضرت دو فیلسوف یونانی و یهودی بخدمت وی مشرف شدند و پس از اندکی گفتگو از خدمتش مرخص گردیدند، فیلسوف یونانی گفت: فلسفه را از سقراط و ارسطو بهتر میدانم، حکیم یهودی گفت: تمام جهات فلسفه احاطه دارد.¹

شریفترین علوم علم مبدأ و معاد است که در کلام علی علیه السلام به بهترین وجهی بیان شده است بطوریکه اسرار و رموز آنرا کسی جز آنحضرت نتوانسته است شرح و توضیح دهد.

نقل از کتاب افکار اممباید دانست که ارسطو و امثال او را نمیتوان با علی علیه السلام قابل قیاس دانست زیرا بطوریکه گفته شد علم امام لدنی و الهامی است ولی علم دانشمندان تحصیلی و اکتسابی است و گفته آن فیلسوف هم از این نظر بوده که او دانشمندتر از سقراط و ارسطو کسی را سراغ نداشت.

حدیث نفس و حدیث حقیقت که در برابر سؤال کمیل بن زیاد بیان فرموده مورد تفسیر علمای حکمت و عرفان قرار گرفته و در شرح آنها کتابها نوشته‌اند. هنوز برای عالم بشریت زود است که بتوانند سخنان آن بزرگوار را چنانکه باید و شاید ادراک کنند. علی علیه السلام در حدود یازده هزار کلمات قصار (غرر و درر آمدی و متفرقات جوامع حدیث) در فنون مختلفه عقلی و دینی و اجتماعی و اخلاقی بیان فرموده و اول کسی است که در اسلام درباره فلسفه الهی غور کرده و بسبک استدلال آزاد و برهان منطقی سخن گفته است و مسائلی را که تا آنروز در میان فلاسفه جهان مورد توجه قرار نگرفته بود طرح کرده است و گروهی از رجال دینی و دانشمندان اسلامی را تربیت نموده که در میان آنان جمعی از زهاد و اهل معرفت مانند او پس قرن و کمیل بن زیاد و میثم تمار و رشید هجری وجود داشتند که در میان عرفاء اسلامی مصادر عرفان شناخته شده‌اند.¹

علی علیه السلام در ادبیات عرب کمال تبحر و مهارت را داشت و قواعد علوم عربیه را او دستور تنظیم داد و علم نحو را بوجود آورد، در مسائل غامضه و مشکله جواب فوری میداد و معانی بزرگ و عالیه حکمت را در قالب کلمات کوتاه بیان مینمود، هر گونه سؤالی را درباره علوم مختلفه اعم از ریاضی و طبیعی و دیگر علوم بدون تأمل و اندیشه پاسخ میگفت و هرگز راه خطاء نمی‌پیمود، کسی از حضرتش کوچکترین مضرب مشترک اعداد را از یک تا ده سؤال کرد فوراً فرمود: اضرب ایام اسبوعک فی ایام سنتک.

یعنی شماره روزهای هفته (7) را در روزهای سال (360) ضرب کن که عدد منظور (2520) بدست خواهد آمد که از یک تا ده بدون کسر به آنها قابل تقسیم است.

سرعت ادراک و انتقال، و تیز هوشی آنجناب بقدری بود که همه را متحیر و متعجب میساخت چنانکه عمر گفت: یا علی تعجب من از اینکه تو بر تمام مسائل علمی و قضائی و فقهی احاطه داری نیست بلکه تعجب من از اینست که تو هر گونه سؤال مشکلی را در هر موردی که باشد بلافاصله و فوری و بدون اندیشه و تأمل جواب میدهی! حضرت فرمود ای عمر این دست من چند انگشت دارد؟ عرض کرد پنج انگشت. فرمود پس چرا تو در پاسخ این سؤال اندیشه نکردی؟ عرض کرد این واضح و معلوم است احتیاجی باندیشه ندارد، علی علیه السلام فرمود کلیه مسائل در نظر من مانند پنج انگشت دست در نظر تست!

علی علیه السلام در اسرار هستی و نظام طبیعت حکیمانه نظر میکرد و سخنانی در توحید و الهیات و کیفیت عالم نامرئی بیادگار گذاشته است که در نهج البلاغه و سایر آثار او مندرج است.^۱

-60

سخاوت و ایثار علی علیه السلام

إذا جادت الدنيا عليك فجد بها على الناس طرا إنها تتقلب فلا الجود يفيها إذا هي اقبلت و لا البخل يبقها إذا هي تذهب (علی علیه السلام)

سخاوت از طبع کریم خیزد و محبت و جاذبه را میان افراد اجتماع برقرار میسازد، شخص سخی هر عیبی داشته باشد در انظار عموم مورد محبت است.

علی علیه السلام در سخاوت مشهور و کعبه آمال مستمندان و بیچارگان بود هر کسی را فقر و نیازی میرسید دست حاجت پیش علی علیه السلام می برد و آنحضرت با نجابت و اصالتی که در فطرت او بود حاضر نمیشد آبروی سائل ریخته شود.

حارث حمدانی دست نیاز پیش علی علیه السلام برد، حضرت فرمود آیا مرا شایسته پرسش دانسته ای؟

عرض کرد بلی یا امیر المؤمنین، علی علیه السلام فوراً چراغ را خاموش کرد و گفت این عمل برای آن کردم که ترا در اظهار مطلب خفت و شکستی نباشد.

روزی مستمندی بعلی علیه السلام وارد شد و وجهی تقاضا کرد، علی علیه السلام بعامل خود فرمود او را هزار دینار بدهد عامل پرسید از طلا باشد یا نقره؟ فرمود برای من فرقی ندارد هر کدام که بدرد حاجتمند بیشتر میخورد از آن بده.

معاویه که دشمن سرسخت آنحضرت بود روزی از یکی پرسید: از کجا می آئی؟

آن شخص از راه تملق گفت از پیش علی که بخیل ترین مردم است! معاویه گفت وای بر تو از علی سخی تر کسی بدنیا نیامده است اگر او را انباری از کاه و انباری از طلا باشد طلا را زودتر از کاه میبخشد.

¹<http://emamali.net/Fazael/elm.htm>

یکی از مباحثان علی علیه السلام عوائد ملک او را پیش وی آورده بود آنحضرت فوراً در آمد خود را بفقراء تقسیم نمود عصر آنروز همان شخص علی علیه السلام را دید که شمشیرش را میفروشد تا برای خانواده خود نانی تهیه کند.

علی علیه السلام هیچگاه سائل را رد نمیکرد و میفرمود: اگر من احساس کنم که کسی از من چیزی خواهد خواست پیش از اظهار او در اجابت دعوتش پیشدستی میکنم زیرا حقیقت جود نا خواسته بخشیدن است.

علی علیه السلام میفرمود حاجتمندان حاجت خود را روی کاغذ بنویسند تا خواری و انکسار سؤال در چهره آنها نمایان نشود. علی علیه السلام چهار درهم پول داشت یکی را در موقع شب انفاق نمود و یکی را در روز و یکدرهم آشکارا و یکدرهم در نهان آنگاه این آیه نازل شد که مفسرین شأن نزول آنرا در مورد انفاق آنحضرت نوشته‌اند:

الذین ینفقون اموالهم باللیل و النهار سرا و علانیة فلهم اجرهم عند ربهم و لا خوف علیهم و لا هم یحزنون^۱.

کسانیکه اموال خود را در شب و روز، نهانی و آشکارا انفاق میکنند برای آنها نزد پروردگارشان پاداشی است و ترس و اندوهی بر آنها نباشد^۲.

پس از قتل عثمان که علی علیه السلام بمسند خلافت نشست عربی نزد آنحضرت آمد و عرض کرد من بسه نوع بیماری گرفتارم، بیماری نفس، بیماری جهل، بیماری فقر! علی علیه السلام فرمود مرض را باید بطیب رجوع کرد و جهل را بعالم و فقر را بغنی.

آن مرد گفت شما هم طیب هستید و هم عالم و هم غنی!

حضرت دستور داد از بیت المال سه هزار درهم باو عطاء کردند و فرمود هزار درهم برای معالجه بیماری و هزار درهم برای رفع پریشانی و هزار درهم برای معالجه نادانی^۳.

علماء و مفسرین عامه و خاصه نقل کرده‌اند علی علیه السلام در مسجد نماز میخواند و در رکوع بود که سائلی در حالیکه سؤال میکرد از کنار او گذشت و آنحضرت انگشت خود را که در دست داشت با اشاره باو بخشید، سائل وقتی از او دور شد با

سورة بقره آیه 274^۱

کشف الغمه ص 93-ینابیع المودة ص 92-مناقب ابن مغازلی ص 280^۲

جامع الاخبار ص 162^۳

رسول اکرم صلی الله علیه و آله برخورد نمود حضرت پرسید چه کسی این انگشتر را بتو داد؟ سائل اشاره بعلی علیه السلام نمود و گفت این شخص که در رکوع است آنگاه آیه: انما ولیکم الله و رسوله... که آیه ولایت بوده و ضمنا اشاره بخاتم بخشی آنحضرت است نازل شد.¹ (در بخش پنجم در ترجمه و تفسیر آیه مزبور بحث خواهد شد)

علی علیه السلام تنها به بخشش مال اکتفاء نمیکرد بلکه جان خود را نیز در راه حق ایثار نمود، در شب هجرت بخاطر پیغمبر صلی الله علیه و آله از جان خود دست شست و باستقبال مرگ رفت، معنی پر مغز ایثار همین است که جز علی علیه السلام کسی بدان پایه نرسیده است.

ایثار مقدم داشتن دیگران است بر نفس خود و کسی تا تسلط کامل بر نفس نداشته باشد نمیتواند مال و جان خود را بدیگری بدهد، این صفت از سجایای اخلاقی و صفات ملکوتی است که در هر کسی پیدا نمیشود، علی علیه السلام با زحمت و مشقت زیاد نانی تهیه کرده و برای فرزندان خود میبرد در راه سائلی رسید و اظهار نیازمندی کرد حضرت نان را باو داد و با دست خالی بخانه رفت، روزی با غلام خود قنبر بیازار رفت و دو پیراهن نو و کهنه خرید کهنه را خود پوشید و نو را بقنبر داد.

محدثین و مورخین، همچنین مفسرین ذیل تفسیر آیات سوره دهر (هل اتی) هر یک با مختصر تفاوتی در الفاظ و عبارات در مورد ایثار علی علیه السلام بطور خلاصه چنین نوشته‌اند که حسنین علیهما السلام مریض شدند پدر و مادر آنها و حتی خود حسنین نذر کردند که پس از بهبودی سه روز بشکرانه آن روزه بگیرند فضه خادمه منزل نیز از آنها پیروی نمود.

چون خداوند لباس عافیت بآنها پوشانید بنذر خود وفا کرده و مشغول روزه گرفتن شدند، علی علیه السلام سه صاع جو از شمعون یهودی که همسایه‌شان بود قرض کرد و بمنزل آورد حضرت زهرا علیها السلام روز اول یکصاع از آنرا آورد نموده و (بتعداد افراد خانواده) پنج گرده نان پخت، شب اول موقع افطار سائلی پشت در صدا زد ای خانواده پیغمبر من مسکین و گرسنه‌ام از آنچه میخورید مرا اطعام کنید که خدا شما را از طعامهای بهشتی بخوراند، خاندان پیغمبر هر پنج قرص را بمسکین داده و خود با آب افطار کردند.

روز دوم فاطمه علیها السلام ثلث دیگر جو را آورد کرد و پنج گرده نان پخت شامگاه موقع افطار یتیمی پشت در خانه حرفهای مسکین شب پیشین را تکرار کرد باز هر پنج نفر قرصهای نان را باو داده و خود با آب افطار کردند. روز سیم فاطمه علیها السلام بقیه جو را بصورت نان در آورد و موقع افطاری اسیری پشت در آمد و سخنان سائیلین دو شب گذشته را بزبان آورد باز خاندان

مناقب ابن مغازلی ص 313-کفایة الطالب ص 250 و کتب دیگر.¹

پیغمبر نانها را باو دادند و خودشان فقط آب چشیدند روز چهارم حسنین علیهما السلام چون جوجه میلرزیدند وقتی پیغمبر صلی الله علیه و آله آنها را دید فرمود پناه می‌برم بخدا که شما سه روز است در چنین حالید جبرئیل فورا نازل شد و 18 آیه از سوره هل اتی را (از آیه 5 تا آیه 22) در شأن آنها و توضیح مقامات عالیه‌شان در بهشت برین بر رسول اکرم صلی الله علیه و آله قرائت کرد که یکی از آیات مزبور اشاره بانفاق و اطعام سه روزه آنها است آنجا که خداوند تعالی فرماید:

و يطعمون الطعام على حبه مسكينا و يتيما و اسيرا¹.

و در آخر آیات نازله هم از عمل بیریا و خالصانه آنها قدردانی کرده و فرماید: ان هذا كان لكم جزاء و كان سعیکم مشكورا. یعنی البته این (مقامات و نعمتهای بهشتی که در آیه‌های پیش آنها را توضیح داده) پاداش عمل شما است و سعی شما مورد رضایت و قدردانی است².

-61

عدالت و حقیقت خواهی علی علیه السلام

فان فی العدل سعة و من ضاق علیه العدل فالجور علیه اضيق (نهج البلاغه از کلام 15)

علی علیه السلام مرد حق و عدالت بود و در این امر بقدری شدت عمل بخرج میداد که فرزند دل‌بند خود را با سیاه حبشی یکسان میدید، آنحضرت از عمال خود باز جوئی میکرد و ستمگران را مجازات مینمود تا حق مظلومین را مسترد دارد بدینجهت فرمود: بینوایان ضعیف در نظر من عزیز و گردنکشان ستمگر پیش من ضعیفند. حکومت علی علیه السلام بر پایه عدالت و تقوی و مساوات و مواسات استوار بود و در مسند قضا جز بحق حکم نمیداد و هیچ امری و لو هر قدر خطیر و عظیم بود نمیتوانست

سوره دهر آیه 8.

رأى و اندیشه او را از مسیر حقیقت منحرف سازد. علی علیه السلام خود را در برابر خدا نسبت برعایت حقوق بندگان مسئول میدانست و هدف او برقراری عدالت اجتماعی بمعنی واقعی و حقیقتی آن بود و محال بود کوچکترین تبعیضی را حتی در باره نزدیکترین کسان خود اعمال نماید چنانکه برادرش عقیل هر قدر اصرار نمود نتوانست چیزی اضافه بر سهم مقرری خود از بیت المال مسلمین از آنحضرت دریابد و ماجرای قضیه آن در کلام خود آنجناب آمده است که فرماید: و الله لان ایت علی حسک السعدان مسهدا و اجر فی الاغلال مصفدا احب الی من القی الله و رسوله یوم القیامه ظالما لبعض العباد و غاصبا لشیء من الحطام... .

بخدا سوگند اگر شب را (تا صبح) بر روی خار سعدان (که به تیزی مشهور است) به بیداری بگذرانم و مرا (دست و پا بسته) در زنجیرها بر روی آن خارها بکشند در نزد من بسی خوشتر است از اینکه در روز قیامت خدا و رسولش را ملاقات نمایم در حالیکه به بعضی از بندگان (خدا) ستم کرده و از مال دنیا چیزی غصب کرده باشم و چگونه بخاطر نفسی که با تندی و شتاب بسوی پوسیدگی برگشته و مدت طولانی در زیر خاک خواهد ماند بکسی ستم نمایم؟

و الله لقد رأیت عقیلا و قد املق حتی استماحنی من برکم صاعا...

بخدا سوگند (برادرم) عقیل را در شدت فقر و پریشانی دیدم که مقدار یکمن گندم (از بیت المال) شما را از من تقاضا میکرد و اطفالش را با مویهای ژولیده و کثیف دیدم که صورتشان خاک آلود و تیره و گوئی با نیل سیاه شده بود و (عقیل ضمن نشان دادن آنها بمن) خواهش خود را تأکید میکرد و تقاضایش را تکرار مینمود و من هم بسخنانش گوش میدادم و (او نیز) گمان میکرد دینم را بدو فروخته و از او پیروی نموده و روش خود را رها کرده‌ام!

فاحمیت له حدیده ثم ادنیتهما من جسمه ليعتبر بها!...

پس قطعه آهنی را (در آتش) سرخ کرده و نزدیک تنش بردم که عبرت گیرد! از درد آن مانند بیمار شیون و فریاد زد و نزدیک بود که از حرارت آن بسوزد (چون او را چنین دیدم) گفتم ای عقیل مادران در عزایت گریه کنند آیا تو از پاره آهنی که انسانی آنرا برای بازیچه و شوخی گداخته است ناله میکنی ولی مرا بسوی آتشی که خداوند جبار آنرا برای خشم و غضبش افروخته است میکشانی؟ آیا تو از این درد کوچک مینالی و من از آتش جهنم ننالم؟

و شگفت تر از داستان عقیل آنست که شخصی (اشعث بن قیس که از منافقین بود) شبانگاه با هدیه‌ای که در ظرفی نهاده بود نزد ما آمد (و آن هدیه) حلوائی بود که از آن اکراه داشتم گوئی بآب دهن مار و یا باقی آن خمیر شده بود بدو گفتم آیا این هدیه است یا زکوة و صدقه است؟ و صدقه که بر ما اهل بیت حرام است گفت نه صدقه است و نه زکوة بلکه هدیه است!

پس بدو گفتم مادرت در مرگت گریه کند آیا از طریق دین خدا آمده‌ای که مرا فریب دهی؟ آیا بخیط دماغ دچار گشته‌ای یا دیوانه شده‌ای یا هذیان میگوئی (که برای فریفتن علی آمده‌ای)؟

و الله لو اعطيت الاقاليم السبعة بما تحت افلاكها على ان اعصى الله في نملئ اسلبيها جلب شعيرة ما فعلته...

بخدا سوگند اگر هفت اقلیم را با آنچه در زیر آسمانهای آنها است بمن بدهند که خدا را درباره مورچه‌ای که پوست جوی را از آن بگیرم نا فرمانی کنم هرگز نمیکنم و این دنیای شما در نظر من پست تر از برگی است که ملخی آنرا در دهان خود میجوید، علی را با نعمت زودگذر دنیا و لذتی که پایدار نیست چکار است؟ ما لعلی و لنعیم یفنی و لذة لا تبقی^۱. عبد الله بن ابی رافع در زمان خلافت آنحضرت خازن بیت المال بود یکی از دختران علی علیه السلام گردن بندی موقت برای چند ساعت جهت شرکت در یک مهمانی عید قربان بعاریه از عبد الله گرفته بود، پس از خاتمه مهمانی که مهمانان بمنزل خود رفتند علی علیه السلام دختر خود را دید که گردن بند مروارید بیت المال در گردن اوست فی الفور بانگ زد این گردن بند را از کجا بدست آورده‌ای؟ دخترک با ترس و لرز فراوان عرض کرد از ابن ابی رافع برای چند ساعت بعاریه گرفته‌ام عبد الله گوید امیر المؤمنین علیه السلام مرا خواست و فرمود ای پسر ابی رافع در مال مسلمین خیانت میکنی؟ عرض کردم پناه بر خدا اگر من بمسلمین خیانت کنم!

فرمود چگونه گردن بندی را که در بیت المال بود بدون اجازه من و رضایت مسلمین بدختر من عاریه داده‌ای؟

عرض کردم یا امیر المؤمنین او دختر شما است و آنرا از من بامانت خواسته که پس بدهد و من خود ضامن آن گردن بند هستم که آنرا محل خود باز گردانم، فرمود همین امروز آنرا بمحلش برگردان و مبادا برای بار دیگر چنین کاری مرتکب شوی که گرفتار عقوبت من خواهی شد و اگر او گردن بند را بعاریه مضمونه نگرفته بود اولین زن هاشمیه بود که دستش را می‌بریدم، دخترش وقتی این سخن را شنید عرض کرد یا امیر المؤمنین من دختر توام چه کسی برای استفاده از آن از من سزاوارتر است؟ حضرت فرمود ای دختر علی بن ابیطالب هوای نفست ترا از راه حق بدر نبرد آیا تمام زنهای مهاجرین در عید

چنین گردن بندی داشتند؟ آنگاه گردن بند را از او گرفت و بمحلس باز گردانید.^۱ طلحه و زبیر در زمان خلافت علی علیه السلام با اینکه ثروتمند بودند چشمداشتی از آنحضرت داشتند. علی علیه السلام فرمود دلیل اینکه شما خودتان را برتر از دیگران میدانید چیست؟

عرض کردند در زمان خلافت عمر مقرر می‌باشد بود حضرت فرمود در زمان پیغمبر صلی الله علیه و آله مقرر می‌شد شما چگونه بود؟

عرض کردند مانند سایر مردم علی علیه السلام فرمود اکنون هم مقرر می‌شود شما مانند سایر مردم است آیا من از روش پیغمبر صلی الله علیه و آله پیروی کنم یا از روش عمر؟

چون جوابی نداشتند گفتند ما خدماتی کرده ایم و سوابقی داریم! علی علیه السلام فرمود خدمات و سوابق من بنا بتصدیق خود شما بیشتر از همه مسلمین است و با اینکه فعلاً خلیفه هم هستم هیچگونه امتیازی میان خود و فقیرترین مردم قائل نیستم، بالاخره آنها معجابه شده و نا امید برگشتند.

علی علیه السلام عدالت را در همه جا مستقر میکرد و از ظلم و ستم بیزاری میجست، او پیرو حق بود و هر چه حقیقت اقتضاء میکرد انجام میداد دستورات وی که بصورت فرامین بفرمانداران شهرستانها نوشته شده است حاوی تمام نکات حقوقی و اخلاقی بوده و حقوقدانان جهان از آنها استفاده‌های شایانی برده و در مورد حقیقتخواهی آنحضرت قضاوت نموده‌اند. جرجی زیدان در کتاب معروف خود (تاریخ تمدن اسلام) چنین مینویسد: ما که علی بن ابیطالب و معاویه بن ابی سفیان را ندیده ایم چگونه میتوانیم آنها را از هم تفکیک کنیم و بمیزان ارزش وجود آنها پی ببریم؟

ما از روی سخنان و نامه‌ها و کلماتی که از علی و معاویه مانده است پس از چهارده قرن بخوبی میتوانیم درباره آنها قضاوت کنیم. معاویه در نامه‌هایی که بعمال و حکام خود نوشته بیشتر هدفش اینست که آنها بر مردم مسلط شوند و زر و سیم بدست آورند سهمی را خود بردارند و بقیه را برای او بفرستند ولی علی بن ابیطالب در تمام نامه‌های خود بفرمانداران خویش قبل از هر چیز اکیدا سفارش میکند که پرهیزکار باشند و از خدا بترسند، نماز را مرتب و در اوقات خود بخوانند و روزه بدارند، امر بمعروف و نهی از منکر کنند و نسبت بزیر دستان رحم و مروت داشته باشند و از وضع فقیران و یتیمان و قرض داران و

حاجتمندان غفلت نورزند و بدانند که در هر حال خداوند ناظر اعمال آنان است و پایان این زندگی گذاشتن و گذشتن از این دنیا است^۱.

هیچیک از علمای حقوق روابط افراد و طبقات را با هم و همچنین مناسبات اجتماع را با حکام دولتی مانند آنحضرت بیان ننموده اند، علی علیه السلام جز راستی و درستی و حق و عدالت هدفی نداشت و از دسیسه و حيله و نیرنگ بر کنار بود. موقعیکه بخلافت رسید و عمال و حکام عثمان را معزول نمود عده ای از یارانش عرض کردند که عزل معاویه در حال حاضر مقرون بصلاح نیست زیرا او مردی فتنه جو است و بآسانی دست از امارت شام بر نمیدارد، علی علیه السلام فرمود من برای یکساعت هم نمیتوانم اشخاص فاسد و بیدین را بر جماعت مسلمین حکمروا بینم.

گروهی کوتاه نظر را عقیده بر اینست که علی علیه السلام سیاست آشنائی نداشت زیرا اگر معاویه را فوراً عزل نمیکرد بعداً میتوانست او را معزول کند و یا در شورای 6 نفری عمر اگر موقه سخن عبد الرحمن بن عوف را میپذیرفت خلافت بعثمان نمیرسید و اگر عمرو عاص را در جنگ صفین رها نمیساخت بمعاویه غالب میشد و جریان حکمیت پیش نمیآید و ... سخنان و اعتراضات این گروه از مردم در بادی امر صحیح بنظر میرسد ولی باید دانست که علی علیه السلام مردم کریم و نجیب و بزرگوار و طرفدار حق و حقیقت بود و او نمی توانست معاویه و امثال او را بر مسلمین والی نماید زیرا حکومت او که همان خلافت الهیه بود با حکومت دیگران فرق داشت، حکومت الهیه با توجه بمبانی عالیه اخلاقی و فضائل نفسانی مانند عدل و انصاف و تقوی و فضیلت و حکمت و امثال آنها پی ریزی شده و مصالح فردی و اجتماعی مسلمین را در نظر میگیرد و آنچه بر خلاف حق و عدالت است در چنین روشی دیده نمیشود، علی علیه السلام مظهر صفات خدا و نماینده او در روی زمین است و اعمالی که انجام میدهد باید منطبق با حقیقت و دستور الهی باشد.

سیاست و دسیسه و گول زدن شیوه اشخاص حيله گر و نیرنگ باز و فریبکار است برای علی علیه السلام انجام این اعمال شایسته نبود نه اینکه او نمیتوانست مانند دیگران زرنگی بخرج دهد چنانکه خود آنحضرت فرماید: و الله ما معاویه بادهی منی و لکنه یغدر و یفجر. بخدا سوگند معاویه از من زیرکتر و باهوش تر نیست و لکن او مکر میکند و مرتکب فجور میگردد. و باز

فرمود: لا اله الا الله. یعنی اگر تقوی نبود (بفرض محال من تقوی نداشتم) از تمام عرب زرنکتر بودم. ولی تجلی حق سراپای علی را فرا گرفته بود او حق میگفت و حق میدید و حق میجست و از حق دفاع میکرد.

درباره عدالت علی علیه السلام نوشته‌اند که سوده دختر عماره همدانی پس از شهادت آنحضرت برای شکایت از حاکم معاویه (بسر بن ارطاة) که ظلم و ستم روا میداشت بنزد او رفت و معاویه او را که در جنگ صفین مردم را بطرفداری علی علیه السلام علیه معاویه تحریک میکرد سرزنش نمود و سپس گفت حاجت تو چیست که اینجا آمده‌ای؟

سوده گفت بسر اموال قبیله ما را گرفته و مردان ما را کشته و تو در نزد خداوند نسبت باعمال او مسئول خواهی بود و ما برای حفظ نظم بخاطر تو با او کاری نکردیم اکنون اگر بشکایت ما برسی از تو متشکر میشویم و الا ترا ناسپاسی کنیم معاویه گفت ای سوده مرا تهدید میکنی؟ سوده لختی سر بزیر انداخت و آنگاه گفت:

صلی الاله علی روح تضمنها

قبر فاصبح فیها العدل مدفونا

یعنی خداوند درود فرستد بر روان آنکه قبری او را در بر گرفت و عدالت نیز با او در آن قبر مدفون گردید. معاویه گفت مقصودت کیست؟

سوده گفت بخدا سوگند او امیر المؤمنین علی علیه السلام است که در زمان خلافتش مردی را برای اخذ صدقات بنزد ما فرستاده بود و او بیرون از طریق عدالت رفتار نمود من برای شکایت پیش آنحضرت رفتم وقتی خدمتش رسیدم که آنجناب برای نماز در مصلی ایستاده و میخواست تکبیر بگوید چون مرا دید با کمال شفقت و مهربانی پرسید آیا حاجتی داری؟ من جور و جفای عامل او را بیان کردم چون سخنان مرا شنید سخت بگریست و رو بآسمان کرد و گفت ای خداوند قاهر و قادر تو میدانی که من این عامل را برای ظلم و ستم به بندگان تو نفرستاده‌ام و فوراً پاره پوستی از جیب خود بیرون آورد و ضمن توبیخ آن عامل بوسیله آیات مبارکات قرآن بدو نوشت که بمحض رؤیت این نامه، دیگر در عمل صدقات داخل مشو و هر چه تا حال دریافت کرده‌ای داشته باش تا دیگری را بفرستم که از تو تحویل گیرد، و آن نامه را بمن داد و در نتیجه دست حاکم ستمگر از تعدی و تجاوز بمال دیگران کوتاه گردید.

معاویه چون این سخن شنید بکاتب خود دستور داد که نامه‌ای به بسر بن ارطاة بنویسد که آنچه از اموال قبیله سوده گرفته است بدانها مسترد نماید.¹

باری علی علیه السلام در تمام نامه‌هایی که بحکام و فرمانداران خود مینوشت همچنانکه جرجی زیدان نیز تصریح کرده راه حق را نشان میداد و عدل و داد و تقوی و درستی را توصیه میفرمود، اگر دوران حکومت آنحضرت بطول میانجامید و هرج و مرج و جنگهای داخلی وجود نداشت بلاشک وضع اجتماعی مسلمین طور دیگر میشد و سعادت دین و دنیا نصیب آنان میگشت زیرا روش علی علیه السلام در حکومت، مصداق خارجی عدالت بود که از تقوی و حقیقتخواهی او سرچشمه میگرفت و برای روشن شدن مطلب بفرازهایی از عهد نامه آنجناب که بمالک اشتر نخعی والی مصر مرقوم فرموده ذیلا اشاره میشود: ای مالک ترا بکشوری فرستادم که پیش از تو فرمانروایان دادگر و ستمکار در آنجا بوده‌اند و مردم در کارهای تو بهمانگونه مینگرند که تو در کارهای حکمرانان قبیل مینگری و همان سخنان را درباره تو گویند که تو در مورد پیشینیان گوئی و چون بوسیله آنچه خداوند درباره نیکان بر زبان مردم جاری میکند میتوان آنها را شناخت لذا باید بهترین ذخیره‌ها در نزد تو ذخیره عمل نیک باشد. (ای مالک) مهار هوی و هوست را بدست گیر و بنفس خود از آنچه برایت مجاز و حلال نیست بخل ورز که بخل ورزیدن بنفس در مورد آنچه خوشایند و یا ناخوشایند آن باشد عدل و انصاف است، قلبا با مردم مهربان باش و با آنها با دوستی و ملاطفت رفتار کن و مبادا بآنان چون حیوان درنده باشی که خوردن آنها را غنیمت داند زیرا آنان دو گروهند یا برادر دینی تواند و یا (اگر همکیش تو نیستند) مانند تو مخلوق خدا هستند² که از آنها لغزشها و خطایائی سر میزند و دانسته و ندانسته مرتکب عصیان و نافرمانی میشوند بنا بر این آنها را مورد عفو و اغماض خود قرار بده همچنانکه دوست داری که تو خود از عفو و گذشت خداوند برخوردار شوی زیرا تو ما فوق و رئیس آنهائی و آنکه ترا بدانها فرمانروا کرده ما فوق تست و خداوند نیز از کسی که ترا والی آنها نموده ما فوق و برتر است و از تو رسیدگی بکارهای آنها خواسته و آنرا موجب آزمایش تو قرار داده است.

کشف الغمه ص. 50¹

با اینکه در عصر حاضر سخن از رعایت حقوق بشر است هنوز میان ملل متمدنی دعوای نژاد پرستی و سیاه و سفید وجود دارد ولی علی علیه السلام در 14 قرن پیش چنین امتیازاتی را موهوم شمرده و میفرماید مردم از هر کیش و طبقه‌ای که باشند در برابر عدالت اجتماعی برابرند گفتن چنین سخنی در چنان زمانی که کسی از حقوق طبیعی انسانی اطلاعی نداشت خود نوعی معجزه است. مؤلف.

(ای مالک) مبادا خود را در معرض جنگ با خدا قرار دهی زیرا تو نه در برابر خشم و قهر او قدرتی داری و نه از عفو و رحمتش بی نیاز هستی، و هرگز از عفو و گذشتی که درباره دیگران کرده‌ای پشیمان مباش و بکیفر و عقوبتی هم که دیگران را نموده‌ای شادمان مشو و به تند خوئی و غضبی که از فرو خوردن آن در نفس خود وسعتی یابی شتاب مکن و نباید بگوئی که بمن امارت داده‌اند و من دستور میدهم باید اجراء نمایند زیرا این روش سبب فساد دل و موجب ضعف دین و نزدیکی جستن بحوادث و تغییر نعمت‌ها است.

(ای مالک) زمانیکه این حکومت و فرمانروائی برای تو بزرگی و عجب پدید آورد بعظمت ملک خداوند که بالاتر از تست و بقدرت و توانائی او نسبت بخودت بدانچه از نفس خویش بدان توانا نیستی نظر کن و بیندیش که این نگاه کردن و اندیشیدن کبر و سر کشی ترا از تندی باز دارد و آنچه در اثر عجب و کبر از عقل و خردت نا پیدا گشته بسوی تو باز میگردد، و از اینکه خود را با خداوند در بزرگی و عظمت برابر گیری و یا خویشتن را در جبروت و قدرت همانند او قرار دهی سخت بر حذر باش زیرا خداوند هر گردنکشی را خوار کند و هر متکبری را پست و کوچک نماید.

(ای مالک) خدا را انصاف ده و درباره مردم نیز از جانب خود و نزدیکانت و هر کسی که از زیر دستانت دوست داری با انصاف رفتار کن که اگر چنین نکنی ستمکار باشی، و کسی که به بندگان خدا ستم کند خداوند بعوض بندگان با او دشمن میشود و خداوند هم با کسی که مخاصمه و دشمنی کند حجت و برهان او را باطل سازد و آنکس با خدا در حال جنگ است تا موقعیکه دست از ستمکاری بکشد و بتوبه گراید، و هیچ چیز مانند پایداری بر ستم در تغییر نعمت خدا و زود بغضب آوردن او مؤثر نیست زیرا خداوند دعای ستمدیدگان را میشوند و در کمین ستمکاران است.

(ای مالک) باید که دورترین و دشمن‌ترین زیر دستانت نزد تو آنکسی باشد که بیش از همه در صدد عیبجوئی مردم میباشد زیرا که مردم را عیوب و نقاط ضعفی میباشد که برای پوشانیدن آنها والی و حاکم از دیگران شایسته‌تر است پس مبادا عیوب پنهانی مردم را که از نظر تو پوشیده است جستجو و آشکار سازی چونکه تو فقط عیوبی را که آشکار است باید پاک کنی و خداوند بدانچه از نظر تو پنهان است حکم میکند، بنا بر این تا میتوانی زشتی مردم را بپوشان تا خداوند نیز از تو آنچه را که از عیوب تو دوست داری از مردم پوشیده باشد بیوشاند.

(ای مالک) گره هر گونه کینه‌ای را که ممکن است مردم از تو در دل داشته باشند با حسن سلوک و رفتار خوش از دل مردم بگشای و رشته هر نوع انتقام و دشمنی را در باره دیگران از خود قطع کن و خود را از هر چیزی که بنظر تو درست نباشد نادان نشان ده و در گواهی نمودن گفته‌های سخن چین عجله مکن زیرا که سخن چین هر چند خود را به نصیحت گویان مانند کند

خیانتکار است، و در جلسه مشورت خود شخص بخیل را راه مده که ترا از فضل و بخشش باز گرداند و از فقر و تهیدستی میترساند و همچنین شخص ترسو را داخل مکن که ترا از انجام کارهای بزرگ ناتوانت سازد و نه حریص و طمعکار را که شدت حرص را توأم با ستمگری در نظر تو جلوه دهد زیرا که بخل و جبن و حرص غرایز مختلفی هستند که بد گمانی بخداوند آنها را گرد آورد.

(ای مالک) تا میتوانی پیارسایان و راستان بچسب و آنها را وادار کن که در مدح تو مبالغه نکنند و بعلت کار نا صوابی که نکرده ای شادمانت نگردانند زیرا اصرار و مبالغه در مدح، انسان را خود بین و خود پسند کرده و کبر و سرکشی پدید آورد. و نباید که نیکو کار و بدکار در نزد تو بیک درجه و پایه باشند زیرا این روش، نیکوکاران را به نیکو کاری دلسرد و بی میل میکند و بدکاران را به بدکاری عادت دهد، و هر یک از آنان را بدآنچه برای خود ملزم نموده اند الزام کن (نیکوکاران را پاداش بده و بدکاران را بکیفر رسان) و باید اقامه فرائضی که انجام آنها برای خدا است در موقع مخصوصی باشد که بوسیله آن دینت را خالص میگردانی، پس در قسمتی از شب و روز خود تنت را برای عبادت خدا بکار بینداز و بدآنچه بوسیله آن بخدا نزدیکی جوئی کاملاً وفا کرده و آنرا بدون عیب و نقص انجام ده اگر چه این کار بدن ترا برنج و تعب افکند.

و موقعیکه با مردم بنماز جماعت برخیزی نه مردم را متنفر کن و نه نماز را ضایع گردان (با طول دادن رکوع و سجود و قنوت مردم را خسته مکن و در عین حال از واجبات نماز هم چیزی فرو مگذار تا موجب تباهی آن نشود یعنی فقط بادی واجبات نماز بطرز صحیح پرداز) زیرا در میان مردم کسانی هستند که علیل و بیمار بوده و یا کارهای فوری دارند.

(ای مالک) از خود بینی و خود خواهی و از اعتماد بچیزی که ترا بخود پسندی وادارت کند و از اینکه بخواهی دیگران ترا زیاد بستایند سخت پرهیز زیرا این صفات زشت از مطمئن ترین فرصت های شیطان است که بوسیله آنها هر گونه نیکی نیکو کاران را باطل و تباه سازد، و پرهیز از اینکه در برابر نیکی و احسانی که بمردم زیر فرمانت نموده ای برای آنان متنی نهی و یا کاری را که برای آنها انجام داده ای برای افتخار آنرا بزرگ شماری و زیاده از حد جلوه دهی و یا وعده ای بآنان دهی و وفا نکنی زیرا که منت نهادن احسان را باطل میکند و کار را بزرگ وانمود کردن نور حق را می برد و خلف وعده در نزد خدا و مردم موجب خشم و دشمنی است چنانکه خدای تعالی فرماید (خداوند سخت دشمن دارد اینکه بگوئید آنچه را که نمیکنید).

و از تعجیل و شتابزدگی در انجام کارها پیش از رسیدن موقع آنها و یا سخت کوشیدن در هنگام دسترسی بدانها و یا از لجاجت و ستیزگی در کاری که راه صحیح آنرا ندانی و همچنین از سستی بهنگامی که طریق وصول بدان روشن است پرهیز، پس هر چیزی را بجای خود بنه و هر کاری را بجای خویش بگذار.

و بر تو واجب است که آنچه بر پیشینیان گذشته مانند احکامی که بعدل و داد صادر کرده و یا روش نیکی که بکار بسته‌اند و یا حدیثی که از پیغمبر صلی الله علیه و آله نقل نموده و یا امر واجبی که در کتاب خدا بدان اشاره شده و آنها انجام داده‌اند بیاد آری و آنگاه بدانچه از این امور مشاهده کردی که ما بدان رفتار کردیم تو هم از ما اقتداء کرده و رفتار کنی و در پیروی کردن آنچه در این عهد نامه بتو سفارش کردم کوشش نمائی و من با این پیمان حجت خود را بر تو محکم نمودم تا موقعیکه نفس تو بسوی هوی و هوس بشتابد عذر و بهانه‌ای نداشته باشی (گرچه) بجز خدای تعالی هرگز کسی از بدی نگه نمیدارد و به نیکی توفیق نمیدهد، و آنچه رسول خدا صلی الله علیه و آله در وصایای خود بمن تأکید فرمود ترغیب و کوشش در نماز و زکوة و مهربانی بر بندگان و زیر دستان بود من نیز عهدنامه خود را که بتو نوشتم با قید سفارش آنحضرت خاتمه میدهم و لا حول و لا قوة الا بالله العلی العظیم.

بطوریکه ملاحظه میشود تمام دستورات علی علیه السلام از تقوی و عدالت و حقیقتخواهی، و عطوفت و مهربانی او نسبت بمردم حکایت میکند و این دستورات تنها برای مالک نبود بلکه برای کلیه حکام خود فرامینی مشابه دستورات گذشته صادر فرموده است.^۱

62- جواب این دو نفر را بده و گرنه تو را خواهم کشت

بحرانی رحمه الله در تفسیر برهان از بُرسی رحمه الله نقل می کند که روایت شده وقتی هارون به برادرش موسی ملحق شد، روزی بر فرعون وارد شدند و از او در دل آنها ترسی پیدا شد، ناگهان اسب سواری را پیشاپیش خود مشاهده کردند که لباسی از طلا پوشیده و در دست شمشیری از طلا داشت - و فرعون طلا را خیلی دوست می داشت - اسب سوار رو به فرعون کرد و فرمود: جواب این دو نفر را بده و گرنه تو را خواهم کشت . فرعون از مشاهده این صحنه ناراحت و پریشان شد و گفت: این کار را فردا انجام خواهم داد، و هنگامی که آنها خارج شدند دربان‌ها را خواند و آنها را بازخواست کرد، از کیفر عمل ترسانید و به ایشان گفت: چگونه این اسب سوار بدون اجازه بر من وارد شد؟ آنها به عزّت فرعون قسم یاد کردند که جز آن دو نفر کسی داخل نشد .

اسب سوار مثال علی علیه السلام بود (وجود آن حضرت در قالبی مثالی بود) که خداوند پیامبرانش را در پنهانی به سبب او تأیید کرد و خاتم الأنبیاء را به طور آشکار [۱] یاری نمود، او کلمه بزرگ پروردگار است که خدا او را به هر صورتی که خواست برای اولیاء خود ظاهر کرد و آنها را یاری نمود، و به آن کلمه خدا را خواندند، آنها را اجابت کرد و نجاتشان داد، و

¹<http://emamali.net/Fazael/adl.htm>

این آیه به آن قصّه اشاره دارد که فرمود: «وَجْعَلُ لَكُمْ سُلْطَانًا فَلَا يَصِلُونَ إِلَيْكُمَا بِآيَاتِنَا» [۲] «با آیات و معجزاتی که به شما عطا کردیم برای شما دو نفر قدرتی قرار می دهیم که هرگز دشمنان به شما دست نیابند .»
ابن عباس می گوید: آیت کبری و نشانه بزرگ الهی که خدا برای آن دو بزرگوار قرار داد همان اسب سوار بود. [۳]

-63

از امّ سلمه نقل شده است که از رسول خدا ﷺ شنیدم که فرمودند
هر جمعیتی که درمکانی اجتماع کنند و به ذکر و بیان فضائل علی بن ابیطالب علیه السلام مشغول باشند ، ملائکه رحمت بر آنها نازل شده و آنها را احاطه می نمایند ، و وقتی پراکنده شدند آن ملائکه به آسمان عروج می نمایند و از بس معطر هستند ملائکه دیگر می گویند :

این عطر را از کجا گرفته اید که ما تا کنون استشمام نکرده ایم ؟؟
آنها گویند : در مجلسی که فضائل محمد و اهل بیت او (علیهم السلام) گفته می شد شرکت نمودیم و از آن مجلس معطر شده ایم. آن مجلس تمام شد و اهل آن به منازل خود رفتند.
² پس ملائکه دسته دوم گویند : ما را ببرید تا از مکان جلوس آنها معطر شویم .

-64

عواطف علی علیه السلام

و الذين معه اشداء على الكفار رحماء بينهم. (سوره فتح آیه 29)

1

[۱]: [سید نعمت الله جزائری رحمه الله در کتاب «الأنوار النعمانیة: ۳۰/۱» از پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله وسلم نقل کرده است که آن حضرت به امیر مؤمنان علی علیه السلام فرمود: «یا علیّ إنّ الله تعالی قال لی: یا محمّد، بعثت علیّاً مع الأنبياء باطناً ومعك ظاهراً» ؛ «علی جان ؛ خداوند تبارک و تعالی به من فرمود: ای محمّد ؛ علی را با همه انبیاء به طور پنهانی و با تو به طور علنی و آشکار همراه نمودم.»

[۲]: [سوره قصص، آیه ۳۵ .

[۳]: [مشارق انوار الیقین: ۸۱، تفسیر برهان: ۲۲۶/۳ ح ۲ .

²بحار الأنوار ج 38 ص 199

بقای هر اجتماعی بمحبت و جاذبه افراد وابسته است، محبت و عاطفه در قلب پاک و نفس سلیم پرورش یابد و کسی که واجد چنین صفات عالیّه باشد در فکر دیگران بوده و حتی آسایش آنها را براحتی خود ترجیح میدهد. علی علیه السلام مظهر محبت و عاطفه بود او رنج میکشید و کار میکرد و سرانجام مزد کار خود را صرف بیچارگان و درماندگان می نمود.

علی علیه السلام برای نیازمندان و ستمکشان پناهگاه بزرگی بود او پدر یتیمان و فریاد رس بیوه زنان و دستگیر درماندگان و یاور ضعیفان بود، در زمان خلافت خود شبها از خانه بیرون می آمد و در تاریکی شب خرما و نان برای مساکین و بیوه زنان می برد و بصورت مرد ناشناس از در خانه آنها آذوقه و پول میداد بدون اینکه کسی بشناسد که این مرد خیر و نوع پرور کیست؟

علی علیه السلام هر کجا یتیمی میدید مانند پدری مهربان دست نوازش بسر او میکشید و برایش خوراک و پوشاک میداد. آنحضرت روزی در کوچه میرفت زنی را دید که مشک آب بر دوش گرفته و بخانه می برد و از سنگینی مشک ناراحت بود، علی علیه السلام مشک را از زن گرفت و بمنزل وی رسانید و از طرز معیشت زن جو یا شد، آنزن بدون اینکه او را بشناسد گفت شوهرم از جانب علی بمأموریت جنگی رفت و بشهادت رسید و من از روی ناچاری برای تهیه معاش خود و بچه هایم بخدمتگزاری مردم پرداختم. علی علیه السلام از شنیدن این سخن خاطر مبارکش دیگر گونه شد و شب را با ناراحتی بسر برد چون صبح شد زنبیلی از آرد و خرما برداشت و بخانه آنزن رفت و گفت من همان کسی هستم که در آوردن مشک آب بتو کمک کردم زن آذوقه را گرفت و از او تشکر نمود و گفت خدا میان من و علی حکم کند که فرزندان من یتیم و بی غذا مانده اند علی علیه السلام وارد خانه شد و فرمود من برای خدمت تو و کسب ثواب حاضر هستم من کودکان ترا نگه میدارم و تو نان بیز آن زن مشغول پختن نان شد و علی علیه السلام هم کودکان یتیم را روی زانوی خود نشانید و در حالیکه اشک از چشمان مبارکش فرو میغلطید خرما بدهان آنها میگذاشت و میفرمود ای بچه های من، اگر علی نتوانسته است بکار شما برسد او را حلال کنید که وی تعمدی نداشته است، چون تنور روشن شد و حرارت آن بصورت مبارک آنجناب رسید پیش خود گفت ای علی گرمی آتش را بجش و از حرارت آتش دوزخ بیمناک باش اینست سزای کسی که از حال یتیمان و بیوه زنان بی خبر باشد!

در اینموقع زن همسایه وارد شد و حضرت را شناخت و بصاحب خانه گفت وای بر تو این علی است که تو او را بکار و داشته ای! آنزن پیش علی علیه السلام شتافت و عرض کرد چقدر زن بیشرم باشم که چنین گستاخی نموده و امیر المؤمنین را

بکار و داشته‌ام از تقصیر من در گذر. علی علیه السلام فرمود ترا در اینکار تقصیری نیست بلکه وظیفه من است که باید بکار یتیمان و بیوه زنان رسیدگی کنم.^۱

علی علیه السلام در حسن سلوک و رفتار با مردم چنان فروتن و مهربان بود که حدی بر آن نمیتوان تصور نمود او کریم و نجیب و اصیل و با عاطفه بود و بزرگواریش زبان زد خاص و عام بود و دشمنانش نیز او را بدارای بودن چنین خصال کریمه میستودند.

شهد الانام بفضلہ حتی العدی
و الفضل ما شهدت به الاعداء^۲

معاویه که از دشمنان سر سخت او بود میگفت اگر من شکست بخورم و علی بر من دست یابد باکی ندارم زیرا کافی است که من از او تقاضای عفو کنم و او مرد بزرگوار و کریمی است مرا مورد عفو خویش قرار دهد.

علی علیه السلام همیشه به سپاهیان خود میفرمود که دنبال دشمن فراری نروید و مجروحین را مداوا نموده و با اسیران مدارا کنید، در جنگ جمل که پیروزی یافت عایشه را محترمانه بمدینه فرستاد و عبد الله بن زبیر و مروان بن حکم را که در بر پا کردن آن فتنه سهم قابل ملاحظه‌ای داشتند آزاد نمود.

علی علیه السلام همه را از عطوفت و محبت خود بهره‌مند میکرد و بعفو و ترحم توصیه میفرمود و حتی در باره قاتل خود فرمود با او مدارا کنید و گرسنه و تشنه‌اش نگذارید. باری چنین احساسات عالی و عواطف بی نظیر فقط در قلب پاک آنحضرت میتواند جایگیر شود و چنانکه اختصارا اشاره گردید علی علیه السلام در تمام ملکات نفسانی و سجایای اخلاقی منحصر بفرد بوده است بدینجهت ابن ابی الحدید گوید: سبحان الله! یک فرد و اینهمه فضایل؟! توضیح و بیان شخصیت علی علیه السلام بر هیچکس مقدور نیست و مطالبی که طی چند فصل گذشته در مورد صفات عالی آن بزرگوار نگاشته شده در خور فهم و ادراک ما است و الا باید گفت (عنقا شکار کس نشود دام باز چین).^۳

بحار الانوار جلد 41 ص 52^۱

تمام مردم حتی دشمنان بفضل و برتری او گواهند و فضل (حقیقی) آنست که دشمنان بدان گواهی دهند.^۲

<http://emamali.net/Fazael/avatef.htm>^۳

65- «وَجَعَلْنَا بَعْضَكُمْ لِبَعْضٍ فِتْنَةً أَتَصْبِرُونَ وَكَانَ رَبُّكَ بَصِيرًا»⁽²⁾
 امام باقر(ع) فرمود: روزی رسول خدا(ص)، حضرت علی(ع) و حضرت فاطمه(س) و حسن و حسین را جمع کرد و درها را بست و به آنها فرمود خداوند سبحان بر شما سلام رسانده و الان جبرئیل اینجاست و می گوید خدا فرموده که من می خواهم شما را بوسیله دشمنانتان امتحان کنم. شما چه نظری دارید؟ آنها جواب دادند که ما در مقابل دستورات الهی صبر خواهیم کرد تا زمانی که بر خدا وارد شویم و او پاداش ما را بدهد. که شنیده ایم به صابران خیر خواهد داد. رسول خدا(ص) به گریه افتاد بطوری که صدایش از اتاق بیرون رفت. ناگاه آیه فوق نازل شد. که اینان صبر خواهند نمود همانگونه که خدا فرموده است.¹

۲.

66-

آرزوی حضرت ابراهیم علیه السلام در زمره شیعیان حضرت امیرالمومنین صلوات الله علیه قرار گرفتن
 خدای تبارک و تعالی فرموده است:
 {وَأَنَّ شِيعَتَهُ لِبِرَاهِيمَ}
 همانا از شیعیان او ابراهیم علیه السلام است.

تأویل الایات سید شرف الدین استرآبادی ج 1 ص 371

1

²منبع : کتاب نفیس صحیفه الابرار نوشته مرحوم علامه میرزا محمد تقی ممقانی ملقب به حجه الاسلام و مشتهر و متخلص به نیر تبریزی رضوان الله تعالی علیه. جلد ۲ صفحه ۱۱۵ حدیث ۷۴.

< ³سوره صافات آیه 38 >

جابر بن یزید جعفی درباره این آیه از امام صادق علیه السلام پرسید.

امام صلوات الله علیه فرمودند:

خداوند سبحان چون ابراهیم را آفرید، پرده از دیده اش برداشت. ابراهیم نگاه کرد و نوری را در کنار عرش دید.

گفت: خداوند این نور چیست؟

ندا آمد: این نور محمد صلی الله علیه و آله برگزیده من از میان آفریدگان من است.

ابراهیم علیه السلام نور دیگری را در کنار آن دید، گفت: خداوند این نور چیست؟

ندا آمد: این نور علی بن ابی طالب امیرالمؤمنین صلوات الله علیهما یاور دین من است.

آنگاه سه نور دیگر در کنار آنها دید، از آنها پرسید،

ندا آمد: این نور فاطمه صلوات الله علیهاست که دوستان خود را از آتش دوزخ بریده است و نور دو فرزند او حسن و حسین

صلوات الله علیهما است.

ابراهیم گفت: خداوند آن نور دیگر میبینم که گرداگرد این نورها را گرفته اند،

ندا آمد: ای ابراهیم! اینان از نسل علی و فاطمه صلوات الله علیهم هستند.

ابراهیم گفت: خداوند بحق این پنج تن سوگند که آن نه نفر را به من معرفی کن که آنان کیستند؟

ندا آمد: اول علی بن الحسین، و پسرش محمد و پسر او جعفر و پسر او موسی و پسر او علی و پسر او محمد و پسر او علی و

پسر او حسن و پسر او حجت قائم (صلوات الله علیهم است).

ابراهیم گفت: خدای من و سرور من! انوار دیگری که آن ها را کسی جز شما نمی داند میبینم که پیرامون آنان حلقه زده اند؟!

ندا آمد: ای ابراهیم! آنان شیعیان آن امامان، شیعیان امیرالمؤمنین علی بن ابیطالب صلوات الله علیهما هستند.

ابراهیم گفت: شیعیان او از چه راه شناخته میشوند؟

فرمود: به پنجاه و یک رکعت نماز در شبانه روز، بلند گفتن بسم الله الرحمن الرحیم، خواندن قنوت قبل از رکوع و انگشت در

دست راست کردن.

اینجا بود که ابراهیم علیه السلام گفت: خداوند! مرا از شیعیان امیر مؤمنان صلوات الله علیه قرار ده.

¹ خداوند متعال هم در کتاب خودش خبر داد که همانا از شیعیان او ابراهیم علیه السلام است.

¹ مستدرک الوسائل: جلد ۱، ص ۳۱۸

تفسیر برهان: جلد ۴، ص ۲۰

بحار الأنوار، ج ۳۹، ص ۳۰

خوراک و پوشاک علی علیه السلام

ألا و ان امامکم قد اکتفی من دنیاہ بطمریہ و من طعمہ بقرصیہ.¹

اگر علی علیه السلام را در خوراک و پوشاک با دیگران قیاس کنند کسی را نمیتوان یافت که در اینمورد همانند او باشد، زیرا خوراک آنحضرت بسیار ساده و کم و بطور کلی نان جوینی بود که سبوس آنرا پاک نمیکردند و در مدت خلافتش حتی مقدار سابق هم بحد اقل خود رسید .

علی علیه السلام هرگز دو خورشت یکجا صرف نکرد چنانکه در شب شهادتش نیز بدخترش ام کلثوم که برای او نان و شیر و نمک فراهم کرده بود فرمود مگر نمیدانی پدرت تا کنون بیش از یک غذا نخورده است؟ شیر را بردار و همین نان و نمک کافی است! حضرت باقر علیه السلام فرمود بخدا سوگند شیوه علی علیه السلام چنان بود که مانند بندگان غذا میخورد و بر زمین می نشست، دو پیراهن سنبلانی میخرد و غلامش را مخیر مینمود که بهترین آنها را بردارد و خود آند دیگری را می پوشید و اگر آستین و یا دامنش بلندتر بود آنرا قطع میکرد. در مدت پنج سال خلافتش آجری روی آجر نگذاشت و طلا و نقره ای نیندوخت بمردم نان گندم و گوشت میخورانید و خود بمنزلش میرفت و نان جو با سرکه میخورد و هر گاه با دو کار خدا پسند روبرو میشد سخت ترین آنها را انتخاب میکرد و هزار بنده از دسترنج خود آزاد کرد که در آن دستش خاک آلود و صورتش عرق ریخته بود و کسی را تاب و توان کردار او نبود². ابن جوزی مینویسد روزی عبد الله بن رزین بخانه علی علیه السلام رفت و دید آنحضرت کمی گوشت و آرد جو با آب مخلوط کرده و در کاسه ای میجوشاند! عبد الله عرض کرد یا امیر المؤمنین این چه غذائی است که شما میخورید؟ شما خلیفه مسلمین هستید و تمام بیت المال در دست شما است و شما مجازید که باندازه سد جوع از اغذیه قوی طعام بخورید. علی علیه السلام فرمود برای والی مسلمین بیش از این جائز نیست!

عبد الله بن ابی رافع گوید روز عید بخدمت علی علیه السلام رفتم انبانی که مهر شده بود نزدش آوردند و در داخل آن نان جوین خشک و کوبیده بدیدم که آنحضرت از آن تناول فرمود، عرض کردم یا امیر المؤمنین این انبان را برای چه مهر

نهج البلاغه از نامه 45¹

امالی صدوق مجلس 47 حدیث 14.

میکنید؟ فرمود: خفت هذین الولدین ان یلینا بسمن او زیت. یعنی برای آن مهر میکنم که میترسم این دو فرزندم (حسنین علیهما السلام) آنرا با روغن و یا زیت نرمش کنند!

و هر وقت نان و خورشی خواستی بسرکه و یا نمک اکتفاء کردی و اگر از این برتر خواستی بسبزی و یا کمی شیر شتر قناعت نمودی و گوشت بسیار کم میخورد و میفرمود: لا تجعلوا بطونکم مقابر الحیوان، شکمهایتان را گورستان حیوانات قرار میدهید^۱.

در کتاب ذخیره الملوك است که علی علیه السلام در مسجد کوفه معتکف بود موقع افطار عربی نزد آنحضرت آمد علی علیه السلام از انبان نان جو کوبیده شده در آورد و مقداری بعرب داد عرب آنرا نخورد و بگوشه عمامه اش بست و آمد بخانه حسنین علیهما السلام و با آنها غذا خورد و گفت در مسجد مرد غریبی دیدم که جز این نان کوبیده جو چیزی نداشت و دلم برایش سوخت کمی از این غذا برای او ببرم که بخورد! حسنین علیهما السلام گریه کردند و گفتند او پدر ما امیر المؤمنین علیه السلام است که با این ریاضت با نفسش مجاهدت میکند^۲.

از سوید بن غفله نقل شده است که گفت روزی خدمت علی علیه السلام مشرف شدم دیدم شیر ترشیده ای که بویش بمشام من میخورد در ظرفی جلو آنحضرت نهاده شده و قرص نان خشکیده پر سبوسی هم در دست مبارکش می باشد و آن نان بقدری خشک بود که آنجناب آنرا با زانویش میشکست و در آن شیر ترشیده نرم میکرد و میخورد و بمن فرمود نزدیک بیا و از این غذای ما بخور عرض کردم من روزه دار هستم فرمود از حییم رسول خدا صلی الله علیه و آله شنیدم که هر کس روزه دار باشد و میل بطعامی کند و برای خدا نخورد خداوند از طعامهای بهشتی باو بخوراند و از شرابه های آن بنوشاند.

سوید گوید دلم بحال آنحضرت سوخت بفضه که خادمه منزل بود گفتم از خدا نمیترسی که سبوس جو را نمیگیری؟ گفت بخدا سوگند خودش دستور فرموده که سبوسش را نگرفته نان بپزم! حضرت متوجه صحبت ما شد و فرمود بفضه چه گفتی؟ عرض کردم باو گفتم چرا سبوس غله را نمیگیرد فرمود پدر و مادرم فدای رسول خدا صلی الله علیه و آله باد که سبوس طعامش را نمیگرفت و از نان گندم سه روز سیر نشد تا خداوند او را قبض روح فرمود^۳.

ینابیع المودة باب 51 ص 150 بحار الانوار جلد 41 ص 148

ینابیع المودة باب 51 ص 147^۲

کشف الغمه ص 47 تاریخ طبری و کتب دیگر^۳

عدی بن حاتم نزد علی علیه السلام رفت و دید آنحضرت مشغول غذا خوردن است، چون بغذای او دقت نمود دید یک کاسه آب و مقداری تکه‌های نان جوین و کمی نمک است!!

عرض کرد یا امیر المؤمنین شما روزها اینهمه زحمت میکشید و شبها را در عبادت خدا بسر می‌برید و غذای شما هم همین است علی علیه السلام فرمود نفس سرکش را باید بریاضیت عادت داد تا طغیان نکند آنگاه فرمود:

علل النفس بالقنوع و الا
طلبت منك فوق ما يكفيها.

یعنی نفس را بوسیله قناعت بیمار و ضعیف گردان و الا از تو بیش از استحقاقش طلب کند^۱.

یکی از رجال ثروتمند حلوانی پخته و مقداری از آنرا بعنوان تحفه نزد علی علیه السلام فرستاده بود آنحضرت روپوش ظرف حلوا را برداشت و دید رنگ و بوی خوبی دارد فرمود از رنگ و بویت معلوم است که طعم خوبی هم داری ولی هیئات که من ذائقه خود را بطعم تو آشنا کنم شاید در قلمرو خلافت من کسی پیدا شود که شب را گرسنه خوابیده باشد!

از احنف بن قیس روایت کرده‌اند که میگفت روزی نزد معاویه بودم چون موقع غذا شد برای معاویه سفره رنگینی چیدند که در آن انواع غذاها وجود داشت و چون معاویه مرد اکولی بود در خوراک خود دقت بیشتری مینمود که از نظر کم و کیف بطور مطلوب باشد.

احنف از دیدن سفره عریض و طویل معاویه گریه کرد، معاویه علت گریه را پرسید احنف گفت بحال علی علیه السلام گریه میکنم زیرا روزی در خدمت او بودم موقع افطار که شد مرا در منزل خود نگهداشت تا باتفاق حسنین علیهما السلام افطار کنیم، چون غذای مخصوص آنحضرت را آوردند دیدم انبانی است که بمهر خود او مهمور شده است علی علیه السلام مهر از او برگرفت و تکه‌ای از آن نان خشک را با سرکه خورد و مجدداً سرکیسه را مهر کرد و بفضه داد! گفتم مگر غیر از شما کس دیگری هم میتواند از این نان بخورد که انبان را مهر میکنند؟

علی علیه السلام فرمود مهر این کیسه از نظر بخل و امساک نیست بلکه برای اینست که در غیاب من فرزندان من این نان‌ها را بروغن یا بزیت آغشته میکنند و من برای اینکه آنها با احترام این مهر بآن دست نزنند سرانبان را مهر میکنم! معاویه گفت راست میگوئی ای احنف احدى نمیتواند مثل علی علیه السلام باشد و باز کسی نمیتواند منکر فضیلت او باشد. لباس آنحضرت هم متناسب با خوراک او بود شلوارش زبر و خشن و پیراهنش هم کرباس بود در حالیکه بغیر از شام بتمام بلاد اسلامی فرمانروا بود.

اغلب روی خاک می‌نشست و بهمین جهت ابو تراب نامیده شد فرش خانه‌اش هم حصیر بود کفش خود را وصله میزد و سایر کارهایش را هم خودش انجام میداد. میفرمود بخدا سوگند این ردای من آنقدر وصله خورده است که از وصال آن خجالت میکشم! و الله لقد رقت مدرعتی هذه حتی استحييت من راقعها¹.

در نامه‌ای که بعثمان بن حنیف والی بصره نوشته است فرماید: من که امام شما هستم بدو جامه کهنه و دو قرص نان اکتفاء کرده‌ام در صورتیکه میتوانم از جامه‌های حریر لباسی فاخر بپوشم و از غسل مصفی و مغز گندم غذای لذیذ و مقوی تناول کنم ولی هیئات که هوی و هوس نفس بر من غلبه نماید! آیا بهمین قناعت کنم که گویند من امام و خلیفه هستم اما در اندوه و پریشانی فقراء شرکت نکنم؟ أقنع من نفسی بان یقال امیر المؤمنین و لا أشارکهم فی مکاره الدهر²؟ علی علیه السلام می‌فرمود من در خوراک و پوشاک طوری هستم که اگر فقیرترین مردم مرا ببیند میتواند در برابر فقر و فاقه خود صبور و شکیا باشد زیرا وقتی امام خود را چنین ببیند از وضع و حال خود راضی میشود.

و باز میفرمود من میدانم که کسی مثل من نمیتواند زندگی کند اما آیا بین امام و مأموم نباید وجه تشابهی وجود داشته باشد؟ پس تا میتوانید از روش من پیروی کنید.

نهج البلاغه خطبه 159

نهج البلاغه نامه 45 بعثمان بن حنیف.

68- خودم و این زنم سیاه هستیم و او پسری سفید زاییده است

مردی همسرش را نزد عمر برده و گفت: خودم و این زنم سیاه هستیم و او پسری سفید زاییده است.

عمر به مجلسیان گفت: نظر شما در این قضیه چیست؟

گفتند: زن باید سنگسار شود؛ زیرا او و شوهرش سیاهند و فرزندشان سفید. عمر دستور داد زن را سنگسار کنند، ماموران زن را به جهت سنگسار می بردند در بین راه امیرالمومنین علیه السلام به آنان برخورد نموده و به زن و شوهر فرمود: مطلب شما چیست؟ آنان قصه خود را بیان داشتند.

آن حضرت علیه السلام به مرد رو کرده و فرمود: آیا زنت را متهم می سازی؟
گفت: نه.

فرمود: آیا در حال قاعدگی با او همبستر شده ای؟

گفت: آری، یک شب ادعا می کرد که قاعده است و من گمان می کردم به جهت سرما عذر می آورد پس با او همبستر شدم.

آن حضرت علیه السلام به زن رو کرده و فرمود: آیا شوهرت در آنحال با تو نزدیکی کرده است؟ گفت: آری.

پس علی علیه السلام به آنان فرمود: برگردید که این فرزند پسر شماست و علت سفید شدنش این است که خون حیض بر نطفه غلبه کرده است و وقتی که بزرگ شود سیاه می گردد، و طبق فرموده آن حضرت پس از بزرگ شدن سیاه گردید

69-

اصحاب علی علیه السلام

و لله در مالک و ما مالک لو کان من جبل لکان فندا و لو کان من حجر لکان صلدا. (علی علیه السلام)

مالک اشتر اگر کوه بود کوهی عظیم بود و اگر سنگ بود سنگی صلب و سخت بود

علی علیه السلام را اصحاب خاص و شیعیان فداکاری بود که در همه حال در راه محبت و طاعت او از بذل جان مضائقه ننموده و همواره مورد لطف و عنایت آنحضرت قرار گرفته بودند ذیلاً بطور اختصار بشرح حال بعضی از آنان اشاره میشود.

1- مالک اشتر نخعی:

امیرالمومنین درباره مالک اشتر می نویسد: میفرماید یکی از بندگان خدا را بسوی شما (برای حکومت) روانه کردم که در روزهای خوفناک نمیخواهد و در ساعات وحشت و اضطراب از برابر دشمن بر نمیگردد و بیمناک نشود و بر بدکاران از سوزاندن آتش سخت تر است و او مالک بن حارث از قبیله مذحج است پس سخنش را بشنوید و فرمائش را در آنچه با حق مطابقت دارد اطاعت کنید فانه سیف من سیوف الله زیرا او شمشیری از شمشیرهای خدا است که تیزی آن کند نشود و ضربتش بی اثر نباشد¹.

آری مالک سیف الله المسلول بود که با شمشیر آتشبار خود خرمن هستی منافقین را خاکستر مینمود و مقام شامخی داشت که علی علیه السلام درباره اش فرمود: لقد کان لی کما کنت لرسول الله یعنی مالک برای من چنان بود که من نسبت بر رسول خدا بودم اگر باین کلام امام توجه دقیق شود آنوقت میزان عظمت و علو منزلت مالک روشن میگردد.

ابن ابی الحدید در شرح نهج البلاغه میگوید اگر کسی سوگند یاد کند که خدای تعالی در میان عرب و عجم کسی را مانند مالک خلق نکرده است مگر استادش علی بن ابیطالب را گمان نمیکنم که در سوگند خود گناهی کرده باشد زندگی مالک اهل شام و مرگ وی اهل عراق را پریشان نمود.

رشادتهای مالک در جنگ صفین غیر قابل توصیف است و معاویه او را دست راست علی مینامید، پس از مراجعت از صفین علی علیه السلام او را بفرمانداری مصر اعزام نمود و بطوریکه قبلاً شرح داده شد در قلزم بوسیله نافع مسموم گردید.

خبر شهادت وی علی علیه السلام را بی اندازه متأثر نمود و برای آن شجاع بی نظیر بسیار گریه نمود و فرمود خدا رحمت کند مالک را و سپس فرمود مالک اگر کوه بود کوهی عظیم بود و اگر سنگ بود سنگی صلب و سخت بود مرگ او اهل شام را عزیز و اهل عراق را ذلیل نمود پس از این دیگر مثل مالک را نخواهم دید.

2- او پس قرنی: او پس بسیار عابد و عارف بود و او را از زهاد ثمانیه شمرده اند در یمن شتربانی مینمود و نفقه مادرش را بعهده داشت برای زیارت پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله از مادرش اجازه خواست که بمدینه سفر کند مادرش گفت برو ولی زیاده از نیم روز توقف منما!

اویس که بمدینه رسید بخانه رسول خدا رفت ولی آنحضرت در مدینه حضور نداشت اویس پس از چند ساعت توقف در حالیکه بزیارت رسول اکرم صلی الله علیه و آله هم موفق نشده بود بیمن بازگشت، چون رسول خدا بمدینه آمد و وارد خانه شد فرمود این نور کیست که در اینجا مینگرم؟ گفتند شتربانی بنام اویس از یمن آمده بود و پس از مدتی توقف مراجعت نمود فرمود این نور را در خانه ما بهدیه گذاشته است.^۱

در مجالس المؤمنین است که پیغمبر صلی الله علیه و آله او را نفس الرحمن مینامید و میفرمود من از جانب یمن بوی خدا استشمام می کنم سلمان عرض کرد این شخص کیست؟ فرمود: ان باليمن شخصا یقال له اویس القرنی یحشر یوم القيامة واحده یدخل فی شفاعته مثل ربیعه و مضر، الا من راه منکم یقرء منی السلام.^۲

یعنی در یمن شخصی است که او را اویس قرنی گویند روز قیامت تنها محشور شود و در شفاعت او باندازه قبیله ربیعه و مضر داخل میشوند، هر که از شما او را دید سلام مرا باو برساند .

اویس در صفین بخدمت علی علیه السلام رسیده و بیعت نمود و در رکاب وی جنگ کرد و در همان جنگ بدرجه شهادت نائل آمد.

3- محمد بن ابی بکر: از اصحاب مخصوص علی علیه السلام بلکه بجای فرزند آنحضرت است که درباره اش فرمود محمد پسر من بوده ولی از صلب ابو بکر است، در جنگهای جمل و صفین در رکاب علی علیه السلام رشادتها نمود و پس از صفین از طرف علی بحکومت مصر منصوب شد و چنانکه سابقا اشاره گردید بدستور معاویه و حیلۀ عمرو عاص مردم مصر بر او شوریدند و پس از کشتن وی جسدش را در شکم الاغ مرده ای گذاشته و آتش زدند.

خبر شهادت او علی علیه السلام را بی نهایت پریشان نمود زیرا علاوه بر اینکه محمد از یاران با وفای علی علیه السلام بود مادرش اسماء بنت عمیس هم زوجه آنحضرت بود، محمد هنگام شهادت 28 سال داشت و یک طفل هفت ساله از خود بیادگار گذاشته بود.

اشعار زیر از محمد بن ابی بکر است که در حقانیت علی علیه السلام و مذمت پدرش (ابو بکر) سروده است:

یا ابانا قد وجدنا ما صلح
خاب من انت ابوه و افتضح
انما اخرجنی منك الذی
اخرج الدر من الماء الملح
انسیت العهد فی خم و ما
قاله المبعوث فیه و شرح
فیک وصی احمد فی یومها
ام لمن ابواب خیبر قد فتح
ما تری عذرك فی الحشر غدا
یا لك الویل اذا الحق اتضح
و علیك الخزی من رب السماء
كلما ناح حمام او صدح
یا بنی الزهراء انتم عدتی
و بكم فی الحشر میزانی رجح
و اذا صح ولائی لكم
لا ابالی ای کلب قد نبج^۱.

از کتاب تحفه ناصری

سای پدر آنچه راه صلاح و درستی بود ما (در نتیجه پیروی از علی علیه السلام) پیدا کردیم، زیانکار و رسوا است کسی که پدرش تو باشی.

مرا از صلب تو بیرون آورد آن (خدائی) که مروارید را از آب شور (دریا) بیرون آورد.

آیا تو (باین زودی) عهد خلافت را که پیغمبر مبعوث در غدیر خم (درباره علی علیه السلام) فرمود و شرح داد فراموش کردی؟

آیا در آنروز پیغمبر احمد مختار درباره تو وصیت کرد یا در مورد آنکه درهای خیبر را گشود؟

فردای قیامت در محشر عذرت را چه میبینی (که خلافت را غصب کردی) وای بر تو چون حق آشکار شود.

و از پروردگار آسمان بر تو رسوائی و خواری باد هر زمانیکه کبوتری نوحه کند و یا بخواند (برای همیشه).

سای اولاد فاطمه شماست پناهگاه من و بوسیله ولایت شما در محشر میزان اعمال نیک من سنگینی خواهد کرد.

و چون دوستی و اخلاص من برای شما سالم و بی عیب باشد باکی ندارم چه سگی پارس کند (از مخالفت ابو بکر چه ضرر میرسد).

4- میثم تمار: از خواص اصحاب علی علیه السلام بوده و مورد توجه آنحضرت قرار گرفته بود و در دوستی و محبت خود نسبت به علی علیه السلام ثابت و پایدار بود و بالاخره در راه محبت آنجناب بدستور عید الله بن زیاد بدار آویخته شد و آن ملعون میثم را با وضع فجیعی بدرجه شهادت رسانید.

علی علیه السلام قبلا شهادت او را بدست ابن زیاد بوی خبر داده و حتی درخت خرمائی را که میثم بتنه آن بدار آویخته شده بود باو نشان داده بود و آن درخت کنار خانه عمرو بن حریث بود از اینرو میثم گاهیگاهی میآمد بآن درخت آب میداد و در پای آن نماز میخواند و بعمر و بن حریث میگفت من همسایه تو خواهم بود حق همسایگی را با من خوب بجا بیاور عمرو از سخنان میثم چیزی نمیفهمید و گمان میکرد او قصد دارد یکی از خانه های اطراف منزل او را خریداری کند ولی پس از آنکه

میثم بدستور ابن زیاد بچوب آندرخت دار زده شد عمرو بن حریث متوجه مقصود میثم شد و دانست که منظور او از گفتن آن سخنان چه بوده است!^۱

5- کمیل بن زیاد: از کبار تابعین و از اصحاب خاص علی علیه السلام بود و عرفا او را صاحب سر امیر المؤمنین گویند چنانکه خودش هنگام سؤال از حقیقت به آن حضرت عرض میکند: الست صاحب سرک؟ آیا من رازدار شما نیستم؟

دعای کمیل مشهور است که علی علیه السلام بوی تعلیم داده است.

وقتی حجاج بن یوسف والی کوفه شد کمیل را طلبید و کمیل که میدانست حجاج او را خواهد کشت گریخت حجاج عطایای طایفه و قوم کمیل را قطع نمود کمیل که چنین دید گفت من پیر شده‌ام و عمر من تمام میشود سزاوار نیست که قوم و خویشان من از دریافت عطایای خود ممنوع شوند لذا خود را بحجاج تسلیم نمود حجاج گفت خیلی مایل بودم که بتو دست بیابم کمیل گفت از عمر من چیزی باقی نمانده لکن موعده خداوند است و پس از قتل هم حساب است و امیر المؤمنین علیه السلام نیز بمن خبر داده است که تو قاتل من هستی حجاج گفت تو در قتل عثمان شریک بوده‌ای و بدین بهانه دستور داد سرش را از بدن جدا نمودند و کمیل در نود سالگی بدرجه شهادت رسید.^۲

6- عبد الله بن عباس: (معروف بابن عباس) پسر عموی علی علیه السلام و از اصحاب و محبین آنحضرت بوده است. ابن عباس در علم انساب و فقه و تفسیر مهارت داشت و این افتخارات را در اثر شاگردی علی علیه السلام بدست آورده بود، مرد موقع شناس و بصیر و یکی از رجال ممتاز بود بدینجهت هنگام انتخاب حکمین در صفین علی علیه السلام او را تعیین نمود ولی مورد قبول سپاهیان واقع نشد.

ابن عباس از دوستان و شیعیان حقیقی علی علیه السلام بود و هنگام شهادت آنجناب خیلی متأثر و محزون بود و در اثر گریستن زیاد در اواخر عمر نابینا شد و بهمان وضع از دنیا رفت.

ارشاد مفید

ارشاد مفید

7- قنبر: غلام مخصوص علی علیه السلام بود و حجاج بن یوسف او را دستگیر کرد و گفت تو بنده علی بن ابیطالب هستی؟ قنبر گفت من بنده خدا هستم و علی هم ولی نعمت من است. حجاج گفت از دین علی تبری و بیزاری بجوی قنبر گفت تو مرا راهنمایی کن بدینی که بهتر از دین علی باشد .

حجاج گفت حال که از دین او تبری نمیجوئی پس هر گونه کشتن را اختیار میکنی بگو تا تو را بدان قسم بقتل برسانم. قنبر گفت اختیار با خود تست بهر قسم که تو مرا بکشی من هم ترا بهمان قسم (در روز قیامت) بقتل میرسانم و بالاخره بدستور حجاج بشهادت رسید.

از حضرت صادق علیه السلام روایت شده است که قنبر علی علیه السلام را خیلی دوست داشت و موقعیکه حضرت از منزل خارج میشد قنبر هم با شمشیر پشت سر او بیرون میشد یکشب علی علیه السلام فرمود قنبر چرا پشت سر من میآئی؟ عرض کرد بجهت آنکه مبادا صدمه‌ای بوجود مبارک تو وارد شود فرمود تو از اهل آسمان مرا حراست میکنی یا از اهل زمین؟ عرض کرد بلکه از اهل زمین فرمود بدون اذن خدا اهل زمین نمیتوانند بمن صدمه‌ای برسانند پس قنبر برگشت^۱.

8- رشید هجری: از اصحاب و محبان خاص علی علیه السلام بود و روزی علی علیه السلام باو فرمود ای رشید صبر تو چگونه خواهد بود که زنا زاده بنی امیه (ابن زیاد) تو را بخواهد و دستها و دو پا و زبان ترا قطع کند؟ عرض کرد یا امیر المؤمنین عاقبت آمرزش و بهشت است؟ فرمود ای رشید تو در دنیا و آخرت با من خواهی بود. و در روایت است که یکروز امیر المؤمنین علیه السلام با اصحابش بنخلستانی رفته و در زیر نخله‌ای نشستند و اصحاب قدری از آن رطب چیدند و خدمت حضرت گذاردند رشید عرض کرد یا امیر المؤمنین چقدر رطب خوبی است!

علی علیه السلام فرمود ای رشید تو را بهمین درخت آویزان میکنند از آن تاریخ به بعد رشید روزها نزد آندرخت میرفت و او را آب میداد روزی که رشید بکنار درخت رفت دید شاخه آنرا بریده‌اند گفت حتما اجل من نزدیک شده است تا اینکه غلام ابن زیاد پیش رشید آمد و گفت امیر را اجابت کن رشید نزد عبید الله بن زیاد رفت آنملعون گفت از دروغهای مولایت برای من نقل کن! رشید گفت بخدا من دروغ نمیگویم و مولایم هم دروغ نفرموده و بمن خبر داده که دستها و پاها و زبان مرا قطع خواهی نمود.

عبید الله گفت بخدا الان ما او را تکذیب میکنیم آنگاه دستور داد دستها و پاهاى او را قطع کنند ولى زبانش را نبرند پس او را با دست و پاى بریده میان بازار آوردند و او از امور عظیمه مردم را خبر میداد تا اینکه ابن زیاد دستور داد زبانش را هم قطع کردند و بهمان شاخه نخله بدار آویختند^۱.

9- سهل بن حنیف: از دوستان مخلص على عليه السلام بود و در صفین جنگهای سختی نموده و پس از مراجعت از صفین در کوفه وفات نمود، سهل در زمان رسول اکرم نیز در غزوات شرکت جسته و جزو چند نفری است که در احد از پیغمبر صلی الله علیه و آله حمایت نموده است شخص مورد اطمینانی بود و على عليه السلام در موقع حرکت ببصره برای جنگ جمل او را در مدینه بجای خود گذاشته بود.

10 و 11- صعصعه بن صوحان و زید بن صوحان: این دو برادر هم از اصحاب خاص على عليه السلام بودند زید در جنگ جمل شهید شد. موقعیکه معاویه بکوفه آمده بود صعصعه روزی در کوفه بمعاویه گفت دلم نمیخواست ترا خلیفه بینم معاویه گفت حالا که مرا خلیفه میدانی برو بالای منبر و على را سب کن!

صعصعه بمنبر رفت و گفت ای مردم معاویه بمن چنین گفته است ولى من لعن میکنم معاویه را و کسی را که على را لعن کند حاضرین مسجد نیز آمین گفتند.

12- عمار یاسر: عمار در زمان عمر والی کوفه بود و در کوفه بنشر فضائل على عليه السلام می پرداخت چون عمر این خبر را شنید او را معزول نمود عمار بمدینه آمد عمر از وی پرسید آیا از اینکه معزول شدی غمگینی؟ عمار گفت مسرور نبودم بمنسوب شدن از جانب تو در اینصورت چگونه محزون می شوم بمعزول شدن؟ عمار در صفین پس از جنگهای سختی که نمود بشهادت رسید و در آنهنگام سنش متجاوز از نود سال بود و على عليه السلام از مرگ او بسیار اندوهناک شد.

على عليه السلام اصحاب دیگری نیز مانند حجر بن عدی و قیس بن سعد و عدی بن حاتم و امثالهم داشته است که در همه حال مورد اطمینان و اعتماد وی بوده اند.^۲

داستان حک شدن اعجاز آمیز نام امام_علی(ع) بر انگشتر پیامبر(ص) چیست؟

شیخ طوسی(ره) در یکی از کتاب های خود با ذکر سلسله سندی از پیامبر اسلام(ص) چنین نقل می کند:

روزی پیامبر اسلام(ص)، انگشتر خود را به علی بن ابی طالب(ع) سپرد و فرمود: «این انگشتر را نزد حَکاک (نگین ساز) ببر، به او بگو که بر نگین آن عبارت: "محمّد بن عبد الله" بنویسد». علی(ع) آن انگشتر را گرفت و نزد نگین ساز رفته و از او خواست تا بر نگین این انگشتر کلمه "محمّد بن عبد الله" را حکاکی کند.

نگین ساز آن را پذیرفت اما در هنگام کار، دست و قلم او خطا رفته و به جای آن، نقش «محمّد رسول الله» نوشت. هنگامی که امام علی(ع) خواست انگشتر را بگیرد، در نوشته آن دقت نمود و وقتی دید نقش، غیر از چیزی است که دستور داده بود، به او فرمود: «من چنین موضوعی را نگفته بودم». حکاّک اظهار داشت: بلی، صحیح می فرمایید، اما دستم به اشتباه چنین نوشت. پس حضرت علی(ع) آن انگشتر را گرفت و نزد رسول خدا(ص) آورد و فرمود: «یا رسول الله! حکاّک آنچه را گفته بودم، انجام نداده و مدّعی است که دستش خطا رفته است». پیامبر خدا آن انگشتر را گرفت و پس از دقّت بر آن فرمود: «ای علی! من محمّد بن عبد الله هستم، و همچنین محمّد رسول الله نیز هستم و سپس انگشتر را به دست مبارک خود نمود.» زمانی که صبح شد و بر انگشتر نگاه کرد، دید زیر آن نوشته شده است: «علی ولیّ الله» این امر سبب تعجب پیامبر گشت، در همین میان، جبرئیل امین(ع) نازل شد و رسول خدا جریان را برای او بازگو نمود. جبرئیل در پاسخ اظهار داشت: «یا مُحَمَّدُ، کَتَبْتَ مَا أَرَدْتَ، وَ کَتَبْنَا مَا أَرَدْنَا؛ آنچه را که تو خواستی نوشته شود، نوشتی و آنچه را که ما خواستیم، نوشتیم».¹

امام صادق(ع) می فرماید: امیرمؤمنین(ع) بر فراز منبر مسجد کوفه چنین خطبه خواند:

«وَاللّٰهُ! إِنِّي لَدَيَّانُ النَّاسِ يَوْمَ الدِّينِ وَقَسِيمُ اللّٰهِ بَيْنَ الْجَنَّةِ وَالنَّارِ... أَنَا الْإِسْلَامُ الَّذِي ارْتَضَاهُ لِنَفْسِهِ، كُلُّ ذَلِكَ مِنَّا مِنَ اللّٰهِ»

به خدا قسم که من حاکم مردم در روز قیامت هستم، منم که مردم را برای بهشت و جهنم تقسیم می کنم...من همان اسلامی هستم که خداوند آن را پسندیده است. تمام اینها منت و افتخاری است از جانب خداوند متعال». (۱)

حضرت در این خطبه به این آیه شریفه اشاره فرموده:

«الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَأَتِمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي وَرَضِيْتُ لَكُمُ الْإِسْلَامَ دِينًا»

¹ شیخ طوسی، الامالی، ص 705، قم، دار الثقافة، چاپ اول، 1414ق

¹امروز، دین شما را کامل کردم و نعمت خود را بر شما تمام نمودم و اسلام را به عنوان آیین (جاودان) شما پذیرفتم.

-72-

روزی امیر المؤمنین علی (علیه السلام) به بازار برده فروش ها میروند؛ بین آن همه برده چشم حضرت به برده ی لاغر و نحیفی می افتد.

حضرت نزدیک میروند و از صاحب برده ها می پرسند :

این برده را چند میفروشی؟

گفت 50 دینار...

حضرت فرمود: میخرمش...

صاحب برده ها گفت ببخشید اشتباه کردم، قیمتش صد دینارست...

حضرت فرمودند: میخرم...

برده فروش وقتی دید حضرت اینگونه خواهان هستند طمع کرد و قیمت را بالا برد.

و هر بار امام علیه السلام میگفتند: میخرمش...

تا اینکه بالاخره برده ی لاغر و نحیف با چهار صد و پنجاه دینار به به امیرالمؤمنین علیه السلام فروخته شد...

امام راه افتادند و برده ی نحیف هم مثل کودکی که پشت سر مادر راه میروند، آهسته پشت سر حضرت گام بر میداشت..

برخی اصحاب به حضرت عرض کردند:

آقا دیدید که چه کلاهی سرتان رفت؟ برده ای با این وضعیت جسمانی را 450 دینار به شما فروختند.

امام علیه السلام با تبسم فرمودند:

سر علی کلاه نرفت..

من برده ای را خریدم

که برای حسینم جانم را با عشق میدهد.

کسی که زبانش را میبرند به جرم اینکه عاشق و دلباخته ی حسینم است..

این برده

۱) (بحار الانوار، ج ۲۶، ص ۳۱۸)

۲) (سوره مائده، آیه ۳)

روزی مأمون از حضرت رضا علیه السلام سؤال کرد: بزرگترین فضیلت امیر المؤمنین علیه السلام که قرآن بر آن دلالت می کند، چیست؟ حضرت رضا فرمود: این فضیلت امیر المؤمنین علیه السلام (که می گویی) در آیه مباهله است، آن جا که خداوند می فرماید: «هر کس بعد از آنچه از علم برای آمده است، با تو مخاصمه کند، بگو: بیاید پسرانمان و پسرانتان، زنانمان و زنانتان، خودمان و خودتان را فراخوانیم. سپس مباهله کنیم و لعنت خداوند را بر دروغگویان قرار دهیم» (بر اساس این آیه) رسول خدا صلی الله علیه و آله، حسن و حسین علیهما السلام را به عنوان پسرانش، فاطمه علیها السلام را به عنوان زنانش، و امیر المؤمنین علیه السلام را به عنوان نفس خود آورد. از آنجا که هیچ یک از مخلوقات خداوند، بالاتر و برتر از رسول خدا صلی الله علیه و آله نیست، در نتیجه بنابر حکم خداوند عز و جل، کسی برتر از نفس رسول خدا صلی الله علیه و آله نخواهد بود.

74- پروردگارت فرموده است که تو آب را روی دست های علی بن ابیطالب علیه السلام بریزی فرمودند..

ابن شاذان رحمه الله در کتاب «روضه» از ابن عباس نقل می کند که :

رسول خدا صلی الله علیه و آله در مسجد حضور داشتند و جمعی از مهاجرین و انصار نزد آن حضرت بودند ناگهان جبرئیل علیه السلام بر آن حضرت نازل شد و عرض کرد:

ای محمد حق تعالی بر تو سلام می رساند و می فرماید علی را حاضر کن و او را رو بروی خودت بنشان جبرئیل این فرمان الهی را رسانید و به آسمان برگشت رسول خدا صلی الله علیه و آله هم علی علیه السلام را حاضر کرد و او را رو بروی خود نشاند

جبرئیل دوباره نازل شده و به همراه خود طبقی از خرما آورد و بین آن دو بزرگوار قرار داد و عرض کرد:

از آن میل کنید و آنها خوردند سپس طشت و آفتابه آبی آورد

و عرض کرد:

ای رسول خدا پروردگارت فرموده است که تو آب را روی دست های علی بن ابیطالب علیه السلام بریزی فرمودند:

سمعاً و طاعة آنچه را خداوند امر کند اطاعت می کنم آنگاه آفتابه را برداشت و برخاست که آب روی دست های علی علیه السلام بریزد علی علیه السلام به آن حضرت عرض کرد:

¹(الفصول المختارة، ص38/ بحار الأنوار، ج49، ص188)

ای رسول خدا من سزاوارترم که آب روی دست های مبارک شما بریزم.
فرمودند:

ای علی خداوند چنین فرمان داده است و به من چنین مأموریتی داده است و آب را روی دست های علی علیه السلام که می ریخت قطره ای از آن در طشت نمی ریخت.

علی علیه السلام عرض کردند:

ای رسول خدا آبها را نمی بینم که در میان طشت بریزد
فرمودند:

ای علی فرشتگان از یکدیگر سبقت می گیرند در اینکه آبی که از دست های تو می ریزد بگیرند و به عنوان تبرک چهره خود را با آن شستشو دهند^۱.

75- امیر المومنین دو لب مبارک را حرکت داده سپس دست بر زمین زدند و فرمودند تو را چه می شود آرام باش

شیخ صدوق در علل الشرایع نقل می کند که حضرت زهرا فرمود:

"در عهد ابوبکر زلزله ای آمد مردم فزع کنان و با شیون نزد ابوبکر و عمر آمدند آن دو نیز با فزع و جزع محضر علی علیه السلام آمدند مردم نیز به تبعیت از آن دو خود را به درب منزل حضرت علی رساندند علی علیه السلام از منزل خارج شده و به طرف مردم آمد در حالی که از آنچه مردم به خاطرش وحشت زده و محزون بودند اندوهی نداشته و غمگین نبودند. امام از مردم گذشتند و مردم نیز به دنبالشان حرکت می کردند حضرت رفتند تا به تپه ای رسیدند و بر بالای آن نشسته و مردم اطراف تپه قرار و آرام گرفته و چشم به دیوارهای شهر دوخته و وحشت زده می دیدند که دیوارها می جنبند و در حال رفتن و آمدن می باشند

"امیر المومنین دو لب مبارک را حرکت داده سپس دست بر زمین زدند و فرمودند تو را چه می شود آرام باش.

^۱الروضة : 2

الفضائل : 92,

بحارالانوار : 39/121 ح 3

مدینه المعاجز : 1/373 ح 240

انوار النعمانية : 1/18

دژ بحر المناقب : 2 مخطوط

إحقاق الحق : 171/

زمین آرام گرفت. حضرت علی پس از آن فرمود:
"من کسی هستم که خداوند در قرآن درباره او می گوید:

" إِذَا زُلْزِلَتِ الْأَرْضُ زِلْزَالَهَا ﴿١﴾ آنگاه که زمین به لرزش [شدید] خود لرزانیده شود (۱)

وَأُخْرِجَتِ الْأَرْضُ أَثْقَالَهَا ﴿٢﴾ و زمین بارهای سنگین خود را برون افکند (۲)

وَقَالَ الْإِنْسَانُ مَا هَآءَآ ﴿٣﴾ و انسان گوید [زمین] را چه شده است (۳) ^۱

^۲ من همان انسانی هستم که به زمین می گویم تو را چه میشود"
-76-

داستان چهل حرامزاده

گفته اند: روزی هارون الرشید از بهلول خواست تا چهل حرامزاده برایش حاضر کند.

جناب بهلول فوراً رفت و بعد از چند لحظه به همراه چهل نفر برگشت!

هارون با تعجب پرسید: چطور به این زودی توانستی اینها را جمع کنی؟

بهلول در جواب گفت:

آسان است ای خلیفه

رفتم روی قصر و صدا زدم: چه کسی دشمن علی بن ابی طالب است؟

با این ندا بیش از هزار نفر! آمدند و من تنها 40 نفر آنها را آوردم همانطور که خواسته بودی .

هارون از کار بهلول به خنده آمد^۳.

-77-

^۱سوره زلزله آیات 1 تا 3

^۲ علل الشرایع ج 2 ص 556

^۳بحار الانوار ج 41 ص 254

^۳کشکول شیخ بهایی

نسبت علم موسی و خضر با علوم امیرالمؤمنین علیه السلام
 وقتی حضرت موسی علیه السلام از نزد خضر برگشت و آن حوادث عجیب مثل سوراخ کردن کشتی و تعمیر دیوار و کشتن آن نوجوان به وقوع پیوست، برادر او هارون از موسی در مورد دانش خضر پرسید.
 حضرت موسی علیه السلام فرمود: این امر، دانشی است که نداشتن آن ضرر ندارد ولی حادثه ای عجیب تر روی داد!
 هارون پرسید: چه حادثه ای؟ حضرت موسی علیه السلام گفت:
 من و خضر کنار دریا ایستاده بودیم که پرنده ای شبیه به چلچله ظاهر شد، با منقار خود
 قطره ای آب برداشت و به طرف مشرق پرتاب کرد! بار دوم قطره ای دیگر برداشت و آن را به طرف مغرب انداخت، بار سوم
 آن را به طرف جنوب و بار چهارم به طرف شمال پرتاب
 کرد! و در دفعه پنجم به طرف آسمان و دفعه ششم به خشکی و دفعه هفتم به دریا انداخت و سپس پر کشید و پرواز کرد.

ما دو نفر حیرت زده ماندیم و سرّ این کار را نفهمیدیم تا اینکه خداوند فرشته ای را به صورت آدمی فرستاد و به ما گفت: چرا
 شما را متحیر می بینم؟

گفتیم: در کار این پرنده متحیریم

گفت: منظور او را نمی دانید؟ گفتیم: خدا بهتر می داند

گفت: این پرنده با عملش می گوید: به حق آنکه شرق و غرب زمین را آفرید و آسمان را بر پا داشت و زمین را به حرکت
 آورد و بگستراند، بطور قطع خداوند در آخر الزمان پیامبری را خواهد فرستاد که نامش محمد صلی الله علیه و آله است، او را
 وصی است به نام علی_علیه السلام که علم شما دو نفر روی هم در مقابل دانش آن دو همانند این قطره است در مقابل این
 دریا^۱

-78

مرد گستاخ و چشیدن خشم حضرت علی علیه السلام

روزی خالد بن ولید با یارانش در اراضی خود امام علی (علیه السلام) را دید و به آن حضرت جسارتی کرد.
 حضرت، خالد را از اسبش پائین آورد و او را به سمت آسیای حارث بن کلدی کشاند و میله آهنی آن سنگ آسیاب را بیرون
 آورد و مثل طوق بر گردن خالد حلقه کرد.

خالد حضرت را سوگند داد تا او را رها کند، سپس در حالی که آن میله همانند حلقه ای بر گردن او بود نزد ابوبکر وارد شد.
 ابوبکر آهنگران شهر را دستور داد تا آن حلقه سنگین را از گردن خالد بیرون کنند، لیکن آنها نتوانستند.

^۱بحار الانوار، ج ۴۰، ص ۱۷۷

پیوسته این آهن همانند قلاده ای بر گردن او بود، آهنگران گفتند این آهن را که بصورت حلقه ای بر گردن توست فقط با حرارت آتش می توان باز کرد.

از طرفی هم خالد تحمل حرارت شدید آتش را نداشت، چرا که یقیناً با آن حرارت به هلاکت می رسید. مردم نیز با دین قلاده برگردن خالد بن او می خندیدند، خالد صبر کرد تا علی (علیه السلام) از سفر خود مراجعت کرد، پس جماعتی نزد امام رفتند و شفاعت خالد را کردند، آن حضرت نیز قبول کرد.
¹لذا امام آن طوق آهنی را با دست مثل خمیر پاره پاره کرد و بر زمین ریخت

79- امام علی علیه السلام و کشف راز مسجد عدن

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

ابو بصیر از امام نقل می کند
قومی خواستند در ساحل عدن مسجدی بسازند. اما وقتی کار مسجد به پایان رسید، خراب شد و فرو ریخت. آن قوم، پیش ابو بکر آمدند او گفت: بنا را محکم بگیرید. ولی باز هم خراب شد. دوباره آمدند.
ابو بکر بالای منبر رفت و خطبه ای خواند و مردم را قسم داد که هر کس در این مورد چیزی می داند بگوید.
علی - علیه السلام - فرمود: طرف راست و چپ قبله را حفر نمایید، دو قبر پیدا می شود که روی آنها سنگی است و در آن نوشته شده:

«من رضوی و خواهرم حیا، دختران تبع پادشاه یمن، مردیم در حالی که به خدا شرک نوزیدیم.»
پس آنها را در بیاورید و غسل دهید و کفن نمایید و بر آنها نماز بخوانید و دفن کنید. سپس مسجد را بنا کنید تا خراب نشود.
همین کار را کردند و از آن پس دیگر مسجد خراب نشد²
-80-

در احوالات شیخ جعفر مجتهدی آمده،

یک روز که مشغول تلاوت قرآن بودم به این آیه برخورد نمودم که: «كُلُّ نَفْسٍ بِمَا كَسَبَتْ رَهِينَةٌ إِلَّا أَصْحَابَ الْيَمِينِ»

¹کامل ابن اثیر، ج 2، ص 194

«بحار: 297 / 41 حدیث 22»

به فکر افتادم که اصحاب یمین چه کسانی هستند که در روز قیامت همه در گرو اعمالشان می باشند الا آنها؟
هر چه جستجو کرده و مراجعه نمودم متوجه این مطلب نشدم.
تا اینکه نجف در عالم رویا خدمت حضرت مولا امیرالمومنین علی علیه السلام رسیدم و به آقا عرض کردم مولای من
اصحاب یمین چه کسانی هستند که در گرو عملشان نمی باشند؟
حضرت در عالم مکاشفه فرمودند:

شیخ جعفر شما که اهل حساب و عدد هستید چطور کلمه یمین را "حساب" نکردید؟
هنگامی که کلمه یمین را به ابجد "حساب" کردم متوجه شدم حاصل آن میشود عدد ۱۱۰. در آن موقع فهمیدم که کُلُّ نَفْسٍ
بِمَا كَسَبَتْ رَهِيْنَةٌ إِلَّا لِّلشَّيْعَانِ حضرت امیرالمؤمنین علی علیه السلام
یعنی فردای قیامت همه گرفتار حساب و کتاب اعمالشان هستند مگر شیعیان و پیروان امیرالمؤمنین که به عنایت و شفاعت
حضرت مولا حساب و کتابی بر آنها نیست.^۱

81- هنگامی که امام حسن علیه السلام و امام حسین علیه السلام پیکر مطهر امیرالمؤمنین را برای دفن به نجف میبردند، اسب
سواری را مشاهده کردند که بوی خوشی از او ساطع بود.
آن سوار به آنها سلام کرد و به امام حسن علیه السلام فرمود: تو حسن بن علی هستی که از سرچشمه وحی و قرآن شیر نوشیده
است و جانشین امیرالمؤمنین است و سرور اوصیاء میباشد؟
عرض کرد: آری

فرمود: و این حسین بن علی نوه ی پیامبر رحمت است که از منبع عصمت شیر نوشیده و پدر امامان میباشد؟
گفتند: آری

فرمود: جنازه را به من بسپارید و در امان خدا بروید
امام حسن علیه السلام عرض کرد: پدر ما وصیت فرموده که جنازه ی او را جز به جبرائیل یا خضر نسپاریم، شما کدام یک
از ایشان هستید؟؟؟

سوار نقاب از چهره برداشت، ناگهان دیدند او خود امیرالمؤمنین است.
به امام حسن فرمود: یا ابا محمد! هیچ کس نمی میرد مگر این که علی نزد او حاضر شود، آیا بر جنازه ی خویش حاضر
نگردد؟^۲

^۱منبع: لاله ای از ملکوت / چاپ چهارم / کمال الملک / قم / ۱۴۲۳ / ص ۵۴ و ۵۵

^۲مدینه المعاجز ج ۳ ص ۶۰- بحار الانوار ج ۴۲ ص ۳۰۰- القطره ج ۱ ص ۲۱۷

حکایتی عجیب از امیرالمؤمنین علیه السلام

شخصی خدمت امیرالمؤمنین علیه السلام رسید، عرض کرد: علی جان! هزار دینار در این شهر نزد فلان شخص گذاشتم و به مدینه آمدم، اکنون می‌گویند که او مرده است. به پسرش مراجعه کردم، گفتم: من نزد پدر شما هزار دینار امانت گذاشتم، آمده‌ام بگیرم. پسرش گفت: والله پدر ما در هیچ کجا، نه در دفتری و نه در وصیتش، چیزی نگفته است. طلبکار گفت: علی جان! من واقعاً به این پول نیاز دارم، چه کنم؟ حضرت فرمودند: من نمی‌گذارم که حق تو پایمال شود. به پسر بدهکار فرمود: بیرون مدینه، پشت تپه ای می‌روی و آنجا می‌ایستی، تعداد سگ می‌آیند که یکی از سگها از همه زشت‌تر و بدتر کیب‌تر است، به او بگو: چنین کسی آمده و می‌گوید که من هزار دینار نزد تو امانت گذاشته‌ام، آن را کجا گذاشته ای؟

امیرالمؤمنین علیه السلام این قدرت را دارد که گوشه پرده برزخ را کنار بزند و به پسر میّت بگوید که پدرت را ببین. نه این که حضرت آنها را به دنیا آورده باشد، چون عالم برزخ، عالمی بین دنیا و آخرت است. سند وجود برزخ بین دنیا و آخرت در قرآن است: «وَمِنْ وَرَائِهِمْ بَرْزَخٌ إِلَى يَوْمِ يُبْعَثُونَ» یعنی شما چهار دنیا را باید طی کنید؛ رحم مادر، دنیا، برزخ و قیامت. قیامت آخرین مرز است که دیگر بعد از آن دنیایی وجود ندارد.

نه این که امیرالمؤمنین علیه السلام آنها را از برزخ به دنیا آورده باشند، بلکه پسر را فرستاد و گوشه پرده را کنار زد که آن دنیای برزخ را ببیند.

پسر رفت، بین آن چند سگ، به سگی که از همه سیاه‌تر، بدتر و زشت‌تر بود، گفت: پدر! چنین داستانی است، آیا این طلبکار راست می‌گوید؟ گفت: این هزار دینارش، در خانه و زیر فلان دیوار است. آدرس داد، گفت: برو بردار و به او بده. ای پسر! این را نیز به تو بگویم که تنها راهی که در این عالم درست است، راه علی علیه السلام است و ما بی‌راهه رفتیم و گرفتار شدیم. این راه ما راه علی علیه السلام نیست، بلکه راه ضدّ علی علیه السلام است و روندگان در راه ضدّ علی علیه السلام، بعد از مرگ، به همین صورت محشور می‌شوند.

در قرآن می‌خوانید: «وَإِذَا الْوُحُوشُ حُشِرَتْ»

خدا حیوان‌ها را نیز محشور می‌کند، یعنی همین حیوان‌ها، و الاّ پروردگار که حیوان دیگری را در قیامت نمی‌آورد. آنهایی که انسان آفریده شدند، ولی «فَمَثَلُهُ كَمَثَلِ الْكَلْبِ»

سگ‌ها شدند و به همه می‌پزند اگر چه شکل فعلی او شکل انسان دو پا است، ولی در قیامت مانند چهار پا محشور می‌شوند.

گفت: پسرم! ما که دیگر تمام دریاها به رویمان بسته شده است. ولی به تو بگویم که راه سالم فقط راه علی علیه السلام است. جالب این است که علمای اهل تسنن نیز این معنا را می‌دانند، نه عوام آنان

83-

یکی از معجزات و آیات الهی، تولد امام علی علیه السلام می‌باشد.

چگونگی تولد آن حضرت را اینگونه نقل کرده اند که همانطور که برای پیامبر ص غذای بهشتی آوردند و حضرت خوردند و نطفه فاطمه س منعقد گردید برای ابوطالب هم غذای بهشتی آوردند و نطفه علی بسته شد. (بحار ج 31 ص 6)

وقتی 9 ماه گذشت و فاطمه بنت اسد خواست وضع حمل کند کنار کعبه آمد تا از خدا کمک بخواهد ناگاه دیوار کعبه شکافت برداشت و فاطمه ناخودآگاه وارد شد و دیوار بسته شد.

فاطمه مادر علی علیه السلام می‌گوید وقتی وارد کعبه شدم با استقبال چهار زن بنامهای حواء، آسیه، مریم و مادر موسی مواجه شدم و با کمک آنها فرزندم متولد شد و بوسیله آنها پذیرائی شدم. وقتی کودک متولد شد، ناگاه به سجده رفت و شهادت بر وحدانیت خدا و نبوت حضرت محمد و امامت خود داد.

آن خانمها همراه فاطمه بودند تا اینکه کودک را به ابوطالب که چهار روز منتظر بود دادند. ابوطالب می‌گوید من سخن آنها را که می‌گفتند: این کودک پاک است و اگر بخواهیم او را شستشو دهیم به او جسارت کرده ایم را می‌شنیدم¹

سپس پیامبر ص که هنوز به پیامبری مبعوث نشده بود و سی ساله بودند کودک را در آغوش گرفتند و با او حرف زدند.

علی در آغوش پیامبر به پدرش سلام کرد: السلام علیک یا ابا. سپس این آیات را تلاوت فرمود: بسم الله الرحمن الرحيم. قد افلح المومنون. الذین هم فی صلاتهم خاشعون. والذین هم عن اللغو معرضون...

پیامبر در اینجا فرمودند آری بوسیله تو مومنین رستگار می‌شوند و تو رهبر آنها هستی. تو آنها را از علمت بهره مند می‌کنی و آنها هم بهره مند می‌شوند. بخدا قسم تو پیشوای آنها هستی و بوسیله تو هدایت می‌شوند.

روز سوم ابوطالب ولیمه تولد علی علیه السلام را داد و سیصد شتر و صدها گاو و گوسفند قربانی نمود و مردم را اطعام کرد.

¹. (بحار ج 35 ص 14)

از آن روز پیامبر ص همه روزه با علی ملاقات می کردند و با او حرفها داشتند^۱

-84

در جلسه با حضور سخنرانان عرب، وقتی همه از اینکه بتواند یک سخنرانی بزبان عربی بکنند که در آن نقطه ویا الف

نباشد، علی (ع) فوراً دو خطبه خواندند که در یکی نقطه نبود و در دیگری الف!

قسمتی از خطبه بدون الف: «حَمْدُ مَنْ عَظُمَتْ مِنْهُ وَسَبَقَتْ نِعْمَتُهُ وَسَبَقَتْ رَحْمَتُهُ غَضَبُهُ وَتَمَّتِ الْكَلِمَةُ وَنَفَذَتِ الْمَشِيَّةُ

وَبَلَغَتْ قَضِيَّتَهُ، حَمْدَتَهُ حَمْدَ مَقَرِّ بَرَبِيَّتِهِ، مُتَخَضِّعٍ لِعِبَادِيَّتِهِ، مُتَنَصِّلٍ مِنْ خَطِيئَتِهِ، مُتَفَرِّدٍ بِتَوْحِيدِهِ...» یعنی: حمد می کنم خدائی را که

نعمتش بزرگ و آنرا بر بندگان تمام داده است و رحمتش بر غضبش مقدم است و منطقش کامل است. خواستش نافذ و فرمانش

کامل. او را سپاس می گویم، سپاس کسیکه به خدایی او اقرار دارد و در بندگیش بخاک می افتد و از گناهان فاصله می گیرد

و در شناخت یکتائی خدا بی نظیر است...*

قسمتی از خطبه بدون نقطه: «الْحَمْدُ لِلَّهِ الْمَحْمُودِ، الْمَالِكِ الْوَدُودِ، مُصَدِّرِ كُلِّ مَوْلُودٍ وَمَالِ كُلِّ مَطْرُودٍ. سَاطِعِ الْمَهَادِ

وَمَوْطِدِ الْأَطْوَادِ وَمُرْسِلِ الْأَمْطَارِ وَمُسَهِّلِ الْأَوْطَارِ، عَالِمِ الْأَسْرَارِ وَمُدْرِكِهَا وَمُدْمِرِ الْأَمْلَاقِ وَمُهْلِكِهَا وَمَكُورِ الدَّهْورِ

وَمُكْرِرِهَا...» یعنی: سپاس خداوندی که سلطانی ستوده شده و مالکی مهربان است. خدائی که هر نوزادی را او شکل و شمایل

می بخشد و هر طرد شده ای را او پناه می دهد. پستی های زمین را هموار ساخته، کوه های عظیم را او ثابت نموده، بارانها را او می

فرستد و نیازهای خلق را او برمی آورد. عالم اسرار و درک کننده رازهاست. ویران کننده ملکها و هلاک کننده آنهاست. چرخ

زمان را او تکرار می کند و...^۲

85- نجاشی شاعر علی (ع) در ماه رمضان در وقت روزه، شراب خورد. حضرت تصمیم داشت که حدّ الهی را براو جاری

کند. قبیله او جمع شدند و از امام درخواست کردند برای حفظ آبروی آنان، نجاشی را ببخشد. و چون امام نپذیرفتند، او را تهدید به

ترک حمایت کردند. اما امیر مؤمنان (ع) حدّ الهی را براو جاری فرمودند. نجاشی هم عزم سفر کرد و به بارگاه معاویه پناهنده

شد. وقتی معاویه در حضور نجاشی از امام مذمت نمود. نجاشی صدا زد: اگر من از علی فرار کردم و بتو پناهنده شدم نه بخاطر ظلم

علی است! بلکه من از عدالت علی فرار کردم!^۳

-86

اولاد آنحضرت

^۱. (بخارج 35 ص 19)

^۲. (علی از کعبه تا محراب ص 136)

^۳ فضائل الخمسة عن الصحاح الستة.

مورخین تعداد اولاد علی علیه السلام را مختلف نوشته‌اند و تا سی و شش تن (18 پسر و 18 دختر) ثبت کرده‌اند شیخ مفید و علامه طبرسی 27 اولاد برای آنحضرت ذکر کرده‌اند و ما ذیلاً بطور اختصار بدانها اشاره مینمائیم.

1- حسن بن علی علیهما السلام بزرگترین اولاد آنحضرت بوده و برای دانستن شرح حال و تاریخ زندگانی او بکتاب حسن کیست؟ تألیف نگارنده مراجعه شود.

2- حسین بن علی علیهما السلام دومین اولاد علی علیه السلام بوده و برای دانستن شرح حال و تاریخ زندگانی او بکتاب حسین کیست؟ تألیف نگارنده مراجعه شود.

3- زینب کبری (عقیله) در سال ششم هجری بدنیا آمد و در حباله نکاح پسر عم خود عبد الله بن جعفر بود.

4- زینب صغری که کنیه‌اش ام کلثوم بود.

مادر این چهار تن فاطمه زهرا دختر رسول اکرم صلی الله علیه و آله و اولین زوجه علی علیه السلام بود و تا فاطمه علیها السلام در قید حیات بود آنحضرت زوجه دیگری در اختیار نداشت. محمد حنفیه که کنیه‌اش ابو القاسم و مادرش خوله دختر جعفر بن قیس حنفیه است.

6 و 7- عمرو رقیه که توأم (دو قلو) بدنیا آمدند و مادرشان ام حبیب دختر ربیعہ است. و حضرت مسلم بن عقیل شوهر رقیه و داماد امیر مومنان است.

8 و 9 و 10 و 11- عباس (حضرت ابو الفضل) و جعفر و عثمان و عبد الله که هر چهار تن در کربلا بدرجه رفیعہ شهادت نائل آمدند و مادرشان ام البنین دختر حزام بن خالد کلابی است که در رثاء فرزنداناش گوید:

یا من رای العباس کر علی جماهیر النقد
و وراه من ابناء حیدر کل لیث ذی لبد
انبث ان ابنی اصیب برأسه مقطوع ید
ویلی علی شبلی امال برأسه ضرب العمد
لو کان سیفک فی یدیک لمادنی منه احد

و علی علیه السلام ام البنین را براهنمائی عقیل تزویج نمود چون عقیل بانساب عرب آشنا بود حضرت باو فرمود که برای من زنی اختیار کن تا فرزند شجاعی آورد عرض کرد ام البنین کلایه را تزویج کن که از پدران او شجاعتی کسی در قبائل عرب نبوده است و مقصود علی علیه السلام وجود حضرت ابو الفضل بود که با برادران دیگرش در رکاب با سعادت حسین علیه السلام در کربلا شربت شهادت نوشیدند .

سید جعفر حلی ضمن قصیده غرائی در مورد شجاعت عباس علیه السلام که از پدرش ارث برده بود گوید:

بطل تورث من ابیه شجاعه
فیها انوف بنی الضلاله ترغم
فی کفه الیسری السقاء یقله
و بکفه الیمنی الحسام المخدم
قسما بصارمه الصقیل و اننی
فی غیر صاعقه السماء لا اقسم.

12- یحیی که مادرش اسماء بنت عمیس بود و یحیی در کودکی پیش از شهادت پدرش از دنیا رفت . اسماء قبلاً زوجه جعفر بن ابیطالب بود پس از شهادت جعفر در جنگ موته ابو بکر او را تزویج کرد و محمد از او بوجود آمد پس از وفات ابو بکر، علی علیه السلام اسماء را که قبلاً زن داداشش بوده بحاله نکاح خود در آورد.

13 و 14- ام الحسن و رمله مادرشان ام سعید دختر عروه بن مسعود ثقفی است.

15-16 محمد اصغر مکنی بابو بکر و عبد الله مادرشان لیلی دختر مسعود دارمیه و هر دو در کربلا بشهادت رسیدند.

17 تا 27- نفیسه، زینب صغری، رقیه صغری، ام هانی، ام کرام، جمانه، امامه، ام سلمه، میمونه، خدیجه، فاطمه که از زنان دیگر آنحضرت بودند و اعقاب علی علیه السلام فقط از پنج تن از اولاد او یعنی حسنین علیهما السلام و محمد حنفیه و حضرت ابو الفضل و عمر میباشد¹.

87- ابوبکر به علی علیه السلام خیره شده

عایشه درباره علی علیه السلام می گوید: دیدم در مجلسی پدرم ابوبکر به علی علیه السلام خیره شده و چشم از او بر نمی دارد. بعد از مجلس، به پدرم گفتم چر به علی علیه السلام خیره شده بودی؟ گفت چون از رسول خدا ص شنیدم نگاه به صورت علی علیه السلام عبادت است.¹

88- خنده و ترس

صعصع بن صوحان در وصف علی علیه السلام می گوید:

علی علیه السلام در میان ما که بود، یکی از ما بود. به هر طرف که او را دعوت می کردیم، می آمد و هر چه می گفتیم، می شنید و هر جا که می گفتیم، می نشست. با این حال چنان هیبت امام در دل ما بود که مثل اسیری بودیم در دست کسی که با شمشیر بالای سر او ایستاده و می خواهد گردنش را بزند.

رسول خدا "صلی الله علیه وآله" فرمودند:

هر کس ولایت علی بن ابیطالب "علیه السلام" را رد نماید تکذیب نموده تورات و انجیل و زبور و صحف ابراهیم و پیغمبران دیگر را

زیرا در کتب آنها نازل نشده چیزی مهم تر از شناسایی خدا به یگانگی و اقرار به نبوت محمد "صلی الله علیه وآله" و ولایت علی "علیه السلام" و ائمه طاهرین "علیه السلام" از نسل او²

89- شخصیت علی علیه السلام از زبان معاویه!

روزی عبدالله بن ابی محجن نزد معاویه رفت و گفت:

ای امیرمؤمنان! من از نزد مرد لکنت زبان و ترسو و بخیل، پسر ابوطالب می آیم! معاویه گفت: تو را بخدا می دانی چه می گوئی؟ اما اینکه می گوئی او لکنت زبان دارد! بخدا سوگند! که اگر همه زبانهای مردم یک زبان شود، زبان علی علیه السلام برای جواب دادن به آن کافی است. و اینکه می گوئی ترسو است! پس مادرت به عزایت بنشیند! آیا دیده ای کسی

¹(الغدیر)

²تفسیر جامع جلد 1 صفحه 40

با علی بجنگد و جان سالم بیرون ببرد؟ و اما اینکه گفתי بخیل است! بخدا سوگند! اگر علی دو انبار پر از طلا و کاه داشته باشد، طلا را قبل از کاه صدقه می دهد!

عیدالله گفت: پس چرا با او می جنگی؟

گفت: برای خون عثمان!⁽²⁾

⁹⁰- حفظ کل قرآن در یک لحظه

به زاذان گفتند: تو قرآن را زیبا تلاوت می کن! این قرائت از که است؟

خنده ای کرد و گفت: روزی در حالیکه من آواز می خواندم، علی علیه السلام از کنارم رد می شد. امام از صدای زیبای من تعجب کرد و فرمود: ای زاذان! چرا قرآن نمی خوانی؟ گفتم: ای امیرمؤمنان! چگونه قرآن بخوانم در حالیکه چند سوره فقط باندازه ای که در نمازم نیاز دارم، بیشتر حفظ نیستم!

امام علیه السلام بمن نزدیک شد و در گوشم جملاتی نامفهوم فرمود. سپس دردهانم دعائی خواند. هنوز امام از من دور نشده بود که متوجه شدم همه قرآن را با اعراب و همزه اش حفظ شده ام. و از آن موقع تا کنون نیازی به سؤال کردن درباره قرآن پیدا نکرده ام¹

91- سخن گفتن با اصحاب کهف

انس بن مالک نقل کرده است که: فرشی برای پیامبر صلی الله علیه و آله هدیه آوردند. حضرت به من فرمود: «ای انس، این فرش را بگستران» من هم فرش را پهن نمودم. حضرت به من فرمود که: ده نفر را دعوت کنم بیایند. وقتی که آنها آمدند دستور داد که روی آن فرش بنشینند. من با آنها کنار فرش نشستم، سپس پیامبر علی علیه السلام را خواست و با او به مدت طولانی در گوشی صحبت کرد. بعد علی علیه السلام به طرف فرش رفت و او هم در کنار آن ده نفر نشست و به باد امر کرد که: ما را بلند کند، باد ما را بلند کرد و آن حضرت را به تندی می برد تا آنکه علی علیه السلام به باد گفت: «ما را بر زمین بگذار»! چون بر زمین رسیدیم از ما پرسید که آیا می دانید در چه مکانی هستید؟ ما گفتیم: «نمی دانیم» فرمود: «که این

علی از کعبه تا محراب¹

محل كهف و رقيم است و اين جايست كه اصحاب كهف خوابيدند . شما بلند شويد و بر آنها سلام كنيد . » ما يك به يك بلند مي شديم و بر آنها سلام مي كرديم ولي هيچ جوابي به ما ندادند . علي عليه السلام بلند شد و گفت : « السَّلَامُ عَلَيْكُمْ يا مَعَاشِرَ الصِّدِّيقِينَ وَالشُّهَدَاءِ » . (سلام بر شما اي هم مسلمانان راستگويان و شهيدان !) ناگهان شنيديم كه به يك باره آنها گفتند : « وَعَلَيْكَ السَّلَامُ وَرَحْمَةُ اللَّهِ وَبَرَكَاتُهُ » .

انس مي گويد : « از علي عليه السلام پرسيدم : كه اينها چطور جواب ما را ندادند ، ولي به شما گفتند ؟ » حضرت متوجه آنها شد و سؤال كرد كه چرا شما جواب سلام برادران

مرا نداديد ؟ » در جواب گفتند : كه ما گروه راستگويان و شهيدانيم و مأموريم كه بعد از مردن سخن نگوئيم ، مگر با پيامبري يا وصي پيامبري .

سپس علي عليه السلام به باد امر كرد ما را بلند كند . باد ما را بلند كرد و با تندی اين فرش را مي برد تا اينكه دستور داد كه ما را بر زمين بگذارد . چون بر زمين فرود آمديم ، خود را در زمين مدينه يافتيم . علي عليه السلام فرمود كه به ركعت آخر نماز پيامبر صلى الله عليه وآله مي رسيم . چون رفتيم ،ديديم كه رسول خدا صلى الله عليه وآله در ركعت آخر نماز است و قرائت سوره كهف را به اينجا رسانيده كه « أَمْ حَسِبْتَ أَنَّ أَصْحَابَ الْكَهْفِ وَالرَّقِيمِ مِنْ آيَاتِنَا عَجَبًا ... » آيا خيال كردي كه اصحاب كهف و رقيم از آت عجيب ما هستند ؟⁹²

92- سزای انكار ولايت على عليه السلام

در ايام خلافت ابوبكر ، علي عليه السلام آنهايي را كه در روز غدير شنيدند كه پيامبر صلى الله عليه وآله در شأن او فرمودند : « مَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ فَعَلَيْ مَوْلَاهُ » به شهادت طلبيد ، دوازده نفر شهادت دادند ، ولي انس بن مالك كه ده سال خدمتكار پيامبر اسلام بود و از فضائل بيكران حضرت علي عليه السلام باخبر بود ، شهادت نداد .

علي عليه السلام به او فرمود : « اي انس ! چه شد كه شهادت بر آنچه پيامبر صلى الله عليه وآله فرمود ، ندادی ؟ در حالي كه تو شنيدی آنچه كه اينان شنيدند » گفت : « اي اميرمؤمنان ! سَنَمُ زياد شده و به همين خاطر فراموش کرده ام ! » علي عليه السلام

فرمود: «خدا یا اگر دروغ می گوید سرش را به عیبی دچار کن که حتی عمامه هم آن عیب را نپوشاند!» راوی می گوید: «انس دچار پیسی شد که با اینکه عمامه بر سر می بست، ولی آثار آن در میان پیشانی و دو چشمش مشهود بود»⁽²⁾ ۱.

93 - جاری شدن چشمه

در راه جنگ صفین، لشکر حضرت علی علیه السلام دچار کم آبی شده بودند. بعد به¹

اطاکی رسیدند که راهبی در آن زندگی می کرد، حضرت علیه السلام از راهب در مورد آب در آن مکان سؤال کرد. او گفت: «از اینجا تا آب، سه فرسخ راه است و در هر یک ماه برای من آب از آنجا می آورند که اگر به شما دهم، خود تلف می شوم». علی علیه السلام در اطراف آن محل تفحصی کرد و زمین را به اصحاب نشان داد که بکنند. چون حفر کردند، سنگی عظیم پیدا شد، گفت: «سنگ را بردارید و آب بخورید». عده زیادی جمع شدند که سنگ را حرکت دهند، نتوانستند. عاقبت خود حضرت از اسب پیاده شد و آن سنگ را از جا کند. از زیر آن، چشمه آبی پیدا شد که آبش از غسل شیرین تر و از یخ سردتر و از برف سفیدتر بود.

تمام لشکر آب خوردند و حیوانات را آب دادند و مشک ها را پر کردند و سپس علی علیه السلام سنگ را به نفس قدرتمند خود به جای اصلیش نهاد، و اصحاب خاک بر آن ریختند و چون از صفین مراجعت نمودند، یاران که همراه حضرت بودند، هر چند تفحص کردند، نتوانستند آن سنگ را پیدا کنند⁽¹⁾.

94 - سزای جاسوسی برای معاویه

آمده است که علی علیه السلام مردی را که نامش غیزار بود به جرم جاسوسی برای معاویه و رساندن اخبار آن حضرت به معاویه بازخواست فرمود. آن مرد منکر این کار شد. علی علیه السلام به او فرمود: «آیا به خدا سوگند می خوری که تو این

¹(2) ارشاد: ص 352. (1) حذیقة الشیعة

کار را نکرده‌ای؟» گفت: «آری» و سوگند یاد کرد. علی علیه‌السلام به او فرمود: «اگر تو دروغگو هستی، خداوند چشمت را کور کند». هفته به آخر نرسید که او کور شد و هرگاه بیرون می‌آمد، دست او را می‌گرفتند⁽²⁾.^۱

95- پیش‌بینی در جنگ نهروان

چون علی علیه‌السلام و اصحابش برای جنگ با خوارج به طرف نهروان حرکت کردند، در راه به سواری رسیدند که به آن حضرت خبر داد که خوارج از نهر عبور کرده و فرار کرده‌اند. حضرت فرمود: «تو دیدی که آنها از نهر عبور کنند؟» گفت: «بلی!» حضرت فرمود: «به آن خدائی که محمد را به راستی بر خلق مبعوث کرده است، قسم که آنها عبور نکرده‌اند و هنوز به پشت کسری نرسیده که تمامشان به جز ده نفر به دست لشکر من مقتول می‌شوند». چون به کنار نهر رسیدند همانطور که حضرت وعده داده بود، خوارج هنوز به نهر نرسیده بودند و پس از جنگ تنها ده نفر از آنها زنده ماند⁽¹⁾.

96- خورشید برگشت

اسماء و عده‌ای دیگر روایت کرده‌اند که روزی پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله در خانه‌اش نشسته بود و علی علیه‌السلام در حضور او بود که جبرئیل برای وحی نازل شد، و چون در حالت وحی به پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله حالت سنگینی رخ می‌داد، سر بر زانوئی علی علیه‌السلام قرار داد و سر بر نداشت تا اینکه آفتاب غروب کرد و علی علیه‌السلام، نماز عصر را به همان حال نشسته خواند و رکوع و سجود آن را با اشاره برگزار کرد.

چون رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله به حال عادی برگشت به علی فرمود: «آیا نماز عصرت قضا شد؟» علی علیه‌السلام عرض کرد: «نتوانستم نماز عصر را ایستاده بجا آورم».

¹(1) حذیقة الشيعة : ص 190 .

(2) ارشاد : ص 352 .

پیامبر صلی الله علیه و آله به او فرمود: « از خدا بخواه که خورشید را برگرداند تا تو نماز عصر را ایستاده بجا آوری! به درستی که خداوند دعای تو را به خاطر مطیع بودن از خدا و رسول به استجاب می‌رساند ».

علی علیه السلام دعا کرد که ناگهان خورشید پس از آنکه غروب کرده بود بازگشت و در آنجایی از آسمان قرار گرفت که وقت نماز عصر بود. علی علیه السلام نماز عصر را خواند و سپس خورشید غروب کرد. اسماء می‌گوید: « هنگام غروب مجدد خورشید، از او صدائی مانند صدای ارّه کردن چوب برخاست ⁽¹⁾ ».

97 - گریه امیر مومنان در کربلا

وقتی علی علیه السلام در مراجعت از سفری، به صحرای کربلا رسید، ایستاد و گریه زیادی نمود. علت را از حضرت پرسیدند، فرمود: « این زمین کربلاست و جمعی در این مکان شهید می‌شوند، که بدون حساب داخل بهشت می‌گردند و محل خیمه‌گاه و مکان جنگ و جای شهادت همه را نشان داد و بر آنان گریه کرد ⁽²⁾ ».

99 - نبرد با جنیان

از اهل تسنّن و تشیع نقل شده است که: چون پیامبر صلی الله علیه و آله برای جنگ با قبیله بنی المصطلق بیرون رفت. مقداری که از راه را طی کردند، به دره‌ای رسیدند و شب در آن دره ساکن شدند. آخر شب جبرئیل بر آن حضرت نازل شد و خبر داد که گروهی از جنیان کافر در اینجا کمین کرده‌اند و اندیشه بدی نسبت به حضرت و یارانش در موقع گذشتن از آنجا را دارند.

پیامبر صلی الله علیه و آله، علی علیه السلام را خواست و فرمود: « به سوی این وادی برو که عده‌ای متعرض تو می‌شوند و به تو حمله می‌نمایند. تو با قدرتی که خداوند عزوجل به تو عنایت کرده، آنها را دفع کن و به نام‌های ویژه خداوند که تو آنها را بلدی از بدی‌های آنها به خدا پناهنده شو ». سپس پیامبر صلی الله علیه و آله صد نفر را با او روانه کرد و به آنها دستور داد که از اوامر علی علیه السلام اطاعت کنند.

¹(1) حقیقة الشيعة: ص 192.

علی علیه السلام با همراهانش به طرف وادی مذکور حرکت کرد و چون به آنجا رسیدند ، به همراهانش دستور داد که همانجا بایستند و بدون دستور او هیچ کاری انجام ندهند . خود حضرت حرکت کردند و جلو رفتند و نام های الهی را بر زبان جاری کرده و به

خدا پناه بردند و به همراهانشان اشاره کردند که نزدیک او بروند . چون دویست قدمی جلو تر رفتند ، ناگهان باد تندی از آن محل بلند شد به طوری که نزدیک بود افراد بر زمین بیافتند و دچار ترس شدیدی شدند ، در این موقع علی علیه السلام با صدای بلند فریاد زد : « من علی بن ابی طالب بن عبدالمطلب وصی رسول خدا و پسر عموی او هستم » . ناگهان عده ای سیاه رو که به نظر می رسید شعله هائی از آتش در دست های خود دارند ، مشاهده شدند . علی علیه السلام یک تنه به میان دره رفت ، در حالی که قرآن تلاوت می فرمود و شمشیرش را به راست و چپ حرکت می داد ، وقتی علی علیه السلام به میان آن جنیان رفت اصحاب دیدند که آنها به دود سیاهی تبدیل شدند و علی علیه السلام تکبیر گرفت . سپس ایستاد تا آن دودها بالا رفته و آسمان صاف شد . اصحاب علی علیه السلام گفتند : « ای ابالحسن چه دیدی ؟ ما که نزدیک بود از ترس هلاک شویم و بیشتر برای تو می ترسیدیم » . حضرت فرمود : « همین که دشمن از مقابل من آمد ، نام های خداوند را با صدای بلند صدا زدم که دیدم آنان کوچک شدند و در صدد فرار درآمدند . من بدون ترس به میان آن دره رفتم و اگر می ماندند ، تا آخرین نفرشان را از پای درمی آوردم و خداوند شر آنها را از سر مسلمانان کوتاه کرد . و باقیمانده آنها پیش از ما به خدمت پیامبر صلی الله علیه و آله رفته و مسلمان می شوند » .

چون علی علیه السلام و همراهان بازگشتند و جریان را تعریف کردند ، در حق علی علیه السلام دعای خیر کرده فرمود : « ای علی ! اجنه ای که خداوند به واسطه تو آنها را به هراس افکنده بود قبل از تو به نزد من آمده و اسلام آوردند و من اسلامشان را پذیرفتم ⁽¹⁾ » .

100 - گفتگوی پرنده با امیرمؤمنان

¹(1) ارشاد .

(2) حدیقة الشیعة : ص 195 .

امام حسین علیه السلام فرمود: در صفا، پرنده دراجی آمده و بر علی علیه السلام سلام کرد و گفت: «ای ولی خدا من چهارصد سال است که در این مکان به تسبیح و تهلیل و تمجید و تکبیر خدا مشغولم و او را عبادت می کنم»^۱.

علی علیه السلام فرمود: «در اینجا که غذا و آبی نیست، چگونه زندگی می کنی؟»

گفت: «ای مولای من! به آن خدائی که پسر عموی تو را به پیامبری مردم فرستاده و تو را وصی او گردانیده است، که هر زمان گرسنه می شوم، شیعیان تو را دعا می نمایم و سیر می شوم و هرگاه تشنه شدم دشمنان تو را نفرین می کنم و سیراب می گردم»^(۱).

101 - علی وارث پیامبر

جابر انصاری می گوید: «بعد از رحلت پیامبر صلی الله علیه و آله، عباس نزد علی علیه السلام آمد و میراث پیامبر صلی الله علیه و آله را از او طلبید، علی علیه السلام فرمود: «پیامبر چیزی به جز استرش دلدل و شمشیرش ذوالفقار و عمامه اش سحاب به ارث باقی نگذاشته است و نباید چیزی که برای تو نیست بطلبی». عباس گفت: «من ارث پیامبر صلی الله علیه و آله را می خواهم زیرا من عمو و وارث او هستم».

علی علیه السلام بلند شد و در حالی که عده ای از مردم همراه او بودند، وارد مسجد شد. سپس دستور داد که زره و عمامه و شمشیر و استر را بیاورند. وقتی آنها را حاضر کردند علی علیه السلام به عباس فرمود: «اگر توانستی با این زره و عمامه و شمشیر حرکت کنی، همه آنها مال تو خواهد شد، زیرا میراث پیامبران به اوصیاء آنها می رسد و به مردم و فرزندان شان نمی رسد، ولی اگر نتوانستی با اینها حرکت کنی، تو در اینها حقی نداری».

عباس قبول کرد و علی علیه السلام زره را به تن او پوشاند و عمامه و شمشیر را به دست او داد و به او گفت: «با عمامه بلند شو و راه برو که این نشانه ای از پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله است».

¹ ارشاد: ص 342.

عباس خواست بلند شود و حرکت کند نتوانست و متعجب و متحیر شد. سپس علی علیه السلام به عباس گفت: «ای عمو! این استر که دم در است مال من و فرزندانم است اگر توانستی سوار او شوی مال تو می شود»¹

عباس خارج شد و شخصی از دشمنان علی علیه السلام بر او گفت: «ای عمو! پیامبر! علی علیه السلام به تو نیرنگ زد، پس مواظب باش در سوار شدن به استر به تو نیرنگ نزنند و وقتی پایت را در رکاب گذاشتی، ذکر خدا بر زبان جاری کن و آیه «إِنَّ اللَّهَ يُمَسِّكُ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضَ أَنْ تَزُولَا» را قرائت نما.

عباس به طرف استر رفت و وقتی چشم استر به او افتاد، وحشت کرد و صدائی که تا آن موقع از او شنیده نشده بود، کرد که عباس از این حرکت غش نمود. مردم جمع شدند و خواستند استر را دور کنند، نتوانستند. علی علیه السلام استر را با اسم خواند.

استر با حالت ذلیلانه و خاضعانه نزد علی علیه السلام رفت و حضرت پایش را در رکاب کرد و بر او سوار شد و پیاده شد و حسن و حسین علیهما السلام را نیز سوار کرد، سپس زره و عمامه پیامبر صلی الله علیه و آله را پوشید و شمشیر پیامبر صلی الله علیه و آله را به دست گرفت و سوار استر شد و به منزل خود رفت در حالی که این جمله را می فرمود: «هَذَا مِنْ فَضْلِ رَبِّي لِيَبْلُوَنِي أَأَشْكُرُ أَمْ أَكْفُرُ أَنْتَ يَا فَلَانُ» یعنی: «این از فضل خدا بر من است، که مرا آزمایش می کند، که آیا من و آن دو (حسن و حسین علیهما السلام) شکر می نمایم یا تو کفران می ورزی، ای فلان»⁽¹⁾.

102 - پرچمدار خیبر

سنی و شیعه روایت می کنند که: «در جنگ خیبر، پیامبر صلی الله علیه و آله بعد از اینکه برای علی علیه السلام دعا کرد، پرچم را به دست او داد. علی علیه السلام با سرعت به طرف قلعه حرکت کرد، به طوری که اصحاب او گفتند: «قدری آهسته تر رو» وقتی به قلعه رسیدند علی علیه السلام درب آن را با دست خود از جا کند و به زمین افکند. هفتاد نفر تلاش کردند که در را

¹ حقیقة الشيعة : ص 411 .

بر جای خود قرار دهند ، نتوانستند و این نیروئی بود که خدا ، علی علیه السلام را به آن مخصوص کرد و عادت طبیعی را به هم زد و آن را نشانه و معجزه او قرار داد⁽¹⁾ .

103 - معجزه ای برای قوم یهود

در زمان پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله ، عالمی از علماء یهود نزد حضرت آمده و گفت : « قوم من ، مرا فرستاده اند ، زیرا از موسی بن عمران به ما رسیده که چون پیامبر عربی مبعوث شود به خدمت او بروید و بگوئید که هفت شتر سرخ موی سیاه چشم ، از کوه مدینه بیرون آرد . اگر به دعای او شتران مذکور از کوه بیرون آمدند به وی ایمان آورید و تابع دین و ملت او شوید که او سید انبیاء است و وصی او سید اوصیاء است و مثل برادر من هارون است » .

رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود که : « ای برادر یهودی همراه من بیا و با اصحاب به اطراف مدینه تشریف برده ، دو رکعت نماز گزارد و به کلام حق سخن فرموده ، کوه به حرکت آمده و شکافته شد و مردم صدای شتران را شنیدند . یهودی گفت : « أَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَأَشْهَدُ أَنَّكَ لِرَسُولِ اللَّهِ وَإِنْ جَمِيعَ مَا جِئْتَ بِهِ صَدَقَ وَعْدُكَ » یا رسول الله به من مهلت ده تا به نزد قومم رفته و آنها را بیاورم تا خود ببینند و ایمان آورند و به وعده خود وفا نمایند و از خدمت رسول خدا صلی الله علیه و آله مرخص شده و به نزد قوم خود رفت و آنها را خبر داد .

آنها نیز آمده سفر شدند و به طرف مدینه حرکت کردند ، ولی وقتی به مدینه رسیدند ، متوجه شدند که رسول خدا صلی الله علیه و آله رحلت فرموده است و ابوبکر به جای رسول خدا صلی الله علیه و آله نشسته است . آنها نیز خواستند که برگردند . عالیشان گفت : « حضرت موسی به ما خبر داده است که وصی او مثل برادر من هارون است پس صبر کنید تا وصی او را ببینیم شاید که این معجزه از او هم بر آید . وقتی نزد ابوبکر رفتند ، پرسیدند : تو خلیفه رسولی ؟ گفت : « بلی ! شما کیستید ؟ چند نفرید و چه کاری دارید ؟ » گفتند : « اگر خلیفه رسول خدائی عدد و عده ما بر تو باید معلوم باشد و اگر خلیفه رسول نیستی چرا به غیر حق بر جای او نشسته ای ؟ »²

¹ (1) بحار الأنوار : ج 26 ، ص 33 .

² (1) ارشاد : ص 334 .

ابوبکر نمی دانست چه بگوید و یهود به هم نگاهی کردند و از آمدن راه دور و دراز پشیمان شدند . یکی از دوستان علی علیه السلام حاضر بود گفت : « ای قوم ! همراه من بیائید تا وصی رسول خدا صلی الله علیه و آله را به شما نشان دهم . آنها خوشحال شدند و به نزد علی علیه السلام رفتند و او را حزین و اندوهگین یافتند و آن حضرت فرمود : « شتران خود را می خواهید ؟ » گفتند : « بلی ! » اشاره فرمود : که بیائید و آنها را به همان مکانی که رسول خدا صلی الله علیه و آله برده بود ، برد و هنگامی که به آنجا رسید ، گریست و فرمود : « پدر و مادرم فدایت یا رسول الله ! که در این مکان نماز خواندی و اعجاز کردی » .

علی علیه السلام دو رکعت نماز خواند و دعا فرمود کوه حرکت کرده و شق شد و هفت شتر به همان هیئت که ذکر کرده شد ، بیرون آمدند و به آنها تسلیم کرد . آنها با دیدن این معجزه همگی مسلمان شدند ⁽¹⁾ .

104 - او نمرده است

شخصی نزد علی علیه السلام آمد و گفت : « ای علی علیه السلام من از وادی قری (محلی بین مدینه و شام) عبور می کردم که دیدم خالد بن عرفطه در آنجا مرده است ، از خدا برای او آمرزش بخواه ! حضرت فرمود : « بس کن ! او نمرده و نمی میرد تا اینکه سردار لشکر گمراهی شود که پرچمدار آن حبیب بن حماز است » .

در این موقع شخصی از کنار منبر بلند شد و گفت : « ای امیرمؤمنان ! به خدا سوگند من شیعه تو و دوستدار تو هستم ! » حضرت فرمود : « تو کیستی ؟ » گفت : « من حبیب بن حمازم ! » حضرت فرمود : « پرهیز از اینکه تو آن پرچم را به دست گیری و به دست خواهی گرفت و از این در مسجد وارد خواهی کرد و اشاره به در (باب الفیل) کرد » .

در دوران قیام حسین علیه السلام ، ابن زیاد لشکری به سوی حسین علیه السلام فرستاد که فرمانده او خالد بن عرفطه و پرچمدارش حبیب بن حماز بود ⁽²⁾ .

105 - پذیرایی از مهمان

¹(1) حدیقه الشیعه : ص 412 .

شخصی مهمان علی علیه السلام شد و حضرت مقداری نان خشک برای او در آب ترید کرد و فرمود: «بخور» وقتی شخص داخل ظرف دست برد و خواست نان ترید شده را بخورد، مشاهده کرد که گوشت مرغ است و هنگامی که حضرت مجدداً ظرف او را پر کرد و فرمود: «بخور»، مشاهده کرد که شیرینی است. به علی علیه السلام عرض کرد: «ای مولای من، شما مقداری نان خشک در آب برای من ترید کردی، در حالی که آن تبدیل به انواع غذاها گردید!»¹

حضرت فرمود: «بله! این ترید ظاهرش و این غذا و آن غذاها باطن اوست و این خصوصیت ما امامان می باشد»⁽¹⁾.

106 - زنده شدن حضرت سام

در زمان پیامبر صلی الله علیه و آله، عده ای از یمن آمدند به حضرت گفتند: که ما باقیمانده های ملل گذشته از آل نوح هستیم و وصی پیامبر ما اسمش سام بوده است، که در کتابش خبر داده که هر پیامبری معجزه ای و جانشینی دارد که جای او می نشیند. وصی شما کیست؟ پیامبر اشاره به علی علیه السلام کرد آنها گفتند: «اگر ما از او بخواهیم که حضرت سام را به ما نشان دهد، می تواند؟ پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «به اذن الهی، بلی» و فرمود: «ای علی علیه السلام! بلند شو و با آنان داخل مسجد برو و پایت را به زمین نزدیک محراب بزن!» علی علیه السلام داخل مسجد شد و آنان نیز در حالی که کتاب هایی در دست داشتند، داخل مسجد شدند. علی علیه السلام دو رکعت نماز خواند، سپس ایستاد و پایش را به زمین زد. ناگهان زمین باز شد و تابوتی ظاهر گردید و از میان تابوت پیامبری که صورتش مانند ماه می درخشید و خاک را از سر و صورتش می تکاند و ریش بلندی داشت بیرون آمد و گفت: «أَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَأَنَّ مُحَمَّدًا رَسُولُ اللَّهِ سَيِّدُ الْمُرْسَلِينَ وَأَنَّكَ عَلَى وَصِيٍّ مُحَمَّدٍ سَيِّدِ الْوَصِيِّينَ وَأَنَا سَامُ بْنُ نُوحٍ» (شهادت می دهم خدایی جز الله نیست، و محمد صلی الله علیه و آله رسول او، سرور پیامبران است و توئی علی علیه السلام وصی محمد و سرور اوصیا هستی، من سام فرزند نوح هستم).

در این موقع آنها کتابهای خود را گشودند و اوصاف او را با اوصافی که برای سام در کتابهایشان آمده بود، مطابقت دیدند.

¹(1) بحار الانوار: ج 410، ص 195.

(2) ارشاد: ص 320.

آنها گفتند: «ای سام! ما می خواهیم که تو از کتاب نوح سوره ای بخوانی او هم شروع کرد به خواندن سوره ای، سپس بر علی علیه السلام سلام نمود و در تابوت خوابید و زمین بر هم آمد و مثل سابق شد.¹»

آنها همگی گفتند: «تنها دین در نزد خدا اسلام است» و در این رابطه بر پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله این آیه نازل شد: «أَمْ اتَّخَذُوا مِنْ دُونِهِ أَوْلِيَاءَ فَإِنَّهُ هُوَ الْوَكِيلُ وَهُوَ يُحْيِي الْمَوْتَى» «آیا غیر از خدا را سرپرست خود قرار می دهند. در حالی که خدا سرپرست است و اوست که مردگان را زنده می کند»⁽¹⁾.

107 - پادشاه مجسمه

مغربی روایت می کند که در برگشت علی علیه السلام از نهروان، در راه به مجسمه ای برخوردیم که علی علیه السلام فرمود: «آن را نزد من بیاورید» وقتی آوردیم آن را حرکت داد و فرمود: «ای مجسمه! سخن بگو که چه کسی بودی؟ فقیر یا غنی؟ بدبخت یا خوشبخت؟ پادشاه یا رعیت؟».

ناگهان مجسمه با صدای فصیح گفت: «سلام بر تو ای امیر مؤمنان! من پادشاه ظالمی بودم به نام دویز بن هرمز که شرق و غرب عالم را تسخیر کردم و هزار شهر در دنیا تسخیر کردم و هزار پادشاه را کشتم. ای امیر مؤمنان من کسی هستم که پنجاه شهر بنا کردم و هزار دختر، بکارت برداشتم و هزار غلام ترکی و غیر ترکی داشتم»⁽²⁾.

108 - دوستان و دشمنان امام علی علیه السلام

غلام سیاهی نزد حضرت آمد و گفت: «ای امیر مؤمنان علیه السلام! دزدی کرده ام، حد خدا را بر من جاری نما و مرا پاک کن!» حضرت فرمود: «برو شاید مضطر بوده ای؟» برای بار دوم آمد و گفت: «ای امیر مؤمنان علیه السلام! دزدی کرده ام مرا پاک کن!» حضرت فرمود: «برو شاید از دیوار دزدی نکرده ای؟»¹ برای بار سوم آمد

و تقاضای جاری شدن حد نمود. حضرت فرمود: «برو شاید به اندازه نصاب شرعی نبوده است؟» برای بار چهارم آمد و علی علیه السلام دستور داد، دست راست او را قطع کنند. او پس از اجرای حد دست قطع شده خود را برداشت و رفت. در راه به

¹(1) بحار الانوار: ج 41، ص 273.

ابن ابی الکواء رسید و او از غلام سؤال کرد: چه کسی دستت را قطع نموده است؟ غلام مدح علی علیه السلام را گفته و جواب داد که: «امیرمؤمنان و پیشوای متقین و آقای اوصیاء دست مرا قطع کرد». ابن ابی الکواء نزد علی علیه السلام آمد و گفت: «چیز عجیبی است که شما دست غلام را قطع کرده اید ولی او مدح شما را می گوید». علی علیه السلام فرمود: «دوستان من کسانی هستند که اگر آنها را قطعه قطعه کنم، دست از دوستی من برندارند و دشمنان من کسانی هستند که اگر عسل در حلقوم آنان بریزم دست از دشمنی من برندارند».

سپس دستور داد که غلام را برگردانند و دعائی خوانده و دست او را در جای قبلی خود گذاشت، که به اعجاز الهی سالم شد و گویا هیچگاه قطع نشده بود⁽¹⁾.

109 - دنیا را نمی خواهیم

روایت شده که علی علیه السلام و اصحابش در مسجد کوفه بودند. مردی به حضرت گفت: «پدر و مادرم به فدایت، من تعجب می کنم که دنیا در دسترس مردم است، ولی در دسترس شما نیست».

علی علیه السلام فرمود: «ای فلان! آیا تو گمان می کنی که ما دنیا را می خواهیم و به ما داده نمی شود». سپس حضرت دست مبارکش را دراز کرد و مقداری از سنگریزه ها را در دست گرفت و ناگهان آنها تبدیل به جواهر گرانبها شدند!

علی علیه السلام فرمود: «اگر می خواستیم بود، ولی نمی خواهیم» و آنها را پرتاب نمود و آنها به حال اول برگشتند⁽²⁾.

110 - طب خداوند

از امام سجاد علیه السلام روایت شده که علی علیه السلام با عده ای در محلی نشسته بودند. مردی یونانی که خود را جزو پزشکان و فلاسفه می دانست وارد شده و به علی علیه السلام عرض کرد: «ای ابوالحسن! خبر پسر عمویت رسول الله صلی الله علیه و آله و جنون او به من رسیده و برای معالجه او آمده ام، ولی گویا او رحلت کرده است. اما الان نگران تو هستم

¹ (1) اکسیر اعظم.

(2) اکسیر اعظم.

زیرا مرض زردی در تو وجود دارد و دو ساق پای تو چنان لاغر و باریک گردیده که تو را نمی‌تواند سر پا نگه دارد و چاره زردی تو را با دوائی که دارم می‌توانم برطرف کنم ، اما برای باریکی ساقت علاجی نمی‌شناسم ، ولی همین قدر می‌دانم که باید چیز سنگینی حمل نکنی که احتمال شکستن پایت در آن است . سپس داروئی بیرون آورد و گفت : « اگر چهل روز بر این دارو مداومت کنی زردی چهره‌ات می‌رود ! »

علی علیه‌السلام فرمود : « آیا داروئی داری که زردی را زیاد کن ؟ یونانی عرض کرد : « بلی ! » حضرت فرمود : « آنرا به من بده ! » یونانی آن دارو را به حضرت داد . علی علیه‌السلام سؤال کرد : « چقدر وزن آن است ؟ » یونانی گفت : « چهار مثقال که هر ذره آن صد نفر را می‌کشد » علی علیه‌السلام همه آن شیشه را سرکشید !

یونانی بسیار وحشت کرد و فکر می‌کرد که نکند علی علیه‌السلام رحلت کند و بنی هاشم از او انتقام بگیرند ! علی علیه‌السلام متوجه ترس او شد و تبسم نمود و فرمود : « ای بنده خدا ! نترس که بدن من در حال حاضر از همه اوقات صحیح‌تر و سالم‌تر است و آنچه تو آن را زهر می‌دانی به من زیان نمی‌رساند » .

سپس حضرت فرمود : « چشم‌های خود را ببند ! » یونانی چشم خود را بست و سپس باز کرد ، چون نگاه کرد ، دید که صورت علی علیه‌السلام مانند خورشید تابان گلگون شده است . علی علیه‌السلام فرمود : « کجاست آن زردی که در من می‌دیدی ؟ »

گفت : « به خدا سوگند که تو آن شخصی که من در او زردی دیدم نیستی و اگر مسیح

پیامبر این زهر را خورده بود . جان به سلامت نمی‌برد . حضرت دو ساق پای خود را نشان او داد و فرمود : « تو چنان می‌کنی ، من باید دو ساق خود را معالجه کنم و اشیاء سنگینی حمل ننمایم . ولی من تو را بر طب خدای عزوجل که بر خلاف طب توسست راهنمایی می‌کنم » . در این حال حضرت دست مبارک برد و ستون عظیم که بنا و سقف همان مجلس بر روی آن واقع گشته بر سر برده و هر یک از آن ستونها را بلند کرد و آن بنای عظیم را که سه طبقه بر بالای آن بود ، در هوا با آن ستون نگاه داشت . مرد یونانی از ترس و تعجب زیاد از هوش رفت . علی علیه‌السلام فرمود : تا بر صورت او آب بریزند تا به هوش آید . وقتی به هوش آمد ، گفت : « به خدا سوگند که تا امروز چنین چیز شگفتی دیده نشده است » ⁽¹⁾ .^۱

¹(1) اکسیر اعظم .

111- مقام بخشش امام علی علیه السلام

ابن خلکان نقل کرده از شیخ نصرالله بن مجلی که گفت شبی در خواب حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام را دیدم و به آنحضرت گفتم قریش و بنی امیه در مکه با شما ستمها کردند آب و نان برویتان بستند . از شکنجه و آزار دریغ نکردند تا بمدینه هجرت کردید آنگاه لشکر کشی کردند و با شما جنگ نمودند بزرگانتان را کشتند ولی نوبت بشما که رسید و مکه را فتح کردید چه شد که انتقام نکشیدید بلکه گفتید هر کس بهانه ابو سفیان رود در امان است تا در نتیجه فاجعه کربلا برای فرزندان حسین علیه السلام پیدا شد .

امیر المؤمنین علیه السلام فرمود: اشعار ابن صیفی را در این باره نشنیده‌ای؟

گفتم نه فرمود از او بشنو از خواب بیدار شدم بخانه ابن صیفی رفتم و خواب خود را برایش گفتم پس صیحه زد و ناله کرده و گریست و گفت بخدا سوگند اشعاری را دیشب گفته ام و هنوز آنرا ننوشته‌ام و به احدی نگفته ام پس اشعار خود را خواند و ترجمه اش اینست که:

توانا شدیم پس گذشت سرشت ما بود و چون شما توانا شدید سیلاب خون در مکه براه افتاد . شما کشتن اسیرانرا روا شمردید ولی ما از اسیران می گذشتیم و می بخشیدیم همین تفاوت بس است میان ما و شما از کوزه برون همان برآورد که در او است (2) .

112- عدی بن حاتم حضرت علی علیه السلام را دید که در برابرش کاسه‌ای آب و پاره‌ای نان جو و نمک نهاده‌اند گفتای امیر مؤمنان این روا نیست که روز را گرسنه و مشغول کار و کوشش به سربری و شب را بیدار و درگیر با رنجها به روز آری و

¹ 2 . خوبی ها و بدی ها .

سپس افطارت این باشد. علی علیه السلام گفت: نفس خود را به قناعت عادت ده و گرنه بیش از آنچه برای او بسنده باشد از تو طلب خواهد کرد.^۱

-113

جوان با نفرین پدرش شد!

روزی علی(ع) در حال طواف بود که صدای التجاء و مناجات و التماس جوانی را شنید. امام از او درباره گرفتاریش سؤال کرد. او گفت: من سالم بودم ولی آنقدر پدرم را اذیت نمودم که او مرا نفرین کرد و من فلج شدم. پدرم تصمیم داشت تا روزی به کنار کعبه بیاید، و برای شفایم دعا کند ولی قبل از این کار، از دنیا رفت. حال من مانده ام این پاهای شل! امام به او دعای مشلول را یاد دادند که آنرا بخواند. او این دعا را خواند و پیامبر را در خواب دید که حضرت دستی بر پاهای او کشید و او شفایافت.^۲

114- قضیه برداشتن کلاغ کفش آن حضرت را

قضیه برداشتن کلاغ کفش آن حضرت را: چنان است که صاحب (آغانی) از مدائنی نقل کرده که یک روز سید حمیری سوار بر اسب در کناسه کوفه بایستاد و گفت: اگر کسی در فضیلت علی علیه السلام حدیثی گوید که من آن را نشنیده باشم و به شعر درنیاورده باشم، اسب خویش را با آنچه با من است عطا کنم. جماعتی که حاضر بودند حدیث از فضائل علی علیه السلام کردند و سید شعرهای خویش را که موافق آن حدیث بوده انشاد می کرد تا آنکه مردی روایت کرد از ابوالرعل مرادی که گفت: حاضر خدمت حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام شدم و آن حضرت خُفّ خویش را از برای نماز بیرون کرد در زمان ماری میان آن رفت پس چون فارغ شد و کفش خویش را طلبید غرابی از هوا به زیر آمد و آن خُفّ را به منقار گرفت و به هوا برد و از فراز به زمین افکند آن مار از خُفّ بیرون آمد. سید حمیری گفت که تاکنون این حدیث را نشنیده بودم پس اسب خود را و آنچه به او وعده کرده عطا کرد و اشعار متضمن این فضیلت انشاد کرد که صدر آنها این شعر است:

¹ . خوبی ها و بدی ها .

² همان (1) بحار الانوار: ج 41، ص 212.

(2) بحار الانوار: ج 41، ص 215 .

أَلَا يَأْقُومُ لِلْعَجَبِ الْعُجَابِ
لِخَفِّ أَبِي الْحُسَيْنِ وَلِلْعَجَبِ ابْنِ^۱

115- طلا کردن آن جناب کلوخ را: و قضیه آن چنان است که مردی منافق از مؤمنی مالی طلب داشت و از او طلبکاری می کرد، امیرالمؤمنین علیه السلام برای او دعائی کرد آنگاه او را امر کرد تا سنگی و کلوخی از زمین بگیرد و به حضرت دهد، چون آن حضرت آن حَجَر و مدر را گرفت در دست او طلای احمر شد و به آن مرد عطا کرد، پس آن مرد دین خویش را از آن ادا کرد و زیاده از صد هزار درهم برای او به جای ماند.^۲

116- معجزه پیدا شدن قبر منور علی ع

((عبدالله بن حازم)) می گوید: روزی با هارون الرشید (پنجمین خلیفه بنی عباس) از کوفه برای شکار، خارج شدیم، به جانب غریین و ثویّه رسیدیم، در آنجا چند آهو دیدیم، بازها و سگهای شکاری را به سوی آنها روانه کردیم، آنها ساعتی (برای صید کردن) جست و خیز کردند (و نتوانستند آنها را شکار کنند) دیدیم آهوها به تپه ای در آنجا، پناه برده اند و بر بالای آن ایستاده اند، ولی بازها و سگها (که می خواستند از آن تپه بالا روند) سقوط کردند و بازگشتند، وقتی که هارون این منظره را دید، تعجب کرد و حیرت زده شد، سپس آهوها از آن تپه به زیر آمدند، بازها و سگها به سوی آنها شتافتند، آنها به آن تپه رو آوردند و سگها و بازها نیز پس از دست و پا زدن، خسته شده و بازگشتند و این موضوع سه بار تکرار شد. هارون گفت: بروید شخصی را پیدا کنید و به اینجا بیاورید (در اینجا رازی نهفته است شاید با پرس و جو به این رازی ببریم).

ما رفتیم و پیرمردی از بنی اسد را یافتیم و او را نزد هارون آوردیم، هارون به او گفت: ((به ما خبر بده که در این تپه و بلندی، چه چیزی وجود دارد؟)).

پیرمرد گفت: ((اگر به من امان بدهید، به آن خبر می دهم)).

هارون گفت: عهد و پیمان با خدا کردم که به تو آسیب نرسانم و تو را از محل سکونتت، بیرون نکنم

^۱(مناقب) ابن شهر آشوب 343/2

^۲(شیخ عباس قمی رحمه الله). (مناقب) ابن شهر آشوب 362/2

پیرمرد گفت: ((پدرم از پداران خود نقل کرده که قبر علی بن ابی طالب (علیه السلام) در اینجا است، خداوند اینجا را حرم امن قرار داده که هر کس به آن پناهنده شود، در امن و امان خواهد بود)). هارون از مرکب خود پیاده شد و آب خواست و با آن وضو گرفت و در کنار آن بلندی، نماز خواند و خود را به آن خاک مالید و گریه کرد و سپس باز گشتیم.

محمد بن عیسی (یکی از محدثین) می گوید: من این جریان را شنیدم، ولی قلباً باور نمی کردم تا اینکه پس از مدتی، رهسپار مکه برای انجام حج شدم، در آنجا یاسر (نگهبان زینهای اسبهای هارون) را دیدم، برنامه او این بود که پس از طواف خانه خدا، نزد ما می آمد و می نشست و از هر دری سخن می گفت تا اینکه روزی گفت: شبی من با هارون الرشید هنگام بازگشت از مکه و ورود به کوفه بودم، به من گفت ای یاسر! به عیسی بن جعفر (یکی از خویشانش) بگو سوار شود و آماده گردد، همه سوار بر اسب شدیم و من همراه آنان بودم تا به سرزمین غریین رسیدیم، عیسی پیاده شد و خوابید. اما هارون کنار آن بلندی آمد و نماز خواند و بعد از هر نماز دو رکعتی، دعا می کرد و می گریست و روی آن تپه می غلتید (و خود را به خاک مقدس آن، خاک آلود می کرد) سپس خطاب به علی (علیه السلام) می گفت:

((ای پسرعمو! سوگند به خدا من فضل و برتری و سبقت تو را در اسلام می دانم و به خدا به یمن وجود تو من به این مقام رسیده ام و به تخت خلافت نشسته ام و تو همان هستی که گفتم، ولی فرزندان تو (نوادگان تو) مرا آزار دهند (72) و بر ضد حکومت من خروج می کنند)) سپس هارون برمی خاست و نماز می خواند و بعد از نماز و دعا، این سخنان را تکرار می کرد، باز برمی خاست و نماز می خواند و بعد از نماز دعا، می کرد و می گریست و این سخنان را تکرار می نمود، تا سحر آن شب، این شیوه ادامه یافت)).

آنگاه به من گفت: ای یاسر! عیسی را از خواب بیدار کن، عیسی را بیدار کردم، به او گفت: ((ای عیسی! برخیز و در کنار قبر پسر عمویت نماز بخوان)).

عیسی گفت: ((کدام پسر عمویم؟)).

هارون گفت: ((اینجا قبر علی بن ابیطالب (علیه السلام) است عیسی وضو گرفت و نماز خواند و آنان هر دو مشغول به نماز و دعا بودند تا اینکه هوا روشن شد، من خطاب به هارون گفتم: ((ای امیرمؤمنان! صبح فرا رسید)) آنگاه سوار شدیم و به کوفه باز گشتیم

117- سلونی قبل ان تفقدونی

((أَصْبَغَ بَنُ ثَابِتَةَ)) می گوید: هنگامی که مردم با علی (علیه السلام) به عنوان خلیفه رسول خدا (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَ سَلَّمَ) بیعت کردند، آن حضرت، عمامه (یادگار) رسول خدا را به سر بسته بود و لباس (یادگار) او را بر تن نموده بود. در مسجد از

منبر بالا رفت و (ایستاده) پس از حمد و ثنا، مردم را موعظه و نصیحت کرد، سپس نشست و انگشتان دو دست خود را داخل هم گذارد و به زیر ناف نهاد، آنگاه فرمود: ای مردم!

((سَلُونِي قَبْلَ أَنْ تَفْقِدُونِي فَإِنَّ عِنْدِي عِلْمَ الْأَوَّلِينَ وَالْآخِرِينَ...)).

((از من پرسید قبل از آنکه مرا نیاید (و از میان شما بروم) چرا که علم پیشینیان و آیندگان، نزد من است)).

بدانید سوگند به خدا! اگر بستر خلافت برایم گسترده شود (و بر آن بنشینم) با پیروان تورات، طبق تورات و با پیروان انجیل، طبق انجیل و با پیروان زبور، طبق زبور، و با پیروان قرآن طبق قرآن، حکم می‌کنم به گونه‌ای که (اگر) هریک از این کتابها، به سخن درآید بگوید: ((پروردگارا! علی (علیه السلام) مطابق قضاوت تو، قضاوت کرد))، سوگند به خدا! من به قرآن و معانی بلند پایه آن از همه آگاهتر هستم و اگر یک آیه از قرآن نبود (74)، قطعاً شما را به آنچه تا روز قیامت، پدید می‌آید، آگاه می‌کردم)).

سپس بار دیگر فرمود: ((سَلُونِي قَبْلَ أَنْ تَفْقِدُونِي...؛ قبل از آنکه مرا نیاید، از من پرسید، سوگند به خداوندی که دانه را (در دل خاک) شکافت و انسان را آفرید، اگر از هر آیه قرآن از من سؤال کنید به شما خواهم گفت که آن آیه، چه وقت نازل شده؟ و در مورد چه کسی نازل شده؟ و از ناسخ و منسوخ، محکم و متشابه، عام و خاص و محل نزول آن (از مکه یا مدینه) شما را آگاه می‌سازم، سوگند به خدا! هیچ گروهی، اکنون تا روز قیامت، نیست مگر آنکه من رهبر و جلودار و دعوت کننده آن گروه را می‌شناسم و می‌دانم که کدام در مسیر گمراهی گام برمی‌دارد و کدام در خط رشد و سعادت)).¹

118- حدیث برائت

یکی از ویژگیهای مخصوص امیر مؤمنان علی (علیه السلام) آن چیزی است که ((در حدیث برائت)) آمده (که در سال نهم هجرت اتفاق افتاد) پیامبر (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ) (آیات برائت و بیزاری از مشرکان را که در آغاز سوره توبه آمده) نخست به ابوبکر سپرد تا به مکه برود و در مراسم حج آن را اعلان کند، ابوبکر به سوی مکه رهسپار شد، چندان از مدینه دور نشده بود که جبرئیل بر پیامبر (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ) نازل شد و عرض کرد: خداوند به تو سلام می‌رساند و می‌فرماید: ((لَا يُؤَدِّي عَنْكَ إِلَّا أَنْتَ أَوْ رَجُلٌ مِنْكَ؛ اعلان بیزاری از مشرکان نباید انجام گیرد جز به وسیله خودت یا مردی از خودت)).

رسول خدا (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ) علی (علیه السلام) را طلبید و به او فرمود: ((بر شتر غضبا سوار شو و به سوی ابوبکر

¹نگاهی بر (زندگی دوازده امام (ع))

برو و نامه براثت از مشرکین را از او بگیر و خودت آن را به مکه ببر و به مشرکان ابلاغ کن و ابوبکر را مخیر کن ، اگر خواست همراه تو به مکه بیاید و اگر خواست به مدینه بازگردد)).

حضرت علی (علیه السلام) سوار بر شتر غضبا (شتر مخصوص رسول خدا) (صلی الله علیه و آله و سلم) شد و حرکت کرد تا به ابوبکر رسید، همینکه ابوبکر آن حضرت را دید، پریشان گشت و به سوی علی (علیه السلام) متوجه شد وقتی به او رسید، گفت: ((ای ابوالحسن! برای چه آمده ای؟ آیا می خواهی با ما به مکه بیایی و یا برای امر دیگری آمده ای؟)).

امیرمؤمنان علی (علیه السلام) فرمود: ((رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) به من فرمان داد تا به تو پیوندم و آیات براثت را از تو بگیرم و آن را در مکه برای مشرکان اعلان نمایم و پیمان قبلی با مشرکان را بهم بزنم. (81) و به من دستور داد، تو را به اختیار خودت واگذارم که همراه من بیایی و یا به مدینه بازگردی)).

ابوبکر گفت: من به سوی رسول خدا باز می گردم، وقتی که به حضور رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) آمد، عرض کرد: ((مرا برای اجرای امر مهمی که دیگران برای آن گردن کشیده بودند (تا به افتخار آن نایل گردند) شایسته دانستی، وقتی که برای انجام آن به راه افتادم، مرا برگرداندی، آیا از قرآن، آیه ای در این مورد نازل شده است؟)).

رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) فرمود: نه، ولی فرستاده امین خدا جبرئیل، نزد من آمد و این پیام را از جانب خدا برای من آورد که:

((لَا يُؤَدِّي عَنْكَ إِلَّا أَنْتَ أَوْ رَجُلٌ مِنْكَ، وَعَلَيَّ مِنْي وَأَنَا مِنْ عَلِيٍّ، وَلَا يُؤَدِّي عَنِّي إِلَّا عَلِيٌّ)).

((این آیات (براثت از مشرکان را به مشرکان) ابلاغ نکند جز خودت یا مردی از خودت و علی (علیه السلام) از من است و من از علی هستم و از جانب من جز علی آن را ابلاغ نخواهد کرد)).¹

119- سران یهود بدست شیر خدا کشته شدند

از ویژگیهای زندگی امیرمؤمنان علی (علیه السلام) در جنگ بنی نضیر این بود که یکی از سران یهودیان تروریست را که (در جریان جنگ بنی نضیر) به سوی خیمه رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) تیر انداخته بود، کشت (و نه نفر از یهودیان (توطئه گر) را به قتل رساند و سر بریده آنان را که همیار بودند به حضور پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) آورد.

¹((حدیث براثت)) با عبارات مختلف در کتب اهل تسنن مانند: ذخائر العقبی، ص 69. مسند احمد حنبل، ج 3، ص 212 و ج 1، ص 150 و خصائص نسائی، ص 28 و تفسیر ابن کثیر، ج 2، ص 322 و... آمده است.

حسان بن ثابت انصاری (شاعر معروف) خطاب به علی (علیه السلام) می گوید:

لِلَّهِ أَىُّ كَرِيهَةٍ أَعْبَلَتْهَا

بِبَنِي قُرَيْظَةَ وَالنُّفُوسُ تَطْلُعُ

اردی رئیسهم و آب بتسعه

طورا یشلهم وطورا یدفع

((براستی چه دشواریها و رنجها را در مورد یهود بنی نضیر (تحمل کردی، آنگاه که مردم چشم انتظار عملیات تو بودند، رئیس آنان را کشتی و نه نفر از آنان را بازگرداندی، گاهی آنان را سرکوب می کرد و گاهی از آنان جلوگیری می نمود) تا آسیب به پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) نزنند)).^۱

-120-

مبارزه شیر خدا با عمرو بن عبدود

در جنگ خندق وقتی عمرو بن عبدود از طرف مشرکیم رجز می خواند و همآورد می خواست و کسی از مسلمانان جرات نداشت به مبارزه با او برود جز علی بن ابی طالب ع، رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم)، علی (علیه السلام) را به حضور طلبید و عمامه خود را بر سر علی (علیه السلام) گذارد و بست و شمشیر خود را به علی (علیه السلام) داد و به علی (علیه السلام) فرمود: ((امضِ لِشَآءِئِکْ؛ به سوی آنچه می خواهی برو)). سپس گفت: ((اللَّهُمَّ اَعِزَّهُ؛ خدایا! علی را یاری کن)) و علی (علیه السلام) به میدان شتافت.

گزارش جابر از صحنه جنگ خندق

وقتی که علی (علیه السلام) به سوی ((عمرو)) رفت، جابر بن عبد الله انصاری نیز دنبال علی (علیه السلام) رفت تا ببیند نبرد علی (علیه السلام) با ((عمرو)) به کجا می انجامد (تا آنچه دیده بعدا گزارش دهد) وقتی که علی (علیه السلام) در برابر ((عمرو)) قرار گرفت، به او چنین فرمود:

^۱ (زندگی دوازده امام (ع))

((ای عمرو! تو در زمان جاهلیت می گفتی : هر کس از من سه تقاضا کند، آن سه تقاضا یا یکی از آنها را روا می کنم)).
عمرو گفت : آری چنین است .

علی (علیه السلام) فرمود: ((تقاضای اوّل من این است) تو را دعوت می کنم به یکتایی خدا و صدق نبوت رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) گواهی دهی و قبول اسلام کنی)).

عمرو گفت : ((ای برادرزاده ! از این تقاضا بگذر)).

علی (علیه السلام) فرمود: ((این تقاضا را اگر پذیری ، برای تو بهتر است)).

سپس علی (علیه السلام) فرمود: ((تقاضای دوّم من آن است که) از هر جا که آمده ای باز گردی . (و جنگ را ترک کنی)).
عمرو گفت : نه ، آن وقت زنان قریش تا ابد گفتگو می کنند (که عمرو از روی ترس ، نجنگید).

علی (علیه السلام) فرمود: ((تقاضای دیگری دارم)).

عمرو گفت : آن چیست ؟

علی (علیه السلام) فرمود: ((از اسب فرود آی و با من جنگ کن)).

عمرو لبخندی زد و گفت : ((من گمان نداشتم که فردی از عرب پیدا شود و چنین سخنی به من بگوید و من دوست ندارم مرد بزرگواری چون تو را بکشم و بین من و پدرت رابطه دوستی بود)).

علی (علیه السلام) فرمود: ((ولی من دوست دارم تو را بکشم ، حال اگر جنگ می خواهی ، پیاده شو)).

عمرو، از این سخن خشمگین شد و پیاده شد و به صورت اسبش زد که اسب باز گشت .

جابر می گوید: این دو به همدیگر حمله کردند، آنچنان گرد و غبار از زیر پای آنان برخاست ، که آنان را در میان گرد و غبار ندیدم ، فقط صدای تکبیر شنیدم ، دریافتم که علی (علیه السلام) ((عمرو)) را کشته است ، همراهانش را دیدم کنار خندق آمدند که به آن سوی خندق بجهند و فرار کنند، از آن سو، وقتی مسلمانان صدای تکبیر را شنیدند به پیش آمدند و به سوی خندق تاختند تا از نزدیک ، صحنه را بنگرند، دیدند ((نوفل بن عبدالله)) به داخل خندق افتاده و اسبش نمی تواند او را از آنجا نجات دهد، او را سنگباران کردند. نوفل به مسلمین گفت : ((مرا با بهتر از این روش بکشید، یکی از شما پایین آید تا با او بجنگم)).

علی (علیه السلام) به سوی او پرید و او را زیر ضربات سهمگین خود قرار داد تا او را کشت .

سپس آن حضرت به ((هُبیره)) (یکی از همراهان دیگر عمرو) حمله کرد و با شمشیر چنان به برآمدگی زین اسب او زد، زرهی که پوشیده بود، از تنش افتاد.

عکرمه و ضرار بن خطاب از همراهان عمرو بن عبدود، (وقتی وضع را چنان دیدند) فرار را برقرار برگزیدند.

جابر می گوید: ((من نبرد علی (علیه السلام) با عمرو را نتوانستم به هیچ چیز تشبیه کنم، جز به داستان داوود (علیه السلام) با جالوت که خداوند آن را در قرآن آورده است، آنجا که می فرماید:

(فَهَزَمُوهُمْ بِإِذْنِ اللَّهِ وَقَتَلَ دَاوُودُ جَالُوتَ ...) ^۱.

سپاه طالوت به فرمان خدا، سپاه دشمن (جالوت) را شکست دادند و داوود (جوان کم سن و سال نیرومند و شجاعی که در لشکر طالوت بود) جالوت را کشت ^۲)).

-121

شیر خدا پیروز جنگ خیبر

در جنگ خیبر وقتی کسانی را که پیامبر بعنوان فرمانده منصوب کرده بودند مانند عمر و ابوبکر در فتح خیبر توفیقی نداشتند، رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) را بسیار ناراحت کرد و آثار خشم و اندوه از چهره رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) مشاهده می شد (در این موقعیت خطیر و سرنوشت ساز) پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) فریاد برآورد:

((لَا عَظِيمَ الرَّايَةَ غَدًا رَجُلًا يُحِبُّهُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَيُحِبُّ اللَّهُ وَرَسُولَهُ كَرَارٌ غَيْرُ فَرَارٍ لَا يَرْجِعُ حَتَّى يَفْتَحُ اللَّهُ عَلَى يَدَيْهِ)).

((قطعا فردا پرچم را به دست مردی می دهم که خدا و رسولش او را دوست دارند و او خدا و رسولش را دوست دارد، او که حمله های پیاپی می کند و هرگز پشت به جنگ نمی نماید و از جبهه باز نمی گردد تا خداوند به دست او فتح و پیروزی را نصیب فرماید)).

پرچم را (فردای آن روز) به دست امیر مؤمنان علی (علیه السلام) داد و فتح خیبر به دست او انجام یافت. از مفهوم گفتار رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) (در سخن فوق) استفاده می شود که آن دونفر فراری دارای آن وصفی که پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) از علی (علیه السلام) نمود (یعنی او خدا و رسولش را دوست دارد و خدا و رسولش او را دوست دارند) نیستند، چنانکه ذکر وصف ((کَرَار)) (حمله کننده استوار و ثابت قدم در صحنه جنگ) بیانگر خروج فراریان از این وصف است و این جبران قهرمانانه علی (علیه السلام) از خسارات شکستهای قبل، دلیل روشنی بر یگانگی حضرت علی (علیه السلام) در این پیروزی آفرینی و افتخار است که احدی در این افتخار، با علی (علیه السلام) شرکت ندارد.

^۱ (سوره بقره، آیه 251)

^۲ (زندگی دوازده امام (ع))

حسان بن ثابت (شاعر معروف رسول خدا) در این راستا چنین سرود:

وَكَانَ عَلَيَّ أَرْمَدُ الْعَيْنِ يَبْتَغِي
دَوَاءً فَلَمَّا لَمْ يَحِسْ مُدَاوِيًا
شَفَاهُ رَسُولُ اللَّهِ مِنْهُ بَتَقْلَهُ
قُبُورِكَ مُرْقِيًا وَبُورِكَ رَاقِيًا
وَقَالَ سَاءَ عَطَى الرَّأْيَةِ الْيَوْمُ صَارِمًا
كَمِيًّا مُجَبًّا لِلرَّسُولِ مُوَالِيًا
يُحِبُّ إِلَّا لَهُ وَإِلَّا لَهُ يُحِبُّهُ
بِهِ يَفْتَحُ اللَّهُ الْحُصُونِ الْأَوْبِيَا
فَاصْنَفِي بِهَا دُونَ الْبَرِيَّةِ كُلِّهَا
عَلِيًّا وَسَمَاءَهُ الْوَزِيرَ الْمُوَاخِيَا

((علی (علیه السلام) درد چشم داشت و به دنبال دوی شفا بخش می گشت ولی به آن دست نیافت، سرانجام رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) به وسیله مالیدن آب دهانش (به چشم علی (علیه السلام)) به او شفا داد. پس مبارک و خجسته باد هم او که شفا یافت و هم او که شفا داد)).

و پیامبر فرمود: ((امروز پرچم را به دست مردی بسپارم که دارای شمشیری برنده است و فردی شجاع می باشد و دوستی تاننگ با رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) دارد)) اوست که خداوند را دوست دارد و خدا هم او را دوست دارد و خدا به دست او قلعه های ستبر و استوار را فتح کند برای انجام این کار در میان همه مردم، علی (علیه السلام) را برگزید و او را وزیر و برادر خود خواند)).¹

-122-

کشته شدن ابو جَرُولَ به دست علی (ع)

روایت می کنند: مردی از قبیله هوازن (که از لشکر دشمن بود) در حالی که بر شتر سرخ مو سوار شده بود، جلو آمد، در دستش پرچم سیاهی بود که آن را بر سر نیزه بلندی نهاده بود و پیشاپیش لشکر دشمن با مسلمین می جنگید و هرگاه درمی

¹ (زندگی دوازده امام (ع))

یافت که مسلمین پیروز شده اند، بر آنان یورش می برد و هرگاه یارانش از اطرافش پراکنده می شدند، آن پرچم را برای افرادی که پشت سرش بودند بلند می کرد (و آنان را به کمک می طلبید) آنان به دنبالش حرکت می کردند و او چنین رجز می خواند:

أَنَا أَبُو جَرُولَ لَا بُرَاحُ
حَتَّى يُبَيِّحَ الْيَوْمَ أَوْ نُبَاحُ

((من)) (ابوجرول)) هستم ، و از اینجا بر نمی گردم تا امروز اینان (مسلمین) را تارومار کنیم و یا خود نابود شویم)).
امیرمؤ منان علی (علیه السلام) به او حمله کرد و با شمشیر بر عقب شتر او زد، شتر او در غلتید آن حضرت بی درنگ به خود او حمله کرد و چنان ضربتی به او زد که از پای درآمد و کشته شد، در حالی که آن حضرت این رجز را می خواند:

قَدْ عَلِمَ النَّاسُ لَدَى الصَّبَاحِ
إِنِّي فِي الْهَيْجَاءِ ذُو نَصَاحِ

((مردم در روزها می دانند که من در میدان درگیری و جنگ ، گیرنده هستم (دشمن را با چنگم می گیرم و او از چنگم رهایی نیابد)).

کشته شدن ابوجرول ، آغاز شکست مشرکین شد و مسلمانان (نیروی جدیدی یافتند) و از هرسو کنار هم آمدند و با تشکیل صف استوار، آماده حمله (سرنوشت ساز) شدند در این وقت رسول خدا (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ) این دعا را کرد:
((اللَّهُمَّ إِنَّكَ أَذَقْتَ أَوَّلَ قُرَيْشٍ نَكَالًا فَادِّقْ آخِرَهَا وَبَالًا)).

((خداوندا! تو در آغاز، سختی را بر قریش به عنوان کیفر، چشاندی ، در قسمت آخر (نیز) هلاکت را بر آنان بچشان)).
درگیری شدیدی بین مسلمین و مشرکان در گرفت ، پیامبر (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ) وقتی که این وضع (و فرصت به دست آمده) را دید بر رکاب زین اسبش ایستاد، به طوری که مسلمانان او را می دیدند، فرمود: ((الْآنَ حَمِيَ الْوَطِيسُ؛ اکنون تنور جنگ داغ شد (کنایه از اینکه تا تنور داغ است ، باید نان پخت و تا چنین فرصتی به دست آمده باید به دشمن امان نداد)).
سپس فرمود: ((من پیامبر هستم و دروغی در آن نیست و من فرزند عبدالله بن عبدالمطلب هستم)).

چندان نگذشت که دشمنان پشت به جنگ کرده و فرار را برقرار ترجیح دادند و سپاه اسلام ، اسیران جنگی را دست بسته به حضور رسول خدا (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ) آوردند و هنگامی که امیرمؤ منان علی (علیه السلام) ابوجرول را کشت و لشکر دشمن با کشته شدن ابوجرول (غول دلاورشان)، تارو مار شد، مسلمین ، با پشتتازی حضرت علی (علیه السلام) با شمشیر، دشمنان را سرکوب کردند تا آنجا که علی (علیه السلام) به تنهایی چهل نفر از دشمن را کشت و در همین جریان بود

که دشمن شکست سختی خورد و بسیاری از آنان اسیر شدند. ابوسفیان (صخر بن حرب بن اُمیّه که در فتح مکه به اسلام گرویده بود و از سربازان اسلام در جنگ حُنین به شمار می آمد) جزء فراریان مسلمان بود^۱

123- پیروزی شیر خدا در طائف

[[طائف]] سرزمین حاصلخیزی است که در دوازده فرسخی جنوب شرقی مکه قرار گرفته است، فراریان دشمن در جنگ حُنین برای رهایی از ضربات خرد کننده سپاه اسلام، به سوی طائف گریختند. و داخل قلعه محکم طائف شده و آن را سنگر خود نموده و در کمین مسلمین قرار گرفتند.]

رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) به سوی طائف حرکت کرد و چند روز (همراه سپاه اسلام) قلعه های طائف را در محاصره خود در آوردند.

در این ایام، پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم)، علی (علیه السلام) را با جمعی از سواران، به سوی بخشی از طائف فرستاد و دستور داد که آنچه ببینند پامال کنند و به هربت دست یافتند آن را بشکنند. امیر مؤمنان علی (علیه السلام) همراه جمعی، روانه آن بخش طائف شدند، در مسیر به جمعیت زیادی از سواران قبیله ((خَثْعَم)) برخورد کردند. مردی از آنان به نام ((شهاب)) در تاریکی آخر شب، از لشکر دشمن بیرون آمد و به میدان تاخت و مبارز طلبید.

امیر مؤمنان (علیه السلام) به سوی او رفت در حالی که چنین رَجَز می خواند:

إِنَّ عَلِيَّ كُلَّ رَّئِيسٍ حَقًّا
أَنْ يَرَوْى الصَّعْدَةَ أَوْ تُدِقًّا

((به راستی که بر عهده هر رئیسی، حقی است که نیزه اش را (از خون دشمن) سیراب کند، یا نیزه های دشمن کوبیده گردد)).

سپس به ((شهاب)) حمله کرد و با یک ضربت او را کشت و بعد از آن، با گروه همراه حرکت کرده و بتها را شکستند و بعد به خدمت رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) بازگشتند که رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) در آن وقت سرگرم محاصره طائف بود.

پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) وقتی که علی (علیه السلام) را دید، تکبیر فتح گفت و دست علی را گرفت و به کناری کشید و مدتی طولانی با همدیگر به طور خصوصی صحبت کردند.

^۱(زندگی دوازده امام (ع))

روایت شده : عمر بن خطاب وقتی که این منظره را دید، به حضور پیامبر (صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ و آله و سَلَّمَ) آمد و گفت : ((آیا با علی رازگویی می کنی و با او به طور خصوصی هم صحبت می شوی نه با ما؟!)).

پیامبر فرمود: ((یا عُمَرُ! مَا أَنَا أَنْتَجِئُهُ وَلَكِنَّ اللّٰهَ اِنْتَجَاهُ؛ ای عمر! من با او آهسته سخن نمی گویم ، بلکه خداوند با او آهسته سخن می گوید (یعنی رازگویی من با علی (علیه السلام) به فرمان خداست)).

سپس نافع بن غیلان (یکی از دلاوران دشمن) همراه گروهی از قبیله ثقیف از قلعه طائف بیرون آمدند، امیر مؤمنان علی (علیه السلام) در دامنه ((وج)) (روستایی نزدیک طائف) با آنان برخورد کرد، نافع را کشت و با کشته شدن او، مشرکین همراه او گریختند و با این پیشامد، ترس و وحشت سختی بر دل دشمنان افکنده شد، به طوری که جمعی از مشرکین از قلعه طائف بیرون آمده و به حضور رسول خدا (صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ و آله و سَلَّمَ) رسیدند و قبول اسلام کردند (و به دنبال آن ، قلعه طائف به دست مسلمین فتح گردید) و طائف بیش از ده روز در محاصره پیامبر (صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ و آله و سَلَّمَ) و همراهان بود¹

سیمای علی (ع) در جنگ بنی زبید

((بنی زبید)) قبیله ای در سرزمین حجاز بودند که رئیسشان ((عمرو بن معدیکرب)) بود، گاهی دست به شورش و یاغیگری می زدند و لازم بود که گوشمال شوند و سر جای خود بنشینند، پیامبر (صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ و آله و سَلَّمَ) ، علی (علیه السلام) را همراه جمعی برای سرکوبی این قوم سرکش فرستاد.

امیر مؤمنان علی (علیه السلام) در وادی ((کسر)) (نواحی یمن) با آنان برخورد کرد، بنی زبید به رئیس خود ((عمرو بن معدیکرب)) گفتند: چگونه خواهی بود آن هنگام که با این جوان قریشی (علی (علیه السلام)) دیدار کنی و او از تو باج و خراج بگیرد (یعنی او حاکم گردد و ریاست تو از بین برود - آنان خواستند با این گفتار، او را بر ضدّ علی (علیه السلام) بشورانند).

عمرو بن معدیکرب گفت : اگر با من رو به رو شود به زودی خواهد دید.

عمرو بن معدیکرب ، به میدان تاخت و مبارز طلبید. علی (علیه السلام) به میدان او رفت ، آنچنان فریادی کشید که ((عمرو)) وحشت زده شد و پا به فرار گذاشت ، برادر و برادرزاده اش کشته شدند و همسر او به نام ((ریحانه)) دختر سلامه و زنان دیگری اسیر سپاه اسلام شدند، آنگاه علی (علیه السلام) ((خالد بن سعید بن عاص)) را جانشین خود بر قبیله بنی زبید کرد تا زکات اموال آنان را بگیرد و کسانی را که قبول اسلام می کنند، امان بدهد.

¹ . (زندگی دوازده امام (ع))

(به این ترتیب یاغیان، سرکوب شدند و تسلیم حکومت اسلام گشتند).^۱

124- سیمای علی (ع) در جنگ ذات السلاسل

[یکی از جنگهایی که مورّخین آن را از رویدادهای سال هشتم هجرت ضبط کرده اند، جنگ ((ذات السلاسل)) است که در وادی شنزار نزدیک مکه واقع شد و سپاه اسلام به فرماندهی امیر مؤمنان علی (علیه السلام) پیروز گردید].
توضیح اینکه: مرد عربی در مدینه به حضور رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) آمد و در پیش روی آن حضرت زانو زد و نشست و گفت: ((نزد تو آمده ام تا برای تو خیراندیشی کنم)).
پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) فرمود: ((خیراندیشی تو چیست؟)).

مرد عرب گفت: جمعیتی (حدود دوازده هزار نفر) از اعراب در بیابان شنزار اجتماع کرده اند و تصمیم دارند شبانه به مدینه حمله کنند (سپس اوصاف آنان را برای پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) ذکر کرد).
پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) فرمود: ((فریاد بزنند و مردم را به مسجد بخوانند)). به دنبال این اعلام، مسلمانان به مسجد آمدند، پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) بالای منبر رفت و پس از حمد و ثنای خدا فرمود: ((ای مردم! این (لشگر) دشمن خداست که می خواهد شبانه به شما حمله کند، کیست که به جنگ آنان برود و آنان را از حرکت باز دارد؟)).
جمعی از صُفّه نشینان (همانها که از مکه به مدینه مهاجرت کرده بودند و در کنار صُفّه های مسجد سکونت داشتند) گفتند: ((ای رسول خدا! ما آماده ایم تا به سوی آنان برویم، هر کس را بخواهی فرمانده ما قرا بده تا تحت فرماندهی او، حرکت کنیم)).

پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) بین آنان و غیر آنان قرعه زد و قرعه به نام هشتاد نفر افتاد. آنگاه ابوبکر را طلبید و پرچم را به دست او داد و فرمود: ((پرچم را بگیر و به سوی قبیله بنی سلیم که نزدیک سرزمین ((حَرّه)) هستند برو)).
ابوبکر همراه سپاه اسلام به سوی شورشیان حرکت کردند تا به نزدیک سرزمین آنان رسیدند که در آن سرزمین، سنگ بسیار بود و لشگر دشمن در وسط درّه قرار داشت که فرود آمدن به آن سخت و دشوار بود، وقتی که ابوبکر با همراهان به آن درّه رسیدند و خواستند سرازیر شوند، دشمنان به سوی ابوبکر و همراهانش تاختند و او را وادار به عقب نشینی و فرار نمودند و در این درگیری جمعیت بسیاری از مسلمین به شهادت رسیدند. ابوبکر با همراهان به مدینه بازگشتند و به حضور پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) رسیده و جریان را به عرض رساندند.

^۱ (زندگی دوازده امام (ع))

پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) این بار پرچم را به عمر بن خطاب داد و او را به جنگ با دشمن فرستاد. عمر با همراهان به سوی دشمن، حرکت کردند، سربازان دشمن در پشت سنگها و درختها، کمین نموده بودند، همینکه عمر خواست به آن دره سرازیر گردد، دشمنان از کمین بیرون آمدند و به مسلمین حمله کردند و آنان را شکست دادند (و آنان به مدینه بازگشتند) رسول اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) از این حوادث دردناک، بسیار ناراحت شد.

((عمر و عاص)) گفت: ((ای رسول خدا! این بار مرا (پرچمدار کن و) به سوی دشمن بفرست؛ زیرا جنگ یک نوع نیرنگ است، شاید من از شیوه نیرنگ بتوانم بر دشمن ضربه بزنم، رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) عمر و عاص را همراه گروهی روانه کرد که ابوبکر و عمر نیز همراه گروه بودند، وقتی که به مرز آن دره رسیدند، (قبل از به کارگیری نیرنگ عمر و عاص) دشمن پیشدستی کرد و به سپاه اسلام حمله نمود، آنان را شکست داد و جماعتی از مسلمین به شهادت رسیدند و بقیه با این وضع به مدینه بازگشتند.

این بار رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) امیر مؤمنان علی (علیه السلام) را به حضور طلبید و پرچمی برای او بست و فرمود: ((أَرْسَلْتُكَ كَرَّارًا غَيْرَ فَرَّارٍ؛ فرستادم علی را که حمله کننده ای است که پشت به دشمن نمی کند)).

سپس این دعا را درباره علی (علیه السلام) کرد، دستها را به آسمان بلند نمود و عرض کرد: ((خدایا! اگر می دانی که من رسول و فرستاده تو هستم، مرا با یاری علی (علیه السلام) حفظ کن و آنچه خود دانی به او بده)) و سپس آنچه خواست در حق علی (علیه السلام) دعا کرد.

حضرت علی (علیه السلام) پرچم را به دست گرفت (و همراه سپاه) حرکت کرد و رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) او را تا مسجد احزاب بدرقه نمود و گروهی را که ابوبکر و عمر و عمر و عاص نیز بودند، همراه علی (علیه السلام) به سوی جبهه روانه ساخت.

علی (علیه السلام) با همراهان به سوی عراق رهسپار شد و در مسیر راه، همه جا علی (علیه السلام) در کنار جاده می رفت، سپس آنان را در یک راه دشواری برد و از آنجا آنان را به دهانه آن دره (که دشمن در وسط آن دره بود) آورد وقتی که نزدیک سپاه دشمن رسید، فرمان داد که یاران، دهان اسبان خود را ببندند (111) و آنها را در جای مخصوصی نگهداشت و فرمود: ((از اینجا حرکت نکنید)). و خودش پیشاپیش سپاه حرکت کرد و در یک سوی سپاه ایستاد و همانجا توقف کردند تا سپیده سحر دمید، هماندم از چهار طرف به دشمن حمله کردند، دشمن ناگهان دریافت که غافلگیر شده و قادر به دفاع از خود نیست و در نتیجه دشمنان، تار و مار شدند و مسلمین بر آنان پیروز گشتند و سوره ((عادیات)) (صدمین سوره قرآن) در شأن آنان نازل گردید.

پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) قبل از بازگشت سپاه اسلام، پیروزی مسلمین را به اصحابش مژده داد، و دستور فرمود که

((به استقبال امیرمؤ منان علی (علیه السلام) بروند)).

مسلمین مدینه، در حالی که پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) پیشاپیش آنان بود به استقبال علی (علیه السلام) شتافتند. و دو صف را برای استقبال تشکیل دادند. هنگامی که سپاه اسلام فرارسیده همینکه چشم علی (علیه السلام) به پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) افتاد (به احترام پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) از اسب پیاده شد) پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) به علی (علیه السلام) فرمود:

((إِرْكَبْ فَإِنَّ اللَّهَ وَرَسُولَهُ عِنْدَكَ رَاضِيَانِ؛ (سوار شو که خدا و رسولش از تو خشنودند)).

علی (علیه السلام) از شنیدن این مژده بر اثر خوشحالی اشک شوق ریخت و گریه کرد، در اینجا بود که پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) به علی (علیه السلام) رو کرد و این گفتار تاریخی را فرمود:

((يَا عَلِيُّ! لَوْلَا أَنَّنِي أَشْفَقُ أَنْ تَقُولَ فَيْكَ طَوَائِفٌ مِنْ أُمَّتِي مَا قَالَتِ النَّصَارَى فِي الْمَسِيحِ عِيسَى بْنِ مَرْيَمَ (علیه السلام) لَقُلْتُ فَيْكَ مَقَالًا لَا تَمُرُّ بِمَلَا مِنْ النَّاسِ إِلَّا أَخَذُوا التُّرَابَ مِنْ تَحْتِ قَدَمَيْكَ لِلْبَرَكَةِ)).

((اگر ترس آن نداشتم که گروهی از امت من، مطلبی را که مسیحیان درباره حضرت مسیح (علیه السلام) می گویند، درباره تو بگویند، در حق تو سخنی می گفتم که از هر جا عبور کنی، خاک زیرپای تو را برای تبرک بگیرند)).^۱

125- ده نمونه از قضاوت‌های علی (ع)

رسول خدا ص در باره علی بن ابی طالب ع فرمود او قاضی ترین شماس است. اری علی علیه السلام برتر از همه قضات تاریخ بشریت است و قضاوت‌های او حیرت انگیز می باشد که مشکل ترین پرونده ها را باز می کرد و حل می نمود. به ده نمونه از قضاوت‌های قاضی ترین فرد بشر اشاره می نمائیم.

1 - حل مشکل با قرعه

وقتی علی (علیه السلام) به یمن رفت و در آنجا استقرار یافت و به حکومت و داوری از جانب رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) پرداخت، دو مرد برای داوری نزد آن حضرت آمدند، آنان با شرکت هم کنیزکی را خریده بودند و به طور مساوی هر کدام مالک نیمی از او بودند، آنان بر اثر جهل به احکام، هردو در ((طهر واحد)) (فاصله بین دو خون حیض) با او آمیزش کردند، به خیال اینکه این کار جایز است و این ناآگاهی به مسایل از آن جهت بود که آنان تازه مسلمان بودند و اطلاعاتشان به احکام دین، اندک بود.

^۱(زندگی دوازده امام (ع))

آن کنیز، حامله شد و سپس پسری از او متولد شد و آن دو نفر در مورد آن پسر نزاع کردند و هریک از آنان می گفت من پدر او هستم و او پسر من است ، به حضور علی (علیه السلام) آمده و از آن حضرت خواستند تا داوری کند.

علی (علیه السلام) آن پسر را بین آن دو نفر قرعه زد، قرعه به نام یکی از آنان افتاد و علی (علیه السلام) آن پسر را به او واگذار کرد و او را الزام کرد که نصف قیمت آن پسر بچه را اگر برده است به شریک خود بپردازد و فرمود:

((اگر می دانستم شما از روی آگاهی دست به این کار زدید (و آمیزش حرام را انجام دادید) در مجازات شما، سختگیری بیشتر می نمودم)).

خبر این داستان به پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) رسید، پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) صحت داوری علی (علیه السلام) را امضا کرد و همین داوری را در اسلام مقرر کرد و سپس فرمود:

((الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي جَعَلَ مِنَّا أَهْلَ الْبَيْتِ مَنْ يَقْضِي عَلَى سُنَنِ دَاوُدَ (علیه السلام) وَ سَبِيلِهِ فِي الْقَضَاءِ)).

((حمد و سپاس خداوندی را که در میان ما خاندان نبوت ، کسی را قرار داد که طبق سنت و روش حضرت داوود (علیه السلام) قضاوت می کند)).

یعنی قضاوت او بر اساس الهام الهی است که همسان وحی است و داوری علی (علیه السلام) همانند آن است که دستور صریح از طرف خدا آمده باشد. (زندگی دوازده امام (ع))

2- داوری در مورد گاوی که الاغی را کشت

در روایات آمده : دو نفر مرد به حضور رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) رسیدند، یکی از آنان گفت : ای رسول خدا! گاو این شخص ، الاغ مرا کشته است در این باره بین ما قضاوت کن .

رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) فرمود: ((نزد ابوبکر بروید تا او قضاوت کند)). آنان نزد ابوبکر رفتند و جریان خود را به او گفتند. ابوبکر گفت چرا نزد رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) نرفته اید و نزد من آمده اید؟.

گفتند: به حضور آن حضرت رفتیم او ما را به نزد شما فرستاد.

ابوبکر گفت : حیوانی ، حیوانی را کشته است چیزی بر گردن صاحب حیوان کشنده نیست !!

آنان به حضور رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) بازگشتند و قضاوت ابوبکر را به عرض آن حضرت رساندند.

پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) فرمود: ((نزد عمر بن خطاب بروید تا او در این باره قضاوت کند)).

آنان نزد عمر رفته و جریان را گفتند، او گفت : چرا نزد رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) نرفته اید و به اینجا آمده اید؟

گفتند: به حضور رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) رفتیم ، او ما را نزد شما فرستاد.

عمر گفت : چرا پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) شما را نزد ابوبکر نفرستاد؟.

گفتند: نزد او نیز فرستاد.

عمر گفت: او چه گفت؟

گفتند: ابوبکر گفت: حیوانی، حیوان دیگر را کشته است و چیزی بر گردن صاحب حیوان کشنده نیست.

عمر گفت: به نظر من نیز همین است که ابوبکر گفته!!

آنان به حضور رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) بازگشتند و همه جریان را به عرض آن حضرت رساندند. پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) به آنان فرمود: ((به حضور علی بن ابیطالب (علیه السلام) بروید تا او در این مورد قضاوت کند)).

آنان به حضور علی (علیه السلام) رفته و جریان را گفتند.

علی (علیه السلام) فرمود: ((اگر گاو به اصطبل و جایگاه الاغ رفته و الاغ را کشته است، صاحب گاو باید قیمت الاغ را به صاحبش بدهد و اگر الاغ به اصطبل و جایگاه گاو رفته و گاو او را کشته است، بر گردن صاحب گاو چیزی نیست)). آن دو مرد به حضور رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) بازگشتند و چگونگی قضاوت علی (علیه السلام) را به عرض رساندند.

پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) فرمود: ((لَقَدْ قَضَىٰ عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ بَيْنَكُمَا بِقَضَاءِ اللَّهِ عَزَّاسْمُهُ)).

((علی بن ابیطالب مطابق حکم خداوند متعال بین شما قضاوت نموده است)).

سپس فرمود: ((حمد و سپاس خداوندی را که در میان ما خاندان نبوت، مردی را قرار داد که طبق سنت حضرت داوود (علیه السلام) در قضاوت داوری می کند)). (زندگی دوازده امام (ع))

3و4 - دونمونه از داوریهای علی (ع) در عصر خلافت ابوبکر

الف: عدم اجرای حدّ در مورد شرابخوار جاهل

از طریق روایات سنّی و شیعه نقل شده: مردی را که شراب خورده بود، نزد ابوبکر آوردند، او تصمیم گرفت تا حد

شرابخواری (هشتاد تازیانه) را بر او جاری سازد. شرابخوار گفت: من به حرام بودن شراب تاکنون آگاه نبودم.

ابوبکر دست نگهداشت و نمی دانست که چه کند؟ شخصی از حاضران اشاره کرد که در این باره از علی (علیه السلام) سؤال

شود. ابوبکر شخصی را به حضور علی (علیه السلام) فرستاد که جواب این سؤال را بگیرد.

امیر مؤمنان علی (علیه السلام) فرمود: ((دو مرد مورد اطمینان از مسلمین را دستور بده به میان مجالس مهاجر و انصار برود و آن

شرابخوار را نیز با خود ببرند و مسلمین را سوگند بدهند که آیا شخصی آیه حرمت شرابخوار را و یا سخن پیامبر (صلی الله

علیه و آله و سلم) در مورد حرام بودن شراب را بر این شخص خوانده اند و خبر داده اند یا نه؟ اگر دو مرد از مسلمین گواهی

دادند که آیه تحریم شراب را برای او خوانده اند و یا سخن پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) در مورد تحریم شراب را به گوش او رسانده اند، حدّ را بر او جاری ساز و گرنه او را توبه بده و سپس آزادش کن)).

ابوبکر همین کار را انجام داد، هیچ کس از مهاجر و انصار گواهی نداد که آیه قرآن و یا سخن پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) پیرامون حرمت شراب را برای او خوانده باشد، ابوبکر او را توبه داد و سپس آزادش نمود و به این ترتیب قضاوت علی (علیه السلام) را پذیرفت.

ب: سؤال از معنای کلمه ای در قرآن

از ابوبکر سؤال شد معنای این آیه چیست که خداوند در قرآن می فرماید: (وَفَاكِهَةٌ وَأَبَاً) (121) ابوبکر معنای ((أَبٌ)) را ندانست و گفت کدام آسمان بر من سایه افکند؟ و یا کدام زمین مرا به پشت گیرد، یا چه کنم در مورد کتاب خدا که چیزی را ندانسته بگویم، اما ((فَاكِهَةٌ)) که معنای آن را می دانیم (یعنی میوه) اما معنای ((أَبٌ)) را خدا داناتر است.

سخن ابوبکر به سمع علی (علیه السلام) رسید فرمود: ((عجبا! آیا او نمی داند که ((أَبٌ)) یعنی علوفه و چراگاه؟! و قول خداوند که می فرماید: (وَفَاكِهَةٌ وَأَبَاً) بیانگر شمردن نعمتهای الهی بر بندگانش است، نعمتهایی از غذا که برای آنان و حیواناتشان آفریده است که به وسیله آن، جان خود را زنده نگه می دارند و بدن خود را نیرومند می سازند)). (فَاكِهَةٌ یعنی: میوه ها برای انسانها، أَبٌ یعنی: علوفه و چراگاه برای حیوانات).¹

5 و 6 - نمونه های دیگر در عصر خلافت عمر

نظیر این جریانات در زمان خلافت عمر نیز رخ داده است در اینجا به ذکر چند نمونه بسنده می شود:

نجات زن دیوانه

در روایات آمده است که: در زمان خلافت ((عمر بن خطاب)) مردی با زن دیوانه ای زنا کرد، گواهان عادل بر این مطلب گواهی دادند، عمر دستور داد تا به آن زن، حدّ بزنند، مأمورین، آن زن را می بردند تا حدّ (صد تازیانه) را بر او جاری کنند.

علی (علیه السلام) در مسیر، او را دید و فرمود: ((زن دیوانه از فلان قبیله چه کرده بود که او را می بردند؟))

شخصی به علی (علیه السلام) گفت: ((مردی با این زن زنا کرده و فرار نموده است و گواهان عادل گواهی بر این کار داده اند، عمر دستور جاری ساختن حدّ (تازیانه) بر این زن داده است)).

علی (علیه السلام) فرمود: ((این زن را به نزد عمر رد کنید و به عمر بگویید: آیا نمی دانی که این زن دیوانه از فلان طایفه است و پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) فرمود:

¹ (زندگی دوازده امام (ع))

رُفِعَ الْقَلَمُ عَنِ الْمَجْنُونِ حَتَّى يُفِيقَ؛ قلم تکلیف از دیوانه برداشته شده تا خوب شود)).

این زن عقل خود را از دست داده است ، پس مجازات ندارد. آن زن را نزد عمر بر گرداندند و گفتار علی (علیه السلام) را به عمر رساندند عمر گفت :((خدا در کار علی (علیه السلام) گشایش دهد، نزدیک بود با جاری ساختن حد بر این زن ، هلاک گردد))، سپس زن را آزاد کرد و گفت :

((لَوْ لَا عَلِيٌّ لَهْلَكَ عُمَرُ؛ اگر علی (علیه السلام) نبود، عمر هلاک می شد)).¹

نجات زن حامله :

زن حامله ای را نزد عمر بن خطاب آوردند که زنا کرده بود، عمر دستور داد تا او را سنگسار کنند، علی (علیه السلام) فرمود: فرضاً تو بر این زن - بخاطر گناهش تسلط داشته باشی ، ولی چه تسلطی بر کودک او در رحمش داری ؟ با اینکه خداوند در قرآن می فرماید: (وَلَا تَزِرُ وَازِرَةٌ وِزْرَ أُخْرَى ...) ² ((هیچ گنهکاری بار گناه دیگری را بر دوش نمی کشد)). عمر گفت :((لَا عِشْتُ لِمُعْضَلَةٍ لَا يَكُونُ لَهَا أَبُو الْحَسَنِ؛ در هیچ کار دشواری زنده نباشم که ابوالحسن (علیه السلام) در آنجا نباشد)).

سپس عمر گفت :((با این زن چگونه رفتار کنم ؟)).

علی (علیه السلام) فرمود:((او را نگهدار که بچه اش متولد شود و پس از آن اگر سرپرستی برای بچه اش یافت ، آنگاه حد الهی را بر او جاری کن)).

عمر با دریافت این دستور، شادمان شد و طبق آن رفتار کرد. (زندگی دوازده امام (ع))

7و8 - نمونه هایی دیگر از داوری علی (ع) در عصر خلافت عثمان

در عصر خلافت عثمان نیز جریاناتی رخ داد که امیر مؤمنان علی (علیه السلام) تنها گره گشای مشکلات و حوادث بود، به عنوان نمونه :

نجات زنی که همسر پیرمردی شده بود

در روایات سنی و شیعه آمده است که : پیرمردی با زنی ازدواج کرد و آن زن حامله شد، ولی پیرمرد گمان می کرد که کاری صورت نداده و از این رو آن بچه در رحم زن را انکار می نمود و می گفت از من نیست ، داوری این جریان نزد عثمان برده شد و او حیران مانده بود که چگونه قضاوت کند، به زن گفت : آیا این پیرمرد، مهر دوشیزگی تو را از بین برده است ؟)) زن گفت :((نه)).

¹(زندگی دوازده امام (ع))

²(سوره فاطر، آیه 18).

عثمان (پیش خود چنین نتیجه گرفت که پس زن زنا کرده ؛ زیرا پیرمرد کاری صورت نداده پس دست بیگانه ای در کار است (دستور داد که آن زن را حد بزنند (صد تازیانه به جرم زنا به او بزنند).

امیرمؤ منان علی (علیه السلام) به عثمان گفت: ((در آلت تناسلی زن دو راه وجود دارد، یکی راه خون حیض و دیگری راه ادرار، شاید این پیرمرد هنگام آمیزش ، نطفه خود را روی راه حیض ریخته و آن زن از او حامله شده است ، در این باره از پیرمرد پرسید)).

از او سؤال شد، او گفت: ((من نطفه خود را بر جلو آلت تناسلی او ریختم ، ولی مهر دوشیزگی او را برنداشتم)).

امیرمؤ منان علی (علیه السلام) فرمود: ((بچه در رحم از او و فرزند اوست و راءى من این است که این پیرمرد به خاطر انکار فرزندش ، عقوبت (مجازات) شود)).

عثمان طبق دستور علی (علیه السلام) رفتار کرد. (زندگی دوازده امام (ع))

حلّ مسأله پیچیده

در روایت آمده مردی کنیزی داشت (مثلاً نام مرد زید بود و نام کنیز هند) با هند آمیزش کرد و پس از مدّتی پسری از او متولّد شد (مثلاً به نام خالد) سپس زید از هند کناره گرفت و او را همسر غلامش (مثلاً به نام سعید) نمود، بعداً زید از دنیا رفت . هند به خاطر فرزندش (خالد) که از زید داشت آزاد شد (زیرا هند از طریق ارث ، ملک پسرش شد و آزاد گردید) از طرفی سعید که غلام زید و شوهر آن زن بود، از طریق ارث به همان پسر (خالد) رسید و بعد خالد نیز مُرد و آن غلام (سعید) از طریق ارث ، به زن رسید و در نتیجه هند مالک شوهرش سعید شد و سعید برده او گردید (بنابراین ، سعید نمی توانست با هند آمیزش کند و بینشان نزاع شد، سعید به هند می گفت تو زن من هستی و هند به سعید می گفت : تو برده و غلام من هستی). برای رفع اختلاف نزد عثمان آمدند، در حالی که سعید می گفت ((او (هند) زن من است و او را رها نمی کنم)).

عثمان گفت : این حادثه یک مسأله پیچیده ای است ، امیرمؤ منان علی (علیه السلام) که در آنجا حضورداشت فرمود: ((از این زن پرسید که آیا پس از آنکه از طریق ارث ، مالک مرد (سعید) شد آیا آن مرد با او آمیزش کرده است ؟)). هند گفت: ((نه)).

امیرمؤ منان علی (علیه السلام) فرمود: اگر می دانستم آن مرد آمیزش را (بعد از ارث) انجام داده است او را مجازات می کردم و به هند فرمود: ((برو که سعید برده تو است و هیچ گونه تسلّطی بر تو ندارد، اگر خواستی او را به غلامی بگیر و اگر خواستی او را آزاد کن و یا بفروش ؛ زیرا او در ملک تو است)).

عثمان داوری علی (علیه السلام) را پذیرفت و طبق آن رفتار کرد.

و رویدادهای بسیار دیگری از این قبیل ، در عصر عثمان رخ داد که ذکر همین نمونه ها در این کتاب - که بنایش بر اختصار

است - کافی است.^۱

9 و 10 - نمونه هایی از داوریهای علی (ع) در عصر خلافت خود

از جمله حوادثی که پس از عثمان و پس از بیعت مردم با آن حضرت رخ داد و مورد داوریهای عجیب علی (علیه السلام) واقع شد، نمونه های زیر است :

قضاوت درباره دو نفر به هم چسبیده

تاریخ نویسان آورده اند، زنی در خانه شوهرش فرزندی زایید که (از کمر به پایین یک نفر بود) و از کمر به بالا دو بدن و دو سر داشت ، خانواده اش در مورد او تردید داشتند که آیا یک نفر است یا دو نفر، به حضور علی (علیه السلام) آمده و از این جریان سؤال کردند تا احکام او (مانند ارث و...) را بدانند.

امیرمؤمنان علی (علیه السلام) فرمود: ((وقتی که او خوابید او را امتحان کنید به این نحو که یکی از بدنهای او را بیدار کنید، اگر هر دو در یک زمان بیدار شدند، آن دو یک انسان است و اگر یکی از آنان بیدار شد و دیگری در خواب بود، بدانید که دو شخص هستند و حقشان از ارث به اندازه دو نفر است)).^۲

حلّ یک مسأله ریاضی

((عبدالرحمن بن حجاج)) می گوید: از ابن ابی لیلی شنیدم که می گفت : امیرمؤمنان علی (علیه السلام) در حادثه ای قضاوت عجیبی کرد که بی سابقه است و آن اینکه :

دو نفر مرد در مسافرت ، با هم رفیق شدند، هنگام غذا در محلی نشستند تا غذا بخورند، یکی از آنان پنج گرده نان از سفره خود بیرون آورد و دیگری سه گرده نان ، در آن هنگام مردی از آنجا عبور می کرد او را دعوت به خوردن غذا کردند، او نیز کنار سفره آنان نشست و از آن غذا خوردند، مرد رهگذر پس از خوردن غذا و هنگام خداحافظی ، هشت درهم به آنان داد و گفت : این هشت درهم را به جای آنچه خوردم به شما دادم و از آنجا رفت ، آن دو نفر در تقسیم پول نزاع کردند، صاحب سه نان می گفت : نصف هشت درهم مال من است و نصف آن مال تو. ولی صاحب پنج نان می گفت : پنج درهم آن مال من است و سه درهم آن مال تو است . آنان نزاع و کشمکش خود را نزد علی (علیه السلام) آوردند و داور را به او واگذار نمودند. علی (علیه السلام) به آنان فرمود: ((نزاع و کشمکش در اینگونه امور، از فرومایگی و پستی است ، صلح و سازش بهتر است ، بروید سازش کنید)).

زندگی دوازده امام (ع)^۱

زندگی دوازده امام (ع)^۲

صاحب سه نان گفت: ((من راضی نمی شوم مگر به آنچه حقیقت است و شما در این باره قضاوت به حق کنید)).
امیرمؤ منان علی (علیه السلام) فرمود: ((اکنون که تو حاضر به سازش نیستی و حقیقت را می خواهی ، بدانکه حق تو از آن
هشت درهم ، یک درهم است)).

او گفت: ((سبحان الله! چطور، حقیقت اینگونه است؟!)).
حضرت علی (علیه السلام) فرمود: ((اکنون بشنو تا توضیح دهم : آیا تو صاحب سه نان نبودی؟!)).
او گفت : چرا من صاحب سه نان هستم ؟.
علی (علیه السلام) فرمود: ((رفیق تو صاحب پنج نان است؟!)).

او گفت : آری . علی (علیه السلام) فرمود: ((بنابراین ، این هشت نان ، 24 قسمت (با توجه به سه نفر خورنده) می شود
(123) تو (صاحب سه نان) هشت قسمت نانها را خورده ای و رفیق تو نیز هشت قسمت را خورده و مهمان نیز هشت قسمت
را خورده است و چون آن مهمان هشت درهم به شما دو نفر داده ، هفت درهم آن مال رفیق تو (صاحب پنج نان) است و یک
درهم آن مال تو (صاحب سه نان) است)).
آن دومی در حالی که حقیقت مطلب را دریافتند، از محضر علی (علیه السلام) رفتند¹.

126- هزار نفر نه یک نفر کم نه یک نفر زیاد می آیند!

حضرت علی (علیه السلام) در محلّ ((ذی قار)) (نزدیک بصره) نشسته بود و از مردم برای (جنگ با ناکثین) بیعت می گرفت
، به آنان فرمود: ((از جانب کوفه هزار نفر - نه یک نفر کم و نه یک نفر زیاد - به سوی شما می آیند و با من تا پای ایثار جان ،
بیعت می کنند)).

((ابن عباس)) می گوید: من از این خبر، پریشان شدم و ترسیدم که مبادا یک نفر از هزار نفر کم یا زیاد گردد، آنگاه موجب
شک و تردید و دهن کجی منافقین شود (که بگویند دیدی علی (علیه السلام) دروغ گفت) همچنان اندوهگین بودم ، کم
کم جمعیتی از جانب کوفه آمدند آنان را شمردم 999 نفر بودند، دیگر کسی نیامد، با خود گفتم: ((إِنَّا لِلّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ))
سخن علی (علیه السلام) را چگونه باید توجیه کرد، همچنان در فکر فرو رفته بودم ، ناگهان شخصی را دیدم که از جانب
کوفه می آید، وقتی نزدیک آمد، دیدم لباس موئین پوشیده و شمشیر، سپر و آفتابه به همراه دارد، به حضور امیرمؤ منان علی (

¹ (زندگی دوازده امام (ع))

علیه السلام) رفت و عرض کرد: ((دست را دراز کن تا با تو بیعت کنم)).

علی (علیه السلام) فرمود: ((برای چه هدفی بیعت کنی؟)).

او گفت: ((بیعت با تو کنم که پیرو و گوش به فرمان تو باشم و در رکاب تو تا ایثار جان با دشمن بجنگم و در این راستا بمیرم و یا خداوند پیروزی را نصیب تو کند)).

امام علی (علیه السلام) به او فرمود: ((نامت چیست؟)).

او عرض کرد: ((من اویس هستم)).

- به راستی تو اویس قرنی هستی؟

- آری.

امام علی (علیه السلام) فرمود: ((اللَّهُ أَكْبَرُ! حبیب رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) به من خبر داد که من مردی از اُمّتش را ملاقات می کنم که ((اویس قرنی)) نام دارد، او از افراد حزب الله است و از حزب رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) می باشد، مرگش قرین شهادت است و از شفاعت او (در قیامت) جمعیتی به تعداد نفرات دو قبیله (بزرگ) ربیع و مُضَر، وارد بهشت می شوند)).

((ابن عباس)) می گوید: ((سوگند به خدا! شادمان شدم و اندوهم در مورد هزار نفر (که کم و زیاد نشود) برطرف شد)).¹

127- علی علیه السلام سنگ بزرگ را کنار زد

((در ماجرای جنگ صفّین (در سال 36 هجری) علی (علیه السلام) با یاران از (کوفه به سوی صفّین) حرکت می کرد، در بیابان آبشان تمام شد و تشنگی سختی آنان را فراگرفت، در جستجوی آب به چپ و راست جاده رفتند و کند و کاو نمودند ولی آبی نیافتند.

امیر مؤمنان علی (علیه السلام) از جاده بیرون آمد و با یاران به سوی بیابان رهسپار شدند، ناگهان چشمشان به عبادتگاهی افتاد، علی (علیه السلام) یاران خود را به آن عبادتگاه برد، وقتی به نزدیک آن رسیدند، شخصی به دستور علی (علیه السلام) راهب داخل عبادتگاه را صدا زد از صدای او راهب سرش را (از سوراخ دَیْر) بیرون آورد، علی (علیه السلام) به او فرمود: ((آیا در اینجا آب پیدا می شود؟، تا این همراهان از آن بیاشامند و سیراب گردند؟)).

راهب گفت: ((اصلاً در این نزدیکیها آب نیست، از اینجا تا محلّ آب بیش از دو فرسخ راه است و برای من همراه مقداری آب می آورند که اگر در آن صرفه جویی نکنم از تشنگی می میرم)).

¹ (زندگی دوازده امام (ع))

امیرمؤ منان علی (علیه السلام) به همراهان فرمود: ((آیا سخن راهب را شنیدید؟)).

گفتند: ((آری، آیا دستور می دهی، به آنجا که راهب اشاره کرده برای دستیابی به آب برویم، فعلاً توانایی داریم، بلکه به آب برسیم)).

علی (علیه السلام) فرمود: نیازی به آن نیست، سپس گردن استر سواریش را به جانب قبله کرد و به محلی در نزدیکی آنجا اشاره نمود و به همراهان فرمود: ((این محل را بکنید)).

همراهان به آن محل رفتند و با بیل به کندن آن محل مشغول شدند، مقداری خاک زمین را رد کردند، ناگهان سنگ بسیار عظیمی پیدا شد که بیل و کلنگ در آن کارگر نبود.

علی (علیه السلام) به همراهان فرمود: ((این سنگ روی آب قرار دارد، اگر از جایش کنار گذاشته شود، آب را می یابید)).

همراهان همگی سعی و کوشش کردند تا آن سنگ را بردارند، ولی از حرکت آن درمانده شدند و کارشان دشوار شد. وقتی علی (علیه السلام) آنان را در آن حال دید که همگی تلاش نمودند ولی خسته و کوفته به دشواری افتادند، پا از رکاب استرش بیرون آورد و پیاده شد و دستهایش را بالا زد و انگشتانش را زیر یک سوی سنگ گذارد و آن را حرکت داد، سپس آن را از جا کند و به چند متری آنجا پرتاب کرد ناگهان آب سفید و گوارایی در آنجا یافتند و به سوی آن سراسیمه شده و از آن نوشیدند که بسیار خنک و گوارا و زلال بود که در این سفر گواراتر از آن آب نیاشامیدند.

علی (علیه السلام) به آنها فرمود: ((بنوشید و سیراب شوید و برای سفر خود نیز از این آب بردارید))، آنها به این دستور عمل کردند.

سپس علی (علیه السلام) با دست خود آن سنگ را برداشت و برجای خود نهاد و دستور داد خاک بر روی آن سنگ ریختند و نشانه آن را پوشاندند.

راهب تمام این جریان را (با سابقه ذهنی که داشت) از اوّل تا آخر از بالای عبادتگاه خود تماشا کرد، فریاد زد: ((ای مردم! مرا از عبادتگاه به زیر آورید)). همراهان علی (علیه السلام) او را با دشواری از بالای آن به زیر آوردند، او به حضور امیرمؤ منان علی (علیه السلام) آمد و گفت:

((ای آقا! آیا تو پیامبر مرسل هستی؟)).

فرمود: ((نه)).

گفت: ((آیا تو فرشته مقرب درگاه خدا هستی؟)).

فرمود: ((نه)).

گفت: ((پس تو کیستی؟)).

فرمود: ((من وصی محمد بن عبدالله، خاتم پیامبران (صلی الله علیه و آله و سلم) هستم)).
راهب عرض کرد: ((دست خود را باز کن تا من در حضور تو به خدای بزرگ ایمان بیاورم و قبول اسلام کنم)) علی (علیه السلام) دستش را گشود و به او فرمود: ((شهادتین را به زبان آور)).

راهب گفت: ((أَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَحْدَهُ لَا شَرِيكَ لَهُ وَأَشْهَدُ أَنَّ مُحَمَّدًا عَبْدُهُ وَرَسُولُهُ، وَأَشْهَدُ أَنَّكَ وَصِيُّ رَسُولِ اللَّهِ، وَأَحَقُّ النَّاسِ مِنْ بَعْدِهِ)).

((گواهی می دهم که معبودی جز خدای یکتا و بی همتا نیست و گواهی می دهم که محمد (صلی الله علیه و آله و سلم) بنده و رسول خداست و گواهی می دهم که تو وصی رسول خدا و برترین و سزاوارترین (انسانها به خلافت) بعد از او هستی)).
سپس امیر مؤمنان علی (علیه السلام) پیمان عمل به دستورات اسلام را از او گرفت و بعد به او فرمود: ((پس از مدت طولانی که در دین خلاف اسلام بودی چه چیز باعث شد که از آن دست کشیدی و به دین اسلام گرویدی؟)).

راهب گفت: ((ای امیر مؤمنان! تو را آگاه کنم: این عبادتگاه در این بیابان، برای آن ساخته شده که سکونت کننده در آن، به بردارنده آن سنگ و برآورنده آب از زیر آن دست یابد، قبل از من روزگار بسیار درازی گذشت و در این روزگار آنان که در این عبادتگاه بسر می بردند به این سعادت نرسیدند، خداوند این سعادت را نصیب من کرد، ما در یکی از کتابهای خود یافته ایم و از علمای خود شنیده ایم که در این سرزمین چشمه ای وجود دارد که روی آن سنگ عظیمی قرار دارد، جای آن را جز پیامبر یا وصی پیامبر نمی شناسد و ناگزیر ((ولی خدا)) وجود دارد که مردم را به سوی حق دعوت می کند، نشانه صدق او این است که این مکان و سنگ را می شناسد و قدرت بر کندن آن را دارد و من چون دیدم تو این کار را انجام دادی دانستم که انتظارم بسر آمده و آنچه در آرزویش بودم محقق شده است و من امروز یک فرد مسلمان در حضور تو و ایمان آورنده به حق تو هستم و فرمانروایت را قبول دارم)).

امیر مؤمنان علی (علیه السلام) وقتی که این مطلب را از آن عابد شنید، قطرات اشک از دیدگانش فرو ریخت، سپس گفت: ((حمد و سپاس خداوندی را که من در حضورش فراموش نشده ام، حمد و سپاس خداوندی را که نام مرا در کتابهای آسمانی خود ذکر کرده است)).

سپس علی (علیه السلام) مردم را طلبید و فرمود: ((سخن این برادر مسلماتان را بشنوید)).
آنان گفتار راهب مسلمان را شنیدند و بسیار حمد و سپاس الهی را بجا آوردند که نعمت معرفت به حق امیر مؤمنان علی (علیه السلام) را به آنان عطا فرموده است.

سپس به سوی جبهه صفین برای جنگ با سپاه معاویه حرکت کردند و آن راهب در حضور آن حضرت، حرکت کرد و در

جنگِ شرکت نمود و سرانجام به فوضِ عظیمِ شهادت نایل گردید. امیرمؤمنان علی (علیه السلام) شخصاً نماز بر جنازه او خواند و او را به خاک سپرد و برای او از درگاه خدا طلبِ آمرزش بسیار کرد و هرگاه به یادِ راهب می افتاد می فرمود: ((ذاک مولای ؛ او دوست من بود)). (زندگی دوازده امام (ع))

اسماعیل بن محمد، سیدِ حمیری شاعر حماسه سرا و بزرگ و مخلص و جانثار محمد و آل محمد (صلی الله علیه و آله و سلم) (داستان راهب (سرگذشت قبل) را در اشعار و قصیده ((بائیة مذهبه)) خود به شعر درآورده، چنین می گوید:

ولقد سَری فیما یسیر بلیله
بعد العشاء بکربلا فی موكبٍ
حتى أتى متبتلاً فی قائم

القی قواعده بقاء مجذب
یاء تیه لیس بحیث یلقى عامراً
غیرالوحوش وغیراصلع اشیب
فدنی فصاح به فاشرف ماثلاً
کالنصر فوق شظیئه من مرqb
هل قرب قائمک الذی بوئته
ماء یصاب فقال ما من مشرب
الا بغایة فرسخین و من لنا
بالماء بین نقی وقی سبب
فثنی الاعنه نحو وعت فاجتلی
ملساء تلمع کاللجین المذهب
قال اقلبوها انکم ان تقلبوا
ترووا ولا تروون ان لم تقلب
فاعصوا صبوا فی قلعتها فتمنعت
منهم تمتع صعبه لم ترکب
حتى اذا اعیتهم أهوی لها
کفاً متی ترد المغالب تغلب

فكأنها كرة بكف خزور
 عبل الذراع دحى بها فى ملعب
 فسقامهم من تحتهم متسللاً
 عذباً يزيد على الألدّ الأعذب
 حتى اذا شربوا جميعاً ردها
 ومضى فخلت مكانها لم يقرب
 عنى ابن فاطمة الوصىّ ومن يقل
 فى فضله وفعله لم يكذب
 يعنى :

- 1 - شبى على (عليه السلام) در راهى پس از وقت عشاء (در مسير صفين) به كربلا گذر كرد.
- 2 - تا اينكه به مردى جدا شده از مردم كه در عبادتگاه بسر مى برد رسيد، عبادتگاه كه پايه هايش در بيابان خشك و سوزانى قرار داشت .
- 3 - به آن سو حركت مى كرد كه در آنجا آبادى و متاعى جز وحشى هاى بيابان و پيرى داراى سربى موبود.
- 4 - پس نزديك آن عبادتگاه رفت و آن پير را صدا كرد و آن پير، مانند پاسدارى كه در بالاي برجى نشسته باشد به پايين نگاه كرد.
- 5 - على (عليه السلام) به آن پير فرمود: آيا در نزديك محل سكونت تو آبى پيدا مى شود؟ او در پاسخ گفت : آبى در اينجا نيست .
- 6 - جز در آن سوي دو فرسخى و كيست كه در ميان تپه هاى ريگ و بيابان خشك ، براى ما آبى ييابد.
- 7 - پس على (عليه السلام) افسار مركبها را به سوي زمين سخت و سنگلاخى بازگرداند و در آنجا برق سنگ صاف و نرمى به چشم خورد، سنگى كه همانند نقره آميخته به طلا مى درخشيد.
- 8 - على (عليه السلام) به همراهان فرمود: اين سنگ را برگردانيد كه در اين صورت سيراب مى شويد و گرنه تشنه مى مانيد.
- 9 - پس همگان نيروى خود را براى از جا كندن آن سنگ به كار بردند ولى آن سنگ همچون شتر تندخويى كه از سوار شدنش جلوگيرى مى كند، تن به اطاعت آنان نداد.
- 10 - وقتى كه (آن سنگ) آنان را خسته و درمانده كرد، على (عليه السلام) دستش را به سوي آن دراز كرد كه اگر به سوي جنگاوري دراز مى كرد، آن را مغلوب خود مى ساخت .

11 - پس گویی آن سنگ بزرگ در دست علی (علیه السلام) همچون گویی در دست جوان قوی پنجه ای است که آن را به این سو و آن سو می افکند.

12 - و تشنگان را از آب زیر آن سنگ سیراب کرد از آبی لذیذ و خوش گوار که گواراترین آبها بود.

13 - پس از آنکه همگی از آب نوشیدند، علی (علیه السلام) آن سنگ را به جای خود نهاد و رفت (و جای آن سنگ پوشیده شد) به طوری که گویا هیچ کس به آنجا نزدیک نشده است .

14 - منظورم از این شخص ، علی (علیه السلام) پسر فاطمه (بنت اسد) است که وصیّ (پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله و سلم)) می باشد، او که هر کس در فضایل و ویژگیهای ممتاز او سخن بگوید، دروغ نگفته و گزافه گویی نکرده است .¹

128- در میان اُمت هیچ فردی جز علی (علیه السلام) قدرت انجام کار رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) را نداشت

((سعید بن کلثوم)) می گوید: در محضر امام صادق (علیه السلام) بودم از امیر مؤمنان علی (علیه السلام) سخن به میان آمد، آن حضرت او را بسیار ستود و آنگونه که شایسته اوست مدح کرد، سپس فرمود:

((سوگند به خدا! علی بن ابیطالب (علیه السلام) در دنیا تا آخر عمر، هرگز لقمه حرام نخورد و هرگز به او پیشنهاد انجام یکی از دو کار خداپسندانه نشد مگر اینکه آن کاری را که دشوارتر بود به عهده می گرفت و برای رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) هیچ حادثه سختی پیش نیامد، مگر اینکه علی (علیه السلام) را (به کمک) می طلبید به خاطر اعتماد و اطمینانی که به او داشت .

و در میان اُمت هیچ فردی جز علی (علیه السلام) قدرت انجام کار رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) را نداشت و کار علی (علیه السلام) همانند کار مردی بود که خود را بین بهشت و دوزخ ببیند و امید پاداش این و ترس عقاب آن داشته باشد. او از مال شخصی خود، هزار برده را برای خدا و نجات از آتش (خرید و) آزاد کرد، از مالی که از دسترنج خود و از عرق جبین به دست آورده بود، او غذای زن و بچه اش را از زیتون و سرکه و خرما قرار داده بود و لباسش از کرباس بود که اگر از آن چیزی از آستینش زیاد می آمد، آن را قیچی می کرد (آری او اینگونه ساده زندگی می کرد) و در میان افراد خانواده و فرزندان، هیچ کس در لباس و علم ، مانند علی بن الحسین (علیهما السلام) شباهت به او نداشت .²

129- بدرقه دیگران

امام علی علیه السلام به سمت کوفه حرکت می کرد که با یک کافر ذمی همراه شد. آن مرد به امام علی علیه السلام عرض کرد به کجا می روی ؟

¹ (زندگی دوازده امام (ع))

² (زندگی دوازده امام (ع))

حضرت علیه السلام فرمود: به کوفه می روم .

وقتی بر سر دو راهی رسیدند و خواستند از یکدیگر جدا شوند امام علیه السلام از مسیر خود خارج شد و در مسیر او حرکت کرد.

مرد ذمی گفت : مگر به کوفه نمی روی ؟

امام علیه السلام : بله به کوفه می روم .

مرد ذمی : چرا راه کوفه را رها کردی ؟

امام علیه السلام : این کمال حسن همراهی است که مرد رفیق راهش را در هنگام جدائی چند قدمی بدرقه کند و این دستوری است که پیامبر صلی الله علیه و آله به ما داده است .

مرد ذمی : پیامبر شما چنین دستوری داده است ؟

امام علیه السلام : آری .

مرد ذمی : پس هر کس از او پیروی کرده است بخاطر همین رفتارهای بزرگوارانه بوده است و من تو را گواه می گیرم که پیرو دین تو باشم . آنگاه همراه امام علیه السلام به کوفه رفت و چون او را شناخت اسلام آورد.^۱

130-انفاق

ابوسعید خدری گوید: نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله بودیم و جنازه ای را آوردند تا پیامبر صلی الله علیه و آله بر آن نماز گذارد وقتی جنازه را بر زمین گذاردند حضرت سوال کرد آیا این جنازه بدهکاری دارد؟

اصحاب جواب دادند: آری دو درهم بدهکار است .

حضرت فرمود: شما بر آن نماز گذارید.

امیر المؤمنین علیه السلام عرض کرد: ای رسول خدا من بدهی او را ادا می کنم .

آنگاه رسول خدا صلی الله علیه و آله بر او نماز گذارد و سپس نزد امیر المؤمنین علیه السلام آمد و گفت : خداوند به تو جزای خیر دهد و دین تو را ادا کند همان گونه که دین برادرت را ادا کردی .^۲

^۱(مستدرک الوسائل ، ج 13، ص 404.

^۲(بحارالانوار، ج 42، ص 160).

131- مهمانی ساده

حارث اعور که از دوستداران امام علی علیه السلام بود به خدمت آن حضرت رسید و عرض کرد: یا امیر المؤمنین! دوست دارم مرا مورد اکرام و عنایت خود قرار دهی و در منزل من میهمان شوی و غذا بخوری .
امام علیه السلام فرمود: می آیم بشرط آنکه خود را به تکلف و زحمت نیندازی .
حارث شرط امام علیه السلام را پذیرفت و آن حضرت به منزل او رفت .
میزبان که قول داده بود خود را به زحمت نیندازد مقداری نان که در منزل داشت برای حضرت آورد و امام شروع به خوردن کرد.

حارث با نشان دادن چند درهمی که با خود داشت عرض کرد: اگر به من اجازه دهی چیزی غیر از نان هم برای شما خریداری می کنم .

امام علیه السلام فرمود: این نان چیزی است که در خانه تو بود و برای آوردن آن به زحمت نیفتادی . (و من با تو شرط کردم که برای خود را به زحمت و تکلف نیندازی).¹

131- بخشش مشروط

امام علی علیه السلام از بازار خرما فروشان می گذشت که دید کنیزی گریه می کند. از او پرسید چرا گریه می کنی ؟
عرض کرد: مولای من یک درهم به من داد و مرا فرستاد تا از این فروشنده خرما بخرم . وقتی خرما را خریدم و به نزد او بردم آنها را نپسندید و گفت : خرماها را برگردان و پول را از فروشنده بازگیر، حال که آمده ام خرماها را پس دهم فروشنده نمی پذیرد از این رو نگرانم .

امام علی علیه السلام به فروشنده فرمود: ای بنده خدا این خریدار یک کنیز است و اختیار ندارد درهم او را برگردان و خرماها را از او بازگیرد .

خرما فروش مه امام علیه السلام را نمی شناخت برخاست و با اعتراض به او مشتی به آن حضرت زد .
مردم گفتند: این امیرالمومنین است .

¹(بحارالانوار، ج 41، ص 48).

فروشنده شد متاثر و رنگ از چهره اش پرید و خرماها را گرفت و در هم را به کنیز برگرداند.
آنگاه گفت: یا امیرالمومنین از من راضی شو.
حضرت فرمود: راضی نمی شوم مگر اینکه خود را اصلاح کنی و حقوق مردم را پردازی.^۱

132- هدف از ریاست

وقتی امیر المومنین علیه السلام عازم بصره گردید تا بیعت شکنان جنگ جمل را سرکوب کند در بین راه در ربنده فرود آمد در این هنگام آخرین گروه حج در ربنده اجتماع کردند تا سخنان امام علیه السلام را استماع کنند.
ابن عباس گوید: من به خدمت امام علیه السلام رسیدم و دیدم کفش خود را وصله می کند.
عرض کردم: رد دلال حاضر ما به اصلاح خود نیازمندتر از اصلاح این کفش هستیم.
اما حضرت جوابی نداد تا از وصله کردن خود فارغ گردید. سپس هر دو لنگه کفش را کنار یکدیگر قرار داد و فرمود: اینها را قیمت کن عرض کردم: اینها ارزشی ندارد.
فرمود: هر چه می ارزند.
عرض کردم: کمتر از یک درهم ارزش دارند.

فرمود: واللّه لهما احب الی من امرکم هذا الا ان اقيم حقا او ادفع باطلا به خدا سوگند این دو لنگه کفش را زیارت بر شما بیشتر دوست دارم مگر اینکه حقی را به پا دارم یا طلبی را دور سازم.^۲

133- شکوه و جلال علی (ع) از زبان عمر

ابوواثله می گوید: روزی همراه عمر بن خطاب بودم و از جایی عبور می کردیم ناگاه صدایی نامعلوم از عمر شنیدم، گفتم:
(ای عمر چه شده که زیر لب سخن نامعلوم می گویی؟)
گفت: (وای بر تو، آیا نمی بینی شیر مرد پنجه افکن، پسر شیر مرد را آن کس که کوبنده متجاوزان و ستمگران با دو شمشیر است.)

^۱(بحار الانوار، ج 32، ص 113 و 114)

^۲بحار الانوار، ج 41، ص 113، 114.

نگاه به اطراف کردم ، ناگاه دیدم حضرت علی (ع) در چند قدمی ما عبور می کرد، منظور عمر از شیر مرد پنجه افکن ، علی (ع) است به عمر گفتم : (منظور تو از این شخص شجاع که می گویی ، علی (ع) است ؟)

گفت : نزدیک بیا تا از شجاعت و قهرمانی علی (ع) با تو سخن بگویم ، نزدیک رفتم ، گفت :

(در جنگ احد ما با پیامبر (ص) چنین بیعت کردیم که : فرار نکنیم ، و هر کدام از ما فرار کرد، گمراه است و هر کدام از ما کشته شده شهید است و پیامبر (ص) سرپرست اوست) در جنگ احد ناگهان دیدیم صد فرمانده دلاور که هر کدام دارای صد نفر جنگجو بودند، گروه گروه به ما حمله نمودند، ما درمانده شدیم و با کمال آشفتگی از میدان در رفتیم ، ناگهان علی (ع) را دیدیم مانند شیر پنجه افکن کفی از ریگ زمین را برداشت و به صورت ما ریخت و گفت : (زشت و بریده و پوشیده باد روی شما، به کجا فرار می کنید، آیا به سوی دوزخ فرار می کنید؟) ما به میدان باز نگشتم ، بار دیگر بر ما حمله کرد، و در دستش شمشیر پهنی بود که آن خون مرگ می چکید، فریاد زد: (شما بیعت کردید و سپس بیعت شکنی نمودید، سوگند به خدا شما سزاوارتر از کافران به کشته شدن هستید) به چشمهایش نگاه کردم گویی مانند دو مشعل روغن زیتون بودند که آتش از آن شعله می کشید، یا مانند دو ظرف پر از خون بودند، اطمینان یافتم که اکنون به سوی ما می آید و همه ما را سر به نیست می کند، من در میان اصحاب به سوی او شتافتم و گفتم : (ای ابوالحسن! خدا را! خدا را! عربها در جنگ گاهی فرار می کنند، گاهی حمله می کنند و حمله جدید، خسارت فرار را جبران می کند) گویا خود را کنترل کرد، و چهره اش را از من برگردانید، از آن وقت تاکنون همواره آن وحشتی را که از صولت علی (ع) بر دلم وارد شد به خاطر دارم .

فوالله ما خرج ذلک الرعب من قلبی حتی الساعة

(سوگند به خدا آن وحشت و ترسی که بر قلبم رسید تا این ساعت از قلبم بیرون نرفته است)¹

134- تشکر فرشتگان از جانبازی علی (ع)

سال دوم هجرت بود، لشکر هزار نفری دشمن ، مجهز به اسلحه برای جنگ با مسلمانان آمده بودند، پیامبر (ص) همراه 313 نفر برای جلوگیری از دشمن به سرزمین بدر رفتند، جنگ سختی بین سپاه اسلام و سپاه کفر در گرفت و سرانجام سپاه اسلام پیروز شد.

از شنیدنی های عجیب اینکه در آن شبی که روز آن جنگ واقع شد، سپاه اسلام در یک طرف (قلیب) (چاه آب) بودند و سپاه کفر در طرف دیگر، آب مسلمانان تمام شد، پیامبر (ص) به مسلمانان فرمود:

¹ بحار الانوار، ج 20 ص 53.

(چه کسی می رود، از آن چاه (قلیب) آب بیاورد؟) (با توجه به اینکه آبه آوردن از آن چاه در برابر تیراندازان دشمن بسیار خطرناک بود) همه مسلمانان در برابر سخن پیامبر (ص) سکوت کردند، علی (ع) به پیش آمد و گفت :

(ای رسول خدا من آماده ام مشکى برداشته و سوى چاه حرکت کرد، مشک را در میان چاه دراز کرد وقتی که پر از آب شد، آن را بیرون کشید، هماندم باد تندى وزید و مشک به زمین افتاد آب آن ریخت. علی (ع) بدون ترس و هراس برای بار دوم مشک را به درون چاه دراز کرد و پر از آب نمود و بیرون کشید، باز باد تندى وزید و آب مشک ریخت ، و این حادثه سه بار تکرار شد، علی (ع) برای چهارمین بار، مشک را پر از آب کرد سپس آن را به حضور پیامبر (ص) آورد و ماجرا را به عرض پیامبر (ص) رسانید.

پیامبر (ص) فرمود: (بدان! باد نخست ، از جانب جبرئیل بود که با هزار فرشته نزد تو آمدند و بر تو سلام کردند، باد دوم از ناحیه میکائیل بود که با هزار فرشته نزد تو آمدند و بر تو سلام کردند، و باد سوم از جانب اسرافیل بود که با هزار فرشته نزد تو آمدند و بر تو سلام کردند)¹

و شیخ کشی و شیخ صفار در (بصائر) روایت کرده اند از رميله که گفت : تب شدیدی کردم در زمان امیرالمؤمنین علیه السلام پس در نفس خود خفتی یافتی در روز جمعه و گفتم نمی دانم چیزی را بهتر از آنکه آبی بر خود بریزم یعنی غسل کنم و نماز کنم در عقب امیرالمؤمنین علیه السلام ، پس چنین کردم آنگاه آمدم به مسجد پس چون امیرالمؤمنین علیه السلام بالای منبر برآمد آن تب به من معاودت نمود پس چون امیرالمؤمنین علیه السلام مراجعت نمود و داخل منزل شد داخل شدم به آن جناب ، فرمود: ای رميله ! دیدم تو را که بعضی از تو، و به روایتی (پس ملتفت شد به من امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: ای رميله ! چه شده بود که تو را دیدم که بعضی از اعضایت در بعضی درهم می شد.) پس نقل کردم برای آن جناب حالت خود را که در آن بودم و آنچه مرا واداشت در رغبت بر نماز عقب آن جناب ، پس فرمود: ای رميله ! نیست مؤمنی که مریض شود مگر آنکه مریض می شویم ما به جهت مرض او و محزون نمی شود مگر آنکه محزون می شویم به جهت حزن او و دعا نمی کند مگر آنکه آمین می گوییم برای او و ساکت نمی شود مگر آنکه دعا می کنیم برای او، پس گفتم به آن جناب یا امیرالمؤمنین علیه السلام فدای تو شوم این لطف و مرحمت برای کسانی است که با جناب تواند در این منزل، خبر ده

¹(اعلام الوری ، ص 192).

مرا از حال کسانی که در اطراف زمین اند؟ فرمود: ای رمیله! غایب نیست یا نمی شود از ما مؤمنی در مشرق زمین و نه در مغرب آن^۱

135- از جمله وصیت های امام علیه السلام به فرزندش امام حسن علیه السلام این بود: ای حسن! چون من از دنیا رفتم، مرا غسل بده و با کافوری که جبرئیل از بهشت برای پیامبر صلی الله علیه و آله آورد، مرا حنوط کن! سپس مرا کفن کن و مرا بر روی سریر بگذار! احدی جلو تابوت را نگیرد، بلکه فقط پشت تابوت را بلند کنی. زیرا جبرئیل و میکائیل جلو سریر را بلند می کنند. هر کجا تابوت رفت، شما هم بروید و هر کجا ایستاد، شما هم بایستید. و بدانید که آنجا قبر من است و جنازه مرا بر زمین بگذارید و تو ای حسن! بر من با هفت تکبیر نماز بخوان! و بدان که نماز با هفت تکبیر جز بر من و قائم آل محمد علیه السلام که از فرزندان برادرت حسین علیه السلام است و او کجی های خلق را اصلاح می کند، جایز نیست! وقتی نماز به پایان رسید، جنازه را کناری بگذار و آن محل را حفر کن! قبری آماده با تخته چوبی پیدا می کنی که پدرم نوح علیه السلام برایم ساخته است. مرا بر روی آن تخته بگذار. در آنجا هفت خشت بزرگ می بینی^۲

. آن ها را (بعد از دفنم) بر روی من بچین. اندکی صبر کن. سپس یک خشت بردار و به داخل قبر نگاه کن. می بینی که من در قبر نیستم! زیرا به جدّ تو رسول خدا صلی الله علیه و آله ملحق خواهم شد.

زیرا اگر پیامبری را در شرق به خاک سپارند و وصی او را در غرب، مدفون سازند، خداوند، روح و جسد پیامبر و روح و جسد وصی او را در یک جا حاضر می کند. و پس از زمانی از هم جدا شده و به قبرهای خویش بر می گردند. آن گاه قبر مرا از خاک، پُر کن! و قبرم را از مردم مخفی بدار! و چون روز شود، نعشی را بر شتر قرار بده و به مدینه بفرست، تا مردم نفهمند که من در کجا مدفونم!^(۱)

محمد بن حنفیه نقل می کند که وقتی برادرانم مشغول غسل دادن امام علیه السلام شدند، امام حسین علیه السلام آب می ریخت و امام حسن علیه السلام غسل می داد و احتیاجی نبود که جسد امام علیه السلام را بگردانند، زیرا بدن حضرت در هنگام غسل، خود از این سو به آن سو می شد، و بوئی خوش تر از مُشک و عنبر از جسد مطهرش به مشام می رسید.

^۱. (منتهی الامال)

^۲ (1) جلاء العیون .

وقتی غسل تمام شد ، امام حسن علیه السلام صدا زد : ای خواهر ! برای حنوط ، کافور جدم را بیاور ! زینب کافور را آورد و حسن علیه السلام بدن امام را با آن حنوط نمود . سپس امام علیه السلام را در پنج پارچه ، کفن نمودند و جنازه را در سریر قرار دادند و به وصیت امیر مومنان جلو تابوت را رها نمودند و عقب تابوت را حسنین علیهما السلام گرفتند .

تابوت بلند شد و به طرف نجف کنونی که پشت کوفه است ، حرکت نمود . بعضی از اشخاص خواستند در تشیع شرکت کنند ولی امام حسن علیه السلام به آنها دستور مراجعت داد .^۱

در این هنگام امام حسین علیه السلام می گریست و می فرمود : « لَا حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ الْعَلِيِّ الْعَظِيمِ » . ای پدر ! پشت ما را شکستی و ما گریه را برای تو یاد گرفته ایم .^۲

وقتی تابوت فرود آمد ، حسنین علیهما السلام بدن امام علیه السلام را بر زمین گذاشتند و امام

حسن علیه السلام با هفت تکبیر بر بدن امام ، نماز خواند . بعد محلّ جنازه را حفر کردند و همان طور که امام علیه السلام خبر داده بود ، قبر آماده ای پیدا شد . بدن مقدّس امام علیه السلام را در آن نهادند و خشت ها را چیدند و بعد از اندک زمانی ، یک خشت برداشتند و به داخل قبر نگاه کردند . اثری از بدن شریف امام علیه السلام نبود .^(۱) .^۳

-136

اوصاف شیعیان علی علیه السلام

علی علیه السلام اگر آن چنان از شیعه تعریف و تمجید می کند، اوصاف دقیق آنان را نیز بیان می نماید تا هر کسی ادّعای شیعه بودن و پیرو علی علیه السلام بودن را نداشته باشد. برخی از اوصاف و ویژگیهایی که یک شیعه واقعی باید دارا باشد عبارتند از:

1- حلم و علم و عمل

^۱ جلاء العیون : ص 22

(۱) ^۳ منتهی الامال

علی علیه السلام می فرماید: «شِيعَتِي وَاللَّهِ الْعُلَمَاءُ الْعُلَمَاءُ بِاللَّهِ وَدِينِهِ الْعَامِلُونَ بِطَاعَتِهِ وَأَمْرِهِ الْمُهْتَدُونَ بِحُبِّهِ أَنْصَاءُ عِبَادَةِ أَخْلَاسٍ زَهَادَةٍ صُفْرِ الْوُجُوهِ مِنَ التَّهَجُّدِ عُمَشُ الْعُيُونِ مِنَ الْبَكَاءِ ذُبُلُ الشَّفَاهِ مِنَ الذِّكْرِ خُمُصُ الْبُطُونِ مِنَ الطَّوَى تُعَرَفُ الرَّهْبَانِيَّةُ فِي وَجُوهِهِمْ وَالرَّهْبَانِيَّةُ فِي سَمْتِهِمْ مَصَابِيحُ كُلِّ ظُلْمَةٍ... إِنْ شَهِدُوا لَمْ يُعْرَفُوا وَإِنْ غَابُوا لَمْ يُفْتَقَدُوا أَوْلَيْكَ شِيعَتِي الْأَعْيُنُ وَالْأَخْوَانِي الْأَكْرَامُونَ إِلَّا هَاهُ شَوْقًا إِلَيْهِمْ؛ شِيعَةُ مَنْ بِهِ خُدا سَوْگَنْدَا بَرْدَارَنْدَا، دَانَا بِه خُدا وَ دِينِ اَنْدَا، مَطِيعِ اَمْرِ خُدا هِسْتَنْدَا، هِدَايَتِ يَافْتِگَانِ بِه مَحَبَّتِ اَلْهِی هِسْتَنْدَا، تَشْنَه عِبَادَتِ وَ مَلَاظِمِ زَهْدِ هِسْتَنْدَا، اَز شَبِ بیداری چهره زرد دارند، اَز اثر گریه چشْمهای فرو رفته و لبهای گویا به ذکر خدا و شکمهای خالی به خاطر گرسنگی دارند، خدایی بودن در چهره های آنها و رهبانیت در روشنشان شناخته می شود، چراغهای هر تاریکی هستند... اگر آشکار باشند، شناخته نمی شوند (خودنمایی نمی کنند) و اگر غایب باشند، مفقود نیستند (همه به آنها توجه دارند). آنها شیعیان [راستین و] پاکیزه و برادران گرامی من هستند. آه! چقدر شوق [دیدار] آنها را دارم!»

2- ولایتمداری

شیعیان هر جا باشند، بر محور ولایت و محبت اهل بیت علیهم السلام با هم می جوشند و در راه احیای امر اهل بیت علیهم السلام تلاش می کنند و از حمایت همدیگر غافل نمی شوند. علی علیه السلام در این باره فرمود: «شِيعَتُنَا الْمُتَبَاذِلُونَ فِي وَلَايَتِنَا الْمُتَحَابُّونَ فِي مَوَدَّتِنَا الْمُتَزَاوِرُونَ فِي إِحْيَاءِ أَمْرِنَا الَّذِينَ إِنْ غَضِبُوا لَمْ يَظْلِمُوا وَإِنْ رَضُوا لَمْ يُسْرِفُوا بَرَكَةٌ عَلَى مَنْ جَاوَزُوا سِلْمَ لِمَنْ خَالَطُوا؛ شیعیان ما بر محور ولایت ما [به همدیگر] بذل و بخشش می کنند، همدیگر را در مسیر محبت ما دوست می دارند، و برای زنده نمودن امر [و ولایت] ما [اجتماع می کنند و] به دیدار یکدیگر می روند؛ کسانی که اگر غضب کنند، ستم نمی کنند و اگر خشنود شوند، اسراف و زیاده روی نمی کنند و برکت بر همسایگان خود و سلامتی [و آرامش] برای همراهان خویش اند.»

3- عرفان و فضل

شیعه اگر به اهل بیت علیهم السلام محبت و عشق می ورزد، از سر آگاهی است؛ چرا که به خدا آگاهی دارند و از اوامر او با خبرند و این خداوند است که در قرآن دستور به محبت اهل بیت علیهم السلام داده است. شیعه غرق در جلال و جمال الهی است و عارف واقعی و سالک حقیقی کوی دوست می باشد؛ «شیعه یعنی می عشقی زخدا نوشیدن.»

علی علیه السلام در این زمینه می فرماید: «شِيعَتُنَا هُمُ الْعَارِفُونَ بِاللَّهِ الْعَامِلُونَ بِأَمْرِ اللَّهِ أَهْلُ الْفَضَائِلِ النَّاطِقُونَ بِالصَّوَابِ مَا كَوَّلَهُمُ الْقُوتُ وَمَلَبَسَهُمُ الْإِقْتِصَادُ وَمَشِيَهُمُ التَّوَاضُّعُ... تَحَسُّبُهُمْ مَرْضَى وَقَدْ خُوِلُوا وَمَا هُمْ بِذَلِكَ بَلْ خَاَمَرَهُمْ مِنْ عَظَمَةِ رَبِّهِمْ وَشِدَّةِ سُلْطَانِهِ مَا طَاشَتْ لَهُ قُلُوبُهُمْ وَذَهَلَتْ مِنْهُ عُقُولُهُمْ فَإِذَا اسْتَأْفُوا مِنْ ذَلِكَ بَادَرُوا إِلَى اللَّهِ تَعَالَى بِالْأَعْمَالِ الزَّكِيَّةِ لَا يَرْضَوْنَ لَهُ بِالْقَلِيلِ

وَلَا يَسْتَكْبِرُونَ لَهُ الْجَزِيلَ؛ شیعیان ما عارف به خدا، عمل کننده به امر خدا، دارای فضیلتها، و گویندگان به حق و صواب هستند. غذایشان قوت [لا یموت] و لباسشان متوسط و راه رفتنشان با تواضع [و فروتنی] است... آنها را بیمار و دیوانه می پنداری و حال آنکه چنان نیستند، بلکه خماری (خاموشی و سکوت) آنها از [درک] عظمت پروردگارشان و شدت سلطنت الهی است که در دلشان به وجود آمده و عقولشان از آن عظمت متحیر شده است. پس هر گاه مشتاق الهی شوند، به سوی خدای بلند مرتبه با اعمال پاکیزه سرعت می گیرند. برای خدا به [اعمال] کم راضی نمی شوند و [اعمال] زیاد را برای خدا فراوان نمی شمارند».

محمد بن حنفیه می گوید: وقتی که علی علیه السلام بعد از جنگ جمل وارد بصره شد، احنف بن قیس او را دعوت کرد و غذا برای او آماده نمود. پس آن گاه دنبال آن حضرت و اصحابش فرستاد. حضرت آمدند و فرمودند: احنف! یاران [و شیعیان] مرا فرا بخوانید! «فَدَخَلَ عَلَيْهِ قَوْمٌ مُتَخَشِّعُونَ كَأَنَّهُمْ شَيَانٌ بَوَالٍ فَقَالَ الْأَعْنَفُ بْنُ قَيْسٍ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ مَا هَذَا الَّذِي نَزَلَ بِهِمْ أَمْ مِنْ قَلَّةِ الطَّعَامِ أَوْ مِنْ هَوْلِ الْحَرْبِ فَقَالَ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِ لَا يَا أَعْنَفُ إِنَّ اللَّهَ سُبْحَانَهُ أَحَبَّ أَقْوَامًا تَنَسَّكُوا لَهُ فِي دَارِ الدُّنْيَا تَنَسَّكَ مَنْ هَجَمَ عَلَى مَا عَلِمَ مِنْ قُرْبِهِمْ مِنْ يَوْمِ الْقِيَامَةِ مِنْ قَبْلِ أَنْ يُشَاهِدُوهَا فَحَمَلُوا أَنْفُسَهُمْ عَلَى مَجْهُودِهَا؛ پس گروهی با فروتنی بر او داخل شدند که مانند مشک خشکیده بودند. احنف گفت: ای امیر مؤمنان! چه بر یاران تو نازل شده است [که این گونه لاغر اندام اند]؟ آیا به خاطر کمی غذاست یا ترس از جنگ؟ حضرت که صلوات خدا بر او باد فرمود: نه [هیچ یک از آنها نیست] ای احنف! [بلکه باید گفت:] به راستی خداوند سبحان دوست می دارد گروهی را که [زهد می ورزند و] خدا را در دنیا می پرستند؛ همچون [زهد و] عبادت کسانی که علم به نزدیکی قیامت بر آنها هجوم آورده و آنها نفسشان را بر تلاش برای قیامت قبل از مشاهده قیامت وادار می کنند».

اینکه از شیعه فقط نام بدانیم بد استما نمک گیر چنین لقمه بمانیم بد است

شیعه یعنی کفن سرخ بلا پوشیدن شیعه یعنی می عشقی ز خدا نوشیدن

4- حُسن ظاهر و باطن

شیعه هم ظاهر آراسته دارد و هم باطن زیبا و پاکیزه. علی علیه السلام در این باب می فرماید: «شِيعَتُنَا كَالْأَثْرِجَةِ طَيِّبٌ رِيحُهَا حَسَنٌ ظَاهِرُهَا وَبَاطِنُهَا؛ شیعیان ما مانند ترنج هستند که بوی خوش دارد و ظاهر و باطنش نیکوست».

□! شیخ صدوق در علل الشرایع روایت می کند که محمد بن ابی عمیر از امام کاظم از علت حذف حی علی خیر العمل توسط عمر از اذان سوال کرد امام فرمود:
«علت ظاهری را میخواهی بدانی یا علت باطنی را
گفت هر دو را
امام فرمود:

□♦ علت ظاهری آن بود که میخواستند که مردم از جهاد غافل نشوند با اتکال بر این که نماز بهترین عمل است اما علت باطنی آن بود که مراد از خیر العمل ولایت است (یعنی بشتابید به سوی اهل بیت) و آنان خواستند با حذف آن مانع از دعوت به سوی اهل بیت شوند^۱»
-138

روزی آقا رسول اکرم (ص) در یکی از جنگ ها از مولا علی بی خبر بود و فرمودند که هر کس خبر سلامتی علی (ع) را بیاورد هر حاجتی داشته باشد برآورده میکنم.
سلمان مولا علی (ع) را پیدا کرد و داستان را بازگو کرد و خواست که سریع برگردد که امام علی (ع) گفت: سلمان چیز گران بها از رسول اکرم (ص) بخواه. و اینطور درخواست کن یا رسول خدا زمانی که به معراج رفتی خداوند سه هزار کلمه را بعنوان رمز بین خود و شما آموخت، هزار کلمه بعنوان آموزش به امت خویش، هزار کلمه بعنوان آموزش به اولیاء الله و هزار کلمه رمز بین خود و خداوند من یکی از اون هزار کلمه رمز بین خدا و رسولش (ص) را میخواهم. سلمان آمد و خبر سلامتی مولا داد و درخواستی که علی (ع) به او آموخته بود را بیان کرد. رسول اکرم (ص) فرمودند:
سلمان این حرف تو نیست حرف علیست باشد میگویم. سلمان یک کاسه پر از آب و یک سوزن بیاورد.
بعد رسول اکرم (ص) سوزن را درون کاسه پر از آب کرد و درآورد، پرسید سلمان بر نوک سوزن چه میبینی؟
سلمان پاسخ داد اندکی رطوبت.

بعد رسول اکرم (ص) فرمود که سلمان به خدا قسم فردای قیامت هر کس به اندازه این رطوبت حب علی در دل داشته باشد در آتش جهنم نمی سوزد^۱.

139-

شخصی به نزد عالمی آمد و پرسید: با کدام استدلال، باور کنم وقتی در نماز، تیر از پای علی (ع) بیرون کشیدند، متوجه نشد؟ آن عالم به آیه 31 سوره یوسف اشاره کرد و گفت: چگونه زنان مصری با دیدن یوسف، دست خویش را بریدند و از خود غافل ماندند، در حالی که یوسف را - که بشری بیش نبود - می دیدند. علی (ع) در نماز، محو تماشای خدای یوسف آفرین است. چگونه از خویشتن باخبر باشد؟ دانایان راز به شکوه نقاش می نگرند، نه زیبایی نقش.

140-

معجزات عجیب زن زنا کار

شش مرد را پیش قاضی بردند به جرم زنا کاری و قاضی گفت که همه را سنگسار کنند؛ امام علی (ع) فرمود که این درست نباشد و چون حکم درست را پرسیدند فرمود که باید اولی را گردن زد، دومی را سنگسار کرد، سومی را حد زنا کار که صد تازیانه باشد زد، چهارمی را نیم حد ۵۰ تازیانه زد، پنجمی را تنیه نمایند و ششمی را بی مجازات ببخشند؛ و چون پرسیدند که جرم هر ۶ نفر یکی بوده اما مجازات آنها نه فرمود که: اولی کافر می باشد که به دروغ به اسلام آمده و با زن مسلمة ای زنا کرده که حکمش قتل است، دومی مرد محصن بود یعنی زن داشت و حکمش سنگسار است، سومی محصن نبود لذا حکمش حد است، چهارمی غلامی بود که حدش نصف می باشد، پنجمی نابالغ بود که تنیه کافی است و ششمی دیوانه بود که حکمی بر او نمی باشد.

141-

در بهترین مکان متولد شد (کعبه)

در بهترین روز متولد شد (جمعه)

جانشین بهترین پیامبر بود (محمد)

همسر بهترین زن دنیا بود (فاطمه)

پدر بهترین بچه های دنیا بود (حسن حسین)

در بهترین ماه به شهادت رسید (رمضان*)

در بهترین شب ضربت خورد(اول قدر)

در بهترین شب شهید شد(دوم قدر)

در بهترین حالت بود که ضربت خورد(نماز)

در بهترین حالت نماز بود (سجده)

142-

علی، مرد صلح و مدارا

سپاه کوفه هنگام عزیمت به صفین، جنگی که معاویه به راه انداخته بود، می‌بایست از رود فرات که در کنار شهر رقه بود می‌گذشتند و برای همین نیاز به پلی داشتند که از روی آن عبور کنند .

امام از مردم شهر درخواست کرد که پلی بر روی این رودخانه بسازند، اما مردم رقه که علی (ع) را دشمن می‌داشتند، نه تنها این کار را نکردند بلکه به نشانه مخالفت، قایق‌های خود را هم از کنار رودخانه برچیدند، و در ابتدا حتی دروازه‌های شهر را به روی آن حضرت بستند و مانع ورود سپاه به شهر شدند .

اما علی (ع) هیچ فشاری بر مردم رقه وارد نکرد و آنان را وادار به این کار نساخت، بلکه دستور داد راه را عوض کرده و از روی پل دیگری به نام مَنبج عبور کنند .

برای علی (ع) که حاکم و زمامدار عصر بود، در هم شکستن مقاومت شهر و یا توییح آن‌ها به خاطر تَمرد و مخالفتشان با خواسته حاکم امر، کار راحتی بود. اما علی (ع) از اهالی آرامش و مدارا بود. هیچ وقت نمی‌خواست کسی را بر خلاف میل و خواسته قلبی‌اش به کاری وادار کند و شیوه و منش حکومت‌داری‌اش نیز بر چنین اصولی استوار بود

143- ای امیرمؤمنان، چرا الآن دستگیرش نمی‌کنی که از شرش در امان باشی؟

خریّت بن راشد ناجی که بعدها از خوارج سرسخت شد و با یارانش به غارت شهرها و خونریزی مردم بیگناه دست زد، در جنگ صفین جزء سپاه امیرالمومنین بود. پس از جنگ و ماجرای حکمیت، روزی با سی تن از اصحابش نزد امام آمد و گفت: «دیگر از تو اطاعت نمی‌کنم و پشت سرت نماز نمی‌خوانم و فردا از تو جدا خواهم شد».

امام ضمن نصایحی، علت این تصمیم را از او جویا شد و خریّت قبول حکمیت و نشان دادن ضعف در مقابل معاویه را به عنوان دلیل ذکر کرد.

امام به او گفت: «نزد من بنشین تا بر طبق قرآن و سنت با یکدیگر گفتگو کنیم».

خریّت گفت: «فردا نزد تو خواهم آمد.» و از آن جا خارج شد. یکی از حاضران که از نیت شوم خریّت در فرار و جمع آوردن نیرو برای شورش و کشتار باخبر بود، به علی (ع) گفت: «ای امیرمؤمنان، چرا الآن دستگیرش نمی‌کنی که از شرش در امان باشی؟»

فرمود: «اگر قرار باشد که ما با همه کسانی که در مظان اتهام هستند برخورد کنیم، فقط زندان‌ها را پر خواهیم کرد و من این کار را پیش از آنکه آشکارا علیه ما کاری کنند، صحیح نمی‌دانم.»

در رفتار و منش علی (ع)، گفتگو حرف اول را می‌زد. او حتی به مخالفانش هم آنقدر بها می‌داد که رو در رویشان می‌نشست و با آن‌ها سخن می‌گفت، دلیل می‌آورد و دلیل می‌خواست و آن‌جا که گفتگو بی‌نتیجه بود، باز هم به خشونت و یا زور متوسل نمی‌شد و دست به شمشیر نمی‌برد؛ مگر برای دفاع مقابل کسانی که برای جنگیدن با او پیشقدم شده بودند^۱.

144-

فرزند_سیاه_پوست_از_زن_سفید_پوست

مردی همسرش را نزد خلیفه دوم برده و گفت: خودم و زنم سیاه هستیم و او پسری سفید به دنیا آورده. خلیفه رو به جمع کرده و نظر ایشان را خواست؛ همه گفتند زن باید سنگسار شود. مأموران اجرای حکم که زن را می‌بردند، در میانه راه با امیرمؤمنان (ع) برخورد کردند و حضرت ماجرا را پرسیدند و آنان شرح ماوقع گفتند. حضرت (ع) رو به مرد کرده و پرسیدند: آیا زنت را متهم می‌کنی؟ مرد گفت: نه. حضرت باز هم سؤال کردند: آیا در حال قاعدگی با او همبستر شده‌ای؟ مرد تأیید کرد و گفت: بله، یک شب که ادعا می‌کرد قاعده است، من گمان کردم به جهت سرما عذر می‌آورد؛ پس با او همبستر شدم. حضرت از زن نیز پرسید که آیا شوهرت در آن حال با تو نزدیکی کرده است؟ زن هم تأیید کرد. در این زمان امیرمؤمنان علیه‌السلام به آنان فرمود: برگردید که این فرزند، پسر شماست و علت سفیدشدنش این است که خون حیض بر نطفه غلبه کرده است؛ آن‌گاه که این کودک بزرگ شود، رنگ پوست او سیاه می‌شود

145- خوارزمی، از عایشه، نقل می‌کند که گفت: رسول خدا صَلَّی اللّٰهُ عَلَیْهِ وَاٰلِهٖ وَسَلَّم فرمود: یاد علی و نام او بر زبان داشتن عبادت است.

خوارزمی با اسناد به معاذ بن جبل گوید: رسول اکرم صَلَّی اللّٰهُ عَلَیْهِ وَاٰلِهٖ وَسَلَّم فرمود: نگاه کردن به علی عبادت است..

و نیز از عبد الله بن مسعود روایت شده است که گفت: رسول اکرم صَلَّی اللّٰهُ عَلَیْهِ وَاٰلِهٖ وَسَلَّم فرمود:

نگاه کردن به صورت علی عبادت است.

^۱کتاب اخلاق زمامداری، تألیف صابر اداک

و نیز از عایشه روایت شده است که گفت: ابو بکر را می دیدم که مرتب به صورت علی علیه السّلام نگاه می کرد! گفتم: پدر جان! نگاه کردن تو به صورت علی آن هم به این شکل دائماً، موجب شگفتی من شده است آیا علتی دارد؟ گفت: آری دخترم از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلّم شنیدم که فرمود: نگاه کردن به صورت علی علیه السّلام عبادت است.

عایشه بارها به مردم اعلام می نمود و می گفت: با یاد و نام علی بر زبان آوردن، مجالستان را زینت دهید^۱.

-146

حضرت علی فرمود

من کسی هستم که نوح را به اذن خداوند بر کشتی حمل کردم، من کسی هستم که یونس را از شکم ماهی به اذن خداوند نجات دادم، من کسی هستم که موسی را از دریا به اذن خداوند عبور دادم، من کسی هستم که ابراهیم را به اذن خدا از آتش نجات دادم و آن را تبدیل به گلستان کردم من خضر معلم موسی هستم^۲...»

-147

ولایت علی بن ابی طالب در سنت

حدیث ولایت

علمای اهل سنت با سندهای صحیح نقل کرده اند که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود:

إِنَّ عَلِيًّا مَنِّي وَأَنَا مِنْهُ وَهُوَ وَلِيَّ كُلِّ مُؤْمِنٍ بَعْدِي.

به راستی علی از من است و من از او هستم و او سرپرست همه مؤمنان، پس از من است.

حاکم نیشابوری پس از نقل این روایت گفته:

صحیح علی شرط مسلم.

این روایت صحیح است و شرایط صحیح مسلم را دارد.^۳

^۱ مناقب خوارزمی، فصل 23، ح 376

^۲ بحار الانوار ج 26 ص 5

المستدرک ج 3 ص 110.^۳

شمس الدین ذہبی نیز در تلخیص المستدرک این روایت را «صحیح» دانسته است.

محمد ناصر الدین البانی نیز در باره این روایت گفته:

صححه الحاكم الذهبي وهو كما قال.

این روایت را حاکم و ذہبی تصحیح کرده اند. این روایت، صحیح است همان گونه است که حاکم و ذہبی گفته

اند.^۱

دلالت کلمه ولی بر خلافت

برای فهم دقیق معنای کلمه «ولی» باید به سراغ کلمات خلفای اهل سنت در صدر اسلام برویم که آن ها از این معنا

چه فهمیده است. ابن کثیر در البدایه والنہایه گفته است:

قال ابوبکر: قد وُلِّيتُ أمرکم ولست بخیرکم. إسناده صحيح.^۲

ابوبکر (در نخستین سخنرانی خود بعد از خلافت) گفت: من حاکم شما شدم؛ و حال آن که از شما بهتر نیستم.

مسلم در صحیح خود نقل کرده است که عمر بن خطاب گفت:

فلما توفى رسول الله قال أبو بكر: أنا ولي رسول الله (ص)... ثُمَّ تُوَفِّيَ أَبُو بَكْرٍ وَأَنَا وَلِيُّ رَسُولِ اللَّهِ (ص) وَوَلِيُّ أَبِي

بَكْرٍ.^۳

زمانی که رسول خدا وفات کرد ابوبکر گفت: من جانشین رسول خدا هستم.... بعد ابوبکر فوت کرد من جانشین

رسول خدا و جانشین ابوبکر شدم.

روشن است که نمی توان معنای کلمه «ولی» را در این روایات به معنای «دوست»، «ناصر» و... گرفت؛ بلکه تنها می

توان به معنای حاکم، خلیفه، سرپرست گرفت؛ زیرا اگر به معنای دوست باشد، این معنا استفاده می شود که ابوبکر و عمر گفته

اند که تا رسول خدا زنده بود، ما با شما دوست نبودیم و الآن دوست شده ایم.

السلسلة الصحيحة، ج 5، ص 222.

البدایة والنہایة ج 6 ص 333.

مسلم ج 5 ص 152 ح 4468.

حدیث الخلافة

ابن ابی عاصم در کتاب السنه می نویسد که رسول خدا صلی الله علیه وآله خطاب به امیرمؤمنان علیه السلام فرمود:

وَأَنْتَ خَلِيفَتِي فِي كُلِّ مَوْءِنٍ مِنْ بَعْدِي

تو پس از من، جانشین من در میان همه مؤمنان هستی

البانی در باره سند این روایت گفته:

إِسْنَادُهُ حَسَنٌ.

سند این روایت «حسن» است^۱

حاکم نیشابوری این روایت را این چنین نقل کرد است که رسول خدا صلی الله علیه وآله خطاب به امیرمؤمنان علیه

السلام فرمود:

إِنَّهُ لَا يَنْبَغِي أَنْ أَذْهَبَ إِلَّا وَأَنْتَ خَلِيفَتِي.

شایسته نیست که من از میان مردم بروم؛ مگر این که شما جانشین من باشی.^۲

البانی وهابی در باره سند این روایت می گوید:

صَحَّحَهُ الْحَاكِمُ وَالذَّهَبِيُّ وَهُوَ كَمَا قَالَا.^۳

این روایت را حاکم و ذهبی تصحیح کرده است و این روایت صحیح است، همان گونه حاکم و ذهبی گفته اند.

حدیث امامت

ابونعیم اصفهانی با سند معتبر در کتاب معرفه الصحابه نقل کرده است که رسول خدا صلی الله علیه وآله فرمود:

انْتَهَيْتُ لَيْلَةً أُسْرِيَ بِي إِلَى السُّدْرَةِ الْمُتَهَيَّ، فَأُوحِيَ إِلَيَّ فِي عِلْيٍّ بِثَلَاثٍ: «أَنْتَ إِمَامُ الْمُتَّقِينَ، وَسَيِّدُ الْمُسْلِمِينَ، وَقَائِدُ الْغُرِّ

الْمُحَجَّلِينَ إِلَى جَنَّاتِ النَّعِيمِ».^۴

کتاب السنه لابن ابی عاصم، ص 551.

1

المستدرک ج 3 ص 133.

2

السلسلة الصحيحة ج 5 ص 222.

3

معرفه الصحابة، ج 3 ص 1587،

هنگامی که در شب معراج به سدرۃ المنتهی رسیدم، خداوند به من در باره علی (ع) سه چیز وحی کرد: به راستی که او پیشوای پرهیزگاران، سردار مسلمانان و جلودار روسفیدان به سوی بهشت سرشار از نعمت خداوند است.

این روایت معتبر است ؛ چنانچه حاکم نیشابوری گفته است:
صحیح الاسناد.^۱
سند این روایت صحیح است.

148- چرا علی علیه السلام از هجوم افراد به منزل دفاع نکرد؟
میگن غیرت و شجاعت علی کجا بود که دفاع نکرد؟

پاسخ

امیر مومنان در مرحله نخست و هنگامی که به خانه او تعرض کردند از خود واکنش شدید نشان داد و با عمر برخورد کرد چنان که چنین روایت شده است:
"علی خود را به عمر رساند و گریبان او را بگرفت و او را به شدت بر زمین کوفت و چنان ضربتی بر بینی و گردنش نواخت که گویی خواست او را بکشد."^۲
اما حضرت امیر تسلیم محض رسول الله بود و ایشان حضرت را دعوت به صبر و بردباری کرده بودند چنان که حضرت در وصیت خود به علی چنین فرمود:
"چون از دنیا رفتم و بدنم را در خاک نهادی در خانه ات بنشین و قرآن را آنگونه که دستور داده ام براساس واجبات، احکام و ترتیب نزول آیات جمع آوری کن،

تورا به صبر در برابر آنچه از این گروه به تو وفاطمه خواهد رسید سفارش میکنم صبر را پیشه خود ساز تا بر من وارد شوید^۱"

آری حضرت به دلیل دستور پیامبر مقاتله و مقابله را با آنان را ادامه نداد چرا که افراد ویارانی نداشت چنان که خودش فرمود:

"در امر خود نظر کردم نه یآوری دیدم و نه مدافع و همکاری مگر اهل بیت که مایل نبودم جانشان به خطر بیفتد لذا چشمان پراز خاشاک را بر هم گذارده همچون کسی که استخوان در گلوی گیر کرده، اب دهان فرو برده و با صبر در امری که بسیار تلخ برای قلب بود شکیبایی کردم"^۲

□! لذا حضرت بخاطر دوری از تفرقه مسلمین و نابودی اسلام اقدام عملی نکرد چنان که علمای اهل سنت روایت کرده اند که حضرت فرمود:

"به خدا سوگند اگر از تفرقه میان مسلمانان، بازگشت کفر و نابودی دین نمی ترسیدم قطعاً برخورد من با مخالفان غیر از آن چیزی بود که الان است"^۳

149-

از امام صادق سوال شد چرا علی فدک را در زمان خلافتش باز نگرداند؟

امام پاسخ داد:

"علی برای اقتدا به پیامبر فدک را بر نگردانید. پیامبر وقتی مکه را فتح کرد و عقیل خانه آن حضرت را فروخته بود به آن حضرت گفتند آیا به خانه خود بر نمی گردی؟

در پاسخ فرمود:

مگر عقیل برای ما خانه ای گذاشته است؟ ما خانواده ای هستیم که وقتی از ما به ظلم گرفته شود آن را بر نمیگردانیم و علی به خاطر همین فدک را پس نگرفت"^۴

۱ [۲] خصائص الائمة، رضی، ص 73

۲ [۲] بحار الانوار، ج 22 ص 484

۳ [۲] نهج البلاغه، خطبه 217

۴ [۲] شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید، ج 1 ص 184

[۲] الاستیعاب، ابن عبدالبر، ج 2 ص 497

۴ [۲] بحار الانوار، ج 29 ص 396

خداوند خطاب به پیامبرش می گوید:

"¹به مشرکان بگو) کافی است که خداوند و کسی که علم کتاب نزد اوست میان من و شما گواه باشد"

خداوند در این آیه از کسی سخن می گوید که علم کتاب نزد او است.

قرآن از آصف بن برخیا نام می برد که تنها دارای بخشی از علم کتاب بود چنان قدرتی داشت که توانست تخت بلقیس را از فاصله دور در یک چشم برهم زدن نزد سلیمان حاضر کند

"قال الذی عنده علم من الکتاب انا اتيک به قبل ان یرتد الیک طرفک- فلما راه مستقرا عنده قال هذا من فضل ربی"²

حال باید دید کسی که تمام علم کتاب نزد او است و خداوند تصریح میکند شاهد بررسالت پیامبر است کیست قرطبی از بزرگان اهل سنت از امام سجاد روایت میکند که فرمود:

"ذالک علی بن ابی طالب"

"³کسی که علم کتاب نزد اوست علی بن ابی طالب است"

آصف که دارای بخشی از علم کتاب بود توانست چنان کار بزرگی را بکند طبیعتا حضرت علی که دارای تمام علم کتاب است قدرتش در عالم بسیار فراتر خواهد بود

حضرت علی نیز تصریح کرده است که سایر اهل بیت نیز دارای علم کتاب هستند.

چنان که امام باقر فرمود

"⁴علم الکتاب نزد ما است و علی اول و افضل و بهترین ما بعد از پیامبر است"

¹رعد 43

نمل 40²

3

الجامع لاحکام القرآن، ج 9 ص 336

همچنین سایر علمای اهل سنت نیز روایت کرده اند که مراد از آیه حضرت علی است

شواهد التنزیل، ج 1 ص 307- ارجح المطالب، ص 86- ینابیع الموده، ص 103- علامه شافعی در مناقب، ص 157- تنزیل الایات، جبری، ص 15

⁴کافی، ج 1 ص 225

151- امام گفت دارم می بینم که چگونه به من خیانت می کند
زمانی که امام ابوموسی اشعری را برای حکمیت می فرستاد به او گفت به کتاب خدا حکم کن و از آن تجاوز نکن.
زمانی که رفت امام گفت دارم می بینم که چگونه به من خیانت می کند .
یکی از اصحاب گفت چرا او را می فرستید در حالی که میدانید خیانت می کند. امام پاسخ داد:
اگر خداوند به علم خودش بایندگان رفتار میکرد دیگر نیازی به ارسال رسل نبود¹

152-

اشهد أن علیاً ولی الله اولین بار در تاریخ به وسیله چه کسی در اذان و اقامه گفته شد؟
پاسخ
از روایات استفاده میشود که در زمان خود رسول خدا برخی صحابه در اذان خود شهادت به ولایت حضرت علی میدادند.
در روایتی آمده است:
"سلمان فارسی در زمان پیامبر در اذان و اقامه بعد از شهادت به رسالت پیامبر به ولایت امام علی نیز شهادت میداد. یکی از
اصحاب به محضر پیامبر آمد و گفت: یا رسول الله امروز چیز عجیبی شنیدم که به گوشم نخورده بود.
حضرت فرمود: چه شنیده ای؟
گفت: سلمان را دیدم که در اذان بعد از شهادت به نبوت شما به ولایت علی شهادت داد.
پیامبر فرمود:
خوب چیزی شنیده ای²
153-

امام علی صدای عدالت انسانی
الامام علی صوت العدالة الانسانیه نام کتابی است نوشته جرج سمعان جرداق پیرامون امام اول شیعیان که در سال ۱۳۳۵
(۱۹۵۶ میلادی) در بیروت توسط انتشارات دارالفکر الاسلامیه منتشر و در جهان اسلام مورد توجه وسیع قرار گرفت.
این کتاب در ۵ جلد با عناوین ذیل نگاشته شده است:
علی و حقوق بشر

¹ مناقب ابن شهر آشوب، ج 2 ص 261

² جواهر الولاية، ص 379 به نقل از سوالات ما، حسین تهرانی

شامل ۲۵۶ صفحه مروری بر اوضاع سرزمین حجاز، و خاندان وی، معرفی ویژگی‌های عبادی، اخلاقی و رفتاری و علمی و نهایتاً بررسی عهدنامه مالک اشتر

علی و انقلاب فرانسه

شامل ۲۵۶ صفحه که در آن ضمن بررسی ریشه‌ها و علل و تاریخ انقلاب فرانسه، دیدگاه‌ها و مبانی امام علی نیز بررسی و با یکدیگر مقایسه شده‌است و نهایتاً نتیجه‌گیری شده‌است که دیدگاه‌های وی در برگیرنده مبانی چهارگانه انقلاب فرانسه‌است. علی و سقراط

شامل ۲۳۹ صفحه که ظاهراً ۷۷ صفحه ادامه مجلد دوم بوده که برای تناسب حجم در جلد سوم ارائه شده‌است. نویسنده دیدگاه‌های سقراط و علی را ارائه کرده‌است.

علی و دوران زندگانی اش

شامل ۲۵۴ صفحه که به بررسی و معرفی دو تیره اموی و هاشمی که هر دو از قریش هستند پرداخته شده و ضمن ارائه رویدادهای دوران عثمان و قتل او به رویدادهای دوران خلافت علی پرداخته و سپس به بیان روزهای آخر زندگانی وی می‌پردازد.

علی و قومیت عربی

شامل ۲۷۰ صفحه شامل ارائه دیدگاه‌های آثار ابوالعلا معری، جبران خلیل جبران و میخائیل نعیمه، بخشی پیرامون دیدگاه‌های مستشرقان منصف و غیر منصف پیرامون علی و سپس در قسمتی با عنوان «آنچه در باره این کتاب گفته شده‌است» دیدگاه‌ها و تقدیرها از این کتاب ارائه شده‌است. وی درباره چاپ کتاب می‌گوید::

من عقیده دارم امام علی از مسیح بالاتر است. من شیفته شخصیت انسانی امام شده‌ام. ما کلاً مسیحی بوده‌ایم و بالطبع به امامت امام علی اعتقادی نداریم..... همان طور که متنش را می‌نوشتیم، سردبیر مجله الرساله آمد و گفت به ما بده که شماره به شماره چاپ کنیم. من قبول نکردم. بعد از اصرار و الحاح فراوان او عاقبت دو قسمت از متن را به او دادم. بلافاصله بعد از چاپ، رئیس کشیشان و راهبان فرقه کرملیه (از فرق مارونی مسیحی) گفت: من خودم این را به هزینه خودم چاپ می‌کنم..... اتفاقاً اول کار، مسیحی‌ها فهمیدند و آمدند پهلوی من. ذوق زده و شادان. می‌گفتند تو عرب را سرافراز کرده‌ای. پول جمع کرده بودند و می‌خواستند پول چاپ کتاب را به من بدهند. گفتم این کتاب را با پول خودم چاپ نکرده‌ام و رئیس راهبان کارملیه چاپ کرده. رفتند که به او پول بدهند. او گفت خجالت بکشید، من این را چاپ نکرده‌ام. این پول راهبانی است که در اینجا عبادت می‌کنند. ببرید این پول را بدهید به فقرا. بعدها آن کشیش - رئیس راهبان کارملیه - به من گفت من امام علی را دوست دارم و از برکت او فقرای ما نیز به نوایی رسیدند. نویسنده ۵۰ سال پس از انتشار کتاب می‌گوید که:

در این روزگار نیاز به امام علی(ع) و باورها و مواضع و نقش انسانی و بزرگ و عظیم او و امثال او، از بزرگان حقیقت و توجه به انسان بیش از نیاز هر زمان و دوران دیگری به علی(ع) و امثال اوست. این موضوع را هر انسانی که وجدان بیدار و درک درستی داشته باشد و به امور خواص و عوام به نیکی نظر کند درمی یابد، فرق نمی کند که این فرد به جهت عقاید و عاداتش از کدام گروه از انسان ها باشد و از کدام ملیت باشد و در کجا زندگی کند.[۱]

بازتابهای چاپ کتاب

این کتاب ابتدا با مقدمه میخائیل نعیمه در ۱۹۵۶ در بیروت چاپ شد وی ضمن تاکید بر اینکه علی تنها دارای قهرمانی هایی در میدان جنگ نبوده است، وی را دارای بینش پاک، طهارت وجدان و بیان سحرانگیز و ژرفای انسانیت و حرارات ایمان و مقام والای آنچه مردم را بدان می خوانده می داند و سپس به نکات برجسته کتاب از جمله: قدرت بیان نافذ و عاطفی و درخشان و دلنشین که تنه به ساحت شعر می ساید؛ موزون بودن کتاب از نظر توزیع حجم متعادل برای مباحث مختلف؛ کوشش شجاعانه و موفقیت در بازگویی اندیشه های سیاسی، دینی و اجتماعی و اقتصادی در صحن زندگی امروز بصورتی بدیع؛ می پردازد. این کتاب پس از انتشار با استقبال بالا و دور از انتظاری مواجه گردید ناشر (دارالفکر العربی) در مقدمه ای بر چاپ پنجم نوشت که کتاب غوغایی بزرگ پیاپی کرده زیرا میلیون ها خواننده از آن استقبال کرده اند و در مدت کوتاهی به فارسی، هندی و انگلیسی ترجمه شده است.

ناشر دیگری (دارلوائع) که آنرا منتشر کرده است در مقدمه ای بر یکی از نسخه ها آورده است که تا آلمان هیچ کتاب عربی با این میزان از استقبال مواجه نشده بود.

ترجمه به فارسی

یک جلد از کتاب را سید صدرالدین بلاغی ترجمه کرد ولی به چاپ نرسید، ترجمه دیگری نیز توسط ابوالحسن شعرانی ارائه و چاپ شد. ترجمه ای دیگر توسط سید هادی خسروشاهی به فارسی منتشر گردید و در سال ۱۳۴۲ در ایران چاپ شد. ترجمه کامل دیگری نیز توسط محمد علی سلطانی به انجام رسیده است که در دو مجلد منتشر شده است.[۲]

دلیل نوشتن درباره علی ابن ابیطالب

برای نخستین بار جرج جرداق درباره راز عدم نوشتن در باره شخصیت دیگری غیر از علی سخن می گوید و در گفت و گو با شفقنا بیان می کند: "عده ای از مردم کشورهای حوزه خلیج فارس و مصر به من پیشنهاد می کردند که مثلاً در مورد عمر و یا دیگران بنویسم... اما من نپذیرفتم نه به این خاطر که بخواهم بگویم عمر و یا کس دیگری بد است نه اصلاً اینطور نبود بلکه من پس از علی علیه اسلام کسی را شایسته نوشتن ندیدم و تصمیم گرفتم که جز در مورد علی (ع) ننویسم.... انقلاب علی علیه السلام انقلاب انسانی، اجتماعی، فکری و فرهنگی بود و در آن بین دو جبهه فسق و قتل و قاچاق انسان و برده و مرگ از یک

طرف و جبهه دین و رحمت و عدالت و انسانیت و آزادی و حیات فاصله های زیادی بود. موظف شدم که جبهه علی را که خالص ترین جبهه ها است، مورد بررسی و تحلیل قرار دهم. این جبهه راه را برای من روشن کرد و چراغ راهم شد".^۱

154- آن حضرت خطی را ر پیش روی خود کشید و فرمود این راه خداست

رسول خدا (صلی الله علیه و آله): جابر بن عبدالله انصاری گوید روزی ما نزد رسول خدا (صلی الله علیه و آله) بودیم آن حضرت خطی را ر پیش روی خود کشید و فرمود این راه خداست سپس دو خط دیگر نیز در طرف چپ و راست آن کشیده و فرمودند اینها راه شیطان هستند سپس دست خود را روی خط وسط گذاشتند و فرمودند این همان راه مستقیم که صراط علی بن ابیطالب (علیه السلام) میباشد است و چپ و راست که سوای راه اوست صراط شیطان است^۲

رسول اکرم (صلی الله علیه و آله): اگر عبادت کننده ای عبادت کند خدای عزوجل را به اندازه عمر نوح و برای او هم وزن کوه احد طلا باشد و در راه خدا اتفاق نماید و یک هزار سال پیاده به مکه برود و عمل حج انجام دهد و بعد در بین صفا و مروه در راه خدا مظلومانه شهید شود ولی ولایت علی بن ابی طالب (علیه السلام) را نداشته باشد بوی بهشت را نشود و داخل در آن نمیشود^۳

رسول اکرم (صلی الله علیه و آله): در شب معراج از جانب حق تعالی به من خطاب رسید ای محمد (صلی الله علیه و آله): علی (علیه السلام) در نزد من محبوبترین خلق است علی چراغ هدایت اولیای من است علی (علیه السلام) پرچمدار افراد مومن و صالح است علی نور است از برای کسی که اطاعت اوامر او نماید و علی کلمه تقوی و باقیه است برای افراد پرهیزکار که پس از مرگ ملازم آنها باشد ای محمد هر کس علی را دوست بدارد مرا دوست داشته و هر که با علی دشمنی ورزد مرا دشمنی نموده.^۴

155- او وقتی امیرالمومنین نامیده شد که هنوز روح در بدن آدم دمیده نشده بود

رسول اکرم (صلی الله علیه و آله): اگر مردم میدانستند علی (علیه السلام) از چه زمانی به امیرالمومنین لقب یافت حقیقتاً منکر فضیلت او نمی شدند و او وقتی امیرالمومنین نامیده شد که هنوز روح در بدن آدم دمیده نشده بود زیرا خداوند در عالم ذر مردم را بر نفس خودشان گواه گرفت فرمود: آیا من پروردگار شما نیستم و محمد (صلی الله علیه و آله) پیغمبر شما و علی (علیه السلام) امیرالمومنین بر شما نیست پس همه خلائق از روی میل و رغبت یا به اکراه و اجبار گفتند آری.^۵

ویکی پدیا، دانشنامه آزاد^۱

^۲. تفسیر المیزان جلد 7 صفحه 587

^۳. ارشاد القلوب جلد 2 صفحه 43

^۴تفسیر جامع جلد 6 صفحه 45

^۵تفسیر جامع جلد 2 صفحه 482

علی (علیه السلام) دست مهمانش را می شوید

روزی دو نفر مهمان که با هم پدر و فرزند بودند، وارد خانه علی (علیه السلام) شدند، مولای متقیان شخصاً از آن پذیرایی کرد، و با هم غذا خوردند، سپس قنبر غلام امیرالمؤمنین (علیه السلام) آب و لگن آوردند، تا میهمانان دستهای خویش را بشویند.

علی آب و لگن را از قنبر گرفت، و خواست دستهای مهمان بزرگسالش را خود شخصاً بشوید او فوق العاده احساس شرمندگی نمود و گفت: یا امیرالمؤمنین! شما با این همه عظمت و شخصیت می خواهید دست مرا بشوید، خدا مرا می بیند چگونه من این اسائه ادب را انجام دهم؟ حضرت فرمودند:

آرام باش و دستهایت را بشوی، من هم با شما تفاوتی ندارم! و برادر شما هستم، بنابراین باید تو را خدمت کنم! و در عوض در بهشت برین به پاداش آن نائل گردم.

علی مهمان را به حق ولایت خود سوگندش داد که آرام باشد بطوری که برای قنبر آرام می شد، سپس علی آب ریخت و مهمان دستهایش را شست آنگاه آب و ابرق را به پسرش محمد حنفیه داد و فرمود: پسر محمد! تو نیز آب بریز تا این پسر عزیز مهمان، دستهایش را بشوید، این را بدان که اگر او بدون همراهی پدرش به منزل ما می آمد، من خود به دستهای وی آب می ریختم، ولی خداوند دوست ندارد در کنار پدر فرزندش نیز همانند او تکریم گردد.

محمد حنفیه به دستور پدر آب ریخت، و پسر مهمان دستهایش را شست..¹

157- در زمان امیرمومنان علی (ع) اتفاق وحشتناکی که برای یک دختر رخ داد

عمار یاسر و زید بن ارقم گویند:

در حضور با صفای علی (ع) نشسته بودیم و ایشان در جایگاه قضاوت نشسته بودند که فرمودند:

ای عمار شمشیر ذوالفقار مرا بیاور!

من آوردم و حضرت آن را از غلافش در آورد و روی زانوانش گذاشت. ناگاه فریاد بلندی گوشها را پر کرد.

ایشان فرمود: ای عمار امروز غم و اندوه اهل کوفه را برطرف می نمایم

ای عمار کسی را که پشت در است وارد کن.

¹. بحار الانوار، ج 41 ص 55 و 56 ح 5. نقل از آفتاب ولایت ص 174 - 172

عمار گوید: من بیرون رفتم ناگاه پشت در زنی را دیدم که بر شتر قرار گرفته و می‌گرید و فریاد می‌زند ای دادرس درماندگان به سوی تو روی آوردم و توسل جستم پس رویم را سفید کن گره از امر مهم من بگشا.

عمار گوید: اطراف این بانو را هزار اسب سوار گرفته بودند با شمشیرهای از نیام کشیده گروهی طرفدار او و گروهی دیگر بر علیه او سخن می‌گفتند. آن زن از شتر پایین آمد اطرافانش نیز از مرکبها پایین آمدند و وارد مسجد شدند.

زن در برابر امیرمومنان ایستاد و گفت: ای علی به سوی تو آمدم زیرا تو دانای به آنچه شده و تا قیامت خواهد شد هستی! حضرت فرمود برو به مردم کوفه بگو به مسجد آمده و شاهد این قضاوت باشندا! و من چنین کردم مسجد از جمعیت پر شد!

امیرمومنان فرمود: ای گروهی که از شام آمده اید مشکلاتان را مطرح کنید! در این هنگام پیرمردی برخاست و گفت: سلام بر تو ای گنج فقیران! ای مولای من! این کنیزی که در برابر توست دختر من است او شوهر نکرده ولی اینک در خانه ی من حامله شده است. براستی او آبروی مرا در میان خاندانم برده. من به دلیری و سختی و کمال و عقل مشهورم. شجاعت من در میان عرب کم نظیر است با این حال در کار خود متحیر مانده ام و سرگردانم و موجب غم و اندوهم گشته!

امیرمومنان رو به دختر نمود و فرمود: ای دختر! نظر تو درباره آنچه پدرت اظهار میدارد چیست؟

دختر گفت: من دوشیزه هستم راست می‌گوید. ولی اینکه من حامله هستم سوگند به خدا هرگز خیانتی نکرده ام. تو جانشین رسول خدا و وارث او هستی تو می‌دانی که من در ادعایم دروغ نمی‌گویم چیزی بر تو پنهان نیست مشکل مرا حل کن!

در این هنگام علی(ع) بالای منبر رفت و الله اکبر گفت و قرآن خواند و فرمود قابله ی شهر کوفه را خبر کنید!

زنی بنام خولا که قابله زنان کوفه بود آمد. حضرت به او فرمود: میان خود و مردم پرده ای بزن و ببین این دختر حامله است یا نه؟ قابله دستور را اجرا کرد و آمد و گفت: بله او هم دوشیزه و هم حامله هست!

علی(ع) فرمود: کجاست کسی که ادعا می‌کرد مقام حق را داراست تا این مشکل را حل کند؟ عمرو بن حرث لعنت الله به مسخره گفت: این مشکل فقط به دست توست امروز امامت تو بر ما ثابت میشود!!

امیرمومنان رو به پدر دختر نمود و فرمود: ای اباالغضب! آیا تو از شهر دمشق نیستی؟ گفت: آری. فرمود: آیا از قریه ای به نام اسعار نیستی؟ گفت: آری.

فرمود: آیا در میان شما کسی هست که همین الان بتواند تکه ای یخ بیاورد؟ گفت: یخ در شهر ما زیاد است ولی هم اکنون توانایی حاضر نمودن را نداریم! فرمود فاصله میان شهر ما و شما دویست و پنجاه فرسنگ است؟ گفت: آری مولای من!

فرمود: ای مردم اینک بنگرید به آنچه که خدا از علم نبوی به علی عطا فرموده. عمار گوید: علی(ع) دست مبارک خود را در حالی که بر منبر نشسته بود دراز کرد و تکه یخی آورد که هنوز قطرات آب از آن چکه می‌کرد در این هنگام مردم فریاد زدند و موج فریاد جمعیت مسجد را فرا گرفت حضرت فرمود آرام باشید اگر بخوام کوه یخ را حاضر میکنم.

آنگاه به قابله فرمود: این تکه یخ را بگیر و به همراه دختر از مسجد بیرون رو، آنگاه تشتی زیر او بگذار و این تکه یخ را در نزدیکی رحم او قرار ده زالویی بیرون خواهد آمد که وزن آن پنجاه و هفت مثقال و دو دانه است. قابله چنین کرد که علی(ع) گفت. ناگاه زالوی بزرگی داخل تشت افتاد و آن را وزن کردند همان اندازه بود که حضرت فرموده بود. و آن را به مسجد آوردند امام آیاتی تلاوت فرمود و گفت :

ای اباالغضب! دخترت زنا نکرده جز آنکه او در ده سالگی در جایی وارد آب شده و این زالو وارد رحم او گشته و از آن موقع تا حالا در رحم او بوده و بزرگ شده است

¹ در این هنگام پدر دختر برخاست و می گفت: گواهی میدهم که تو میدانی آنچه را که در رحمها است و آگاه از ضمایی..

-158

از دانایی پرسیدند

نظر شما در مورد مولا علی (ع) چیه؟

ایشان پرسید : بهترین مکان کجاست ؟
گفتم : مسجد

پرسید : بهترین جای مسجد کجاست ؟
گفتم : محراب

پرسید : بهترین عمل چیه ؟
گفتم : نماز

پرسید : بهترین نماز ؟
گفتم نماز صبح

¹ سیصد و بیست داستان از معجزات و کرامات امام علی (ع)

پرسید : بهترین قسمت نماز؟
گفتم: سجده

پرسید : بهترین قسمت بدن ؟
گفتم : سر

پرسید : بهترین قسمت سر ؟
گفتم پیشانی

پرسید : بهترین ماه؟
گفتم رمضان

پرسید : بهترین شب؟
گفتم شب قدر

پرسید : بهترین نحوه مردن ؟
گفتم شهادت

آنوقت به من گفت :
مولا علی در ماه رمضان در شب قدر در مسجد در محراب مسجد ،
در حال نماز ،
نماز صبح در سجده نماز فرق مبارکش شکافت !

در شب نیمه شعبان در خدمت امیرالمومنین (علیه السلام) بودم.

امام سوار شتری شدند و برای کار مهمی به دهی رفتند

«در اثنای راه در جایی فرود آمدند و خواستند که تجدید وضو نمایند.»

من نیز افسار شتر را داشتم. یک مرتبه گوش های شتر تیز و مضطرب شد که نتوانستم آن را نگه دارم .

امام (علیه السلام) پرسیدند: چه شده است؟

عرض کردم: شتر چیزی دیده که اینگونه بی تاب می کند .

امام نگاه کردند و فرمودند :

درنده ای است. سپس ذوالفقار را برداشت و چند قدم جلو رفت .

آن درنده شیری بود و چون صدای امام را شنید نزدیک آمد و مانند گناهکاران سر در پیش انداخت .

امام دست دراز کرد و موی گردن شیر را گرفت و فرمود :

مگر نمی دانی که من اسدالله و ابوالاشبال (پدر شیران کوچک) و حیدرم .

قصد شترم را نمودی؟

در این هنگام شیر به زبان فصیح عرض کرد :

یا امیرالمومنین، هفت روز است که شکاری به دستم نیامده و گرسنگی بی طاقتم کرده است. از دور شیخ شما را دیدم.

خجل که خدای تعالی بر من گوشت دوستان و عترت شما را حرام گردانیده و گوشت دشمنان شما را حلال کرده است .

امام دست بر پشت شیر کشید و با او حرف زد تا آن که عرض کرد:

یا ولی الله، گرسنگی، گرسنگی. امام دست بر آورد و فرمود:

خداوندا، به حق محمد و آل محمد (صلی الله علیه و آله وسلم) او را روزی ده.

در همان حال بود که چیزی نزد شیر آمد و شیر به خوردن مشغول شد .

بعد امام پرسید: مسکن تو کجاست؟

گفت: کنار رود نیل .

فرمود: اینجا چه میکنی؟

عرض کرد: به قصد زیارت شما به حجاز آمده ام. در آنجا کوفه را نشان دادند و نزد شما آمدم. حال اجازه رفتن می خواهم که دو پسر و جفتی دارم که از من بی خبرند .

چون اجازه گرفت

عرض کرد: یا امیرالمومنین، در این سفر به قادسیه می روم و از گوشت سنان اهل شامی که از دشمنان شماست و در جنگ صفین گریخته، توشه راه می کنم. امام دعا کرد و شیر رفت .

منفذ ابن اصبغ گوید: متعجب و حیران

شدم که امام فرمود: ای منقذ از این واقعه تعجب نمودی؟ بدان خدایی که دانه را می رویاند و خلق را می آفریند، اگر از معجزاتی که رسول خدا (صلی الله علیه و آله وسلم) به من تعلیم داده، ظاهر کنم مردم به گمراهی می افتند .

و بعد امام متوجه نماز شد و پس از آنکه نمازش تمام شد در خدمتش بودم تا به قادسیه رسیدیم

درحالی که اذان صبح بود. در میان مردم غوغایی بود که می گفتند: سنان اهل شامی را شیری خورد و استخوان های بدنش را نشان دادند.

من واقعه سخن گفتن شیر با امام را برای مردم نقل کردم.

مردم دویدند و به خدمت امام رسیدند و از وجودش تبرک جستند^۱ .

160- حوض کوثر

آیت الله سید محمدتقی آل ،بحرالعلوم نقل می کند

پس از وفات علامه امینی پیوسته در این فکر بودم که علامه امینی عمرش را قربانی و فدای مولا علی علیه السلام ساخت . مولا در آن عالم با وی چه خواهد کرد؟

این فکر مدت ها در ذهنم بود تا اینکه شبی در عالم رویا دیدم گوئی قیامت بر پاشده و عالم حشر است و بیابانی سرشار از جمعیت ولی مردم همه متوجه یک ساختمان هستند. پرسیدم: آنجا چه خبر است؟

گفتند: آنجا حوض کوثر است .

من جلو رفتم و دیدم حوضی است و باد امواجی در آن پدید آورده و متلاطم است. وجود مقدس علی بن ابیطالب علیهما السلام کنار حوض ایستاده اند و لیوان های بلوری را پر ساخته و به افرادی که خود می شناسند؛ می دهند در این اثنا همه ای برخاست. پرسیدم: چه خبر است؟ گفتند: امینی آمد؟

به خود گفتم بایستم و رفتار مولا علی علیه السلام با امینی را به چشم بینم که چگونه خواهد بود؟

قدم مانده بود که امینی به حوض برسد. دیدم که حضرت لیوان ها را به جای خود گذاشتند و دو مشت خود را از آب کوثر

¹تحفة المجالس، ص 84:::

پر ساختند و چون امینی به ایشان رسید به روی امینی پاشیدند و فرمودند : خدا روی تو را سفید کند که روی ما را سفید کردی!

از خواب بیدار شدم فهمیدم که مولا علی علیه السلام پاداش تالیف الغدیر را به مرحوم امینی داده است.....
-161-

تقدیم به دوستداران امیرالمؤمنین علی بن ابیطالب (علیه السلام

علی (علیه السلام) کیست؟؟؟

می گشایم لب خود را ز ثنای ولی الله،

جناب اسد الله، امامی که امیر مؤمنین است،

و از بعد پیمبر به همه مردم دنیا، پیام آور دین است،

نگاهش به خدا عین یقین است،

همه هستی عالم پدر خاک زمین است،

مپندار که او هم بشری خاک نشین است،

به والله قسم او شرف عرش برین است،

و نامش به اذان تا ابدالدهر طنین است،

چه در عرش و چه در فرش، خود عشق همین است،

علی بر دل خشکیده ی ما آب حیات است

علی کیست؟ علی حیدر کرار،

علی کیست ؟

علی عشق شرربار،

علی صاحب اسرار،

علی ماه شب تار،

علی کعبه و عالم همه پرگار،

علی کیست؟

علی شرط ولایت،

علی شور قیامت،

علی اصل شهادت،

علی باب امامت،

علی بر همه ی خلق جهان شاه کرامت،

علی بر همه ی خلق جهان راه نجات است

علی عشق خود خالق اکبر،

علی بهر نبی بوده برادر،

علی کفو بتول حضرت صدیقه اطهر،

علی بهر ملائک، بود ذکر مکرر،

علی بوده و باشد بر اهل یقین سرور و رهبر،

علی هست مع الحق، و حق با علی در یک خط و محور،

علی معجزه ی دست خداوند،

علی فوق بشر خلقت برتر،

علی هر نفسی لایق ذکر صلوات است

اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ

اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ

اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ

اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ

فقط حیدر امیر المومنین است

-162-

امام محمد باقر (علیه السلام) فرمودند

روزی که آن فرشته بزرگ روح القدس با همه فرشتگان صف زده به نظم برخیزند و هیچ کس سخن نگوید جز آن کسی که

خدای مهربان به سخن اذن دهد و او سخن به صواب گوید فرمودند:

چون روز قیامت فرا رسد،

شعار «لا اله الا الله و محمد رسول الله صلی الله علیه و آله» از قلب های همه محو می گردد مگر کسانی که اقرار به

ولایت علی بن ابیطالب (علیه السلام) داشته باشند و این به سبب قول خدای سبحان «الا من اذن له الرحمن» است که خدای رحمان به آن کسانی که به ولایت امیرالمؤمنین علی (علیه السلام) اقرار داشته باشند اجازه دخول به بهشت می دهد^۱.

163-

در کتاب جامع المعجزات رضا قائمی نقل شده: روزی از روزها امیرالمؤمنین علی (ع) در مسجد کوفه نشسته بود. مردی از اهل کوفه به خدمت آن حضرت رسیده و بعد از سلام عرض کرد: من شما را دوست دارم .

امام (ع) فرمودند: با زبان یا قلب و زبان؟ جواب داد: با قلب و زبان شما را دوست دارم. حضرت فرمودند: انشاءالله به تو نشان خواهیم داد که چه کسی مرا با دل و زبان دوست دارد. امام (ع) فرمودند: برخیز با من بیا .

از کوفه بیرون رفتند و حضرت فرمودند: چشمت را روی هم بگذار. آن مرد چشمانش را روی هم گذاشت و سه قدم برداشت. حضرت فرمودند: چشمت را باز کن، چشمش را باز کرد. خودش را در شهری بزرگ دید که مردم آن بعضی مسلمان و برخی کافر بودند .

امام فرمودند: با من بیا تا دوست قلبی و زبانی را به تو معرفی کنم. رفتند تا به دکان قصابی رسیدند. امام درهمی به آن مرد داده و فرمودند: از این قصاب گوشت خریداری کن. مرد کوفی درهم را گرفت و به سوی قصاب رفت و گفت: این درهم را بگیر و به گوشت بده .

قصاب او را غریب دیده، لذا از او پرسید: اهل کجایی؟ گفت: اهل کوفه هستم. قصاب گفت: تو از شهر مولای من علی بن ابی طالب (ع) هستی؟ گفت: بله. قصاب گفت: باید امشب مهمان من باشی به خاطر محبت علی مرتضی (ع). کوفی گفت: رفیقی دارم. قصاب گفت: او را نیز بیاور .

کوفی به خدمت امام (ع) آمده و جریان را به عرض آن حضرت رسانید و باهم بر در دکان قصاب رفتند. قصاب با خوشحالی پرسید: شما از کوفه، شهر مولای من امیرالمومنین (ع) هستید؟ جواب دادند: بله .

قصاب دکانش را بست و باهم به خانه آمدند. قصاب به همسرش گفت: دو مرد غریب از شهر مولایم علی ابن ابی طالب (ع) نزد من آمدند، آنها را گرمی بدار. همسر قصاب با شادی برخاست و برای آنها مکان لایقی را فرش کرده و مشغول خدمت شد .

امام (ع) نگاهی به داخل خانه کرد، دو طفل کوچک دوست داشتنی مثل دو ستاره درخشان مشاهده کرد. شبانگاه قصاب به خانه آمد به همسر خود گفت: چه کردی؟ گفت: آنچه دستور دادی انجام دادم. مغرب شد و امام به نماز مشغول گردید. قصاب به آن بزرگوار اقتدا کرد. بعد از نماز مغرب شخصی در خانه قصاب را کوبید .

قصاب بیرون آمد و جلادی را دید و گفت: چه کار داری؟ گفت: پادشاه دستور داده تو را به قتل برسانم و خونت را برای او ببرم. چرا که او بیمار شده و برای صحتش اطباء خون محب علی (ع) را تجویز کرده اند. قصاب گفت: من مهمان دارم، اجازه بده سفارش آنها را به همسرم بکنم .

داخل خانه شد و به همسرش گفت: ای یار وفادار و بانوی نیکوکار، مهمانان را گرمی بدار که شنیده ام مولای من مهمان را زیاد دوست دارد. من بیرون منزل کاری دارم. این را گفت و از خانه بیرون رفت. بلافاصله کودکش از پی پدر بیرون رفتند و پدر متوجه نشد. جلاد قصاب را زیر تیغ خوابانید .

ناگاه پسر بزرگتر پیش رفت و گفت: ای جلاد پدرم را رها کن و مرا به جای او به قتل برسان. جلاد طفل را زیر تیغ خوابانید، خواست سر از بدنش جدا کند برادر کوچک خود را روی برادر بزرگتر افکند. جلاد هر دو را کشت و خون آنها را گرفته به نزد پادشاه برد و تمام ماجرا را نقل کرد .

قصاب با چشم پر آب و جگر کباب سر و تن فرزندان خود را برداشته و مخفی از همسرش در زاویه خانه اش گذاشت و نزد همسرش رفت و گفت: غذا را حاضر کن. سپس به خدمت امام آمد و دید نمازشان تمام شده است. سفره را گسترده و غذا را آورد و گفت: بفرمایید به نام خدا و محبت مولایم غذا میل کنید .

امام فرمودند: تا بچه ها نیایند غذا نمی خوریم! قصاب گفت: ای برادر غذا بخورید، بچه ها جای دیگری رفته اند! امام فرمودند: ما غذا نمی خوریم تا آنها بیایند. هر چه قصاب اصرار به غذا خوردن کرد، امام قبول نکردند؛ تا این که فرمودند: آیا مرا نمی شناسی؟ من مولای تو علی بن ابی طالب هستم .

قصاب گفت: ای مولای من فرزندان، مال و همسرم فدای تو باد! سپس نزد همسرش رفت. زن گفت: بچه هایم کو؟ قصاب گفت: خاموش باش که به خاطر محبت مولایم ذبح شدند. همسرش گریان شد. قصاب گفت: ساکت باش که مهمان مهربان، کودکانه را زنده خواهد کرد. زن گفت: چه طور زنده می کند؟ قصاب گفت: این مهمان امیرالمومنین (ع) است .

همسر قصاب با شنیدن این کلمات خودش را روی قدم های امام انداخت. امام فرمودند: ناراحت نباش! الان به اذن خدا فرزندان را زنده می کنم. امام به قصاب فرمودند: نعش طفلانت را بیاور. قصاب نعش کودکان را آورد. امام برخاست دو رکعت نماز به جای آورد و دعا کرد. مرد کوفی می گوید: ناگاه دیدم آن دو طفل نشستند و گفتند: لَبِیک، لَبِیک، یا مولانا یا ابالحسن، و بر قدم های آن حضرت افتادند و دست و پای آن بزرگوار را بوسیدند. و قصاب و همسرش بسیار مسرور شدند .

امام به آن مرد کوفی فرمودند: آیا شما هم مثل این قصاب با زبان و قلب مرا دوست دارید؟ گفت: نه. امام فرمودند: این ها محب قلبی و زبانی من هستند. آن وقت نشستند و غذا خوردند .

قصاب دامن امام را گرفت و گفت: ای آقای من.¹

164- امیرالمومنین امام علی (ع)

ابن عباس گوید

روزی عمر بن خطاب به امیرالمومنین (ع) گفت

ای ابالحسن، از این تعجب نمی کنم که به تمامی مسائل پاسخ می گویی، بلکه متعجبم که چگونه بی درنگ و بدون تفکر به آنها پاسخ می دهی؟ !

حضرت علی (ع) در پاسخ او دست خود را باز کرده و فرمود: این چند تاست؟ عمر بلافاصله گفت: پنج تا. حضرت فرمود: چرا در نظر دادن عجله کردی؟ عمر گفت: این مساله نیاز به تفکر نداشت .

حضرت لبخندی زد و فرمود: تمام علوم در نظر من، مانند همین مساله جزیی است در نزد تو^۱ !

165- یا فارس الحجاز أدرکنی

برسی رحمه الله در کتاب «مشارق»

نقل میکند که؛

در حکایت سلمان رضی الله عنه روایت شده است؛

وقتی که شیر بر او حمله کرد،

گفت؛ یا فارس الحجاز أدرکنی؛

ای اسب سوار حجاز مرا دریاب،

ناگهان اسب سواری ظاهر گردید

او را خلاص کرد

و به آن شیر دستور داد؛

از الآن مرکب او باش.

و سلمان بر او هیزم بار می کرد،

و به خاطر اطاعت کردن از فرمان،

آقا علی علیه السلام* بارکشی می کرد

و آنها را از صحرا تا دروازه شهر می آورد^۲.

^۱بحار الانوار، ج 40، ص 147.

امام باقر (علیه السلام) فرمود:

چون دختر یزدگرد را نزد عمر آوردند دوشیزگان مدینه برای تماشای او سرکشیدند، و چون وارد مسجد شد، مسجد از پرتوش درخشان گشت

کنایه از اینکه اهل مسجد از قیافه و جمال آن دختر شادمان و متعجب گشتند عمر به او نگریست. دختر رخسار خود را پوشید و گفت: اف بیروج بادا هرگز (وای روزگار هرگز سیاه شد) عمر گفت این دختر مرا ناسزا می گوید.

حضرت علی (علیه السلام) فرمود:

او به تو ناسزا نمی گوید، به او اختیار بده که خودش مردی از مسلمین را انتخاب کند و در سهم غنیمتش حساب کن مهرش را از سهم بیت المال آن مرد حساب کن

عمر به او اختیار داد، دختر آمد و دست خود را روی شانه امام حسین (علیه السلام) گذاشت، امیرالمومنین (ع) به او فرمود: نام تو چیست؟ گفت: جهان شاه،

حضرت فرمود: بلکه شهر بانویه باشد. سپس به حضرت امام حسین (علیه السلام) فرمود: ای ابا عبدالله از این دختر بهترین شخص روی زمین برای تو متولد شود و علی بن الحسین (علیه السلام) (امام سجاد) از او متولد گشت و علی بن الحسین (علیه السلام) را ابن الخیرین (پسر دو برگزیده) می گفتند، زیرا برگزیده خدا از عرب هاشم بود و از عجم فارس و روایت شده است که ابوالاسود دونلی درباره آن حضرت شعری بدین مضمون سروده است: پسری که از یکسو به هاشم و از یکسو به شاه کسری می رسد گرامی ترین فرزندی است که بدو بازوبند بسته اند^۱.

آقا امیرالمومنین علیه السلام فرمود:

"او بر ما حقی دارد که هر چه بکند در دنیا نمی توانیم او را کیفر دهیم

روزی مرحوم آیت الله بهجت در رابطه با بزرگواری ائمه اطهار (صلوات الله علیهم) فرمودند:

در نزدیکی نجف اشرف، در محل تلاقی دو رودخانه فرات و دجله آبادی است به نام «مصیب»

^۱ اصول کافی، ج ۲ زندگی علی بن الحسین (ع)

که مردی شیعه برای زیارت مولای متقیان امیر المؤمنین علیه السلام از آنجا عبور می کرد و مردی که در سر راه مرد شیعه خانه داشت همواره هنگام رفت و آمد او را مسخره میکرد.

حتی یک بار آن مرد هتاک به ساحت مقدس آقا جسارت کرد و مرد شیعه خیلی ناراحت شد.
چون خدمت آقا مشرف شد، خیلی بی تابی کرد و ناله زد که:
تو می دانی این مخالف چه می کند
آن شب آقا را در خواب دید و شکایت کرد.

آقا امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود:
"او بر ما حقی دارد که هر چه بکند در دنیا نمی توانیم او را کیفر دهیم:
او روزی در محل تلاقی آب فرات و دجله نشسته بود و به فرات نگاه می کرد، ناگهان جریان کربلا و منع آب از حضرت سید الشهدا (علیه السلام) به خاطرش افتاد و پیش خود گفت:
عمر بن سعد کار خوبی نکرد که اینها را تشنه کشت، خوب بود به آنها آب می داد بعد همه را می کشت.
سپس ناراحت شد و یک قطره اشک از چشم او ریخت...

از این جهت بر ما حقی پیدا کرد که نمی توانیم او را جزا بدهیم".

آن مرد شیعه می گوید:
از خواب بیدار شدم، به محل برگشتم، سر راه آن مرد با من برخورد کرد و با تمسخر گفت:
آقا را دیدی و از طرف ما پیام رساندی؟!!

مرد شیعه گفت:
آری پیام رساندم و پیامی دارم.
او خندید و گفت: بگو چیست؟
مرد شیعه جریان را تا آخر تعریف کرد.
مرد سنی تا شنید سر به زیر افکند و کمی به فکر فرو رفت و گفت: خدایا، در آن زمان هیچ کس در آنجا نبود و من این را به کسی نگفته بودم، آقا از کجا فهمید...!

او بلافاصله حقانیت حضرت علی علیه السلام را پذیرفت و شیعه شد.^۱...

-168

معاویه عصبانی می شود!

معاویه وارد مکه شد،

گروهی بر معاویه وارد شدند و گفتند: آیا میدانی که ابن عباس تفسیر قرآن میکند

معاویه گفت :

خب ابن عباس پسر عمه ی پیغمبر بوده، او از هاشمیان است! اگر او نکند که تفسیر کند؟!!

گفتند: تفسیر میکند آیات رو به نفع علی بن ابیطالب! ما از این شاکی هستیم!

معاویه گفت: خودم رسماً وارد مجلس می‌شوم و جمعشان را برهم می‌زنم.

معاویه وارد مجلس تفسیر ابن عباس میشود، ابن عباس با چنان کیفیتی تفسیر آیات میکرد که معاویه هیچ جای اعتراضی برخورد
ندید!

بعد از مجلس معاویه رو به ابن عباس کرد و گفت:

ابن عباس تو تفسیر آیات میکنی یا فضائل علی بن ابیطالب را بازگو میکنی؟!!

ابن عباس گفت :

معاویه به من بگو کجای قرآن است که فضائل علی بن ابیطالب نیست؟ از خودت هم سوال میکنم جواب میدهی؟

"أَمَّا أَنْتَ مُنْذِرٌ وَلِكُلِّ قَوْمٍ هَادٍ" این آیه برای کیست معاویه؟

معاویه گفت :

¹ <http://v0.bahjat.ir/index.php/2011-09-08-10-59-54/hekayat.html>

رسول خدا فرمود منذر این امت منم و هادی وجود علی بن ابیطالب است! ولی ابن عباس حتما باید این آیه را بخوانی؟!

ابن عباس گفت : "إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا" بگو این آیه برای کیست معاویه؟

معاویه گفت : این هم قصه ی طهارت و عصمت علی بن ابیطالب و اهل بیتش است، درست! ولی حتما باید این را بخوانی؟

ابن عباس گفت : "إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَهُمْ رِكَعُونَ" معاویه این آیه برای کیست؟

معاویه گفت : زمانی که علی بن ابیطالب انگشتر در راه خدا داد این آیه بر حق علی نازل شد، قبول دارم! ولی حتما این را باید بخوانی؟

ابن عباس گفت : "عَمَّ يَتَسَاءَلُونَ عَنِ النَّبَاِ الْعَظِيمِ" معاویه بگو این آیه در حق کیست؟

معاویه گفت : رسول خدا فرمود خبر عظیم علی بن ابیطالب است که هم مردم ازش میپرسند و هم من از علی خواهم پرسید، ولی ابن عباس حتما باید این را بخوانی؟

ابن عباس گفت : "وَاعْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللَّهِ جَمِيعًا وَلَا تَفَرَّقُوا" بگو بینم این آیه برای کیست؟

معاویه گفت : پیغمبر فرمود حبل الله علی بن ابیطالب است دست به دامن علی بزنید و جای دیگر نروید که گمراه میشوید. ولی باید همین را تفسیر کنی؟

ابن عباس گفت : "كَفَى بِاللَّهِ شَهِيدًا بَيْنِي وَبَيْنَكُمْ" این آیه برای چیست معاویه؟

معاویه گفت : این قصه قصه ی علم علی بین ابیطالب است که خدا همه ی علم جاری رو در سیره ی او تعریف میکند، ولی لازم است حتما این را بخوانی؟

ابن عباس گفت : "قُلْ تَعَالَوْا نَدْعُ أَبْنَاءَنَا وَأَبْنَاءَكُمْ وَنِسَاءَنَا وَنِسَاءَكُمْ وَأَنفُسَنَا وَأَنفُسَكُمْ" بگو به من که این آیه برای کیست؟

معاویه گفت : این هم ماجرای مباحله با اهل نجران است که خدا در این آیه علی بن ابیطالب را پیغمبر میخواند، ولی برای مردم حتما باید همین را بخوانی؟

ابن عباس گفت : "سَأَلَ سَائِلٌ بِعَذَابٍ وَاقِعٍ" این آیه برای چیست معاویه؟

معاویه گفت : روز غدیر شخصی نزد رسول خدا آمد و گفت این سخنان از خودت بود یا از خدا؟ پیغمبر فرمود امر رسالت بود،

شخص رو به پیغمبر کرد و گفت به خدا بگو بر من عذاب وارد کند که تحمل ولایت علی را ندارم و خداوند جلوی همگان دشمن علی را هلاک کرد، ابن عباس قبول دارم! آیا باید همین آیه را بخوانی؟

ابن عباس گفت : "يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنْزِلَ إِلَيْكَ" این آیه دیگر برای چیست معاویه؟

معاویه گفت : این هم ماجرای ابلاغ ولایت علی بن ابیطالب است قبول دارم! ولی این را حتما باید بازگو کنی؟

ابن عباس گفت : "أَلَيْسَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ" معاویه به من بگو این دگر برای کیست؟

معاویه گفت : این آیه هم اکمال دیانت در پرتوی ولایت علی بن ابیطالب است ولی آیه ای دیگر بخوان نه این!

ابن عباس از جا بلند شد و گفت :

معاویه به من بگو کجای قرآن را بخوانم که فضل علی بن ابیطالب نباشد؟! کجا را بخوانم که از علی بیان نشده باشد؟!!

معاویه گفت : اصلا ابن عباس بخوان "إِذَا زُلْزِلَتِ الْأَرْضُ زِلْزَالَهَا"

ابن عباس: معاویه در این مورد هم شرمنده تم که حتی این آیه هم فضل علی بن ابیطالب است!

معاویه گفت : علی در این آیه دگر چه میکند ابن عباس؟!

ابن عباس گفت : نشیدی بعد از رسول خدا یک سال نگذشته بود که زلزله ای بر مدینه آمد که همه ی مردم از شدت وحشت از خانه به در شده بودند و علی در میانشان حاضر شد و خواند این آیه را و پایش را بر زمین کوبید و فرمود :
زمین ! ابوتراب بر تو امر میکند آرام گیر!

معاویه که از غضب بر خود میپیچید گفت :
ابن عباس راحت بگو تا قرآن باشد، علی هم خواهد بود^۱

-169

ای محمد؛

علی اول است ، علی آخر و ظاهر و باطن است و او هر چیز را میداند
امیرالمومنین امام علی (ع)
مولانا امام صادق علیه السلام به نقل از پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله فرمودند

هنگامی که خداوند مرا به آسمانها بالا برد و با من گفتگو کرد قسمتی از آن گفتگو ها این بود که فرمود:

ای محمد؛

علی اول است ، علی آخر و ظاهر و باطن است و او هر چیز را میداند.

عرض کردم:

خداوندا ؛ آیا این اوصاف تو نیست ؟

حضرت حق بعد از توصیف خودش آن جملات را برایم تفسیر کرد و فرمود:

^۱بحار الانوار ج ۴۴ ص ۱۲۵

علی اول است یعنی
اول شخصی از امامان است که از او میثاق گرفتم.

علی آخر است یعنی
آخر شخصی هست که او را قبض روح می کنم و او جنبیده ای است که با مردم تکلم خواهد کرد^۱.
ای محمد؛

علی ظاهر است یعنی
هر آنچه را برای تو از طریق وحی گفتم برای او ظاهر کردم.
ای محمد؛

علی باطن است یعنی
آن سری که تو را از آن با خبر کردم و تو پنهان کردی، در باطن علی هم قرار دادم و او در نهان دارد، پس سری بین من و تو نیست که او نداند.

ای محمد؛
علی به آنچه از حلال یا حرام آفریده ام عالم است و آن را می داند^۲.

-170-

معجزه امیرالمؤمنین علی (ع)

امام حسین - علیه السلام - می فرماید

روزی پیش علی - علیه السلام - نشسته بودیم و آنجا درخت اناری خشکی بود .

عده ای از افراد دوست و دشمن ان حضرت وارد شدند. آنان به حضرت، سلام کردند و امام فرمود

^۱ اشاره به آیه ۸۲ سوره نمل

^۲ القطره تألیف مرحوم علامه مستنبط رحمت الله علیه جلد اول صفحه ۲۹۶

«بنشینید.»»

سپس فرمود

«امروز به شما معجزه ای نشان می دهم که مثل مائده در میان بنی اسرائیل باشد.»»

آنگاه فرمود: «به درخت نگاه کنید.»»

درخت خشکی بود که ناگهان آب بر شاخه هایش جریان پیدا کرد و سبز شد و برگ آورد و میوه هایش تا بالای سر ما آمد. سپس رو کرد به ما که از دوستدارانش بودیم گفت
دستتان را دراز کنید و از میوه ها بچینید و بخورید .
و ما نیز دستهای خود را دراز کردیم و از آن انارها چیدیم و خوردیم .
تا آن زمان میوه ای به خوشمزگی آن نخورده بودیم .
سپس به کسانی که او را دشمن می داشتند رو کرد و فرمود:

«بچینید و بخورید.»»

اما آنان وقتی که دستشان را بردند، انار بالا رفت و هیچ یک از آنها نتوانستند حتی یک انار بچینند !

گفتند: یا امیر المؤمنین! چرا دست آنها رسید ولی دست ما نرسید .

فرمود:

«بهشت نیز همین طور است، فقط دست دوستان ما به نعمتهای بهشت می رسد، نه دست دشمنان ما»»

آنان وقتی که از منزل خارج شدند،

گفتند: این از سحر علی بن ابی طالب، کم است.

سلمان گفت: چه می گوید؟ سحر است یا شما نمی بینید؟^۱

-171

سبز شدن درخت خشکیده

حارث اعور می گوید

با علی - علیه السلام - از شهر خارج شدیم و به سرازیری رودی رسیدیم .
و در آنجا درخت خشکیده ای را دیدیم که پوست آن کنده و شاخه هایش خشک شده بود .
حضرت با دست مبارکش به آن زد و فرمود :
به اذن خدا سبز و میوه دار شو .
ناگهان شاخه های درخت سبز و میوه هایش انبوه شد،
و از آن میوه ها چیدیم، خوردیم،
برداشتیم و آوردیم .
فردای آن روز نیز رفتم دیدم همان طور سبز و دارای میوه می باشد^۱

172- ناگهان موجی بزرگ از فرات برخاست و حضرت را در برگرفت

جابر میگوید

با امیر المومنین علیه السلام در کنار فرات می رفتیم که ناگهان موجی بزرگ از فرات برخاست و حضرت را در برگرفت تا
حضرت را از من پنهان کرد و آنگاه موج دوباره به فرات بازگشت چون امام را دیدم هیچ رطوبتی بر لباس و بدن امام نبود از
این اتفاق زبانم بند آمده بود و بسیار تعجب کردم از امام علت این اتفاق را پرسیدم
امام فرمودند :

آن را مشاهده کردی

عرض کردم :بله

امام فرمودند

ملکی که موکل بر آب است بیرون آمد و بر من سلام کرد و من را در آغوش گرفت.^۲

173-

ص:177

^۱الخراج و الجرائح ص180

امالی شیخ طوسی^۲

درباره نهج البلاغه

در سال 400 هجری کتابی دینی به زبان عربی از زیر قلم دانشمندی شریف که از رجال بزرگ علمی آن زمان بود، بیرون آمد. مؤلف ارجمند این کتاب پس از شش سال چشم از جهان فرو بست ولی تألیفش تا کنون که یک هزار سال تمام از عمر پرافتخارش می گذرد، به حیات معنوی و درخشان خود ادامه داده تا آنجا که بر تارک کتب ادبی قدم نهاده و روی دیده مسلمین مأوی گرفته و در سینه حفاظ و حاملان حدیث جایگزین شده و زبان و عَاط و خطبا بدان مزین گشته و از نوک قلم مؤلفین متبخر تراوش کرده و صدها برابر خود آن کتاب در اطرافش قلم فرسایی شده است.

نام شریف این کتاب «نهج البلاغه» و نام مؤلف بزرگوارش «ابوالحسن محمد بن حسین بن موسی بن محمد بن موسی بن ابراهیم بن موسی بن جعفر (ع)» ملقب به «شریف رضی یا سید رضی» می باشد

در طی این ده قرن، کتاب نهج البلاغه مانند هزاران کتاب دینی دیگر مورد نظر و بحث و مطالعه و انتقاد دانشمندان نکته سنج و باریک بین بوده است. آنان کتابهایی را که لایق مطالعه و بحث دیده اند، کلیه مطالب و موضوعات و حتی گاهی بسیاری از جملات و کلمات آنها را تحت کنترل و بررسی قرار داده و نقض و ابرامها نموده و در شروح و تعلیقات خود حاصل قضاوت خویش را درباره آن کتب نوشته و برای ما به یادگار گذاشته اند

این دانشمندان علاوه بر مداحی استطرادی که از نهج البلاغه در ضمن تألیفات غیر مربوطه به آن کتاب نموده اند، متجاوز از سیصد جلد کتاب (چنان که در فصل آینده ذکر می شود) در اطراف نهج البلاغه قلم فرسایی نموده و به عنوان شرح و حاشیه و ترجمه و فهرست و مستدرک به نظم و نثر و زبان های مختلف از عامّه و خاصّه کتاب نوشته اند و هر یک از این علما، نهج البلاغه را به زبانی ستوده و تعریف کرده اند و اشعار عربی بسیاری در مدح خود کتاب یا مطلق کلام امیر المومنین (ع) گفته اند که تنها علامه محقق، مرحوم حاج میرزا حبیب الله هاشمی خویی، 12 قطعه از این اشعار را که در حدود هشتاد بیت است، در کتاب منهاج البراعه ایراد نموده است که ما در اینجا فقط دو بیت از آن را به جهت تناسب با این رساله یادآور می شویم:

کتاب کان الله رصع لفظه

بجوهر آیات الکتاب المنزل

حوی حکما کالدّر تنطق صادقاً

فلا فرق الا انه غیر منزل¹)

یعنی «نهج البلاغه کتابی است که گویی خداوند متعال الفاظش را با گوهرهای آیات قرآنی زینت داده است. این کتاب شامل حکمتهایی است مانند مروارید درخشان و به راستی و صداقت، گویا و سخنران. فرقی بین این کتاب و قرآن مجید نیست جز آنکه این کتاب از طرف خدای نازل نگشته است.»

بسیاری از شارحین نهج البلاغه جمله معروف «کلامه دون کلام الخالق و فوق کلام المخلوق» را در این مقام یاد می کنند. برخی دیگر

منهاج البراعه، میرزا حبیب الله هاشمی خویی، ج 1، ص 242 تا 246.¹

به این کتاب شریف لقب «اخ القرآن» داده اند و کلمه «اخ» که در اصل لغت به معنی برادر است، در مواردی به معانی مصاحب و همزاد و مانند، به کار می رود و پیداست که اخوت نهج البلاغه با قرآن به ملاحظه همین معانی مجازی است. یعنی کسانی که می گویند نهج البلاغه «اخ القرآن» است، مقصودشان این است که نهج البلاغه راهی را پیموده است که قرآن آن را پیموده و بخوبی از قرآن متابعت کرده و قدم و قدم جای قدم قرآن نهاده است.

و معلوم است که طبق عقاید دینی مسلمین - مخصوصاً شیعه امامیه - بعد از کلمات پیغمبر اکرم (ص) سخنی شبیه تر به قرآن از کلام امیر المؤمنین علی - علیه السلام - یافت نمی شود؛ زیرا آن حضرت، اعلم و أخطب و ابلغ امت است و هادی و رهبر و خلیفه بحق است بر ایشان. اولین شاگرد مکتب قرآن او است و معلمی جز رسول خدا (ص) نداشته است و از زمانی که لقمه ای را می جوید و در دهان علی (ع) می گذاشت تا زمانی که علی (ع) جسد شریف پیغمبر را غسل داد و به خاک سپرد، از او جدا نشد. این ست که ما هم امروز پس از طی ده قرن به پیروی از علمای محقق سلف می گوییم «نهج البلاغه اخ القرآن» است و با تصدیق میلیونها مسلمان مواجه می شویم..

درباره نهج البلاغه پس از هزار سال تحقیق و نقد و بررسی به اتکای حدیث شریف «علی مع القرآن والقرآن مع علی» وادله دیگر، می گویند نهج البلاغه اخ القرآن و از معتبرترین کتب اسلامی است و در اطرافش آنقدر قلمفرسایی می کنند که بعد از قرآن نظیرش در این زمینه در دنیا یافت نمی شود.

در نهج البلاغه، امیر المؤمنین (ع) بعد از آنکه شرح حالات و زهد و تقوای پیغمبر اکرم (ص) را بیان می کند و اصحابش را به پیروی از آن حضرت امر می نماید در آخر خطبه می فرماید: «فما اعظم منه الله عندنا حين انعم علينا به سلفاً نتبعه و قائداً نطأ عقبه». «خدا چه منت بزرگی بر ما نهاد که چنین رهبر و پیشروی به ما ارزانی داشت تا ما از او پیروی نماییم و قدم جای قدمش گذاریم.»^۱).

شرح حال نهج البلاغه

سخنانی که امیر المؤمنین علی (ع) در زمان خلافت خویش یا قبل از آن به اصحابش القا می فرمود، طبق سیره عرب و به مقتضای حافظه سرشار این قوم و نبوغی که در این خصیصه دارند، در سینه های اصحاب محفوظ بود و نیز نامه هایی که آن حضرت در زمان حکومت و هنگام وفات به عنوان «فرمان» یا «وصیت» به کاتبش املا فرموده بود، نگهداری شده و باقی بود. بعضی از اصحاب از همان زمان اقدام به تالیف و نوشتن می نمودند و این مطالب گرانها را در اوراق و دفاتر ضبط می کردند؛ از این جمله «ابو سلیمان زید بن وهب جهنی کوفی» است که در جنگ صفین حاضر بوده و مجموعه یی به نام «کتاب الخطب» گرد آورده است.^۲ تا زمانی که تالیف و تدوین

نهج البلاغه، خطبه 159.

الذریعه، شیخ آقا بزرگ تهرانی، ج 14، ص 111.

حدیث توسعه یافت و این ذخایر گرانها بدان اوعیه^(۱) منتقل و مرتسم^(۲) گشت، دوازده مجموعه به نام «خطب امیر المؤمنین» در قرن اول و دوم هجری تألیف شد که بعضی از آنها به روایت صادقین (ع) از آن حضرت نقل شده است.^(۳)

سپس طبق سیره ی مؤلفین، خطب مزبور از کتابی به کتاب دیگر منتقل می گشت و در کتابخانه ها مضبوط بود. در سال 381 هجری ابونصر شاپور بن اردشیر که از وزرای دانشمند و فضل دوست و شیعه مذهب بهاء الدوله بویهی است کتابخانه مهمی در کرخ بغداد تأسیس کرد. این کتابخانه نظیر «بیت الحکمه» معروف هارون الرشید خلیفه عباسی بود.

محمد کردعلی می گوید: «شاپور بن اردشیر کتب ذی قیمت و نفیسی که در فارس و عراق متفرق بود، در این کتابخانه جمع کرد و دستور داد از روی تألیفات اهل هند و چین و روم، استساخت کنند تا اینکه بیش از ده هزار کتاب نفیس و جلیل که اکثر آنها به خط مؤلفین اصلی بود، در این کتابخانه گرد آورد.» یاقوت حموی می گوید: «کتابخانه یی بهتر از آن که شاپور بن اردشیر در بغداد وقف کرده بود، در دنیا پیدا نمی شد و همگی آن کتب، اصول معتبره و به خط ائمه و بزرگان نوشته شده بود.» ابن اثیر گوید: «در این کتابخانه تنها صد قرآن به خط ابن مقله - خوشنویس معروف - موجود بود و چون وزیر مزبور اهل فضل و ادب بود دانشمندان از اطراف و اکناف جهان مؤلفات خود را به کتابخانه او اهدا می نمودند.»^(۴)

این کتابخانه معظم به دستور مؤسس ارجمندش تحت نظر و اختیار سیدرضی - قدس سره - قرار داشت و آن سید جلیل همیشه از این کتابخانه پر برکت و همچنین از کتابخانه خصوصی و بزرگ برادرش - سید مرتضی که دارای هشتاد هزار کتاب بود و به همین جهت او را «ثمانینی» می گفتند - استفاده می کرد و در سال 400 هجری کتاب نهج البلاغه ی موجود را از برکت این دو کتابخانه معظم تألیف کرد.

سید شریف به اتکای این دو کتابخانه اسناد و مدارک مجموعه ی خویش را جز در دوازده مورد مخصوص، ذکر نکرده است و چنانکه در مقدمه ی کتاب می گوید مقصودش از تألیف نهج البلاغه انتخاب گوهرهای بلاغت و گلچین کردن قسمتهای جالب از کلام علی (ع) بوده است نه استقصا و استیعاب آنها. بدین جهت در بسیاری از موارد از خطبه ی مفصلی که در کتب دیگر حدیث موجود است، تنها قسمتی از صدر یا ذیل آن را آورده است که گاهی شارحین نهج البلاغه مانند ابن ابی الحدید و حاج میرزا حبیب الله خویی در هنگام شرح قسمتهای غیر مذکور را نیز بیان می کنند.

سید شریف نمی دانست که 41 سال بعد از وفات او کتابخانه معظم و معتبر شاپور طعمه ی حریق و آتش می شود و جهالت و شرارت

اوعیه: ظروف.¹

مرتسم: نقش گشتن، ترسیم شدن.

2

الذریعه، ج 7، ص 187.

3

الکامل فی التاریخ، ابن اثیر، ج 8، ص 88، چاپ دوم، بیروت، 1387 هـ (1967م).

4

بنی نوع بشر چنین سرمایه‌ی سعادت و گنجینه‌ی معارف و ذخایر نایاب را فدای اغراض پوچ و بی‌مایه خصوصی خویش می‌کند. اگر آن رادمرد شریف چنین احتمالی می‌داد شاید تمام سخنان علی(ع) را با مصادر و مآخذ در مجموعه خویش می‌آورد. اکنون پس از ده قرن فاضل معاصر شیخ هادی کاشف الغطاء- مدّ ظلّه- این خدمت علمی را به عهده گرفته و کتابی به عنوان مستدرک نهج البلاغه و مدارک آن تألیف نموده است^(۱). مؤلف محترم در این کتاب شریف، قسمت‌های سه‌گانه نهج البلاغه را یک به یک بررسی نموده و به مقدار مآخذی که در دست داشته است، اسناد و مدارک نهج البلاغه را از کتب علمای قبل از سید رضی پیدا کرده و در کتاب خویش این اسناد را ذکر نموده است^(۲).

شرح نهج البلاغه

کتاب‌ها و مجموعه‌هایی که درباره‌ی نهج البلاغه نوشته شده است، بعد از قرآن در بین کتاب‌های اسلامی از لحاظ تعدّد و کثرت رتبه اوّل را حایز است..

اولین کسی که نهج البلاغه را شرح نموده است، علی بن ناصر معاصر «سید شریف» می‌باشد که کتابش به نام «اعلام نهج البلاغه» موسوم است. دیگر کتابی از سید شریف مرتضی- برادر مؤلف نهج البلاغه و متوفی به سال (436ه)- است که به نام «تفسیر الخطبه الشقشقیه» نوشته است^۳.

علامه امینی در جلد چهارم کتاب الغدیر ۸۱ شرح نهج البلاغه را معرفی کرده است.. معروفترین شرح نهج البلاغه شرح نهج البلاغه ابن ابی‌الحدید معتزلی بغدادی، شرح ابن میثم بحرانی، شرح خوئی و از معاصران، ترجمه و تفسیر نهج البلاغه اثر شیخ محمدتقی جعفری و شرح نهج البلاغه تألیف شیخ محمدتقی شوشتری، را می‌توان نام برد..

ترجمه‌های نهج البلاغه

ترجمه‌های متعددی از این کتاب به فارسی در دسترس است که از آن میان می‌توان به ترجمه‌های سید جعفر شهیدی، علی نقی فیض‌الاسلام، جواد فاضل، محمدتقی جعفری، سید محمد مهدی جعفری، حسینعلی منتظری، حسین انصاریان، محمد دشتی، مصطفی زمانی، علی اصغر فقیهی از نهج البلاغه اشاره کرد. نهج البلاغه منظوم (خطبه‌ها) به اهتمام علی توکلی گنابادی مهمترین اثر منظوم فارسی بر اساس نهج البلاغه است.

ترجمه روسی نهج البلاغه: عبدالکریم تاراس چرنینکو^۴

دانشمندان دیگری پس از این فاضل معاصر، کار او را تکمیل کرده و در این باره نوشته اند، همچون شیخ عبدالله نعمت و سید عبدالزهره حسینی محلاتی^۱

این اسناد و مدارک را در صفحات 234 الی 265 کتاب مستدرک نهج البلاغه تألیف شیخ هادی کاشف الغطاء می‌توان دید.

2

<http://rasekhoon.net/article/show/747605/> نهج-البلاغه-چیست^۳

ویکی‌پدیا، دانشنامه آزاد^۴

موضوعات خطبه‌های نهج البلاغه

- خطبه ۱: خطبه در ابتدای آفرینش آسمان و زمین و آدم
- خطبه ۲: خطبه پس از بازگشت از صفین
- خطبه ۳: خطبه معروف به شَقِشَقِیّه
- خطبه ۴: خطبه بعد از کشته شدن طلحه و زبیر
- خطبه ۵: خطبه بعد از وفات پیامبر (صلی الله علیه و آله) در خطاب به عباس و ابوسفیان
- خطبه ۶: خطبه هنگامی که از او خواستند طلحه و زبیر را دنبال نکند
- خطبه ۷: خطبه مریدان شیطان را مذمت می‌نماید
- خطبه ۸: خطبه برای برگرداندن زبیر به بیعت
- خطبه ۹: خطبه در وصف خود و دشمنانش در جمل
- خطبه ۱۰: خطبه در تحریک شیطان نسبت به اهل جمل و عواقب وخیم آن
- خطبه ۱۱: خطبه وقتی که در نبرد جمل پرچم را به دست فرزندش محمد حنفیه داد
- خطبه ۱۲: خطبه وقتی که در نبرد جمل پیروز شد
- خطبه ۱۳: خطبه در نکوهش بصره و اهل آن پس از نبرد جمل
- خطبه ۱۴: خطبه در همین موضوع (بصره و مردم آن)
- خطبه ۱۵: خطبه در رابطه با برگرداندن املاک بیت‌المال
- خطبه ۱۶: خطبه هنگامیکه در مدینه با او بیعت شد
- خطبه ۱۷: خطبه درباره کسیکه در میان مردم عهده‌دار منصب قضاوت شود
- خطبه ۱۸: خطبه در نکوهش اختلاف علما در فتاوی
- خطبه ۱۹: خطبه به اشعث بن قیس
- خطبه ۲۰: خطبه در بیداری از غفلت و توجه به حضرت حق
- خطبه ۲۱: خطبه در توجه به قیامت
- خطبه ۲۲: خطبه هنگامیکه خبر بیعت شکنان جمل به حضرتش رسید
- خطبه ۲۳: خطبه در دل‌داری به تهیدستان و تأدیب ثروتمندان
- خطبه ۲۴: خطبه در جنگ با مخالفان
- خطبه ۲۵: خطبه وقتی که او خبر رسید که ارتش معاویه به شهرها دست‌اندازی کرده‌اند

- خطبه ۲۶: خطبه در وصف حال مردم جاهلی و دوران سکوت خود
- خطبه ۲۷: خطبه در نکوهش اصحاب از نرفتن به جهاد
- خطبه ۲۸: خطبه در بی‌وفایی دنیا و توجه به آخرت
- خطبه ۲۹: خطبه پس از برنامه حکمین و تاخت و تاز ضحاک بن قیس
- خطبه ۳۰: خطبه درباره قتل عثمان
- خطبه ۳۱: خطبه قبل از جنگ جمل
- خطبه ۳۲: خطبه در نکوهش زمان خود
- خطبه ۳۳: خطبه به هنگام خروجش برای جنگ با اهل بصره
- خطبه ۳۴: خطبه در تحریک مردم برای جنگ با شامیان
- خطبه ۳۵: خطبه بعد از جریان حکمیت
- خطبه ۳۶: خطبه در ترساندن اهل نهروان
- خطبه ۳۷: خطبه در ذکر فضائل خود
- خطبه ۳۸: خطبه در تعریف شبهه
- خطبه ۳۹: خطبه در نکوهش یاران، و دعوت به جهاد
- خطبه ۴۰: خطبه زمانی که شنید خوارج نهروان می‌گویند: لَا حُكْمَ إِلَّا لِلَّهِ
- خطبه ۴۱: خطبه در تحذیر از مکر و حيله
- خطبه ۴۲: خطبه در نکوهش آرزوی دراز و پیروزی از هوای نفس
- خطبه ۴۳: خطبه پس از آنکه جریر بن عبدالله بَجَلی را برای بیعت گرفتن از معاویه فرستاد
- خطبه ۴۴: خطبه وقتی که مصلقه بن هُبیره شیبانی به سوی معاویه فرار کرد
- خطبه ۴۵: خطبه در روز فطر در نکوهش دنیا
- خطبه ۴۶: خطبه وقتی که برای حرکت به شام تصمیم گرفت
- خطبه ۴۷: خطبه درباره کوفه
- خطبه ۴۸: خطبه زمان رفتن به سوی شام
- خطبه ۴۹: خطبه در توحید الهی
- خطبه ۵۰: خطبه در بیان فتنه
- خطبه ۵۱: خطبه زمانی که ارتش معاویه در جنگ صفین آب را بر یاران آن حضرت بست
- خطبه ۵۲: خطبه در بی‌وفایی دنیا

- خطبه ۵۳: خطبه در مسئله بیعت
- خطبه ۵۴: خطبه وقتیکه به نظر یارانش در اجازه برای آغاز جنگ صفین تأخیر نمود
- خطبه ۵۵: خطبه در مقایسه یاران پیامبر با یاران خود
- خطبه ۵۶: خطبه در وصف معاویه
- خطبه ۵۷: خطبه در خطاب به خوارج نهروان
- خطبه ۵۸: خطبه زمانی که عزم بر جنگ خوارج داشت
- خطبه ۵۹: خطبه وقتی که خوارج به قتل رسیدند
- خطبه ۶۰: خطبه درباره خوارج
- خطبه ۶۱: خطبه زمانی که او را از ترور ترساندند
- خطبه ۶۲: خطبه در نکوهش دنیا
- خطبه ۶۳: خطبه در تشویق به عمل صالح
- خطبه ۶۴: خطبه در توحید الهی
- خطبه ۶۵: خطبه در آداب جنگ
- خطبه ۶۶: خطبه در حق انصار
- خطبه ۶۷: خطبه وقتی که امارت مصر را به محمد بن ابوبکر وا گذاشت
- خطبه ۶۸: خطبه در سرزنش اصحاب سست پیمان خود
- خطبه ۶۹: خطبه سحرگاه روزی که ضربت به فرق مبارکش رسید
- خطبه ۷۰: خطبه در سرزنش اهل عراق
- خطبه ۷۱: خطبه در آن درود فرستادن به پیامبر (صلی الله علیه وآله) را تعلیم می دهد
- خطبه ۷۲: خطبه در بصره درباره مروان بن حَکَم
- خطبه ۷۳: خطبه زمانی که شورای خلافت قصد بیعت با عثمان کرد
- خطبه ۷۴: خطبه زمانی که شنید بنیامیه او را متهم به قتل عثمان می کنند
- خطبه ۷۵: خطبه در تشویق به عمل صالح
- خطبه ۷۶: خطبه هنگامیکه سعید بن عاص حق او را بازداشت
- خطبه ۷۷: خطبه از دعا‌های آن حضرت
- خطبه ۷۸: خطبه وقتی که قصد حرکت به سوی خوارج نمود
- خطبه ۷۹: خطبه پس از پایان جنگ جمل در مذمت زنان

- خطبه ۸۰: خطبه درباره زهد
- خطبه ۸۱: خطبه در وصف دنیا
- خطبه ۸۲: خطبه موسوم به «غراء» که از خطبههای اعجاب انگیز اوست
- خطبه ۸۳: خطبه درباره عمروعاص
- خطبه ۸۴: خطبه در صفات خداوند
- خطبه ۸۵: خطبه در توحید الهی و سفارش به تقوا و مشورت
- خطبه ۸۶: خطبه در وصف پرهیزکاران و فاسقان و مقام خاندان نبوت
- خطبه ۸۷: خطبه در بیان هلاکت مردم
- خطبه ۸۸: خطبه در حال مردم پیش از بعثت و پس از آن
- خطبه ۸۹: خطبه در توحید الهی و پند و اندرز
- خطبه ۹۰: خطبه معروف به خطبه اشباح
- خطبه ۹۱: خطبه به هنگامی که مردم پس از کشته شدن عثمان خواستند با او بیعت کنند
- خطبه ۹۲: خطبه در بیان فضل و علم خود، و خبر از فتنه بنیامیه
- خطبه ۹۳: خطبه در فضل رسول اکرم (صلی الله علیه و آله) و پند و اندرز
- خطبه ۹۴: خطبه در حال مردم هنگام بعثت پیامبر (صلی الله علیه و آله)
- خطبه ۹۵: خطبه درباره پیامبر (صلی الله علیه و آله)
- خطبه ۹۶: خطبه در مقایسه یاران خود با یاران رسول خدا (صلی الله علیه و آله)
- خطبه ۹۷: خطبه در ستم بنیامیه
- خطبه ۹۸: خطبه در گریز از دنیا
- خطبه ۹۹: خطبه درباره پیامبر و خاندان او
- خطبه ۱۰۰: خطبه مشتمل بر خبر از حوادث ناگوار
- خطبه ۱۰۱: خطبه در زمینه سختیها
- خطبه ۱۰۲: خطبه در تشویق به زهد
- خطبه ۱۰۳: خطبه درباره پیامبر و فضیلت خویش
- خطبه ۱۰۴: خطبه در وصف پیامبر (صلی الله علیه و آله) و تهدید بنیامیه و پند به مردم
- خطبه ۱۰۵: خطبه در زمینه برتری اسلام، و توصیف پیامبر اکرم، آنگاه توبیخ اصحاب

- خطبه ۱۰۶: خطبه در یکی از ایام صفین
- خطبه ۱۰۷: خطبه در پیشگویی از حوادث آینده
- خطبه ۱۰۸: خطبه درباره قدرت خداوند و حوادث مرگ و قیامت
- خطبه ۱۰۹: خطبه چیزی که متوسلان به خداوند پاک و بزرگ به آن توسل جستند
- خطبه ۱۱۰: خطبه در نکوهش دنیا
- خطبه ۱۱۱: خطبه درباره ملک الموت و قبض روح مردم
- خطبه ۱۱۲: خطبه در نکوهش دنیا
- خطبه ۱۱۳: خطبه در پند و اندرز مردم
- خطبه ۱۱۴: خطبه در طلب باران
- خطبه ۱۱۵: خطبه در اندرز به یاران
- خطبه ۱۱۶: خطبه در نکوهش کسانی که به مال و جان بخل می‌ورزند
- خطبه ۱۱۷: خطبه درباره یاران شایسته خود
- خطبه ۱۱۸: خطبه زمانیکه مردم را جمع نمود و آنان را به جهاد ترغیب فرمود
- خطبه ۱۱۹: خطبه در فضیلت خود و موعظه یاران
- خطبه ۱۲۰: خطبه بعد از لیلة الهرب
- خطبه ۱۲۱: خطبه در خطاب به خوارج
- خطبه ۱۲۲: خطبه هنگام نبرد صفین به یارانش فرمود
- خطبه ۱۲۳: خطبه در فرار یاران
- خطبه ۱۲۴: خطبه در ترغیب یارانش به جهاد
- خطبه ۱۲۵: خطبه در رابطه با خوارج وقتی که حکمیت را انکار کردند
- خطبه ۱۲۶: خطبه وقتی به او گفتند که چرا در تقسیم بیت‌المال میان همه مساوات می‌کند
- خطبه ۱۲۷: خطبه باز هم به خوارج
- خطبه ۱۲۸: خطبه از پیشامدها و فتنه‌های بصره خبر می‌دهد
- خطبه ۱۲۹: خطبه درباره پیمانها و ترازوها
- خطبه ۱۳۰: خطبه به ابوذر (رحمه الله) هنگامیکه او را به ربنده تبعید کردند
- خطبه ۱۳۱: خطبه در فلسفه قبول حکومت و توصیف امام حق
- خطبه ۱۳۲: خطبه در پند و اندرز و اندیشیدن از مرگ

- خطبه ۱۳۳: خطبه در عظمت خداوند، قرآن، پیامبر و در رابطه با دنیا
- خطبه ۱۳۴: خطبه به عمر بن خطاب وقتی برای رفتن به جنگ با رومیان با حضرت مشورت کرد
- خطبه ۱۳۵: خطبه وقتی بین آن حضرت و عثمان مشاجره‌ای در گرفت
- خطبه ۱۳۶: خطبه درباره بیعت خود
- خطبه ۱۳۷: خطبه درباره طلحه و زبیر
- خطبه ۱۳۸: در آن به فتنه‌ها (و حکومت امام عصر(علیه السلام)) اشاره می‌فرماید
- خطبه ۱۳۹: خطبه به هنگام شورا
- خطبه ۱۴۰: خطبه در نهی از غیبت مردم
- خطبه ۱۴۱: خطبه درباره نهی از غیبت
- خطبه ۱۴۲: خطبه درباره نیکی به نااهل
- خطبه ۱۴۳: خطبه در طلب یاران
- خطبه ۱۴۴: خطبه در بعثت پیامبر و فضل اهل بیت
- خطبه ۱۴۵: خطبه در فنای دنیا و نکوهش بدعت
- خطبه ۱۴۶: خطبه به عمر بن خطاب وقتی که برای رفتن به جنگ ایرانیان با حضرت مشورت کرد
- خطبه ۱۴۷: خطبه در فلسفه بعثت، حوادث آینده و پند و اندرز
- خطبه ۱۴۸: خطبه درباره اهل بصره
- خطبه ۱۴۹: خطبه پیش از درگذشت از دنیا
- خطبه ۱۵۰: خطبه در آن اشاره به فتنه‌ها دارد
- خطبه ۱۵۱: خطبه در تحذیر از فتنه‌ها
- خطبه ۱۵۲: خطبه در صفات خداوند و پیشوایان دین
- خطبه ۱۵۳: خطبه در فضائل اهل بیت
- خطبه ۱۵۴: خطبه در آن شگفتیهای آفرینش شیپره را بیان می‌کند
- خطبه ۱۵۵: خطبه خطاب به اهل بصره در خبر از پیشامدهای سخت
- خطبه ۱۵۶: خطبه در تشویق به پرهیزکاری
- خطبه ۱۵۷: خطبه درباره پیامبر و قرآن، و دولت بنیامیه
- خطبه ۱۵۸: خطبه درباره خوشرفتاری خود با مردم
- خطبه ۱۵۹: خطبه در توحید الهی و شرح حال برخی از پیامبران

- خطبه ۱۶۰: خطبه در وصف پیامبر و خاندان آن حضرت
- خطبه ۱۶۱: خطبه در پاسخ یکی از یارانش که پرسید...
- خطبه ۱۶۲: خطبه در توحید الهی
- خطبه ۱۶۳: خطبه به هنگامیکه نزد آن حضرت آمدند و از اعمال ناپسند عثمان شکایت کردند
- خطبه ۱۶۴: خطبه در شگفتیهای آفرینش طاووس
- خطبه ۱۶۵: خطبه در امر به الفت، و وصف بنیامیه و یاران خویش
- خطبه ۱۶۶: خطبه در ابتدای حکومتش
- خطبه ۱۶۷: خطبه پس از بیعت با حضرت
- خطبه ۱۶۸: خطبه به هنگام رفتن اصحاب جمل به شهر بصره
- خطبه ۱۶۹: خطبه چون به بصره نزدیک شد
- خطبه ۱۷۰: خطبه به وقت تصمیم رویارویی با لشکر معاویه در صفین
- خطبه ۱۷۱: خطبه در دفاع از حق خویش، و نکوهش اهل جمل
- خطبه ۱۷۲: خطبه در اینکه چه کسی شایسته خلافت است، و سفارش به تقوا و گریز از دنیا
- خطبه ۱۷۳: خطبه درباره طلحه بن عبیدالله
- خطبه ۱۷۴: خطبه در پند و اندرز، و بیان نزدیکی خود به پیامبر (صلی الله علیه و آله)
- خطبه ۱۷۵: خطبه در پند و اندرز و فضل قرآن و نهی از بدعت
- خطبه ۱۷۶: خطبه در باره حکمین
- خطبه ۱۷۷: خطبه در توحید و تقوای الهی
- خطبه ۱۷۸: خطبه در پاسخ ذِغَلْبِ یَمَانِی در رؤیت خداوند
- خطبه ۱۷۹: خطبه در نکوهش اصحابش
- خطبه ۱۸۰: خطبه در حق کسانی که قصد داشتند به خوارج ملحق شوند
- خطبه ۱۸۱: خطبه در توحید الهی و یادی از یاران شهید خود در صفین
- خطبه ۱۸۲: خطبه در بیان قدرت خداوند و فضل قرآن و سفارش به تقوا
- خطبه ۱۸۳: خطبه به برج بن مُسَهر طائی که از خوارج بود
- خطبه ۱۸۴: خطبه به همّام درباره پرهیزکاران
- خطبه ۱۸۵: خطبه درباره منافقین
- خطبه ۱۸۶: خطبه در ستایش خدا و پیامبر و پند و اندرز

- خطبه ۱۸۷: خطبه درباره بعثت پیامبر و گریز از دنیا
- خطبه ۱۸۸: خطبه درباره اختصاص خود به پیامبر (صلی الله علیه وآله)
- خطبه ۱۸۹: خطبه در سفارش به تقوا و وصف اسلام و پیامبر (صلی الله علیه وآله)
- خطبه ۱۹۰: خطبه در وصیت به یارانش
- خطبه ۱۹۱: خطبه درباره معاویه
- خطبه ۱۹۲: خطبه در پایداری در راه حق
- خطبه ۱۹۳: خطبه هنگام دفن سرور زنان جهان حضرت فاطمه (علیها السلام)
- خطبه ۱۹۴: خطبه در گریز از دنیا
- خطبه ۱۹۵: خطبه یاران خود را در بسیاری از اوقات به آن پند می داد
- خطبه ۱۹۶: خطبه بعد از بیعت طلحه و زبیر به آنها فرمود
- خطبه ۱۹۷: خطبه شنید عده ای از یارانش به وقت نبرد صفین به اهل شام دشنام می دهند
- خطبه ۱۹۸: خطبه در نبرد صفین درباره فرزند خود حسن (علیه السلام)
- خطبه ۱۹۹: خطبه زمانی که یارانش درباره حکمیت با او دچار اختلاف شدند
- خطبه ۲۰۰: خطبه زمانی که در بصره به عیادت علاء بن زیاد حارثی رفت
- خطبه ۲۰۱: خطبه وقتی از او درباره احادیث دروغ و اخبار ضد و نقیض پرسیدند
- خطبه ۲۰۲: خطبه در قدرت خداوند و خلقت زمین
- خطبه ۲۰۳: خطبه در تحریک یاران خود به جهاد با شامیان
- خطبه ۲۰۴: خطبه در تمجید خداوند
- خطبه ۲۰۵: خطبه در وصف پیامبر و عالمان، و اندرز مردم
- خطبه ۲۰۶: خطبه از دعاهاى آن حضرت
- خطبه ۲۰۷: خطبه در صفین بیان فرمود
- خطبه ۲۰۸: خطبه در شکایت از قریش
- خطبه ۲۰۹: خطبه در جمل وقتی از کنار کشته طلحه و عبدالرحمن بن عتاب عبور کرد
- خطبه ۲۱۰: خطبه در وصف سالکان
- خطبه ۲۱۱: خطبه در ترغیب یارانش به جهاد
- خطبه ۲۱۲: خطبه بعد از تلاوت آیه «الهیکم التکائر حتی زرتم المقابر»
- خطبه ۲۱۳: خطبه به وقت تلاوت آیه «رجال لآتلهیهم تجارة و لا یبع عن ذکر الله»

- خطبه ۲۱۴: خطبه به هنگام تلاوت آیه «یا ایها الانسان ما غرک بربک الکریم»
- خطبه ۲۱۵: خطبه در بیزاری از ظلم
- خطبه ۲۱۶: خطبه در طلب فراوانی روزی
- خطبه ۲۱۷: خطبه در گریز از دنیا
- خطبه ۲۱۸: خطبه در وصف عاشقان خدا
- خطبه ۲۱۹: خطبه درباره یکی از حاکمان
- خطبه ۲۲۰: خطبه در توصیف بیعت مردم با آن جناب بر خلافت
- خطبه ۲۲۱: خطبه درباره تقوا و کوشش در عمل
- خطبه ۲۲۲: خطبه در ذیقار به وقت حرکت به بصره
- خطبه ۲۲۳: خطبه به عبدالله بن زمعه که از شیعیان بود
- خطبه ۲۲۴: خطبه در فضل اهل بیت و نکوهش زمانه خود
- خطبه ۲۲۵: خطبه در بیان علت اختلاف ظاهر و باطن مردم
- خطبه ۲۲۶: خطبه به وقت غسل و تجهیز رسول خدا (صلی الله علیه وآله)
- خطبه ۲۲۷: خطبه در حمد و ستایش پیامبر و عجایب آفرینش
- خطبه ۲۲۸: خطبه در توحید حق
- خطبه ۲۲۹: خطبه در بیان پیشامدهای ناگوار
- خطبه ۲۳۰: خطبه در سفارش به تقوا و یاد مرگ
- خطبه ۲۳۱: خطبه درباره ایمان و هجرت
- خطبه ۲۳۲: خطبه در ستایش الهی و سفارش به تقوا
- خطبه ۲۳۳: خطبه باز هم در ستایش الهی و سفارش به تقوا
- خطبه ۲۳۴: خطبه به نام قاصعه در مذمت ابلیس ملعون
- خطبه ۲۳۵: خطبه به عبدالله بن عباس در زمانی که عثمان در محاصره بود
- خطبه ۲۳۶: خطبه در بیان وضع خود پس از هجرت پیامبر (صلی الله علیه وآله) و ملحق شدن به آن حضرت
- خطبه ۲۳۷: خطبه در تشویق به عمل
- خطبه ۲۳۸: خطبه درباره حکمین و سرزنش اهل شام
- خطبه ۲۳۹: خطبه در رابطه با فضائل آل محمد (علیهم السلام)
- خطبه ۲۴۰: در رابطه با فضائل آل محمد (ع)

خطبه 241: در رابطه با تشویق برای جهاد

نامه‌ها

- نامه ۱، نامه‌ای از آن علی به مردم کوفه هنگام حرکتش از مدینه به بصره.
- نامه ۲، نامه‌ای از آن علی پس از فتح بصره به مردم کوفه نوشته‌است.
- نامه ۳، نامه‌ای از آن علی به قاضی اش شریح بن الحارث
- نامه ۴، نامه‌ای از آن علی به یکی از فرماندهان سپاهش
- نامه ۵، نامه‌ای از آن علی به اشعث بن قیس، عامل خود در آذربایجان نوشته‌است.
- نامه ۶، نامه‌ای از آن علی به معاویه
- نامه ۷: نامه‌ای دیگر از علی به معاویه
- نامه ۸: نامه‌ای از علی به جریر بن عبد الله البجلی هنگامی که او را نزد معاویه فرستاده بود
- نامه ۹: از نامه علی به معاویه
- نامه ۱۰: از نامه علی به معاویه
- نامه ۱۱: سفارشی از علی هنگامی که سپاهی بر سر دشمن می‌فرستاد
- نامه ۱۲: سفارشی از علی به معقل بن قیس الریاحی فرمود، آنگاه که او را به سه هزار سپاهی بر مقدمه به شام می‌فرستاد
- نامه ۱۳: از نامه علی به دو تن از امیران لشکرش
- نامه ۱۴: سفارشی از علی به سپاهش پیش از دیدار با دشمن در صفین
- نامه ۱۵: هنگامی که علی به عزم جنگ، با دشمن روبرو می‌شد چنین می‌فرمود
- نامه ۱۶: هنگام جنگ به یاران خود می‌فرمود
- نامه ۱۷: از نامه علی در پاسخ نامه معاویه
- نامه ۱۸: از نامه علی به ابن عباس، عامل او در بصره
- نامه ۱۹: نامه‌ای از علی به یکی از عاملانش
- نامه ۲۰: از نامه علی این نامه را به زیاد بن ابیه

174-عرضه ولایت به اسمانها و زمینها و کوهها و دریاها

امام رضا علیه السلام:

خداوند ولایت امیرالمومنین را در روز غدیر به اهل آسمانها عرضه کرد، اهل آسمان هفتم در پذیرش ولایت از همه سبقت گرفتند، خداوند هم آسمان هفتم را با عرش، زینت داد

سپس اهل آسمان چهارم سبقت گرفت و خداوند آسمان چهارم را با بیت المعمور زینت داد
سپس اهل آسمان اول سبقت گرفت و خداوند آسمان اول را با ستارگان زینت داد^۱.

از زمینها

الامام الرضا علیه السلام

ثُمَّ عَرَضَهَا عَلَى الْأَرْضِينَ فَسَبَقَتْ مَكَّةُ فَرَزَيْنَهَا بِالْكَعْبَةِ ثُمَّ سَبَقَتْ إِلَيْهَا الْمَدِينَةُ فَرَزَيْنَهَا بِالْمُصْطَفَى مُحَمَّدٍ ص ثُمَّ سَبَقَتْ إِلَيْهَا الْكُوفَةُ
فَرَزَيْنَهَا بِأَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ
امام رضا علیه السلام:

سپس خداوند ولایت امیرالمومنین را به زمین عرضه کرد، زمین مکه از همه مکانها سبقت گرفت و خداوند مکه را با کعبه
زینت داد

سپس خاک مدینه سبقت گرفت ، و خداوند با حضرت محمد صلی الله علیه و آله و سلم مدینه را زینت داد

سپس خاک کوفه سبقت گرفت ، و خداوند با وجود مقدس امیرالمومنین علیه السلام کوفه را زینت داد^۲.

از کوهها و آبها

الامام الرضا علیه السلام:

عَرَضَهَا عَلَى الْجِبَالِ فَأَوَّلُ جَبَلٍ أَقَرَّ بِذَلِكَ ثَلَاثُهُ أَجْبَلِ [أَجْبَالِ] الْعَقِيقُ وَ جَبَلُ الْفَيْرُوزِ وَ جَبَلُ الْيَاقُوتِ فَصَارَتْ هَذِهِ الْجِبَالُ
جِبَالَهُنَّ وَ أَفْضَلَ الْجَوَاهِرِ

سپس خداوند ولایت امیرالمومنین را به کوهها عرضه کرد ، در میان کوهها کوه عقیق و فیروزه و یاقوت از بقیه کوهها سبقت
گرفتند ، خداوند هم آنها را جواهر با ارزش قرار داد.

عَرَضَتْ فِي ذَلِكَ الْيَوْمِ عَلَى الْمِيَاهِ فَمَا قَبِلَ مِنْهَا صَارَ عَذْبًا وَ مَا أَنْكَرَ صَارَ مِلْحًا أَجَا

سپس خداوند در روز غدیر ولایت را به آبها عرضه کرد ، آبهای که ولایت را قبول کردند ، آب شیرین و گوارا شدند و
آبهای که قبول نکردند شور و تلخ شدند^۳.

-175

إقبال الأعمال ، ج 1، ص 465

1

إقبال الأعمال ، ج 1، ص 465

2

إقبال الأعمال ، ج 1، ص 465

3

پیروزی سریع در جنگ جمل

ابو عبد الله غنوی می گوید

با علی بن ابی طالب - علیه السلام - در جنگ جمل نشسته بودیم،

مردم آمدند و گفتند

دشمن ما را تیر باران می کند. حضرت سکوت کرد و چیزی نگفت.

بعد از آن عده دیگری آمدند و فریاد زدند: ما زخمی شدیم.

حضرت فرمود :

«دیگر عذری نمانده است، با آنها جنگ می کنیم.»

راوی می گوید :

بادی وزید و سردی آن را بین دو شانه ام احساس می کردم علی - علیه السلام - سپر خود را برداشت و به جنگ رفت و من تا به حال فتحی سریعتر از آن ندیدم^۱.

176- خداوند مخلوقاتی دارد که از فرزندان آدم نیستند

انس بن مالک نقل کرده که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمودند

خداوند مخلوقاتی دارد که از فرزندان آدم نیستند ،

اینان مبغض علی بن ابیطالب علیهم السلام را لعن می کنند.

عرض کرد

اینان چه کسانی هستند یا رسول الله؟

فرمودند:

اینها چکاوک ها هستند که سحرگاهان بر بالای درختان ندا می دهند :

لعنت خدا بر مبغضین علی بن ابیطالب علیهم السلام ،

بسم الله الرحمن الرحيم و سلام بر بندگانى كه خدا برگزيده است^۱ .

177-

جوانمردى اميرالمومنين على عليه السلام در جنگ

در جنگ صفين كه در سال 36 هجرى بين سپاه على (ع) با سپاه معاويه ، در گرفت و 18 ماه طول كشيد .

در اوائل جنگ صفين ، روزى معاويه با مشاور عزيزش عمروعاص صحبت كرد و براى تحت فشار قرار دادن سپاه على (ع) گفت

بجا است كه ما شريعه (آبراه) فرات را تصرف كنيم ، و در نتيجه ، تشتكى در اين بيابان ، سپاه على (ع) را از پاى در آورد .
عمروعاص گفت

اين كار درست نيست ، زيرا على (ع) مردى نيست كه تشنه بماند و شما آب در اختيار داشته باشيد، عراقيان و حجازيان ، همراه او هستند و سرانجام با شمشيرهاى بران ، خود را به آب مى رسانند معاويه سخن عمروعاص را گوش نداد، و دستور حمله داد، و سپاه او آبراه فرات را تصرف كردند .

ولى طولى نكشيد با حملات قهرمانانه على (ع) و يارانش ، لشكر معاويه عقب نشينى كرده و آبراه فرات بدست سپاه على (ع) افتاد .

معاويه از ترس تشنگى ،

بسيار وحشت كرد، و براى على (ع) پيام فرستاد و تقاضاى آزادى آبراه فرات نمود. على (ع) به ياران فرمود:

شريعه فرات را آزاد بگذاريد و كسى مانع آشاميدن آب نشود،

اگر آنها كار جاهلانه انجام دادند، من چنين كارى را نمى كنم . به اين ترتيب ، اميرمؤمنان على (ع) در درگيرى جنگ ، كار ناجوانمردانه انجام نداد، و با اين عمل انساني خود، درس جوانمردى و انسانيت - حتى در جنگ به جهانيان آموخت^۲.

178-

قال الله تعالى:

"و من أَعْرَضَ عن ذكرى؛ فَإِنَّ لَهُ مَعِيشَةً ضَنْكاً؛

"و نحشره يوم القيمة اعمى"

¹ارشاد القلوب جلد 2 ص 236

هر که از یاد من رو بگرداند؛
زندگیش تنگ و سخت خواهد بود؛
و روز قیامت کور، محشورش میکنیم؛^۱

امام صادق علیه السلام فرمودند؛
مقصود از ذکر و یاد من، در آیه؛
امیرالمؤمنین علی علیه السلام است.^۲

-179-

فاروق اعظم و صدیق اکبر

در کتاب مناقب ابن شاذان استاد کراچکی آمده
ابن عباس میگوید
رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم فرمودند

ای علی! جبرئیل درباره تو برای من خبری آورده که چشمم روشن دلم شاد گشت
او به من گفت: ای محمد! خدای متعال فرمود: سلام مرا به محمد و به او بگو:
علی علیه السلام امام هدایت، چراغ تائیکها و حجت بر اهل دنیا است،

او صدیق اکبر و فاروق اعظم است.^۳

-180-

^۱سوره ای مبارکه ای طه 124

^۲اصول کافی ج 2 ص 317

^۳القطره: جلد 2 صفحه 241

دوستی امیرالمؤمنین نشانه پاکی ولادت و دشمنی او علامت زشتی آنست

جابر بن عبد الله انصاری گفت از رسول خدا صل الله علیه و آله شنیدم به علی علیه السلام میفرمود میخواهی خوشحالت کنم، میخواهی عطیه به تو بدهم، میخواهی مژده به تو بدهم؟
عرض کرد: آری مرا مژده بده .

فرمود من و تو از یک طینت آفریده شدیم و شیعیان ما را خدا از مازاد طینت ما خلق کرد
فردای قیامت همه مردم را به نامهای مادرشان میخوانند مگر
شیعیان ما را که به نام پدرانشان دعوت میکنند زیرا خللی در نطفه آنان نمی باشد^۱.

-181-

روایت است از عبدالله بن مسعود که :

رسول صلی الله علیه و آله فرمود که :

چون روز قیامت باشد،

بنشینند علی بن ابی طالب بر کوه فردوس - که کوهی است از کوههای بهشت و کوه فردوس،

بلند و زیر [زبر] است بر بهشت،

و بالای این کوه عرش خدایی است - جَلَّ جَلَّالَه -

و از دامن این کوه جویهای بهشت روان می شوند

و در بستانهای بهشت پراکنده شوند و روان می گردند -

وامیرالمؤمنین علی علیه السلام نشسته باشد بر کوهی از نور،

و فرایش او چشمه تسنیم می رود،

و هیچ کس بر صراط نگذرد الا که با او همراه بود براتی به ولایت علی و ولایت اهل بیت وی،

و علی علیه السلام مطلع و مُشرف بود بر بهشت و دوستان خود را بر بهشت درآورد و دشمنان خود را به آتش دوزخ اندازد^۲.

^۱الارشاد(شیخ مفید). ص ۴۰

وقتی علی (علیه السلام) به دنیا آمد رو به آن پنج بانوی بهشتی نمود و به آنها سلام و خیر مقدم گفت: و سپس فرمود: «اشهد ان لا اله الا الله وحده لا شریک له. و اشد ان محمدا رسول الله. به تخرم النبوة و بی تخرم الولاية؛ شهادت می دهم که خدایی جز الله نیست، یگانه است و شریک ندارد. و شهادت می دهم که محمد پیامبر خداست، با او نبوت و با من ولایت ختم می شود»

آنگاه حضرت حوا؛ تازه مولد را از زمین برداشت و در آغوش خود گرفت. علی (علیه السلام) نگاهی به صورت او انداخت و با بیانی رسا و واضح گفت: سلام بر تو ای مادر! حوا پاسخ گفت: سلام بر تو پسر! حضرت پرسید: پدرم (آدم (علیه السلام)) چه می کند؟ گفت: غرق در نعمتهای خداوند است و در جوار پروردگار متنعم است. سپس حضرت مریم نزدیک آمد در حالی که ظرف عطری همراهش بود و علی (علیه السلام) را از آغوش حوا گرفت. مولود کعبه نگاهی به روی مریم کرد و گفت: سلام بر تو خواهرم! گفت: سلام بر تو برادر! پرسید عمویم چه می کند؟ او گفت: خوب است و به تو سلام رسانده است. آنگاه مریم با عطری که همراه داشت علی (علیه السلام) را معطر نمود. آنگاه حضرت آسیه علی (علیه السلام) را در آغوش گرفت و او را در پارچه ای که همراه داشت پیچید و گفت: این فرزند پاک و مطهر به دنیا آمده است حرارت آهن به او نمی رسد مگر بر دست مردی [50] که خدا و رسول و ملائکه و آسمان و زمین و دریاها او را مبعوض می دارند و جهنم مشتاق آن مرد است..¹

183- امتیازات شیعیان علی ع

روزی رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم به علی بن ابیطالب (علیه السلام) فرمود: ای علی! به شیعیان و یاران ده امتیاز را بشارت بده:

- 1- حلال زادگی.
- 2- ایمان صحیح.
- 3- دوستی خدا با آنها.

- 4- گشادی قبر.
- 5- روشنی پل صراط.
- 6- نترسیدن از فقر و بی‌نیازی قلب.
- 7- دشمنی خدا با دشمنانشان.
- 8- ایمنی از خوره.
- 9- آمرزش گناهان.
- 10- همنشینی با من در بهشت.

184- علی در دامان مهر نبوی

موقعی که علی (علیه السلام) را نزد پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم آوردند، رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم به مادر علی (علیه السلام) فاطمه فرمود: برو حمزه را از ولادت علی (علیه السلام) با خبر کن، فاطمه بنت اسد گفت: یا رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم اگر من بروم، چه کسی علی را شیر می‌دهد؟ رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: تو برو من علی را سیراب خواهم کرد و پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم زبان مبارک خود را در دهان علی (علیه السلام) گذاشت، وقتی که فاطمه بنت اسد برگشت، علی (علیه السلام) را نظیر کودک دیگر در میان جامه‌ای پیچیده و بست. پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: گهواره علی (علیه السلام) را نزدیک رختخواب من بگذارید. رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم شخصا تربیت امیرالمؤمنین (علیه السلام) را بر عهده گرفت. علی (علیه السلام) را شستشو می‌داد، شیر در گلوی آن حضرت می‌ریخت، در وقت خواب گهواره علی (علیه السلام) را تکان می‌داد و در موقع بیداری با علی (علیه السلام) سخن می‌گفت: و علی (علیه السلام) را به سینه خود می‌چسبانید، آن حضرت را برای گردش به کوههای مکه، شکاف کوهها، رودها و جاده‌ها می‌برد و علوم و اسرار الهی را به گوش آن بزرگوار می‌خواند.

185- زنی جاسوس و خبررسان

زنی به نام ساره که وابسته به یکی از قبائل مکه بود از مکه به مدینه خدمت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم آمد. پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم به او فرمود: آیا مسلمان شده‌ای و به اینجا آمده‌ای؟ عرض کرد نه. حضرت فرمود: به عنوان مهاجرت آمده‌ای. گفت: نه فرمود: پس چرا آمده‌ای. گفت: شما اصل و عشیره ما بودید و سرپرستان ما همه رفتند و من شدیداً محتاج شدم آدم نزد شما تا عطایی به من بکنید حضرت فرمود: پس جوانان مکه چه شدند؟ (چون قبلاً این زن برای جوانها

خوانندگی می کرد) عرض کرد: بعد از جنگ بدر هیچ کس از من تقاضای خوانندگی نکرد. حضرت به فرزندان عبدالمطلب دستور داد لباس و مرکب و خرج راه به او دادند و این در حالی بود که پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم آماده فتح مکه می شد در همین حال حاطب ابن ابی بلتعہ که از مسلمانان معروف و مجاهدان جنگ بدر بود. نزد ساره آمد و نامه ای به او بداد و گفت آن را به اهل مکه بده و 10 دینار پول و یک قواره پارچه نیز به او داد در نامه او اسرار و اطلاعات مربوط به جبهه پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم مبنی بر فتح مکه بود. ساره نامه را بر داشته به قصد مکه حرکت کرد. جبرئیل این ماجرا را به اطلاع پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم رساند. رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم علی (علیه السلام) و عمار و عمر و زبیر و طلحه و مقداد و ابومرثد را فرمان داد تا نامه را سریعاً از آن زن بگیرند آنها حرکت کردند و در همان مکانی که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود بود به ساره رسیدند آنها نامه را از او خواستند او سوگند یاد کرد نامه ای نزد من نیست اثاث سفر او را تفتیش کردند چیزی نیافتند.

لذا همگی تصمیم گرفتند که برگردند ولی علی (علیه السلام) مخالفت کرد و فرمود: نه پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم به ما دروغ گفته و نه ما دروغ می گوئیم آنگاه شمشیر خود را کشید و فرمود: نامه را بیرون بیاور و گرنه بخدا سوگند گردنت را می زنم ساره وقتی مسأله را جدی یافت نامه را که در میان گیسوانش پنهان کرده بود بیرون آورد و آنها نامه را خدمت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم آوردند. آنگاه حضرت حاطب را خواست و از او توضیح خواست او نیز علت این عمل خود را گفت. پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم او را بخشید.¹

186- سد ابواب

از جانب خداوند به پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله و سلم امر شد که تمام درهایی که از خانه مسلمین به مسجد منتهی می شود مسدود کند جز در خانه علی (علیه السلام) لذا پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله و سلم دستور داد تمام در خانه هایی که به داخل مسجد پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم گشوده می شد به جز خانه علی (علیه السلام) بسته شود این امر برای بعضی از مسلمانان گران آمد تا آنجا که حمزه عموی پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم از این کار گله کرد که چگونه در خانه عمویت و ابوبکر و عمر و عباس (عموی دیگر پیامبر) را بستی اما در خانه پسر عمویت را باز گذاردی؟ لذا پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله و سلم وقتی دید این امر آنها گران آمده است همه مردم را به مسجد دعوت فرمود و خطبه بی نظیری در تمجید توحید خداوند ایراد کرد. سپس فرمود: ای مردم من شخصا درها را نبستم و نگشودم و شما را مسجد بیرون نکردم و علی (علیه السلام) را ساکن ننمودم بلکه وحی الهی و فرمان خداوند را اجرا نمودم.²

ذکاوٹی قراگزلو، علیرضا؛ (1388)، قرآنیات، تهران: انتشارات سخن، چاپ اول¹

تفسیر نمونه.²

187- علی کیست؟

جابر بن عبدالله انصاری گفت: ما در کنار خانه خدا در خدمت پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم نشسته بودیم که علی (علیه السلام) به سوی ما آمد هنگامی که چشم پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم به او افتاد فرمود: برادرم به سراغ شما می آید. سپس رو به کعبه کرد و گفت به خدای این کعبه قسم که این مرد و شیعیانش در قیامت رستگارانند بعد رو به ما کرد و فرمود: او قبل از همه شما به خدا ایمان آورد و قیام او به فرمان خدا بیش از همه شما است و فایش به عهد الهی از همه بیشتر، قضاوتش به حکم الله افزون تر، مساوتش در تقسیم بیت المال از همه زیادتر، عدالتش درباره رعیت از همه فزون تر و مقامش نزد خدا از همه بالاتر است.

جابر گفت: در اینجا آیه ان الذین آمنوا و عملوا الصالحات اولئک هم خیر البریه^۱ نازل شد و پس از آن هنگامی که علی (علیه السلام) می آمد اصحاب پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم می گفتند بهترین مخلوق خدا بعد از رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم آمد.^۲

188- بهترین فرد امت من

حضرت زهرا علیها السلام بیمار شده بود رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم برای دیدار او آمده بود سپس فرمود: زهراى من حالت چطور است؟ چرا غمگین هستی؟ فاطمه علیها السلام عرض کرد: پدر کسالت دارم. پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: آیا به چیزی میل داری؟ فاطمه علیها السلام عرض کرد به انگور میل دارم ولی می دانم که اکنون فصل انگور نیست پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: خدا قدرت آن را دارد که انگور برای ما بفرستد آنگاه چنین کرد اللهم ائتنا به مع افضل امتی عندک منزله خدایا انگور را همراه کسی که از نظر مقام بهترین فرد امت من در پیشگاه تو است نزد ما بفرست. چند لحظه ای نگذشت که علی (علیه السلام) وارد خانه شد و دیدند زنبیلی و زیر عبا به دست گرفته است. پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم به او فرمود: الله اکبر، الله اکبر، خدایا همانگونه که دعای مرا (در مورد بهترین فرد امت) به علی اختصاص دادی

بینه / 7.^۱

شفای دختر مرا در این انگور قرار بده فاطمه زهرا علیهاالسلام از آن انگور خورد و هنوز پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم از خانه بیرون نرفته بود که آن بانوی بزرگوار شفا یافت.^۱

189- آبرودارترین فرد نزد خداوند

علی (علیه السلام) می فرماید روزی خدمت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم رسیدیم از آن حضرت خواستم تا از خداوند برای من طلب مغفرت نماید. حضرت فرمود: چنین خواهم کرد آنگاه حضرت برخاست و نماز گزارد سپس دستهایش را به دعا برداشت آنگاه شنیدم که به خداوند عرض کرد پروردگارا تو را به مقام و قرب و منزلت علی سوگند می دهم که علی را مشمول عفو و غفران خود سازی. گفتم ای رسول خدا این چه دعایی است؟ (چرا خداوند را به حق من سوگند دادی) حضرت فرمود: یا علی مگر کسی در پیشگاه خداوند آبرودارتر و گرامی تر هست تا او را شفیع در گاهش کنم.^۲

190- دفاع از حریم پیامبر

روزی از طریق وحی به پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم خبر رسید که 3 نفر از کافران به بتهای خود سوگند خورده اند تا پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم را بکشند. پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم نیز در مسجد بعد از نماز جماعت صبح این مطلب را به مردم اعلام کرد. آنگاه فرمود: چه کسی داوطلب می شود به سوی آنها برود آنها را قبل از رسیدن به مدینه بکشد؟ مردم سکوت کردند، پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمود گمان می کنم پسر ابوطالب علی (علیه السلام) در میان شما نیست یکی از اصحاب گفت، یا رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم علی (علیه السلام) دچار تب شده لذا در نماز شرکت نکرده است. به من اجازه بدهید تا بروم و پیغام شما را به او برسانم. عامر به حضور علی (علیه السلام) رفت و جریان را گفت. علی (علیه السلام) از خانه بیرون آمد در حالی که دو طرف پیراهنش، گردنش را پوشانده بود وقتی خدمت پیامبر صلی الله علیه و

1001 داستان از زندگانی امام علی (ع) - رمزی اوحدی محمدرضا

1001 داستان از زندگانی امام علی (ع) - رمزی اوحدی محمدرضا

آله و سلم رسید عرض کرد ای رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم جریان چیست؟ پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم مطلب را گفت. آنگاه تأکید فرمود: لازم است تا جلو آنها گرفته شود. علی (علیه السلام) ضمن اعلام آمادگی اجازه خواست، برود لباس رزم خود را بپوشد. پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم لباس و شمشیر و زره خود را به علی (علیه السلام) داد و عمامه خود را بر سر علی (علیه السلام) نهاد و شمشیر به دستش داد اسب خود را نیز آورد و علی (علیه السلام) را بر آن سوار کرد و به سوی آن 3 نفر فرستاد. 3 روز از رفتن علی (علیه السلام) گذشت و هیچ خبری هم از ناحیه جبرئیل نرسید. فاطمه علیها السلام نگران شد دست حسن و حسین (علیه السلام) را گرفت و نزد پدر رفت و عرض کرد: پدر تصور می کنم این دو کودک یتیم شده اند پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم با شنیدن این سخن بی اختیار گریه کرد. سپس به مردم فرمود: هر کس خبر از علی

(علیه السلام) بیاورد او را به بهشت مژده می دهم. مردم در جستجوی علی (علیه السلام) رفتند تا اینکه عامر خبر سلامتی علی (علیه السلام) را آورد. پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم به استقبال علی (علیه السلام) رفت دید آن حضرت در حالی که دو اسیر و یک سر بریده و سه شتر و سه اسب با خود دارد به سمت مدینه می آید. آنگاه پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم به علی (علیه السلام) فرمود: دوست داری من شرح سفر تو را بگویم یا خود می گویی؟ آنگاه رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: خودت شرح بده تا گواه بر قوم گردی حضرت علی (علیه السلام) عرض کرد: آن 3 نفر در بیابان می آمدند وقتی مرا دیدند فریاد زدند تو کیستی گفتم: من علی پسر ابوطالب پسر عموی رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم می باشم. آنها گفتند: ما کسی را به عنوان رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم نمی شناسیم و برای ما هم فرقی نمی کند که ترا بکشیم یا محمد صلی الله علیه و آله و سلم را صاحب این سر بریده به شدت به من حمله کرد پس از رد و بدل شدن ضربه هایی باد سرخی وزید و آنگاه صدای تو را یا رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم از میان آن باد شنیدم که فرمودی زره او را از ناحیه گردن کنار زدم رگ گردنش را بزن من هم زدم سپس باد زردی وزید صدای تو را از میان آن شنیدم که فرمودی زره او را از رانش کنار زدم بر ران او بزن و من نیز به ران او زدم آنگاه سر او را جدا کردم. وقتی که او را کشتم رفقای او تسلیم شدند و گفتند: این رفیق ما را که تو کشتی با هزار سواره حریف بود اکنون ما تسلیم تو هستیم ولی ما را نکش ما شنیده ایم محمد صلی الله علیه و آله و سلم شخصی مهربان و دلسوز است ما را زنده نزد او ببر تا او حکم کند.

پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: ای علی (علیه السلام)، صدای اولی که در نبرد خود شنیدی صدای جبرئیل بود و صدای دوم صدای میکائیل بود حالا یکی از آنها را بیاور. علی (علیه السلام) یکی از آن دو اسیر را آورد پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: بگو لا اله الا الله او در پاسخ گفت: گفتن کلمه کوه ابوقیس برای من بهتر از آن است که این کلمه را بگویم، پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم به علی (علیه السلام) فرمود: او را کناری ببر و بعد گردنش را بزن. علی (علیه السلام) فرمان رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم را اجرا کرد سپس نوبت اسیر دومی شد پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم به او

فرمود: بگو لا اله الا الله او گفت: مرا نیز به رفیقم ملحق کنید. پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم به علی (علیه السلام) فرمود: او را نیز ببر و گردنش را بزن، در این میان جبرئیل نازل شد و عرض کرد: ای محمد صلی الله علیه و آله و سلم پروردگارت سلام می‌رساند و می‌فرماید: این شخص را نکش زیرا دارای دو خصلت نیکوست: 1- در میان قوم خود سخاوت دارد. 2- او دارای اخلاق نیکوست. پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم به علی (علیه السلام) فرمود: دست نگهدار که جبرئیل اینگونه می‌گوید. آن مشرک وقتی از علت تأخیر قتل خود مطلع شد، گفت: آری سوگند به خدا هیچ گاه با داشتن برادری مالک یک درهم نشده‌ام یعنی پولی پس انداز نکرده‌ام بلکه هر چه یافتم به بستگانم دادم و هیچ گاه در میدان جنگ پشت به جنگ ننموده‌ام و من گواهی می‌دهم که معبودی جز خدای یکتا نیست و محمد رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم است. پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم نیز فرمود: هذا ممن جره حسن خلقه وسخاؤه الی جنات النعیم.

این شخص از آن افرادی است که حسن خلق و سخاوتش او را به بهشت پرنعمت کشاند.¹

نقش حب خاندان، بر لوح جان باید نگاشت

مهر، مهر حیدری بر دل چو ما باید زدن

191- پیروی از علی

علی (علیه السلام) می‌فرماید: روزی خدمت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم رسیدم و بر گرد آن حضرت جمعیتی از قریش را دیدم. حضرت به من نگاهی کرد و فرمود: یا علی همانا مثل تو در این امت مانند حضرت عیسی بن مریم است زیرا عده‌ای او را بسیار دوست داشتند و افراط در دوستی او نمودند و هلاک شدند و دسته‌ای او را دشمن داشتند و هلاک شدند و اما عده‌ای دنباله رو او بودند پس نجات یافتند اطرافیان آن حضرت فرموده رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم را بزرگ شمردند و خندیدند و گفتند: یا رسول الله علی را شما با انبیا و رسولان خدا تشبیه می‌نمایید؟!²

192-

امام باقر علیه السلام فرمودند:

1001 داستان از زندگانی امام علی (ع) - رمزی اوحدی محمدرضا

کسی که منکر ولایت امیرالمومنین علیه السلام است نماز بخواند یا زنا کند فرقی ندارد^۱.

-193

امام صادق علیه السلام به نقل از آقا رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم فرمودند:
هرگاه اقرار نمودید به ﴿لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ، مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ﴾ صلی الله علیه و آله "باید" بگوئید

﴿عَلَى أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ وَلِيُّ اللَّهِ﴾ علیه السلام
^۲ تا شهادت کامل ادا گردد.

-194

آمرزیده شدن تمام گناهان شیعیان
قُلْ يَا عِبَادِيَ الَّذِينَ أَسْرَفُوا عَلَىٰ أَنْفُسِهِمْ لَا تَقْنَطُوا مِنْ رَحْمَةِ اللَّهِ ۚ إِنَّ اللَّهَ يَغْفِرُ الذُّنُوبَ جَمِيعًا ۚ إِنَّهُ هُوَ الْغَفُورُ الرَّحِيمُ
بگو ای بندگان من، که بر خویشتن زیاده روی روا داشته اید؛ از رحمت خدا ناامید نشوید .

1001 داستان از زندگانی امام علی (ع) - رمزی اوحدی محمدرضا

1001 داستان از زندگانی امام علی (ع) - رمزی اوحدی محمدرضا

1

عقاب الاعمال صدوق باب عقاد الناصر وجاهد امیرالمومنین ح 17 ص 250 و بحار الانوار ج 27 ص 235

2

منابع روایت؛

درر الاخبار، ص ۲۶۰.

بحار الانوار، ج ۲۷، ص ۱.

شرائع الاسلام، ج ۱، ص ۶۰

در حقیقت، خدا همه گناهان را می‌آمرزد، که او خود آمرزنده مهربان است^۱.

آقا امام صادق سلام الله علیه به ابوبصیر در مورد تفسیر آیه فوق فرمود:

به خدا سوگند جز شما (شیعیان) کسی دیگر را اراده نفرموده است.

وَاللّٰهُ مَا أَرَادَ بِهَذَا غَيْرَكُمْ يَا أَبَا مُحَمَّدٍ^۲

-195-

تبدیل گناهان شیعه به ثواب

اصبغ بن نباته گفت؛

نزد آقا امیرالمومنین حضرت علی علیه السلام رفتم تا بر ایشان سلام کنم.

دیری نپایید که ایشان بیرون آمدند و من به استقبال ایشان رفتم دستم را گرفتند و انگشتانم را میان انگشتانش فشردند و به من فرمودند:

ای اصبغ! عرض کردم بله ای امیر مومنان علیه السلام، در خدمتم!

فرمودند:

همانا دوست ما دوست خداست و هرگاه بمیرد نزد رفیق اعلاست

و خداوند او را از نهری سردتر از برف و شیرین تر از عسل سیراب میکند.

عرض کردم فدایت شوم ای امیرمومنان علیه السلام!

حتی اگر گناهکار باشد؟؟

فرمودند:

:فأولئك يبدل الله سيئاتهم حسنات و كان الله غفورا رحیما.^۳ بله، آیا کتاب خدا را نخوانده ای که می فرمایند:

^۴اینان کسانی هستند که خداوند بدی هایشان را به نیکی ها تبدیل میکند و خداوند آمرزنده مهربان است.

^۱سوره مبارکه زمر

^۲تفسیر فرات الکوفی، ص: 365

الکافی (ط - الإسلامية)، ج 8، ص: 35

تفسیر البرهان، ج 4، ص: 715

فرقان^۳ 71

^۴تفسیر فرات کوفی

196- امیرالمؤمنین علیه السلام دوستی یهودی داشت؛

محمّد بن جعفر قرشی در کتابش از؛
جابر بن عبد الله نقل میکند؛
امیرالمؤمنین علیه السلام دوستی یهودی داشت؛
که با آن حضرت مأنوس بود؛
و اگر آن حضرت، کاری داشت انجام می داد.
تا آنکه یهودی از دنیا رفت،
آقا علی علیه السلام به حال او محزون شد؛
و برای او دچار وحشت شدیدی گردید.
پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله وسلم؛
در حالیکه خندان بود به آقا علی علیه السلام؛
نگاهی کرده و فرمود؛
ای ابالحسن؛ آن رفیق یهودی تو چه شد؟
آقا علی علیه السلام عرض کرد؛ او مُرد و از دنیا رفت.
فرمود؛ برای او محزون شدی و وحشت کردی؟
عرض کردند؛ بلی ای رسول خدا ص.
فرمود؛ آیا دوست داری او را ببینی؟
عرض کردند؛ بلی؛ پدر و مادرم به فدای شما.

فرمود؛ سر خود را بالا بگیر و نگاه کن.
وقتی نگاه کرد پرده ها تا آسمان چهارم؛
از مقابل چشمان مبارک او کنار رفت؛
و در آنجا گنبد سبز رنگی را از زبرجد دید که؛
به قدرت الهی بدون تکیه گاهی معلق است.

نبی مکرم اسلام ص؛ فرمود؛
یا اباالحسن هذا لمن یحبک من اهل الذمه*
والیهود!!!*
والنصارى!!!*
والمجوس!!!*
وشیعتک المؤمنون معی ومعک غدأ فی الجنه!!!.
ای اباالحسن ؛ این جایگاه کسانی از؛
اهل ذمه*
و یهود*
و نصاری*
و مجوس*
است که تو را دوست دارند،
ولی شیعیان تو فردای قیامت در بهشت؛
کنار من و تو هستند^۱.
-197

عمار یاسر گوید :

من به همراه امیر مؤمنان علی علیه السلام بودم در آن هنگام که از سرزمین نخيله - که در دو فرسنگی کوفه است - می گذشت،

ناگاه پنجاه مرد یهودی از نخيله بیرون آمده و گفتند :

تو علی بن ابی طالب امام هستی؟

حضرت فرمود: آری.

گفتند: در کتابهای ما آمده: صخره ای است که نام شش پیامبر بر آن نوشته شده،

اینک ما به دنبال آن سنگ هستیم ؛

ولی آن را پیدا نمی کنیم،

^۱ مناقب ابن شهر آشوب ج 3 ص 200

اگر تو امام هستی آن سنگ را برای ما پیدا کن.

حضرت فرمود: دنبال من بیایید.

عمار گوید: آنان پشت سر حضرتش به راه افتادند تا اینکه به صحرایی رسیدند،

ناگاه در آن صحرا، کوهی عظیم از ریگ دیدند، علی علیه السلام فرمود:

أيتها الريح! انسفي الرمل عن

الصخرة.

ای باد! ریگها را از روی سنگ پراکنده ساز!

ساعتی نگذشت تا اینکه بادی وزید، ریگها را پراکنده ساخت و سنگی ظاهر شد،

حضرت فرمود: این همان سنگ شماست.

گفتند: آنچنان که ما شنیده ایم و در کتابهایمان خوانده

ایم، بر روی این سنگ، نام شش پیامبر نوشته شده ؛

ولی ما آن اسامی را روی آن نمی بینیم.

علی علیه السلام فرمود:

نامهایی که بر آن نوشته شده،

در طرفی است که بر زمین قرار گرفته، آن را برگردانید (تا دیده شود).

در این هنگام یک گروه هزار نفری تشکیل شده و به کمک همدیگر یک دست گشتند تا آن سنگ را برگردانند، ولی نتوانستند.

علی علیه السلام فرمود :

کنار بروید!

آنگاه دست مبارکش را در حالی که سوار بر مرکب بود به طرف سنگ دراز کرد و آن را برگرداند .

پس اسامی شش نفر از پیامبران صاحب شریعت را بر روی آن یافتند،

آنان عبارت بودند از :

آدم،

نوح،

ابراهیم،

موسی،

عیسی و

محمّد علیهم السلام.

در این هنگام گروهی از یهود، به دست مبارک حضرتش ایمان آورده و گفتند :
ما گواهی می دهیم که معبودی جز خدا نیست و محمّد،
رسول خدا است و تو امیر مؤمنان،
سرور جانشینان و حجّت خدا در زمین هستی.
کسی که تو را بشناسد سعادتمند گشته و نجات پیدا خواهد کرد،
و کسی که با تو مخالفت نماید گمراه و سرگردان گشته و به سوی دوزخ سقوط خواهد کرد،
مناقب و فضایل تو از حدّ و حدود بالاتر و آثار نعمت های تو از شمارش افزونتر است^۱.
-198

حکایت خواندنی از علم وافر مولا علی علیه السلام و قضاوت ایشان
شخصی در حال مرگ بود، وصیت کرد :
۱۷ شتر مرا طوری بین ۳ فرزندم تقسیم کنید که بزرگترین فرزندم نصف آنها را و فرزند دوم یک سوم آنها را و فرزند
کوچکم یک نهم از مجموع شتران را به ارث ببرند....
وقتی که بستگانش بعد از مرگ او این وصیت نامه را مطالعه کردند متحیر شدند و به یکدیگر گفتند ما چگونه می توانیم این
۱۷ شتر را به این ترتیب تقسیم کنیم؟
و بعد از فکر کردن زیاد به این نتیجه رسیدند که تنها یک مرد در عربستان میتواند بانها کمک کند.
بنابراین آنها به نزد امام علی(ع) رفتند تا مشکل خود را مطرح کنند.
حضرت فرمود:
رضایت میدهید که من شترم را به شتران شما اضافه کنم آنگاه تقسیم بنمایم؟
گفتند: بله
پس شتر خویش را به شتران اضافه نمود و
به فرزند بزرگ.....

^۱القطره: جلد ۲، صفحه ۲۰۲

که سهمش نصف شتران بود،

نه شتر داد ($۱۸ \div ۲ = ۹$) .

به فرزند دوم.....

که سهمش ثلث شتران بود،

شش شتر داد ($۱۸ \div ۳ = ۶$) و

به فرزند سوم.....

که سهم او یک نهم بود،

دو شتر داد ($۱۸ \div ۹ = ۲$)

و در آخر یک شتر باقی ماند که همان شتر خود حضرت بود. $۹ + ۶ + ۲ = ۱۷$

199-

فقط چهار نفر آمدند!

وقتی امیرالمومنین علیه السلام شبانه و در تاریکی شب فاطمه زهرا علیها السلام را سوار کرد و دست امام حسن و امام حسین علیهما السلام را گرفت و به خانه‌های مهاجر و انصار برد و فضایل خود را یادآور شد و از آنان یاری خواست، چهل نفر وعده یاری دادند و حضرت به آنها فرمود :

فردا صبح اول وقت سرهای خود را تراشیده و با سلاح نزد من حاضر شوید ولی از این جمع چهل نفری تنها چهار نفر به دستور امام علیه السلام عمل کردند و صبحگاهان با سر تراشیده به محضر امام آمدند و تا پای جان بیعت کردند، آن چهار نفر سلمان، ابوذر، مقداد و زبیر بودند.

همین برنامه تا سه شب تکرار شد و غیر از این چهار نفر فرد دیگری به ندای حضرت علی علیه السلام لبیک نگفت و او را تنها گذاشتند و هنگامی که حضرت از بی وفایی آنان آگاه شد، دست از حق مسلم خود برداشت و خانه نشین شد و به جمع آوری قرآن پرداخت.^۲

200- چهره علی علیه السلام در آسمان ها

در روایتی از امام صادق (ع) آمده است که پیامبر (ص) فرموده اند :

در شب معراج چون به آسمان پنجم رسیدم صورت علی بن ابی طالب (ع) را در آنجا مشاهده کردم .

قضاوت های امیرالمومنین علیه السلام از علامه شوشتری¹

۲. شرح ابن ابی الحدید، ج ۱۱، ص 14.

گفتم: ای جبرئیل؛ این چه صورتی است؟

عرض کرد: یا محمد؛

فرشتگان خواهش کردند که از مشاهده جمال حضرت علی (ع) بهره ببرند و عرض کردند :

خداوندا؛ فرزندان آدم در دنیا هر صبح و شب به مشاهده ی جمال علی (ع) مشغول هستند، پس ما را نیز به زیارت و دیدن چهره ی ایشان،

به مقداری که اهل دنیا به این سعادت دسترسی دارند،

بهره مند فرما.

پس حق تعالی صورت آن حضرت را از نور مقدس خود آفرید و صورت علی (ع) نزد ایشان است که در شب و روز او را زیارت می کنند و هر بامداد از مشاهده ی چهره ایشان متمتع و بهره مند می گردند.

آنگاه امام صادق (ع) فرمود :

هنگامی که ابن ملجم ضربت خود را بر سر مبارک آن حضرت فرود آورد،

مانند همان ضربت بر صورتی که نزد فرشتگان بود نقش بست و پس از آن هر بامداد و شامگاه که ملائکه آن صورت را زیارت می نمودند،

بر ابن ملجم لعنت می فرستند و این امر به طور پیوسته تا روز قیامت ادامه دارد¹.

201- غضب خداوند با چه چیزی خاموش می گردد؟

نبی مکرم اسلام؛

صلی الله علیه وآله فرمود*

أَيُّهَا النَّاسُ! مَنْ أَرَادَ أَنْ يَطْفِئَ غَضَبَ اللَّهِ، وَمَنْ أَرَادَ أَنْ يَقْبَلَ عَمَلُهُ،

فَلْيَجِبْ عَلَى بْنِ أَبِي طَالِبٍ ع؛

فَإِنَّ حُبَّهُ يَزِيدُ الْإِيمَانَ،

وَإِنَّ حُبَّهُ يَذِيبُ السَّيِّئَاتِ،
كَمَا تُذِيبُ النَّارُ الرَّصَاصَ؛

"ای مردم!"

هر کس می خواهد خشم،
و غضب خدا را خاموش کند؛
و اعمالش پذیرفته شود،
پس باید علی بن ابی طالب؛
علیه السلام را دوست بدارد؛
زیرا دوستی با علی ع،
ایمان را فزونی می بخشد؛
و گناهان را ذوب می کند،
همانطور که آتش، سرب را ذوب می کند.

موسوعه امام علی علیه السلام،¹

202- بزرگ مردی که حتی خدا آب نوشیدنش را دوست دارد.

شیخ حر عاملی از ابن عباس حدیثی نقل میکند که گفت :

اقا امیرالمؤمنین علی علیه السلام آبی آشامید پس از آن پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله سجده کردند
عرض کردند

ای رسول خدا چرا در این موقع سجده کردی؟ فرمودند؛

همین که آقا امیرالمؤمنین علی علیه السلام آب را آشامید

خدای تبارک و تعالی ندا کرد :

گوارایت باد ای ولی من و ای کسی که حجت من بر مخلوقاتم هستی
و امین من بر بندگانم می باشی^۱.

203- عَلَیْ وَلَیُّ اللّٰه

رسول اکرم صلی الله علیه و آله فرمودند:

هر کس بگوید "لا اله الا الله" درهای آسمان برایش باز میشود

و هر کس بعد از آن بگوید "محمد رسول الله"

چهره حق تعالی درخشنده و تابان شود

و هر کس بعد از آن بگوید "علی ولی الله"

خداوند متعال او را ببخشد

^۲ اگر چه گناهانش به تعداد دانه های باران باشد.

204- شمشیر علی در عرش الهی

حسین بن علی - علیه السلام - فرمود:

از جدّم رسول الله - صلی الله علیه و آله و سلّم -

شنیدم که فرمود :

در شب معراج در عرش الهی فرشته ای را دیدم که در دستش شمشیری از نور همانند ذوالفقار علی بن ابی طالب - علیه السلام - بود .

فرشتگان آسمانی هر وقت مشتاق دیدار علی - علیه السلام - می شدند به آن فرشته می نگریستند .

به پیشگاه پروردگار عرض کردم،

پروردگارا این برادرم علی بن ابی طالب و پسر عم من است؟

خداوند تبارک و تعالی فرمود:

ای محمد - صلی الله علیه و آله و سلّم - این فرشته را شبیه علی بن ابی طالب - علیه السلام -

خلق کردم تا مرا عبادت کند و آنچه تا روز قیامت حسنه و تسبیح و تقدیس من می‌نماید ثوابش متعلق به علی بن ابی طالب - علیه السلام - باشد.^۱

-205

حق حضرت علی "علیه السلام" بر عهده همه مسلمانان

عن جابر: قال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم:

حَقُّ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ عَلَى هَذِهِ الْأُمَّةِ كَحَقِّ الْوَالِدِ عَلَى وَلَدِهِ.

ترجمه روایت؛

جابر از رسول خدا "صلی الله علیه وآله وسلم" روایت کرده که حضرت فرمودند :

حق علی بن ابی طالب بر مسلمانان چون حق پدر است بر فرزندش.^۲

206- حضرت رضا علیه السلام به نقل از رسول خدا پیامبر صلی الله علیه و آله فرمودند:

«^۳بهترین برادران من علی علیه السلام و بهترین عموهای من حمزه است .

-207

امیرالمومنین علی علیه السلام فرموده است:

«أَنَا أَسْمَى فِي الْأَنْجِلِ إِلِيَّ، وَفِي صُحُفِ إِبْرَاهِيمَ حَزِيلٌ»؛

1

منبع: بحارالانوار، ج ۳۹، ص ۱۰۹

2

منبع روایت؛

پرتوی از فضائل امیر مؤمنان، علی علیه السلام، ص: ۴۱

(^۳عیون اخبار الرضا علیه السلام: ج 2، ص 61. ریاحین الشریعة: ج 4، ص 350

¹(نام من در انجیل، الیا و در صحف ابراهیم، حزقیل است)

208- تسلیم به امیر المؤمنین علی صلوات الله علیه

عَنْ سَمَاعَةَ بْنِ مِهْرَانَ قَالَ...

سَأَلْتُ مَوْلَانَا الْإِمَامَ جَعْفَرَ الصَّادِقَ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِ عَنْ قَوْلِ اللَّهِ فَلْيَعْمَلْ عَمَلًا صَالِحًا وَلَا يُشْرِكْ بِعِبَادَةِ رَبِّهِ أَحَدًا.

قَالَ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِ :

الْعَمَلُ الصَّالِحُ الْمَعْرُفَةُ بِالْأَيْمَةِ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِمْ وَلَا يُشْرِكْ بِعِبَادَةِ رَبِّهِ أَحَدًا، التَّسْلِيمُ لِأَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلِيِّ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِ لَا يُشْرِكُ مَعَهُ فِي الْخِلَافَةِ مَنْ لَيْسَ لَهُ ذَلِكَ وَلَا هُوَ مِنْ أَهْلِهِ²

سماعه می گوید...

از مولای ما حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه درباره این سخن خداوند «باید کاری شایسته انجام دهد، و هیچ کس را در عبادت پروردگارش شریک نکند» پرسیدم.

حضرت فرمود :

منظور از عمل صالح، معرفت به ائمه صلوات الله علیهم است و هیچ کس را در عبادت پروردگارش شریک نکند، یعنی تسلیم به امیر المؤمنین علی صلوات الله علیه و کسی را که شأیت خلافت را ندارد و اهل آن نیست را در آن با امیرالمؤمنین صلوات الله علیه شریک نسازد

209-

جوان یهودی

روزی سلمان فارسی از امیرالمؤمنین علیه السلام کشف یکی از اسرار نهان را درخواست کرد، امیرالمؤمنین علیه السلام او را به قبر یهودی راهنمایی فرمود.

¹ بحارالانوار، ج 35، ص 62؛ مناقب آل ابی طالب، ج 3، ص 276

تفسیر العیاشی، ج 2، ص: 353

البرهان فی تفسیر القرآن، ج 3، ص: 691

بحارالأنوار (ط - بیروت)، ج 36، ص: 106

بحارالأنوار (ط - بیروت)، ج 81، ص: 349

تفسیر نور الثقلین، ج 3، ص: 317

سلمان به امر امام به قبرستان رفت و برزخ آن یهودی را که محب امیرالمؤمنین بود با چشم بصیرت دید و مشاهده کرد که: در جایی بسیار دلگشا و خوب، بر قصری عالی نشسته است.

سلمان از او سؤال نمود که: تو را کدام طاعت بدین مقام و منزلت رسانیده است با اینکه بر دین یهود بوده ای؟ گفت: مرا از شرف اسلام بهره ای نبود، ولی امیرالمؤمنین علی علیه السلام را دوست می داشتم و همان محبت خالصانه، در برزخ موجب این مقامات شده است¹.

-210-

یا مظهر العجائب

عمر به قیصر روم نامه نوشت که یا مسلمان شوید یا مهیای جنگ شوید.

قیصر در جواب عمر نوشت من به همراه این نامه چهار نماینده از چهار دین برای شما فرستادم یکی پیرو عیسی دیگری پیرو موسی و دیگری پیرو داوود و آن یک پیرو ابراهیم خلیل اگر توانستی آن نمایندگان را قانع کنی من شخصا مسلمان شده و کشورم را به شما تسلیم خواهم کرد

عمر با چهار نماینده رو برو شد هر چهار تا به اتفاق به عمر گفتند مژده دین شما را در کتب خود داریم و میدانیم که آخرین شریعت تمام کتب ما را میداند و معجزه از پیامبران ما نشان میدهد و ما اکنون منتظریم

عمر به مشاوران خود گفت من شش ماه تمام جان کندم که توانستم سوره بقره را حفظ کنم حال از کتاب اینها بخوانم؟ مشاوران به اتفاق گفتند آنها را به علی واگذار چرا که اگر نتواند انجام دهد رسوا میشود که علی توانایی انجام چهار معجزه و خواندن چهار کتاب آسمانی را ندارد پس به این طریق آبروی علی میرود

پس عمر به دنبال مولای ما علی (ع) فرستاد اما علی علیه السلام فرمود هر کس بامن کاری دارد خودش می آید اینجا عمر دوباره از مولای ما خواهش کرد پس مولا فرمود هر کس مرا بخواهد اینجا می آید

پس با اجبار عمر و مشاورانش و چهار نماینده به نخلستان رفتند مولا در حال آبیاری بود پس عمر جریان نمایندگان را به مولا گفت

مولا علی (ع) پیرو دین داوود را صدا زد او جلو آمد علی گفت زبور را باز کن صفحه فلان را پیدا کن و شروع کرد به

خواندن زبور از حفظ آنهم به صوت داوود نبی پیرو داوود از هوش رفت وی را به هوش آوردند

¹ یکصد موضوع پانصد داستان

پس مولا بیل خود را از دسته جدا کرد و بیل را مانند خمیر در آورد و از آن زرهی بافت پس به پیرو داوود فرمود آیا قانع شدی او با احترام فراوان مرید علی شد

پس مولا پیرو موسی را فرا خواند و به وی گفت کتاب تورات را باز کن فلان صفحه را بیاور و شروع کرد از تورات چند صفحه خواند و دسته بیل خود را بر زمین انداخت پس چوب همچون عصای موسی به اژدها تبدیل شد که سخت به عمر غضب داشت عمر گفت ای ابا الحسن الامان پیرو موسی از هوش رفت پس مولا دست به اژدها برد و دوباره به حالت اولش برگشت و شد دسته بیل پس به پیرو موسی فرمود قانع شدی پیرو موسی فوراً به مولا سجده کرد و گفت حقا که تو سرور جهانیانی

پس بفرمود آتشی فراوان ساختند حضرت به پیرو ابراهیم گفت فلان صفحه از کتاب خود را باز کن و از کتاب او چند صفحه خواند و قدم زنان وارد آتش شد عمر در پی او رفت اما دامنش آتش گرفت و فوراً به عقب برگشت مولا از درون آتش صدازد که ای پیرو ابراهیم قانع شدی؟ او هم چون دیگران سر تعظیم فرود آورد پس به اتفاق وارد قبرستانی قدیمی شدند، حضرت امر کرد گوشه ای از قبرستان را کنند به اندازه زیادی گود شد پس بفرمود ای بنده خدا به اذن خدا بلند شو این علیست که تورا صدا میزند پس صدایی نیامد عمر گفت یا اباالحسن این دیگر از عهده تو خارج است نمیتوانی، پس از چندی هیکلی از زیر خاک سر برآورد و گفت لبیک یا سیدی، آن هیکل آنچنان بزرگ و وحشتناک بود که عمر از هوش رفت و خود را نجس کرد پس از مولا پرسید ای سرور مومنان امری داشتید مولا فرمود خود را معرفی کن او گفت من در زمان نوح زندگی میکردم متأسفانه به نوح ایمان نیاوردم پس اینگونه تا بحال در عذاب گرفتار بودم من در دخمه ای عذاب میشدم شما مرا صدا زدید تا زنجیر از پای من گشودند طول کشید اما در راه شنیدم به برکت قدوم شما خدا مرا بخشیده پس مولا فرمود بجای خویش

بازگرد و شکر بسیار کن پس او دوباره به زیر خاک رفت مولا به پیرو عیسی فرمود انجیل را باز کن فلان صفحه را بیاور و شروع کرد به خواندن انجیل از حفظ تمام چهار نماینده به مولا تعظیم کردند و مسلمان شدند و عمر نامه ای به نمایندگان داد که قیصر باید کشور را تسلیم کنی پس پیکی از قیصر برگشت و گفت قیصر فرموده تو ارزش نامه نداری پس شفاهی جوابت میدهم زمانی که آن بزرگواوری که آبیاری میکرد بر مسند حکومت نشست من هم کشور را تسلیم میکنم...

¹جانم فدای امیرالمومنین علی "ع"

-211-

شک در فضائل آقا امیرالمومنین علی علیه السلام کفر به خداوند متعال است:

قال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم:

يا ابن عباس احذر أن يدخلك شكّ فيه، فإنّ الشكّ في عليّ كفر بالله تعالى:

حضرت محمد صلى الله عليه وآله وسلم فرمودند:

«ای ابن عباس بر حذر باش از این که در فضائل امیرالمومنین علی علیه السلام شک کنی که #شک در #فضائل امیرالمومنین علی علیه السلام #کفر به خداوند متعال است^۱».

-212

تفاوت سنگ حجرالاسود با سایر سنگها

هنگامی که عمر حجرالاسود را بوسید به آن خطاب کرد و گفت: می دانم که تو فقط سنگ هستی و به کسی نه زبانی می رسانی و نه نفعی!

و اگر نه این بود که رسول خدا صلى الله عليه وآله را دیده ام تو را می بوسید هرگز تو را نمی بوسیدم!

امیرالمومنین علیه السلام به عمر فرمود: اتفاقاً این سنگ هم زیان می رساند و هم نفع!

عمر گفت: چگونه؟

آن حضرت فرمود: آنگاه که خداوند از بنی آدم پیمان گرفت، عهدنامه ای برایشان نوشت و همین سنگ آن عهدنامه را در خود فرو برد.

پس در روز رستاخیز به وفای مؤمن و انکار کافر گواهی خواهد داد. و این معنای دعائی است که مردم در موقع استلام حجر می خوانند:

اللهم ايماننا بك، و تصديقنا بكتابتك، و وفاء بعهدك. خدایا به تو ایمان می آورم، و کتاب تو را تصدیق می کنم، و به عهد تو وفا می نمایم^۲.

1

الأمالی للطوسی: 102 / 1 و عنه البحار: 317 / 16 ح 7

2

مناقب، سروی، ج 1، ص 494

منبع: شوشتری، محمد تقی، قضاوت های شگفت انگیز امیرالمؤمنین علیه السلام

امیر المؤمنین سلام الله علیه فرمودند :

یاد ما اهل بیت شفای بیماری‌های روحی و جسمی و باعث از بین رفتن وسوسه های شیطانی است، و دوستی ما سبب خشنودی خداوند تبارک و تعالی است^۱.

امیر المؤمنین سلام الله علیه فرمودند :

ای سلمان ؛ بدا بحال کسی که ما را آن طوری که سزاوار آن هستیم نشناسد و فضل و برتری ما را انکار کند .
ای سلمان ؛ کدامیک از این دو بزرگوار افضل هستند، محمد صلی الله علیه وآله وسلم یا سلیمان بن داود ؟ سلمان گفت: بلکه محمد صلی الله علیه وآله وسلم برتر و والاتر است .

فرمود: ای سلمان ؛ آصف بن برخیا توانست تخت بلقیس را از فارس به مملکت سبأ در یک چشم بهم زدن منتقل کند و علمی از کتاب نزد او بود، و آیا من چندین برابر او قدرت ندارم که نزدم هزار کتاب است؟! خداوند بر شیث فرزند آدم علیه السلام پنجاه صحیفه و بر ادریس علیه السلام سی صحیفه و بر ابراهیم خلیل علیه السلام بیست صحیفه، و تورات، انجیل، زبور و فرقان نازل نموده است .

گفتم: ای سرور من ؛ همین طور است که فرمودید.

امام علیه السلام فرمود :

ای سلمان ؛ کسی که در شؤون ما و علوم ما شک کند مثل کسی است که معرفت ما و حقوق ما را مسخره کرده در حالی که خداوند ولایت ما را در کتابش در چند جا واجب کرده و آنچه را که عمل کردن به آن واجب است بیان نموده و آن روشن و واضح است^۲.

علامه حلی قدس سره در کتاب کشف الیقین می نویسد:

ابو دلف پسری داشت که با دوستانش در مورد محبت و دشمنی علی علیه السلام مشاجره می کرد. یکی از آنها روایتی از پیامبر نقل نمود که پیامبر صلی الله علیه و اله فرمودند: ای علی فقط انسان مومن پاکدامن تو را دوست دارد و انسان زنا زاده و ولد حیض دشمن توست. ابن ابی دلف گفت: در مورد پدرم چه می گوئید. نظرتان این است که کسی به همسرش نزدیک شده است. در جواب گفتند: نه

ابن ابی دلف گفت: به خدا قسم من بیشتر از همه مردم نسبت به علی بغض و دشمنی دارم. در حالیکه در حال مشاجره و بگو مگو بودند، پدرش وارد شد و گفت: به خدا سوگند این حدیث صحیح است. به خدا این پسر هم ولد الزناست و هم ولد الحیض. من مریض در خانه برادرم افتاده بودم که خادمه ای برای انجام کاری وارد شد. هوس کردم که با او نزدیکی کنم ولی او خودداری نمود و گفت: من حائض هستم. ولی من با او نزدیکی کردم و او به این پسر باردار شد. این پسر هم ولد الزناست و هم ولد الحیض و همچنین پدرم نقل می کند: روزی به همراه دوستان به بغداد رفته بودیم. برای رفع تشنگی به دنبال آب در کوچه پس کوچه های بغداد می گشتیم تا به اب انبار رسیدیم و در صف اب ایستادیم. در این هنگام دو پسر بچه که با هم بازی می کردند، جلب توجه می کردند. یکی به دیگری به دیگری می گفت امام علی بن ابیطالب است و دیگری می گفت: نه خیر ابوبکر است. گفتم: پیامبر می فرماید: ای علی فقط دوستدار تو مومن است و دشمن تو ولد حیض است. مادر بچه ها با ظرف اب از اب انبار بیرون آمد. او که سخن من را شنیده بود، گفت: اقا من تو را قسم می دهم ان چه گفتی دوباره برایم تکرار کن. گفتم روایت پیامبر بود که نیازی به تکرار آن نیست. دوباره اصرار کرد و من مجبور شدم روایت را دوباره نقل کردم. زن گفت: اقا به خدا سوگند این روایت صحیح است. این دو پسران من هستند. آن که علی را دوست دارد حلال زاده است و آنکه دشمن علی است ولد حیض است. پدرش در حال حیض با من نزدیکی کرد و من به او حامله شدم¹.

پاسخ امیرالمومنین به سوالات نجران؛

ارشاد القلوب: 2/416،

بحار الأنوار: 26/221

¹کشف الیقین: ص 166 و 167

اسقف نجران هر ساله برای پرداخت خراج اراضی این منطقه به مدینه می آمد. در یکی از سالها، عمر وی را به اسلام دعوت نمود. اسقف سؤالهایی از عمر نمود و چون خلیفه از عهده پاسخ بر نیامد، از امام علی (ع) خواست که جواب اسقف نجران را دهد.

سوالها بدینگونه بود:

1- در قرآن شما وارد شده که وسعت بهشت به اندازه وسعت آسمان و زمین است. اگر چنین است پس جهنم کجاست؟ عمر ساکت شد و از امام (ع) خواستار جواب گردید.

حضرت فرمود: ای اسقف! هنگامی که شب فرا می رسد روز در کجاست و هنگام روز شب در کجاست؟ اسقف گفت: باور نمی کردم کسی بتواند پاسخ این سؤال را بدهد.

2- کدام سرزمین تنها یکبار خورشید بر آن تابید؟

امام جواب داد: آن دریائی که برای بنی اسرائیل شکافته شد.

3- اول خونی که بر زمین ریخت کدام بود؟

امام پاسخ داد: خون ولادت هابیل.

4- خدا در کجاست؟

عمر از این سؤال به غضب در آمد. امام علی (ع) با گشاده رویی فرمود: هر چه می خواهی از من بپرس. خدا در همه جا هست.¹

-217

اطاعت با معصیت

عبدالله بن مسعود گوید: رسول خدا صل الله علیه وآله فرمود:

" هنگامی که خداوند آدم را خلق کرد و از روح خود در او دمید، آدم عطسه کرد و گفت: «الحمد لله»، خداوند فرمود: ای بنده ی من! حمد مرا کردی؛ قسم به عزّت و جلالم که اگر نبودند آن دو نفر _ که اراده کرده ام آنها را در دنیا خلق کنم _ هرگز تو را خلق نمی کردم، آدم عرض کرد: خداوندا، آنان از [صلب] من می باشند؟ فرمود: آری، ای آدم! سرت را بلند کن و نگاه کن؛ پس چون آدم سرش را بلند کرد دید بر عرش نوشته شده :

" لا اله الا الله ، محمد رسول خدا ، پیامبر رحمت است، و علی اقامه کننده ی حجّت است، هر کس بشناسد حقّ علی را، پاکیزه و طاهر است ، و هر کس انکار کند حق او را، ملعون و زیان کار است".

¹علی و زمامداران/ علی محمد میرجلیلی»

به عزّتم قسم که من داخل بهشت می کنم هر آن کس که از او اطاعت کرده، اگر چه معصیت مرا نموده باشد، و قسم به عزّتم که داخل آتش جهنّم می کنم هر آن کس که معصیت او را کرده است، اگر چه از من اطاعت کرده باشد^۱.

-218

مراد از امر_معروف و نهی از منکر

به عمره مردم چیز دیگر فهمیدن..

ابوحنیفه به محضر امام صادق صلوات الله علیه شرفیاب شده و سوال نمود:

فدایت شوم امر به معروف چیست؟

فرمودند:

ای ابا حنیفه! معروف نزد اهل آسمان و زمین حضرت مولا امیرالمومنین علی صلوات الله علیه است.

عرض کرد: فدایت کردم منکر چیست؟

فرمودند: منکر آن دو نفری هستند که در حق او ظلم کردند و خلافتش را غصب کردند و مردم را بر او مسلط نمودند .

عرض کرد: پس آنچه که فردی را در حال گناه می بینیم و او را از آن نهی می کنیم چیست؟

فرمودند: آن نه امر به معروف و نه نهی از منکر است،

² بلکه خیری است که برای قیامت پیش فرستاده است.

-219

کراجکی رحمه الله در کتاب «کنز الفوائد»

از حمزان نقل کرده است که گفت؛

از امام باقر علیه السلام درباره آیه شریفه؛

"ثُمَّ دَنَىٰ فَتَدَلَّىٰ"

1

مناقب خوارزمی. ص ۳۱۸. ح ۳۲۰.

غایه المرام. ج ۱. ص ۳۲. ح ۱۶

بحار الانوار. ج ۶۸. ص ۱۳۰. ح ۶۲

²بحار الأنوار - ط دارالاحیاء التراث جلد 24 صفحه 58

"فَكَانَ قَابَ قَوْسَيْنِ أَوْ أَدْنَىٰ"

سؤال کردم، ایشان فرمود؛

خداوند حضرت محمد صلی الله علیه وآله وسلم را؛

به خود نزدیک گردانید به حدی که؛

گویا خوشه ای از مروارید بین او و آن حضرت بود؛

در آنجا فرشی از طلا گسترده بودند که می درخشید؛

و بر روی آن تصویری مشاهده کرد!!!

گفته شد؛

یا محمد؛ اُتِعرف هذه الصورة؟!!!

فقال؛ نعم، هذه صورة علي بن أبي طالب عليه السلام*

فأوحى الله إليه أن زوجة فاطمة عليها السلام واتخذة وصياً.

ای محمد؛ آیا می دانی این تصویر کیست؟

فرمود؛ بلی، این شمایل*علی بن ابی طالب*علیه السلام است. خداوند تبارک و تعالی فرمود؛

فاطمه را برای او تزویج کن،

و او را وصی و جانشین خودت قرار بده^۱.

-220-

پیامبر اعظم (صلی الله علیه و اله) فرمود؛

علی (علیه السلام) از قرآن هم افضل است؛

قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ؛

إِنِّي تَارِكٌ فِيكُمْ الثَّقَلَيْنِ، كِتَابَ اللَّهِ وَعَلِيَّ بْنَ أَبِي طَالِبٍ (عليه السلام) وَعَلِيٌّ (عليه السلام) أَفْضَلُ لَكُمْ مِنْ كِتَابِ اللَّهِ، لَأَنَّهُ مُتَرَجِّمٌ لَكُمْ عَنْ كِتَابِ اللَّهِ.

بین شما دو چیز گرانقدر به ودیعه می گذارم،
قرآن و علی ابن ابی طالب (علیه السلام) و علی (علیه السلام) از قرآن هم افضل است،
به آن دلیل که او ترجمان قرآن برای شما است^۱.

221-

عبرت برای دشمنان علی (ع)
علی بن هارون منجم می گوید :
خلیفه «الراضی» در باره علی - علیه السلام - زیاد با من بحث می کرد و می گفت: علی - علیه السلام - در سیاست کردن معاویه
اشتباه کرد!
می گوید :
به او حجت و دلیل می آوردم که علی - علیه السلام - خطا نمی کند و هر کاری که انجام دهد درست است ولی او قبول نمی
کرد .

روزی به سوی ما خارج شد و ما را از خوض در این امور نهی کرد.
خلیفه می گوید: شبی در خواب دیدم که از شهر خارج شدم و به طرف بعضی از باغهایم رفتم .
مردی آمد و سرش مثل سر سگ بود .
در مورد آن پرسیدم؟ گفتند:

این مرد، علی - علیه السلام - را تخطئه می کرد و می گفت علی علیه السلام اشتباه می کرده است.. از آن به بعد فهمیدم باید
برای من و امثال من عبرتی باشد. از این رو توبه کردم^۲.

222- عبد الله بن عمر گفت: از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم در مورد علی بن ابی طالب علیه السلام [بطور توهین
آمیزی] سؤال کردیم. آن حضرت خشمگین شد و فرمود: چرا عدّه ای به بدی یاد می کنند از کسی که مقام و منزلتش نزد
خدا، همچون مقام و منزلت من است؟

¹ اسناد روایت؛

مائه منقبه، ج ۱، ص ۱۶۱

ارشاد القلوب، ص ۳۷۸ غایه المرام، ص ۲۱۴ تفسیر البرهان، ج ۱، ص ۲۹

² الخرائج و الجرائح صفحه 177

آگاه باشید هر کس علی را دوست بدارد، مرا دوست می‌دارد و هر کس مرا دوست بدارد، خداوند از او راضی است و هر کس خدا از او راضی باشد، پاداشش را بهشت قرار می‌دهد.

بدانید، هر کس علی را دوست بدارد، از دنیا نمی‌رود مگر اینکه از حوض کوثر بنوشد و از درخت طوبی بخورد و جایگاه خود را در بهشت ببیند .

آگاه باشید، هر کس علی را دوست بدارد، نماز، روزه و شب زنده‌داری‌اش پذیرفته می‌شود و دعایش مستجاب می‌گردد . بدانید، هر کس علی را دوست بدارد، فرشتگان برای او طلب آمرزش می‌کنند و درهای هشتگانه بهشت بر او گشوده می‌شود تا از هر دری که بخواهد، بدون حساب وارد شود .

آگاه باشید، هر کس علی را دوست بدارد، خداوند نامه عملش را به دست راستش می‌دهد و به حساب او همچون حساب انبیا رسیدگی می‌کند .

بدانید هر کس علی را دوست بدارد، خداوند شدت و سختی جان دادن را بر او آسان می‌کند و قبرش را باغی از باغهای بهشت قرار می‌دهد.

آگاه باشید، هر کس علی را دوست بدارد، خداوند به تعداد رگهای بدنش از حوری‌های بهشت به او می‌بخشد و در مورد هشتاد نفر از اقوام و خویشانش، شفاعت می‌کند و به تعداد موهای بدنش، از حوریان بهشتی و از شهرهای بهشت برخوردار می‌شود .

بدانید، هر کس علی را دوست بدارد، خداوند، ملک الموت (عزرائیل) را برای [قبض روح] او، آن گونه می‌فرستد که برای پیامبران فرستاده می‌شود و ترس از نکیر و منکر را از او برمی‌دارد و رویش را سفید می‌کند، و او با حضرت حمزه سید الشهداء همنشین خواهد بود .

آگاه باشید، هر کس علی را دوست بدارد، خداوند، حکمت را در قلبش ثابت می‌کند و سخن درست را بر زبانش جاری می‌سازد و درهای رحمت را به رویش می‌گشاید .

بدانید، هر کس علی را دوست بدارد، در آسمانها و زمین، اسیر خدا نامیده می‌شود .

آگاه باشید، هر کس علی را دوست بدارد، فرشته‌ای از زیر عرش او را صدا می‌زند: ای بنده خدا، عمل [به فرامین الهی] را از نو آغاز کن، زیرا خداوند تمام گناهانت را آمرزیده است .

بدانید، هر کس علی را دوست بدارد، روز قیامت در حالی [به صحرای محشر] می‌آید که صورتش همچون ماه شب چهارده می‌درخشد.

آگاه باشید، هر کس علی را دوست بدارد، بر سرش تاج پادشاهی گذاشته می‌شود، و لباس کرامت و بزرگواری بر او پوشانده می‌شود .

بدانید، هر کس علی را دوست بدارد، از پل صراط همچون برق جهنده می‌گذرد .

آگاه باشید، هر کس علی را دوست بدارد، برای او، دوری از آتش جهنم و جواز عبور از صراط و امان از عذاب دوزخ نوشته می‌شود، نامه عملش گشوده نخواهد شد و کردارش سنجیده نمی‌شود و به او گفته می‌شود: بدون حساب به بهشت وارد شو. بدانید، هر کس علی را دوست بدارد، ملائکه با او دست می‌دهند و انبیا او را زیارت می‌کنند و خداوند، تمام حاجت‌هایش را برآورده می‌کند.

آگاه باشید، هر کس آل محمد صلی الله علیه و آله و سلم را دوست بدارد، از حسابرسی و سنجش کردار و عبور از صراط، در امان است. بدانید، هر کس بر دوستی آل محمد صلی الله علیه و آله و سلم بمیرد، من (رسول خدا) همنشینی او را با انبیا در بهشت ضمانت می‌کنم.

آگاه باشید، هر کس بر بغض و کینه آل محمد بمیرد، بوی بهشت را استشمام نمی‌کند.¹ ابو رجاء گفت: حماد بن زید به این حدیث افتخار می‌کرد و می‌گفت: این حدیث، اصل [مهمی در دین] است.

223- عبدالله بن عباس گوید:

روزی در خدمت رسول خدا (ص) نشسته بودیم که ناگاه چشم حضرتش به ماری افتاد که همانند شتر بود، علی (ع) خواست او را با عصا بزند، رسول خدا (ص) به او فرمود: او ابلیس است، همانا من از او شروطی را پیمان گرفته‌ام؛ هیچ دشمنی با تو دشمنی نمی‌ورزد جز آنکه او در رحم مادرش شرکت می‌نماید.

و این است معنای فرمایش خداوند متعال که می‌فرماید: وَشَارِكُهُمْ فِي الْأَمْوَالِ وَالْأَوْلَادِ²

224-

آدمد دنیا برای دیدن روی حضرت علی

1

منابع:

فضائل الشیعه حدیث اول _ بحارالانوار - بشاره المصطفی - فرائد السمطین - ینابیع الموده - فضائل الشیعه (صدوق) - احقاق الحق ...

2

منبع:

سوره اسراء؛ آیه ۶۴.

تفسیر فرات: ۲۴۲ح ۷، بحارالانوار: ۳۹/۱۷۲ ح ۱۲.

عن زاذان خادم سلمان قال : لما جاء أمير المؤمنين ليغسل سلمان وجده قد مات ، فرفع الشمله عن وجهه فتبسم وهم أن يقعد ، فقال له أمير المؤمنين عليه السلام : عد إلي موتك ، فعاد زاذان خدمتگزار سلمان فارسی رضی الله عنه نقل می کند هنگامی که امیرالمؤمنین علیه السلام برای غسل دادن سلمان تشریف آورد، سلمان را دید که از دنیا رفته است ، پارچه را از صورت او کنار زد ، سلمان تبسمی کرد و خواست بنشیند، حضرت به او فرمود : به همان حالت مرگ برگرد و او برگشت^۱ .

225- معنای لاشیء چیست؟

ابن شهر آشوب در کتاب مناقب خویش می نویسد : پادشاه روم نامه ای به معاویه نوشت که در آن سؤالاتی بود از جمله این که معنای لاشیء چیست؟ معاویه متحیر ماند. عمرو عاص به معاویه گفت: فرمان بده تا اسب خوبی را به میان لشکر علی بن ابی طالب (علیه السلام) بفرستند و بگویند این را می فروشیم. هر گاه بپرسند که به چند می فروشید؟ بگویید به لاشیء^۲ (به قول عربها بلاشی)). *** (به قیمت هیچ) در این هنگام مسأله بر تو روشن خواهد شد. معاویه به گفته عمرو عاص عمل کرد. خریدار چون قیمت اسب را سؤال کرد، فروشنده گفت: آن را به لاشیء می فروشم. در این وقت، حضرت علی (علیه السلام) به قبر فرمودند: بگیر این اسب را، فروشنده گفت: لاشیء را بده که قیمت این اسب است. حضرت علی (علیه السلام) دست وی را گرفته، به طرف صحرا رونمودند در این حال سرابی به نظر فروشنده آمد حضرت فرمود: این، قیمت اسب توست آن را بگیر. فروشنده گفت: این چگونه می شود؟ حضرت فرمود: مگر این آیه را قرائت نکرده ای که خداوند متعال می فرماید: کسراب بقیعه يحسبه الظمئان ماء حتى اذا جاءه لم يجده شيئاً^۳. یعنی: (کسانی که کافر شدند اعمالشان) همچون سرابی است در یک کویر که انسان تشنه از دور آن را آب می پندارد اما هنگامی که به سراغ آن می آید چیزی نمی یابد^۳

^۱ بحار الأنوار - ط دارالاحیاء التراث جلد 22 صفحه 384

^۲ نور/ 39

^۳ قضاوت های حضرت امیر المؤمنین (علیه السلام) / 134. نقل از: مناقب آل ابی طالب (ابن شهر آشوب) 2/ 383 382

226- صفات و سیره ی امام عصر علیه السلام در بیان امیرالمومنین علیه السلام...

أَخْبَرَنَا عَلِيُّ بْنُ أَحْمَدَ قَالَ حَدَّثَنَا عُبَيْدُ اللَّهِ بْنُ مُوسَى الْعَلَوِيُّ عَنْ بَعْضِ رِجَالِهِ عَنْ إِبْرَاهِيمَ بْنِ الْحَكَمِ بْنِ ظَهْرٍ عَنْ إِسْمَاعِيلَ بْنِ عِيَّاشٍ عَنْ الْأَعْمَشِ عَنْ أَبِي وَائِلٍ قَالَ: نَظَرَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلِيُّ عَلَيْهِ السَّلَامُ إِلَى الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَقَالَ إِنَّ ابْنِي هَذَا سَيِّدٌ كَمَا سَمَّاهُ رَسُولُ اللَّهِ ص سَيِّدًا وَ سَيُخْرِجُ اللَّهُ مِنْ صُلْبِهِ رَجُلًا بِاسْمِ نَبِيِّكُمْ يُشَبِّهُهُ فِي الْخَلْقِ وَالْخُلُقِ يَخْرُجُ عَلَى حِينِ غَفْلَةٍ مِنَ النَّاسِ وَ إِمَانَةٍ لِلْحَقِّ وَ إِظْهَارٍ لِلْجَوْرِ وَ اللَّهُ لَوْ لَمْ يَخْرُجْ لَضُرِبَتْ عُنُقُهُ يَفْرَحُ بِخُرُوجِهِ أَهْلُ السَّمَاوَاتِ وَ سُكَّانُهَا وَ هُوَ رَجُلٌ أَجَلَى الْجَبِينِ أَقْنَى الْأَنْفِ ضَخْمُ الْبَطْنِ أَرْزِيلُ الْفَخَذَيْنِ بِفَخَذِهِ الْيَمْنَى شَامَةٌ أَفْلَحُ الثَّنَائَا وَ يَمْلَأُ الْأَرْضَ عَدْلًا كَمَا مُلِئَتْ ظُلْمًا وَ جَوْرًا.

از ابی وائل روایت شده که گفت:

امیر المؤمنین علیّ علیه السلام به

امام حسین علیه السلام نگاه کرده فرمود :

این فرزندم آقا است همان گونه که رسول خدا صلی الله علیه و آله او را سید نامیده است

در آینده نه چندان دور خداوند مردی از صلب او به در خواهد آورد که با پیامبران همانام است، و از حیث آفرینش (ویژگیهای جسمانی و ظاهری) و سیرت و اخلاق همانند او خواهد بود و به هنگامی که مردم در غفلت و بی خبری به سر می برند و نیز فرو کشتن حقّ و آشکار کردن ستمکاری خروج خواهد کرد، به خدا سوگند اگر خروج نکند (ظاهرا عبارت متن عربی تصحیف شده و اصلش این بوده که اگر قبل از وقتش خروج کند) گردن او زده خواهد شد،

اهل آسمانها و ساکنین آن با خروج او شادمان خواهند شد.

او مردی است بلند پیشانی،

دارای بینی باریکی که میانش اندکی برآمدگی دارد،

شکمش با ضخامت ،

دارای رانهای درشت و پهن،

خالی بر ران راست اوست،

میان دو دندان پیشین او گشاده است

و او (که دارای ویژگیهای ظاهری است) زمین را همان گونه که از ستم و جور پر شده است از دادگری لبریز خواهد کرد.^۱»

پیامبر اکرم (ص) فرمودند:

«خداوند در روز قیامت به علی (ع) ویژگی‌های گوناگونی عنایت می‌کند.

به او زیباییِ یوسف می‌دهد، زهدِ یحیی، صبرِ ایوب، بخششِ آدم و نیروی جبرئیل. "لوی حمد" به دست اوست. همه مردم زیر این لواء هستند و گرداگرد او را امامان، تلاوت کنندگان قرآن و اذان گویان فرا گرفته اند^۱».

228- دیدم به آسمان بالارفت تا زمانی که از مقابل دیدگان من غایب شد

مقداد بن مسعود نقل میکند

مولایم امیرمومنین علیه السلام به من فرمود

شمشیر مرا بیاور، آن را خدمتش حاضر کردم، و بر زانوی خود نهاد،

سپس دیدم به آسمان بالارفت تا زمانی که از مقابل دیدگان من غایب شد و نزدیک ظهر برگشت درحالی که از شمشیرش خون می‌چکید.

عرض کردم ای مولای من کجا تشریف بردید، فرمود :

درعالم بالا بین عده ای خصومت درگیری بود، بالا رفتم و آنجا را از اختلافات پاک کردم.

عرض کردم ای مولای من؛ امورعالم بالا به شما سپرده شده است؟

فرمود : من حجت خدا بر تمام خلق از آسمان ها وزمین هستم،

در آسمان فرشته ای قدم برنمیدارد مگر به اجازه من،

و درباره من اهل باطل شک و تردید افتادند^۲.

229- از آن حضرت درخواست کردند که مردگان ایشان را زنده کند

امام رضا ع فرمود: طایفه قریش جمع شدند و خدمت حضرت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم رفتند و از آن حضرت

درخواست کردند که مردگان ایشان را زنده کند آن حضرت رو کرد به علی بن ابی طالب علیه السلام و فرمود به او که برو در

قبرستان و به اعلی صوت نامهای طایفه و گروهی که اینها می خواهند بر زبان جاری کن که ای فلان و ای فلان و ای فلان

¹بحارالانوار، ج 39 ص 216

²القطره ج ۱ ص ۲۲۵

محمّد صلی اللّٰه علیه و آله و سلم می فرماید به شما برخیزید به اذن خداوند عز و جل . امیرالمؤمنین علیه السلام چنان کرد که آن حضرت فرموده بود، پس برخاستند مردگان در حالی که خاک از سر خود می افشاندند، پس طایفه قریش رو کردند به آنها و از ایشان می پرسیدند امور ایشان را پس خبر دادند ایشان را که محمّد صلی اللّٰه علیه و آله و سلم مبعوث به نبوت شده ، گفتند که ما دوست می داشتیم که ما درک می کردیم آن حضرت را و ایمان به او می آوردیم .

230- سوال از ولایت حضرت علی علیه السلام

در روز حساب

از انس بن مالک روایت شده که چون ابوبکر به حالت مرگ افتاد مطالبی بیان داشت تا آنجا که گفت :
من از رسول خدا شنیدم میفرمود:

بر صراط بهشت عقبه ای بس خطرناک است که احدی از ان نمی گذرد مگر با داشتن جواز عبور و

اجازه از علی بن ابیطالب علیه السلام

تا آنجا که فرمود :

من خاتم انبیا هستم و

¹تو یا علی! خاتم اولیاء و اوصیاء هستی

231-

پرهیز از سکونت در خانه های مجلل

خانه ساده در کوفه

پس از جنگ جمل با مشورت های فراوان تصویب شد که حضرت امیرالمؤمنین علی علیه السلام در شهر کوفه مستقر شود،

بزرگان کوفه قصر سفیدی در نظر گرفتند که امام علی علیه السلام را در آنجا سکونت دهند تا به امور حکومتی پردازد،

تاریخ بغداد ج ۱۰ ص ۳۵۵

تاریخ مدینه دمشق ج ۴ ص ۲۵۴

شواهد التنزیل ج ۲ ص ۱۶۲

تفسیر آلوسی ج ۲۳ ص ۸۰

وقتی حضرت امیرالمؤمنین علی علیه السلام متوجّه این حرکت کوفیان شد، فرمود:
(من حاضر نیستم تا دیوار خانه ام از دیوار منازل بیچارگان بالاتر و خانه ام از خانه مستمندان بهتر باشد)

بنابراین در خانه های معمولی کوفه سکونت گزید و به کشور پهناور اسلامی آن روز که امروزه حدود پنجاه کشور اسلامی است فرمانروائی می کرد

-232-

فَاسْتَمْسِكْ بِالَّذِي أُوحِيَ إِلَيْكَ
إِنَّكَ عَلَىٰ صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ^۱

معنی آیه:

پس به آنچه به سوی تو وحی شده است چنگ بزن، که تو بر راهی راست
صراط مستقیم قرار داری.

امام باقر علیه السلام در تفسیر آیه 43 سوره مبارکه زخرف می فرماید:

مراد از این سخن خداوند متعال که می فرماید ای محمد تو بر صراط مستقیم و راه راست هستی یعنی تو بر ولایت امیرالمومنین
علی بن ابی طالب علیه السلام هستی و علی همان صراط مستقیم است.^۲

-233-

حوریه ی امیرالمؤمنین علیه السلام

ابن عباس گوید: از رسول خدا شنیدم که می فرمود:

^۱(سوره مبارکه زخرف آیه ۴۳)

^۲تفسیر القمی، ج 2، ص: 286

شبی که مرا به آسمان بردند (در شب معراج)، داخل بهشت شدم و در آنجا نوری را دیدم که به صورت من برخورد نمود، به جبرئیل گفتم :

"این چه نوری است که من دیدم؟"

عرض کرد :

ای محمد! این، نه نور خورشید بود و نه نور ماه، لکن حوریّه ای از حوریّه های علیّ بن ابی طالب علیه السلام بود که از قصر خود نمایان شد، پس چشمش به شما افتاد و [با دیدن شما] خندید، و این نوری که شما مشاهده فرمودید، از دندان های او بود، و او [دائماً] دور می زند در بهشت تا آن زمان که علیّ بن ابی طالب علیه السلام داخل بهشت شود^۱.

-234-

-235-

سیاست و زیرکی حضرت

سیاست دینی و اسلامی از شیطنّت و حيله فاصله دارد، امّا سیاست های غیر دینی همراه و ممزوج با حيله گری و جنایتگری است: حضرت درباره سیاستمداری خود می فرماید: «و الله ما معاویهٌ بادهی منی، و لکنّه یغدر و یفجر و لولا کراهیة الغدر لکت من ادهی الناس، و لکن کلّ غدره فجرة، و کلّ فجرة کفرة...»^(۲) سوگند به خدا، معاویه از من سیاستمدارتر نیست، امّا معاویه حيله گر و جنایتکار است. اگر نیرنگ، ناپسند نبود من زیرک ترین افراد بودم، ولی هر نیرنگی گناه هر گناهی نوعی

کفر و انکار است. روز رستاخیز در دست هر حيله گری پرچمی است که با آن شناخته می شود. به خدا سوگند، من با فرییکاری غافلگیر نمی شوم، و با سخت گیری ناتوان نخواهم شد.

در کون و مکان شاهد فرزانه علی است	در مکتب لایموت دردانه علی است
معلوم شود که صاحب خانه علی است	در کعبه ظهور کرد تا بر همه خلق

236- اهل بهشت هنگامی که در بهشت غرق در رحمت الهی هستند

شیخ صدوق از ابن عباس نقل میکند که گفت:

اهل بهشت هنگامی که در بهشت غرق در رحمت الهی هستند

نوری را مانند نور خورشید مشاهده میکنند

که درخشندگی و تابش خاصی دارد

بهشتیان میگویند:

خداوندا تو در کتاب خود فرموده ای..

سوره الإنسان

...لَا يَرَوْنَ فِيهَا شَمْسًا]]

در بهشت هیچ آفتابی نمی بینند]]

پس این چه نوری است؟؟

خداوند عزول جبرئیل را به سوی آنها روانه میکند و به آنها میگوید:

این نوری که مشاهده کردید نور خورشید نیست

بلکه علی و فاطمه علیهما السلام

خنده ای کردند

و از نور لبخند آنها چنین تابشی و درخششی در بهشت ظاهر گردید!...

237-

شخصی به امام صادق علیه السلام عرض کرد:

¹امالی صدوق 333 ضمن ح 11 مجلس 44

چرا رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم علی علیه السلام را بر دوش خود بالا برد ؟
فرمود :

تا اینکه مردم مقام رفیع و مرتبه والای او را بشناسند .

عرض کرد: زیادتیر برایم توضیح دهید

فرمود: تا مردم بدانند او به مقام رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم از هر کس سزاوارتر است .
عرض کرد: بیشتر توضیح دهید .

فرمود :

تا مردم بدانند علی علیه السلام بعد از او پیشوای مردم و پرچم برافراشته هدایت است .
عرض کرد: زیادتیر بفرمائید.

حضرت فرمود :

هیئات ؛ اگر از حقیقت و باطن آن به تو خبر دهم از من کناره می گیری و می گوئی: جعفر بن محمد دروغگو یا دیوانه است
و چگونه بر اسرار کسی جز ابرار و نیکوکاران آگاهی پیدا می کند^۱.

238- ابن عباس روایت میکند؛

چون آیه ((هر چیزی را در امام مبین جمع کرده و شمارش نمودیم^۲)).

نازل شد آن دو نفر برخاستند(ابوبکر و عمر) و عرض کردند ؛

ای رسول خدا ، مقصود از امام مبین چیست؟ آیا تورات است؟

حضرت فرمودند: نه

عرض کردند؛ آیا انجیل است؟

فرمودند: نه

عرض کردند؛ پس حتماً قرآن است.

فرمودند : نه

در این هنگام امیرالمؤمنین علی علیه السلام وارد شدند پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله اشاره به آن حضرت کردند و فرمودند :

او امام مبین است که خدا علم هر چیز را در او فراهم آورده است و همانا خوشبخت و سعادتمند به تمام معنا کسی است که علی علیه السلام را در دوران زندگی و پس از مرگ دوست داشته باشد و گمراه و بدبخت به تمام معنا کسی است که با علی علیه السلام در دوران زندگی و پس از مرگ خود دشمنی کند.^۱

239- رسول خدا از جنگ جمل خبر می دهد

عبدالله بن مسعود گفت: به پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم عرض کردم: یا رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم هر گاه از دنیا رحلت کردی چه کسی شما را غسل می دهد؟ فرمود: هر پیغمبر را وصی او غسل می دهد. عرض کردم یا رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم وصی شما کیست؟ فرمود: علی بن ابیطالب. عرض کردم: یا رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم پس از شما چه مدت زندگی می کند؟ فرمود: سی سال همانند یوشع بن نون که وصی حضرت موسی بود او بعد از موسی نیز سی سال زندگی کرد و صفورا همسر حضرت موسی دختر شعیب پیامبر بر یوشع بن نون خروج کرد و گفت من از تو به امر پیشوایی و رهبری سزاوارترم. پس یوشع با وی جنگید و به خوبی با وی کارزار کرد و اسیرش نمود و در حال اسیری به نیکی با وی رفتار کرد. حضرت علی (علیه السلام) نیز با وی عایشه می جنگد و به خوبی با او می جنگد و اسیرش

می کند و با وی به نیکی رفتار می کند، و خدا درباره او نازل فرموده که: و قرن فی بیوتکن و لا تبرجن تبرج الجاهلیة الاولى [احزاب / 32]. یعنی در خانه هایتان قرار بگیرید و همچون جاهلیت پیشین، خودآرایی و جلوه گری نکنید و مقصود پروردگار از جاهلیت قدیم در این آیه صفورا دختر شعیب است^۲

^۱مشارك الأنوار : ۵۵

#القطره : ج ۱ ح ۳۴/۱۲۷

^۲. [کمال الدین، ج 1، ص 27].

پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله و سلم به همراه جمعی از مهاجران و انصار در مسجد النبی نشسته بودند ناگاه علی (علیه السلام) وارد مسجد شد حاضران به احترام او برخاستند و از او به گرمی استقبال کردند تا اینکه علی (علیه السلام) در جایگاه خود که در محضر پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم بود نشست در این میان دو نفر از حاضران که متهم به نفاق بودند با هم درگوشی صحبت می کردند رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم وقتی که آنها را دید دریافت که چرا آهسته با هم حرف می زنند، آن حضرت خشمگین شد بطوری که آثار خشم در چهره مبارکش ظاهر شد سپس فرمود سوگند به آن کسی که جانم در دست او است داخل بهشت نمی شود مگر کسی که مرا دوست بدارد

آگاه باشید دروغگو است کسی که گمان کند مرا دوست دارد ولی این شخص (اشاره به علی (علیه السلام)) را دشمن دارد. در این هنگام دست علی (علیه السلام) در دست پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم بود و این آیه (مجادله/ 9) نازل گردید: ای کسانی که ایمان آورده اید هنگامی که رازگویی می کنید به گناه و تعدی و معصیت رسول، رازگویی نکنید¹

241- ایثار علی

روزی علی (علیه السلام) وارد خانه خود شد و دید حسن و حسین علیهم السلام نزد فاطمه زهرا علیها السلام گریه می کنند. حضرت سؤال کرد چرا روشنایی چشمان من می گریند؟ فاطمه زهرا علیها السلام گفت: اینها گرسنه اند و یک روز است که چیزی نخورده اند! علی (علیه السلام) پرسید: پس این دیگ بر سر آتش چیست؟ گفت: در دیگ تنها آب است که برای دل خوشی فرزندانم بر سر آتش نهاده ام! علی (علیه السلام) دلتنگ شد، عبایی که داشت به بازار برد و فروخت و با 6 درهم آن خوراکی تهیه کرد. وقتی که به سوی خانه باز می گشت فقیری به حضرت گفت: آیا کسی در راه خدا وام می دهد که چند برابر گردد؟ علی (علیه السلام) همه آن خوراکی را به او داد و چون به خانه رسید فاطمه علیها السلام پرسید: یا علی! توفیق یافتی و چیزی آماده کردی؟ گفت: آری. لیکن همه آن را به بینوایی دادم. فاطمه علیها السلام گفت: چه خوب کردی تو همیشه توفیق کار خیر می یابی! علی (علیه السلام) برگشت تا برای نماز به مسجد برود، در راه کسی را دید که گفت: یا علی (علیه السلام) این شتر را من می فروشم. علی (علیه السلام) گفت: من فعلا پولی ندارم، آن شخص گفت:

به تو فروختم هر وقتی که پولی به تو رسید به من باز دهی! علی (علیه السلام) آن شتر را به 60 درهم خرید و حرکت کرد که

¹ [امالی ابن الشیخ، ص 310].

ناگهان شخصی دیگر رسید و عرض کرد یا علی (علیه السلام) این شتر را به من بفروش. علی (علیه السلام) گفت: فروختم به چه قیمت می خری؟ گفت 120 درهم. علی (علیه السلام) شتر را داد و پول را گرفت و نیمی از آن را به برگشت و ام و نیم دیگر را به کار خود برد در این وقت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم رسید و ماجرا را از علی (علیه السلام) شنید و فرمود: فروشنده جبرئیل و خریدار میکائیل بود و این آن وامی بود که به آن فقیر بخشیدی¹

242- از من سؤال کن

رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم به امیرالمؤمنین (علیه السلام) می فرماید: یا علی! اذنا مت فاستق لی ست قرب من بئر غرس فغلسنی و کفنی و حنطنی فاذا فرغت من غسلی فخذ بمجامع کفنی و اجلسنی ثم سلنی عما شئت فوالله لا تساءلنی عن شیء الا اجبتک²

یا علی (علیه السلام) بعد از آن که من رحلت کردم من را غسل بده و وقتی تجهیز تمام شد و کفن کردی اطراف کفنم را بگیر و مرا بنشان وقتی اطراف کفنم را گرفتی و مرا نشاندی هر چه خواستی از من بپرس و من هر چه گفتم یاد داشت کن.

243- کارهای امام علی در خانه

امیرالمؤمنین (علیه السلام) برای منزل خود هیزم فراهم می کرد و آب می کشید و خانه را جاروب می کرد و فاطمه علیها السلام آرد می کرد و سپس آنرا خمیر نموده و نان می پخت و با وجود چنین کارهایی به تربیت کودکان و شستن و نظافت آنها نیز همت می گماشت لذا حضرت امیر (علیه السلام) در خانه هر وقت فراغت می یافت به حضرت زهرا علیها السلام در امور خانه کمک می نمود. روزی رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم وارد خانه شد و دید علی (علیه السلام) عرض کرد: فاطمه یا رسول الله. هر دو مشغول آسیا کردن هستند از آنها پرسید: کدامتان خسته تر هستید؟ علی (علیه السلام) عرض کرد: فاطمه یا رسول الله. پیغمبر به دختر خود فرمود: دختر جان بلند شو و خود جای او نشست و با علی (علیه السلام) مشغول آسیا کردن شد.³

¹[کشف الاسرار، ج 1].

²[کحل البصر، محدث قمی، ص 180].

³[بحار الانوار، ج 43، ص 5 و 151].

حضرت زهرا علیها السلام نیز در کلیه امور اعم از جنگ و امور بیرون از منزل همسر خود را یاری می کرد چنانکه بعد از غزوه احد علی (علیه السلام) در دفاع از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم و قتل سران قریش زیاده از حد تلاش کرد شمشیر خون آلود خود را برای شستن به حضرت فاطمه علیها السلام داد و فرمود خدی هذا السیف فقد صدقنی الیوم این شمشیر را بگیر که امروز (ایمان و شجاع) مرا تصدیق نمود. رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم نیز فرمود: ای فاطمه علیها السلام بگیر شمشیر علی را، که امروز شوهرت دین خود را ادا نمود و خداوند بوسیله شمشیر او بزرگان قریش را به هلاکت رسانید.^۱

244- علی جان فاطمه همسر خوبی است

^۱[کشف الغمه، ص 56].

علی (علیه السلام) می گوید از پول زره من که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم مقداری را به جهت تهیه وسایل به ام سلمه داده بود، به هنگام تهیه ولیمه ده درهم از آن پول را گرفت و به من داد و فرمود یا علی با این پول مقداری روغن و خرما و کشک تهیه کن و من دستور آن حضرت را انجام داده و آنها را خریده و کشک و روغن غذایی تهیه نمود خود نیز گوسفند چاقی تهیه نمود. آنگاه به من فرمود: هر کسی را که می خواهی دعوت کن. علی (علیه السلام) می گوید: من به مسجد آمدم و دیدم جمع کثیری از صحابه در مسجد حضور دارند و من از اینکه گروهی را دعوت کنم و عده ای را خیر نکنم شرمگین شدم لذا روی لندی رفته و گفتم ای مردم همگی برای صرف ولیمه فاطمه علیها السلام بیایید مردم برخاستند و به راه افتادند و من از کثرت جمعیت و کی غذا خجالت می کشیدم چون رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم از این مطلب آگاهی یافت فرمود: علی جان من از خدای می خواهم که این غذا را برکت دهد. علی (علیه السلام) می گوید: تمام آن جمعیت از آن غذا خوردند و سیر شدند و چیزی هم از غذا کم نشد ...

چون آفتاب غروب کرد زوجات پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم فاطمه علیها السلام را زینت کرده و عطر آگین نمودند و رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم علی (علیه السلام) را در سمت راست و فاطمه علیها السلام را در سمت چپ خود نشانید و پیشانی آنها را بوسید و دست دخترش را در دست علی (علیه السلام) گذاشت و فرمود: علی (علیه السلام) جان فاطمه همسر خوبی است و آنگاه به دخترش فرمود: علی (علیه السلام) شوهر خوبی است و در حق آنها دعا کرد.^۱

245- ولی خدا کیست؟

روزی ابوذر به مسجد پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم آمد و گفت: ای مردم شب گذشته در خواب صحنه ای دیدم که تاکنون چنین چیزی را ندیده بودم. گفتند: در خواب چه دیدی؟

گفت: پیامبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم را نزدیک خانه اش دیدم که شبانه بیرون آمد و دست علی (علیه السلام) را گرفته بود با هم به قبرستان بقیع رفتند من هم آن دو بزرگوار را زیر نظر گرفته و از فاصله دورتری به دنبالشان رفتم به سوی بقیع رفتند تا به محل قبرهای مکه رسیدند سپس آن حضرت به آرامگاه پدر خود رسید و نزدیک آن دو رکعت نماز خواند ناگاه قبر شکافته شد و در همین حال عبدالله را دیدم که نشسته و می گوید: گواهی می دهم که معبود جز الله نیست و گواهی می دهم محمد صلی الله علیه و آله و سلم بنده و پیامبر اوست. رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم به او گفت، پدرم ولی تو کیست؟ عبدالله گفت: پسر من ولی کیست؟ پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: این علی ولی است. عبدالله فوراً گفت: گواهی می دهم که علی (علیه السلام) ولی من است. پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم گفت: پس به بوستان خودت باز گرد. سپس بر سر

^۱[بحار الانوار، ج 43].

آرامگاه مادرش د آمنه برگشت و همان عملی را که نزد قبر پدرش انجام داده بود تکرار کرد ناگاه قبر شکافت بی درنگ آمنه گفت: شهادت می‌دهم معبود جز الله نیست و تو پیامبر و فرستاده خدایی. پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم به او گفت: مادرم ولی تو کیست؟ پاسخ داد پسر من ولایت چیست؟ فرمود: آن ولایت (اشاره به حضرت علی (علیه السلام)) علی بن ابیطالب (علیه السلام) است. آمنه فوراً گفت و البته علی ولی من است. سپس فرمود: به آرامگاه و گلزار خودت بازگرد، وقتی سخن ابوذر به اینجا رسید به او گفتند، تو دروغ می‌گویی و با او دست به گریبان شدند و کتکش زدند آنگاه مردم خدمت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم آمد و عرض کردند یا رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم امروز دروغی بر تو بسته شد فرمود، چه بود؟ گفتند: ابوذر درباره تو چنین و چنان نقل کرده. پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: آسمان نیلگون هنوز بر سر کسی سایه نیفکنده و به روی زمین غبار آلود کسی گام برنداشته که راستگوتر از ابوذر باشد.^۱

246- پیشنهاد قریش

نقل شده هنگامی که پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم برای اولین بار حضرت علی (علیه السلام) را به عنوان رهبر بعد از خود انتخاب کرد جمعی از قریش به حضور پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم آمدند و عرض کردند: ای رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم مردم تازه مسلمان هستند از این رو راضی نیستند که تو دارای مقام نبوت باشی و مقام امامت به پسر عمویت علی واگذار شود اگر در این مورد مدتی صبر کنی بعد اعلام امامت علی (علیه السلام) را بنمایی بهتر است (و قضیه مورد قبول مردم واقع خواهد شد) پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: من این کار را به رأی خود انجام نداده‌ام بلکه فرمان خدا چنین بوده است، آنها گفتند: اگر پیشنهاد ما را به خاطر اینکه مخالفت با دستور خدا می‌شود نمی‌پذیری پیشنهاد دیگری داریم و آن اینکه در امر خلافت مردی از قریش را با علی (علیه السلام) شریک گردان تا دلهای مردم به سوی علی (علیه السلام) متوجه و آرام شود و در نتیجه امر خلافت و رهبری آسیب پذیر نگردد و مردم در این مورد با تو مخالفت نکنند در این هنگام جبرئیل از طرف خدا آمد و آیه (65 سوره زمر) را نازل کرد اگر مشرک شوی تمام اعمال نابود می‌شود و از زیانکاران خواهی بود.^۲

247- مقام امام علی

روزی رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم آب خواست در آن وقت علی (علیه السلام) و فاطمه علیها السلام و حسن و حسین (علیه السلام) در محضرش بودند وقتی که آب آوردند، پیامبر ظرف آب را نخست به حسن (علیه السلام) و بعد به حسین

^۱[معانی الاخبار، ج 1].

^۲[تذکره الانبیاء، سید مرتضی].

(علیه السلام) و سپس به فاطمه علیها السلام داد. هر کدام از آنها که آب می آشامیدند، پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم به آنها می فرمود: هنیئا مریئالک ... یعنی گوارا باد و نوش جانت باد ای ... ولی وقتی که ظرف آب را به علی (علیه السلام) داد و او از آن آب نوشید، پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم به او فرمود: هنیئا مریئالک یا ولی و حجتی علی خلقی گوارا و نوش جانت باد ای ولی و حجت من بر مخلوقات آنگاه سجده خدا را بجا آورد. فاطمه علیها السلام از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم پرسید، یا رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم راز سجده شما چه بود. پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: هنگامی که هر کدام از شما آب نوشیدید و من گفتم گوارا باد و نوش جانت باد با گوشم شنیدم که فرشتگان و جبرئیل نیز با من هم صدا شده و همین سخن را گفتند ولی هنگامی که علی (علیه السلام) آب آشامید و گفتم هنیئا مریئالک، صدای ذات پاک خدا را شنیدم که همین سخن را فرمود: از این رو خدا را به عنوان شکر در برابر نعمتهایش سجده کردم.^۱

248- شب قدر

اصبغ بن نباته از علی (علیه السلام) روایت نمود که پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم به من فرمود: یا علی (علیه السلام) ایا می دانی معنی شب قدر چیست؟ عرض کردم نه یا رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم. پیامبر فرمود: خداوند تبارک و تعالی در آن شب، به تقدیر و سرنوشتی که روز قیامت خواهد بود قضا و حکم و اندازه گیری نمود و در آنچه خدای عزوجل فرمان داد ولایت تو بود و نیز ولایت امامان، از نسل تو تا روز قیامت و در روایتی دیگر امام صادق (علیه السلام) در پرسش مفضل بن عمر فرمود: ... در آن شب (قدر) ولایت امیرالمؤمنین (علیه السلام) نازل شد. مفضل می گوید عرض کردم: در شب قدری که ما آن را در ماه رمضان امید داریم؟ حضرت فرمود: آری. شبی که در آن شب آسمانها و زمین اندازه گیری شده و ولایت امیرالمؤمنین علی (علیه السلام) در آن تقدیر و معین شده است.^۲

249- هم صحبت علی تا لقای حق

حضرت علی (علیه السلام) فرمود: مردی در خانه رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم آمد و اجازه ورود خواست من به او گفتم نمی توانی نزد آن حضرت (که در حال کسالت بود و در روزهای آخر عمر بسر می برد) بروی هم خواسته ای داری با من

^۱[بحارالانوار، ج 76، ص 57].

^۲[معانی الاخبار، ج 2، ص 250].

بگو گفت: چاره‌ای نیست جز اینکه نزد او بروم. علی (علیه‌السلام) از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم اجازه گرفت و آن شخص وارد شد بالای سر پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم نشست و سلام کرد: پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم جواب سلام او را داد و فرمود: چه خواسته و حاجتی داری؟ گفت: من از طرف خدا رسولی هستم به سوی تو. حضرت فرمودند: چه رسالتی بر عهده تو می‌باشد. گفت من عزرائیل هستم، خدا مرا به سوی تو فرستاده و سلام به تو رسانده و تو را بین لقاء با خود و بین بازگشت به دنیا مخیر کرده است. حضرت فرمود: صبر کن تا جبرئیل بیاید و با او مشورت کنم. عزرائیل خارج شد و به سوی آسمانها رفت در بین راه با جبرئیل برخورد نمود. جبرئیل پرسید آیا روح محمد صلی الله علیه و آله و سلم را قبض کردی؟ نه ای جبرئیل او از من خواست تا رفتن تو به نزدش صبر کنم ای نمی‌بینی که درهای آسمان برای روح محمد صلی الله علیه و آله و سلم باز شده و همه جا آزین بندی شده است، جبرئیل نزد حضرت آمد و سلام کرد حضرت جواب سلام او را داد. جبرئیل گفت ای رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم پروردگارت مشتاق تو می‌باشد و عزرائیل تا به حال از کسی اجازه نگرفته و بعد از تو هم از هیچ کس اجازه نخواهد گرفت. پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: او مرا مخیر بین لقاء پروردگار و بقا در دنیا کرد. جبرئیل گفت: لقاء پروردگار بر این دنیا بهتر است. پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمود من هم آن را بهتر می‌دانم. تو از نزد من خارج شو تا ملک الموت بیاید مدتی بعد عزرائیل آمد و سلام کرد، حضرت سلام او را پاسخ داد و گفت عزرائیل چه اراده کرده‌ای گفت: گرفتن جان شما را حضرت فرمود: آنچه به تو امر شد اجرا کن. جبرئیل بنا به خواسته پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم نزدیک او (در طرف راست) قرار گرفت و میکائیل در سمت چپ نشست و عزرائیل شروع به قبض روح کرد. جبرئیل گفت: ای عزرائیل عجله نکن تا نزد خدا رفته و بازگردم عزرائیل گفت: روح او به جایی رسیده که دیگر قدرت بر تأخیر و نگهداری آن ندارم جبرئیل گفت: سفارش خدا را در مورد آسان گرفتن جان او فراموش نکن. رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم به علی علیه‌السلام فرمود: نزدیک من بیا که امر خدا فرا رسیده است پس دهان خود را کنار گوش علی (علیه‌السلام) گذاشت و با او سخن گفت تا اینکه روح مبارکش از بدن خارج شد. علی (علیه‌السلام) دست خود را زیر چانه مبارکش گذاشت و چشمان شریف آن حضرت را بسته و برخاست و در حالی که گریه می‌کرد به حاضرین گفت: خدا اجر شما را زیاد کند. پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم از دنیا رفت در این لحظه بود که صدای گریه و ضجه مردم بلند شد^۱

^۱. [محبته البيضاء، ج ۸، ص ۲۷۹].

ابودردا می گوید: روزی در یکی از نخلستانهای اطراف مدینه جسد علی (علیه السلام) را دیدم که مانند چوب خشک بر زمین افتاده است. او به خیال اینکه حضرت علی (علیه السلام) از دنیا رفته است برای خبر دادن واقعه به خانه آن حضرت آمد و به حضرت فاطمه زهرا (علیه السلام) درگذشت همسرش را تسلیت گفت: فاطمه زهرا (علیه السلام) فرمود: پسر عموی من نمرده است. بلکه در حال عبادت از خوف خدا غش کرده است و این حال برای او بسیار اتفاق می افتد.¹

251- میر میدان جانبازی

در آغاز جنگ احد، طلحه بن ابی طلحه از قبیله بنی عبدالدار نخستین پرچمدار دشمن بود که به میدان آمد و مبارز طلبید، او در شجاعت آنگونه بود که به قوچ گردان دشمن نامیده می شد. امام علی (علیه السلام) در برابر او رفت ولی او شمشیری به سوی علی (علیه السلام) فرود آورد. علی (علیه السلام) آنرا با سپرش رد کرد و سپس با شمشیر بر دوران پای او زد که هر دو آنها قطع گردید و به هلاکت رسید، بعد از او برادرش ابوسعید بن ابی طلحه پرچم کفر را برداشت و به میدان آمد. علی (علیه السلام) او را نیز کشت، بعد از او عثمان بن ابی طلحه پرچم کفر را بدست گرفت و به میدان آمد. علی (علیه السلام) او را نیز کشت، بعد از او عثمان بن ابی طلحه پرچم کفر را بدست گرفت و به میدان آمد. علی (علیه السلام) او را نیز کشت. بعد از او حرث بن ابی طلحه به میدان آمد. علی (علیه السلام) او را نیز به هلاکت رساند، بعد از او ابوعزیز بن عثمان به میدان تاخت، علی (علیه السلام) او را نیز به خاک سیاه مرگ انداخت بعد از او عبدالله بن ابی جمیل و سپس ارطاة بن شرجیل به میدان آمدند که جملگی بدست شیر خدا حیدر کرار (علیه السلام) کشته شدند و در آخر غلام این قبیله (بنی عبدالدار) بنام صواب به میدان آمد. علی (علیه السلام) اول دست راست او را قطع کرد تا اینکه پرچمش به زمین افتاد او پرچم را به دست چپ خود گرفت، علی (علیه السلام) دست چپش را نیز جدا کرد. صواب با همان دستهای بریده پرچم را به خود چسباند و گفت: ای قبیله بنی عبدالدار آیا حقی را که بر من داشتید ادا کردم؟ علی (علیه السلام) هم ضربتی بر فرق سرش زد، او نیز به پرچمداران ملحد قبلی ملحق شد. در این هنگام دختر عبقر حارثیه پرچم را برداشت و به میدان آمد که از این پس بود که

¹[لطایف الابرار، ص 17].

جنگ بصورت دست جمعی و گروهی شروع شد. لذا در ابتدای جنگ احد دلاوریهای علی (علیه السلام) آن چنان بر دشمن ضربه وارد ساخت که صدای گریه زنان دشمن از همه جا به گوش می رسید.^۱

252- رحمت الهی آمد

علی (علیه السلام) می فرماید: روزی رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم در مسجد قبا نشسته بود و جمعی از اصحاب گرد او حلقه زده بودند در این حال من وارد مسجد شدم، تا نگاه رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم به من افتاد چهره اش شکفته شد و خنده بر لبهایش نشست به طوری که برق سفیدی دندانهایش را دیدم. سپس فرمود: علی (علیه السلام) نزد من بیا. علی (علیه السلام) نزدیکتر بیا و پیوسته از من می خواست تا هر چه بیشتر به او نزدیک تر شوم من هم آنقدر پیش رفتم تا اینکه زانوهایم به زانوی مبارک او چسید. سپس رو به یاران خود کرد و فرمود: ای گروه اصحاب با آمدن برادر من علی بن ابیطالب (علیه السلام) لطف و رحمت الهی شامل جان شما گشته است علی (علیه السلام) از من است و من از علی ام. جان او جان من و سرشت او از سرشت من است.^۲

253- محبوب خدا

علی (علیه السلام) می فرماید: یک روز که به آب نیاز داشتم به قصد تطهیر به منزل آمدم هر چه صدا کردم حسن، حسین (علیه السلام) و فضه را هیچ کس جوابم را نداد. دریافتم که کسی در منزل نیست به ناگه صدایی از پشت سرم شنیدم که مرا به نام خواند: یا اباالحسن، عموزاده پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم، من سر بر گرداندم اما چیزی ندیدم، یک مرتبه متوجه سطلی از طلا که پر از آب زلال بود شدم که حوله ای نیز بر آن آویخته بود، نخست حوله را برداشتم و بر دوش راستم گذاشتم آنگاه دستی بر آن رساندم که ناگهان آب در دستانم جاری شد و از آن وضوی کاملی ساختم، همین که نیاز به آب برطرف شد، سطل نیز ناپدید شد و من نفهمیدیم چه کسی آن را پس گرفت، شگفتا که آب در نرمی مانند کرده و در طعم و شیرینی همچون عسل و در خوش بویی همانند مشک بود، در اینجا رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم تبسمی فرمود و آن حضرت را در آغوش کشید و میان دیدگانش را بوسید آنگاه فرمود: اباالحسن (علیه السلام) مژده باد بر

^۱[کحل البصر، ص 88].

^۲[غایة المرام، ص 293].

تو آن سطل و آب و حوله که دیدی همه از بهشت و فردوس برین بود. در شگفتم از مردمی که مرا به خاطر محبت و علاقه‌ای که به تو دارم سرزنش می‌کنند در حالی که خدای متعال و فرشتگان او بر فراز آسمان تو را دوست دارند.^۱

254- تجلی ایثار در مهمانی

مردی خدمت نبی اکرم صلی الله علیه و آله و سلم رسید و اظهار گرسنگی نمود، پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم او را به خانه^۲ همسران خود راهنمایی کرد تا از او پذیرایی شود آنها نیز گفتند: در خانه جز آب چیز دیگری ندارند. رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم رو به اصحاب کرد و فرمود: چه کی این مهمان را به خانه خود می‌پذیرد؟ علی (علیه السلام) فرمود: من او را به خانه می‌برم، هر دو به اتفاق روانه منزل آن حضرت شدند. امیرالمؤمنین (علیه السلام) آمدن مهمان را به همسر خود فاطمه زهرا علیها السلام اطلاع داد و از وضع غذای خانه جويا شد. حضرت فاطمه علیها السلام جواب داد قدری خوراک به اندازه بچه‌ها موجود است ولی مهمان را بر خود مقدم می‌داریم حضرت علی (علیه السلام) فرمود: شما بچه‌ها را خواب کن من، نیز چراغ خانه را خاموش می‌کنم (گویا علی (علیه السلام) می‌خواهد مهمان به واسطه تاریکی شب آنهم به بهانه خوابیدن بچه‌ها، متوجه کمی غذا نشود و با خیالی آسوده غذا بخورد (امیرالمؤمنان (علیه السلام)) بر سفر سفره نشست اما از آن غذا نخورد و مهمان نیز بر اثر تاریکی متوجه غذا نخوردن آن حضرت نشد به هر صورت آن شب سپری شد و مهمان از خوراک خانه علی (علیه السلام) بهره‌مند شد لیکن اهل خانه با گرسنگی شب را صبح کردند آن هنگام آیه شریفه و یوثرون علی انفسهم و لو کان بهم خصاصة [حشر / 8]. نازل گردید^۳

255- امیرالمؤمنین لقب الهی

ابوحزمه ثمالی می‌گوید: امام باقر (علیه السلام) از پدرش روایت کرده که جد بزرگوارش فرموده است: خداوند جل جلاله جبرئیل را به نزد محمد صلی الله علیه و آله و سلم فرستاد، تا آن حضرت در حال حیات خود برای ولایت علی (علیه السلام) از مردم شاهد و گواه بگیرد، و پیش از وفات خود حضرتش را به نام امیرالمؤمنین (علیه السلام) نامگذاری نماید. پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم نه نفر از یاران و مشهورین از اصحاب خود را فرا خواند و فرمود: من شما را فرا خوانده‌ام تا گواهان الهی در

^۱ [بحارالانوار، ج 39، ص 16].

^۳ [تفسیر نمونه، ج 23، ص 519].

روی زمین باشید، خواه بر گواهی خود پایداری کنید، یا کتمان نموده و از ادای شهادت^۱ خودداری کنید. آنگاه فرمود: ای ابابکر برخیز و بر علی (علیه السلام) بنام امیرالمؤمنین (علیه السلام) سلام ده. او گفت: ایا این فرمان خدا و رسول صلی الله علیه و آله و سلم اوست؟ رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: آری. وی برخاست و بر آن حضرت به عنوان امیرمؤمنان سلام داد. سپس فرمود: عمر. برخیز و بر علی بنام امیرمؤمنان (علیه السلام) سلام کن. عمر گفت: ایا به فرمان خدا و رسولش او را امیرمؤمنان (علیه السلام) بنامیم؟ حضرت فرمود: آری. او نیز برخاست و سلام کرد سپس به مقداد بن اسود کندی فرمود: برخیز و به علی (علیه السلام) بنام امیرمؤمنان (علیه السلام) سلام ده، او برخاست و سلام داد و سخن آن دو نفر را تکرار نکرد. آنگاه به ابوذر غفاری فرمود: برخیز و به علی (علیه السلام) بنام امیرمؤمنان (علیه السلام) سلام ده، وی برخاست و سلام داد، بعد به حذیفه یمانی و عمار بن یاسر و عبدالله بن مسعود و بریده که از همه آنان جوان تر بود فرمود: برخیز و بر امیرمؤمنان (علیه السلام) سلام کن او نیز برخاست و سلام داد. پس از آن رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: من شما را برای این کار خواندم تا در این زمینه گواهان الهی باشید خواه بر آن پایدار بمانید یا ترک ادای شهادت کنید^۲

256- سد ابواب مسجد نبی

پس از آنکه مسجد النبى را حصار کشیدند و پیغمبر در آن نماز می خواند دور مسجد خانه بود و همه داخل مسجد از خانه خود درى باز کرده بودند تا که برای نماز فوراً برسند، ابوبکر و عباس و حمزه هر یک در خانه خود را به مسجد باز کردند و یک در دیگر هم خانه شان داشت و فقط تنها خانه‌ای که یک در داشت و آنهم وارد مسجد می شد خانه رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم و علی (علیه السلام) بود. وحی الهی نازل شد به پیغمبر که بایستی تمام درها بسته گردد. مگر در خانه تو و علی (علیه السلام) (این روایت را سنی ها نیز از عبدالله بن عمرو از عمر بن خطاب هم ذکر کرده اند) گویند که از پسر عمر پرسیدند: راجع به علی (علیه السلام) گفت اسم علی را نیاورید که سه افتخار بزرگ برای اوست یکی سد ابواب دومی ازدواج بافاطمه علیها السلام سوم فتح خیبر. اجمالاً رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم رفت بالای منبر و فرمود که خداوند فرمود: باید درها بسته شود ولی استثناء راجع به علی (علیه السلام) را ذکر نفرمود، روایت دارد اولین کسی که مشغول بستن درب خانه اش شد علی (علیه السلام) بود ولی رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم آمد و نگذاشت عباس و عمر نیز درها را نبستند، سایرین

^۲. [امالی شیخ مفید، صد 30].

آمدند گفتند: در را می‌بندیم اما بگذارید روزه‌ای باز بگذاریم رسول‌الله صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: روزه‌ای هم نباید باز باشد. عباس آمد پیش رسول‌الله صلی الله علیه و آله و سلم و عرض کرد من هم که پیرمردی هستم و حکم پدر تو را دارم در را ببندم حمزه هم ببندد. پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم بالای منبر رفت و فرمود: من نگفتم که درها را ببندید امر خداست. خدا فرموده فقط در خانه علی (علیه‌السلام) باز باشد. رسول‌الله صلی الله علیه و آله و سلم از پیش خود کاری نمی‌کند اگر می‌کرد به عباس اجازه می‌داد که عمویش بود، حمزه نیز آمد تا روزه‌ای را باز بگذارد ولی رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم همان جواب را به او داد (و ما یطق عن الهوی) محمد از روی هوای حرف نمی‌زند علی (علیه‌السلام) فرمود: که متهم کردند رسول‌الله صلی الله علیه و آله و سلم را در مسأله سد ابواب و گفتند نعوذ بالله پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم در ضلالت افتاده است.

257- ماه منیر پیامبر اسلام

روزی علی (علیه‌السلام) به محضر پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم شرفیاب شد قیافه جذاب و صورت زیبای علی (علیه‌السلام) به قدری جلوه داشت که پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: چنین پنداشتم که ماه شب چهارده به من نزدیک شده است.

«ظننت الا انه اشرف علی علی القمر الیلة البدر»¹

258- تمام مردم دنیا یک طرف..

علقمه و اسود می‌گویند ما به ابویوب انصاری در منزلش وارد شدیم و از او پرسیدیم ای ابویوب! خداوند پیغمبر خود را گرامی داشت و تو را بواسطه صحبت با رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فضیلت داد؛ حال برای ما بگو چگونه به حمایت از علی (علیه‌السلام) برخاسته و با اهل توحید (منظور اصحاب معاویه است که به ظاهر مسلمان بودند) جنگ کردی؟ ابویوب گفت: بخدا سوگند روزی رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم در همین اطاقی که ما و شما فعلا در آن نشسته‌ایم، نشسته بود در اطاق کسی جز رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم و علی بن ابیطالب (علیه‌السلام) که در سمت راست پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم بود و من که در سمت چپ حضرت بودم و انس بن مالک که خادم آن حضرت بود کسی نبود، که ناگهان در زدند حضرت فرمود در را باز کنید برای عمار، مرد پاک و پاکیزه؛ در را باز کردند و عمار داخل شد و سالم کرد، حضرت به او خوش آمد گفت.

¹ [بحار الانوار: ج، ص 450].

سپس فرمود: ای عمار! بزودی بعد از من در امت من فتنه برپا می شود بطوریکه شمشیر به روی هم می کشند و بعضی از آنها همدیگر را می کشند، چون چنین دیدی بر تو باد به آن مردی که در سمت راست من نشسته و اشاره به حضرت امیرالمؤمنین (علیه السلام) کردند سپس فرمود:

اگر دیدی تمام مردم جهان در یک مسیر حرکت می کنند و علی بن ابیطالب (علیه السلام) به تنهایی در مسیر دیگری حرکت می کند تو در مسیر علی (علیه السلام) حرکت کن و مردم را رها کن، ای عمار! علی (علیه السلام) تو را در ضلالت و پستی وارد نمی کند، و از راه هدایت تو را در نمی کند ای عمار! متابعت از علی (علیه السلام) متابعت از من و متابعت از من متابعت از خداست.^۱

259- پیشوای شرفاء

انس می گوید: رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم به من فرمود: آب وضوئی برای من مهیا کن! سپس برخاست و دو رکعت نماز خواند سپس به من فرمود: ای انس! اولین کسی که از این در بر تو وارد می شود، امیر و سالار مؤمنین و آقا و مولای مسلمین و پیشوای شرفاء و تابنده چهره های بهشت که در غرفه های امن پروردگار جای دارند و خاتم اوصیاء من خواهد بود. انس می گوید: من با خود گفتم: بار پروردگار! او را مردی از انصار قرار بده و این دعا را از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم مخفی داشتم ناگهان علی (علیه السلام) وارد شد حضرت فرمود: ای انس کیست؟ عرض کردم علی (علیه السلام) است حضرت با شادمانی هر چه تمامتر برخاست و دست به گردن او انداخت و صورت به صورت او می شود و عرق صورت خود را به صورت او مسح می نمود.

علی (علیه السلام) عرض کرد: یا رسول الله! امروز کاری را دیدم با من کردی که تا به حال چنین ننموده بودی؟ حضرت فرمود: چه باز می دارد مرا از این گونه رفتار درباره تو؟ تو هستی که دین مرا ادا می کنی و صدای مرا به جهانیان می رسانی و در اختلافاتی که بعد از من بوجود می آید حق را برای آنان آشکار می گردانی.^۲

260- گریه رسول خدا

امیرالمؤمنین علی (علیه السلام) می فرماید: من با پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم راه می رفتیم تا اینکه در باغی داخل شدیم، حضرت یکباره مرا در آغوش گرفت و شروع کرد به گریه کردن؛ من عرض کردم: یا رسول الله صلی الله علیه و آله و

^۱[امام شناسی، ج 1، 1].

^۲[غایة المرام ص 16، 1].

سلم علت گریه شما چیست؟ حضرت فرمود: گریه بخاطر کینه‌ها و عقده‌هایی که در سینه‌های جماعتی است از تو و ظاهر نمی‌کنند آنها را بر تو مگر بعد از رحلت من! من عرض کردم: یا رسول‌الله صلی الله علیه و آله و سلم آیا در آن وقت دین من سالم خواهد بود؟ حضرت فرمود: بلی در آن هنگام دین تو سالم خواهد بود.^۱

261- یحیی پیامبر کیست؟

ام‌اسلم، یکی از بانوان مسلمان و هشیار عصر پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم می‌خواست بداند که وصی پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله و سلم کیست؟ تصمیم گرفت شخصا از رسول‌الله صلی الله علیه و آله و سلم سؤال کند، او به سوی خانه پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم حرکت کرد. به او گفته شد که پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم در منزل یکی از همسرانش به نام ام‌سلمه است، لذا او بسوی آن خانه رفت او از همسر پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم پرسید: پیامبر کجاست؟ همسر پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم گفت: به دنبال کاری رفته هم اکنون می‌آید.

ام‌اسلم وقتی رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم را دید عرض کرد: یا رسول‌الله صلی الله علیه و آله و سلم پدر و مادرم فدایت، من کتابها را خوانده‌ام و به پیامبران و اوصیاء آنها آگاهی دارم حضرت موسی (علیه‌السلام) در زمان حیات خود خود دارای وصی (بنام هارون) بود و بعد از غیبتش نیز دارای وصی (بنام یوشع) بود حضرت عیسی (علیه‌السلام) نیز برای خود وصی داشت (در زمان حیاتش کالب بن یوفنا و بعد از وفاتش شمعون بود) اکنون بفرمائید: فمن وصیک یا رسول‌الله: ای رسول خدا! وصی شما کیست؟

پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: ای ام‌اسلم! وصی من در حیات و بعد از وفات من یکی است؛ ای ام‌اسلم! هر کس این کار را که اکنون انجام می‌دهم انجام دهد، او وصی من است، هماندم پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم مشتی از سنگریزه‌های زمین را برداشت و با دستش مالید تا مانند آرد شد،

همان را خمیر کرد و با انگشترش آن را مهر نمود و جای مهر در آن نقش بست!!

ام‌اسلم از محضرت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم بیرون آمد و به حضور امیرمؤمنان علی (علیه‌السلام) رسید و گفت: پدر و مادرم به فدایت آیا وصی رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم شما هستید؟

امام علی (علیه‌السلام) فرمود: آری، ای ام‌اسلم! سپس آن حضرت با دستش سنگریزه‌ای برداشت و آن را مالید و مانند آرد نمود سپس آن را خمیر کرد و انگشتر خود را بر آن زد که جای انگشترش در آن نقش بست. ام‌اسلم از محضر علی

^۱[ینابیع المودة ص 134].

(علیه السلام) بیرون آمد، نزد امام حسن (علیه السلام) که هنوز کودک بود رفت و گفت آیا تو وصی پدرت هستی؟ امام حسن فرمود: آری ای ای اسلم سپس امام حسن (علیه السلام) همان کار، جد خود و پدرش را در مورد سنگریزه انجام داد. ام اسلم سپس نزد حسین (علیه السلام) آمد و گفت: آیا تو وصی برادرت هستی؟ امام حسین (علیه السلام) فرمود: آری ای ام اسلم! آنگاه آن حضرت نیز همان کار جد و پدر و برادر حسن (علیه السلام) را انجام داد. ام اسلم زنده بود تا بعد از شهادت امام حسین (علیه السلام) آنگاه به حضور امام سجاد (علیه السلام) آمد و پرسید: آیا شما وصی پدرت هستی؟ امام سجاد (علیه السلام) فرمود: آری ای ام اسلم! سپس آن حضرت همانند آن کار را که اجداد و عمو و پدرش انجام دادند را انجام داد.¹

262- گره گشای مؤمنان، انفاق مخلص

موسی بن عیسی می گوید: روزی در خدمت علی (علیه السلام) در دوران زندگانی رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم نشسته بودیم که شخصی آمد و گفت: یا علی (علیه السلام) در همسایگی ما شخصی هست که با وزش باد از درختهای خرما می بردارد و در حیاط ما می ریزد و بچه های من آنها را می خورند و این شخص می گوید: من راضی نیستم، بیا برویم تا او را راضی کنیم. با امام حرکت کردیم تا به منزل آن شخص رسیدیم، علی (علیه السلام) هر چقدر به آن شخص اصرار کرد که او راضی شود اما او نپذیرفت. علی (علیه السلام) فرمود: من از طرف رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم به تو ضمانت می دهم که باغی در بهشت به تو بخشیده شود، ولی صاحب خانه امتناع ورزید تا اینکه آفتاب در حال غروب کردن و وقت نماز فرا رسید. امام به او فرمود: آیا خانه خود را با فلان باغ خرما می عوض می کنی؟ صاحب خانه در کمال ناباوری گفت: اگر واقعا بدهی می پذیرم. امام شاهدان حاضر را به گواهی گرفت که خانه آن شخص را در برابر فلان باغ خود خریده است. سپس رو به فرد نیازمند کرد و فرمود: وارد منزل شو و به عنوان مالک آن را تصرف نما، که خدا به شما برکت دهد و نعمت های او بر شما حلال باشد. آنکه همگی به نماز رفتند فردا صبح رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم رو به علی (علیه السلام) کرد و فرمود: علی جان نسبت به کار پسندیده دیشب تو این آیات نازل شد:

¹[سفینه البحار ج 1 ص 642].

«بسم الله الرحمن الرحيم والليل اذا يغشى ... فاما من اعطى و اتقى و صدق بالحسنى فسنيسره لليسرى»

آنگاه پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم به این ایثارگر مخلص فرمود:

علی جان تو به بهشت یقین داشتی و خانه را به آن مرد بخشیدی و باغ خود را از دست دادی ولی خداوند با نزول این آیات از تو تشکر فرمود.^۱

263- صدای شیطان بود

علی (علیه السلام) می فرماید: لحظه ای که برای غسل دادن رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم آماده می شدم، همین که بدن پاک و پاکیزه آن جناب را بر سکو نهادم، صدایی از گوشه اتاق به گوشم رسید، که گفت: «ای علی! محمد را غسل مده، بدن پاک و مطهر او احتیاج به غسل و شستشو ندارد»

از سخن او در دلم گمانی کوتاه پیدا شد (اما بزودی برطرف شد و به خود آمدم و) گفتم: وای بر تو، تو که هستی؟!!

پیامبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم ما را به غسل و شستشوی خود فرمان داده و تو ما را از آن نهی می کنی؟!!

در همین حال آواز دیگری با صدایی بلندتر شنیده شد که گفت: یا علی! او را بشوی و غسل ده، که بانگ نخستین از شیطان بود. او به سبب حسدی که بر محمد صلی الله علیه و آله و سلم دارد، خوش ندارد که پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم با غسل و طهارت پای بر بساط پروردگار خویش بگذارد.

گفتم: ای صاحب صدا! از این که او را به من معرفی کردی خدا به تو پاداش نیک دهد، اما تو کیستی؟

گفت: من خضر نبی هستم، که برای تشییع جنازه پیغمبر خاتم صلی الله علیه و آله و سلم آمده ام.^۲

264- عهد خداوند

علی (علیه السلام) می فرماید: روزی من و فاطمه و حسن و حسین (علیه السلام) نزد رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم بودیم،

آن حضرت به ما رو کرد و گریست، من عرض کردم: رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم چرا گریه می کنی؟

حضرت فرمود: گریه می کنم بخاطر آنچه با شما می کنند، عرض کردم: آن چه چیزی است، یا رسول الله؟

حضرت فرمود: گریه می کنم از ضربتی که بر فرق تو زنند و از سیلی که بر صورت فاطمه علیها السلام می زنند، و از نیزه ای که به ران حسن (علیه السلام) می زنند و زهری که به او می نوشانند، و از قتل حسین (علیه السلام)؛ علی (علیه السلام) می فرماید: همه

^۱ [بحار الانوار، ج ۹، ص ۵۱۶].

^۲ [فضائل الخمسه من الصحاح الستة، ج ۳].

اهل بیت گریه کردند، سپس عرض کردم: یا رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم ما را نیافریده‌اند جز برای بلا، حضرت فرمود: مژده باد بر تو ای علی! که خداوند با من عهد کرده که تو را دوست ندارد جز مؤمن و دشمن ندارد تو را جز منافق.^۱

265- یاوران علی در غسل پیامبر

علی (علیه السلام) می‌فرماید: هنگامی که وصیت نامه رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم را مطالعه کردم دیدم که بخشی از آن چنین نوشته شده است:

«ای علی! جز تو کسی در کار غسل و کفن من شرکت نکند»

به آن حضرت گفتم: پدر و مادرم به فدایت، آیا انجام دادن آن به تنهایی برایم ممکن است؟!

حضرت فرمود: دستور جبرئیل است که (بی شک) از جانب پروردگار آورده است.

پرسیدم: در صورت عجز آیا از کسی کمک بخواهم؟ فرمود: جبرئیل گفته است که:

سنت دیرینه الهی چنان بوده است، که پیامبران را به جز جانشینان آنان، غسل نمی‌داده‌اند اکنون نیز باید تداوم این سنت به دست علی انجام یابد ...

آنگاه فرمود: برای انجام دادن غسل من محتاج به یاری کسی نخواهی شد، چه اینکه تو را یارانی نیکو و برادرانی پاک سرشت همراهی می‌نماید.

پرسیدم: پدر و مادرم به فدایت! آنها چه کسانی هستند؟ فرمود: جبرئیل، میکائیل، اسرافیل ملک الموت و اسماعیل و فرشته‌ای که امور آسمان دنیا به او واگذار شده است.^۲

266- اتمام حجت عجیب

آن، هنگامی که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم رحلت کرد و ابوبکر بر مسند خلافت غاصبانه نشست روزی علی (علیه السلام) ابوبکر را دید و به او فرمود: ای ابوبکر قرآن می‌فرماید: و لا تحسبن الذين قتلوا فی سبیل الله امواتا بل احیا عند ربهم یرزقون؛ هرگز گمان مبر آنها که در راه خدا کشته شده‌اند، مردگانند، بلکه آنها زنده‌اند و نزد پروردگارشان روزی داده می‌شوند.^۳

^۱[امالی صدوق].

^۲[بحارالانوار ج 22/546].

^۳[آل عمران، 169].

و من گواهی می‌دهم که محمد رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم شهید از دنیا رفت سوگند به خدا آن حضرت نزد تو می‌آید، وقتی که نزد تو آمد یقین کن؛ چرا که شیطان نمی‌تواند خود را به صورت آن حضرت در آورد. آنگاه امام علی (علیه السلام) دست ابوبکر را گرفت و شخص پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم را به او نشان داد، پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم به ابوبکر فرمود:

یا ابابکر آمن بعلی و باحد عشر من ولده، انهم مثلی الا النبوة و تب الی الله مما فی یدک، فانه لا حق لک فیه؛ ای ابوبکر به (امامت) علی (علیه السلام) و یازده فرزندش ایمان بیاور، آنها (در مقام رهبری و در وجوب اطاعت از آنها) مانند من هستند فقط مقام نبوت ندارند از آنچه

در دست گرفته‌ای در پیشگاه خدا توبه کن زیرا تو در آن مقام حقی نداری سپس پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم از مقابل چشم رفت و دیده نشد¹

267- پیوند ناگسستنی

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

حضرت علی (علیه السلام) هر روز یک نوبت و هر شب یک نوبت به حضور پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم می‌رفت، پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم با او خلوت می‌کرد و در هر موضوعی علی (علیه السلام) را به رموز و اسرار آن آگاه می‌نمود، و هیچ چیز را از علی (علیه السلام) پنهان نمی‌کرد اصحاب پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم می‌دانستند که پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم جز با علی (علیه السلام) اینگونه خصوصی نبود.

اگر علی (علیه السلام) در خانه خود بود پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم به نزد علی (علیه السلام) می‌رفت و بیشتر همنشینی پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم با علی (علیه السلام) در خانه او صورت می‌گرفت، گاهی که علی (علیه السلام) به خانه پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم می‌رفت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم زنان خود را از خانه بیرون می‌کرد و تنها با علی (علیه السلام) هم سخن می‌شد ولی تنها که پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم به خانه علی (علیه السلام) می‌آمد فاطمه و پسران فاطمه (یعنی حسن و حسین (علیه السلام)) را از خانه بیرون نمی‌کرد علی (علیه السلام) هر سؤالی می‌کرد پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم پاسخ می‌داد وقتی که سوالش تمام می‌شد و سکوت می‌کرد، پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم آغاز سخن می‌کرد، هیچ آیه ای بر رسول خدا نازل نشد مگر اینکه آن را برای علی (علیه السلام) می‌خواند و املاء می‌فرمود، پیامبر صلی الله علیه و

¹. [اختصاص شیخ مفید، اصول کافی ج 1].

آله و سلم همه احکام از حلال و حرام و امر و نهی گذشته و آینده و کتاب را که بر پیامبران قبل نازل شد را به علی (علیه السلام) آموخت و علی (علیه السلام) همه آنها را به خاطر خود سپرد و حتی یک حرف از آن را فراموش نکرد.^۱

268- نزول فرشتگان در شب قدر

عصر پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم بود، هر گاه عمر و ابوبکر به حضور رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم می آمدند می دیدند که آن حضرت سوره قدر را با خشوع و گریه قرائت می کند و آنرا با حالی جانسوز می خواند عمر و ابوبکر عرض کردند: ای پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم! چقدر دلت هنگام قرائت این سوره می سوزد؟ چرا؟ پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمود برای آنکه در شب قدر چشمم فرشتان را دیده و دلم فهمیده است و برای آنچه که دل این شخص (اشاره به علی (علیه السلام)) پس از من در شب قدر آن را می فهمد و در می یابد، می گریم. عمر و ابوبکر عرض کردند: مگر شما در شب قدر چه دیده اید و او (علی (علیه السلام)) در آن شب چه می بیند؟ پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم روی زمین برای آنها نوشت «تنزل الملائکة والروح فیها باذن ربهم من کل امر» آنگاه فرمود: پس از آنکه خداوند می فرماید: برای تقدیر هر کار آیا دیگر چیزی باقی می ماند؟ عمر و ابوبکر عرض کردند نه، چیزی باقی نمی ماند. پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: آیا می دانید، که شخصی که هر امری بر او نازل می شود کیست؟ آنها عرض کردند: او تو هستی، ای رسول خدا. پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: آری، ولی آیا بعد از رحلت من نیز شب قدر وجود دارد؟ آنها گفتند: آری وجود دارد؟ پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: آیا بعد از من باز در شبهای قدر آن امر (تقدیر کارها) نازل می شود؟ عمر و ابوبکر گفتند: آری؛ پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: بنابراین بعد از من نزول هر چیزی در شب قدر بر چه شخصی است؟ عمر و ابوبکر گفتند: نمی دانیم آنگاه پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم دست مبارک خود را بر سر علی (علیه السلام) نهاد و فرمود:

«ان لم تدر یا فادر یا هو هذا من بعدی، اگر نمی دانید، اینک بدانید، آن شخص بعد از من این اشاره به علی (علیه السلام) است.»^۲

^۱ [داستانهای اصول کافی].

^۲ [اصول کافی، ج 1، ص 249].

از علمای شافعی و همچنین شیعی نقل شده که: روزی حضرت محمد صلی الله علیه و آله و سلم و امیرالمؤمنین علی (علیه السلام) از نخلستان مدینه رد می شدند. از دور درخت نخلی صیحه زد:

هذا محمد رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم ای محمد صلی الله علیه و آله و سلم فرستاده خداست و تا علی (علیه السلام) نزدیک درخت شد آن درخت خرما صدایش بلند شد: و هذا علی ولی الله سید الوصیین و امام الائمه الهادین المهدیین.

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم مقداری از خرماى آن درخت را میل فرمود و نام آن درخت خرما را صیحانى گذاشت و اکنون نیز بهترین خرماى مدینه النبى خرماى نخل صیحانى است.¹

ام سلمه می گوید: روزی که نوبت من بود رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم به حجره من آید با علی (علیه السلام) وارد حجره من شد و در حالی که دست به دست هم داده بودند، پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم دست بر دوش علی (علیه السلام) گذاشت و به من فرمود: ای ام سلمه! لحظه ای از حجره بیرون برو و خانه را برای ما خلوت کن، ام سلمه می گوید: من بیرون رفتم و آنها داخل حجره شدند و نزد هم نشستند و با هم آهسته صحبت آغاز کردند و من صدای آنها را می شنیدم ولی سخن آنها را نمی فهمیدم تا اینکه روز به نیمه رسید پس من به در حجره رفتم و سلام کردم حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: به مکان اول خود بازگرد، من باز گشتم و آنها را تنها گذاشتم بعد از مدتی بار دیگر همین کار را کردم رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم همان جواب را به من داد بار دیگر من رفتم بر در حجره که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم همان فرمود: داخل شو، علی (علیه السلام) دست خود را به زانوی پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم گذاشته بود و با یکدیگر صحبت می کردند به محض ورود من کلام را قطع کردند حضرت امیر (علیه السلام) برخاست و رفت. رسول خدا به من فرمود: که ای ام سلمه! جبرئیل از طرف خدا نازل شده بود و به من دستور داد که چون بعد از تو علی جانشین و وصی تو است بگو به او آنچه را که بعد از تو تا روز قیامت واقع خواهد شد، آگاه باش خدای تعالی برای امتی پیغمبری انتخاب نمود و برای هر پیغمبری وصی معین فرمود پیغمبر این امت من هستم و علی (علیه السلام) وصی من می باشد²

¹ [داستانهای پراکنده، ص 86].

² [گوهر مراد].

روایت است روز رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم مریض شده بود امیرالمؤمنین علی (علیه السلام) بر بالین فرمود: یا ام سلمه! مخرجی عن رسول الله؟ ای تب از بدن رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم بیرون برو که در همان لحظه تب از بدن رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم بیرون رفت و آن حضرت برخاست و نشست.¹

272- از علی اطاعت کنید

پس از آنکه پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم از سفر مکه و حجه الوداع به مدینه بازگشت به منزل ام سلمه وارد شد و در حدود یکماه در منزل بود و بیشتر ایام خود را با علی (علیه السلام) خلوت می ساخت و منزل سایر زوجات خود نمی رفت.

عایشه و حفصه به پدران خود شکایت کردند و گفتند: که علت اعراض رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم را نمی دانیم چیست، پدران آنها گفتند: شما بهتر می توانید این راز را کشف کنید.

عایشه به منزل ام سلمه آمد پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم را دید که با علی (علیه السلام) هر دو در یک اتاق هستند. پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم از عایشه پرسید برای چه کاری آمدید؟ عایشه علت اعراض و دوری کردن از سایر (زوجات در صورتی که خلافتی از آنان سر نزده است) را سؤال کرد؟ پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم در جواب او گفت: اگر راست می گویی پس چرا امری که بتو گفته بودم و سفارش در کتمان و مخفی داشتن آن را به تو کردم بر خلاف دستور من رفتار کردی، بدان و باخبر باش که هم تو از زمره هلاک شدگان و زیان کاران هستی و هم کسانی که در این کار تصمیمی گرفته اند.

بعد از آمدن عایشه به منزل ام سلمه پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم به ام سلمه گفت: که سایر زنان را خبر کند تا در این منزل جمع شوند وقتی همه زوجات پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم در خانه حاضر شدند، رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم به آنان گفت: که گوش دهید و حرفهای مرا همگی بشنوید و اطاعت کنید.

این شخص علی بن ابیطالب (علیه السلام) برادر و وصی و قائم بر شما و امت من است بعد از من باید از علی (علیه السلام) اطاعت کنید و مخالفت او را نکنید و هر کس با او مخالفت کند هلاک خواهد شد، سپس به علی (علیه السلام) فرمود: یا علی! این زنان را به تو می سپارم و باید از آنان محافظت و نگهداری کنی و هر گاه یکی از آنان با تو مخالفت کرد فوراً او را از خود

¹ [بحار الانوار جلد 41].

دور کن. بعد از صحبت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم عایشه سخن گفت و عرض کرد: تاکنون در کدام یک از امور مخالفت با تو کرده‌ایم پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم به او گفت: که اول مخالفت را تو نمودی و آن راز را که سفارش کتمان کردن آن را به تو کرده بودم فاش کردی، بخدا قسم! که بعد از من تو مخالفت از دستور من خواهی کرد و از خانه من بیرون خواهی رفت در صورتی که یک عده از مخالفین را دور خود جمع نموده و در صدد مخالفت با من و گفته‌های خداوند بر خواهی آمد.^۱

273- ظرف پر از آب شد

علی (علیه السلام) می‌فرماید: در برخی از جنگها در حالی که آب تمام شده بود رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم مرا مأمور ساخت و فرمود: ای علی ظرفی برایم بیاور، وقتی آن ظرف را برای رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم آوردم دست راست خود را به همراه دست من در ظرف گذاشت آنگاه فرمود: بجوش؛ آنگاه آب از میان انگشتان ما جوشید و بر آمد و ظرف پر از آب شد.^۲

274- امتیازات علی

پیامبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: خدا سه امتیاز به من داده که علی (علیه السلام) در آنها شریک است و سه امتیاز به علی داده که من در آنها شرکت ندارم.

پرسیدند: سه امتیاز مشترک شما و علی (علیه السلام) در چیست؟

فرمود: یکی پرچم حمد است که علی (علیه السلام) علمدار آن است، دیگری حوض کوثر است که علی (علیه السلام) ساقی آن است سوم اختیار بهشت و دوزخ است که علی (علیه السلام) قسمت کننده آنها است.

اما سه امتیاز مخصوص علی (علیه السلام): پدر زنی چون من دارد، و زنی چون فاطمه علیها السلام و فرزندانی چون حسن و حسین علیهم السلام که من هیچ یک از آنها را ندارم.^۳

275- علی در طوفان نوح

روزی پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم نشسته بود یک نفر از جن از آن حضرت مسائل خود را می‌پرسید که به ناگاه علی (علیه السلام) به حضور پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله و سلم وارد شد پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله و سلم مشاهده

^۱[علی مع الحق، جلد 2].

^۲[نصایح].

^۳[نصایح، ص 113].

کرد که آن جن رعشه‌ای بر اندامش افتاد و چون گنجشک ضعیفی، کوچک شد و به رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم عرض کرد: ای رسول خدا مرا پناه دهید.

پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: از که می ترسی و پناه می خواهی؟ عرض کرد: از این جوان (امیرالمؤمنین) پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند چرا از این جوان می ترسی؟ گفت: وقتی که کشتی نوح در روز طوفان و سیل به حرکت در آمد، من خود را به کنار کشتی حضرت نوح (علیه السلام) رساندم تا شاید بتوانم کشتی نوح (علیه السلام) را غرق کنم، وقتی نزدیک کشتی شدم این جوان، چنان ضربه‌ای به من زد، که یک دست من قطع شد، آنگاه دست خود را بیرون آورد و نشان رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم داد، آنگاه رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم حرف آن جن را تصدیق کرد و فرمود: آری این جوان همانست که نوح نبی (علیه السلام) را یاری کرده است^۱

276- درخواست رسول خدا از پروردگار

وقتی که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم در میان سرزمین قدید (بر وزن زبیر نام جایی است در نزدیکی مکه) فرود آمد، به علی بن ابیطالب (علیه السلام) فرمود: ای علی، من از خدا خواسته‌ام که بین من و تو دوستی برقرار کند و ساخت. و از او خواستم که میان من و تو برادری افکند، پس افکند، و از او خواست که تو را وصی و جانشین من قرار دهد، و داد. مردی از آن قوم گفت: بخدا سوگند یک صاع (پیمانه‌ای است نزدیک یک من) خرما در مشکی پوسیده، بهتر از آن چیزهایی است که محمد از پروردگارش خواسته است!!

چرا محمد ملک و سلطنتی درخواست نکرده که او را بر دشمنش یاری دهد، یا گنجی که بدان سبب بر فقر و تهیدستی خود چیره گردد؟! پس خدای متعال این آیه [سوره هود آیه 12]. را فرستاد: گویا پاری از آنچه به تو وحی شده نادیده می گیری، یا سینه‌ات به تنگ می آید از اینکه می گویند: چرا گنجی بر او فرود نیامده یا فرشته‌ای در کنار او نیامده است؟ جز این نیست که تو تنها بیم دهنده‌ای و خداوند به هر چیزی وکیل است^۲

277- خلیفه خدا در زمین کجاست؟

امام صادق (علیه السلام) فرمود: چون روز قیامت شود، آواز دهنده‌ای از اندرون عرش ندا دهد: خلیفه خداوند در زمینش کجاست؟ پس حضرت داود پیامبر (علیه السلام) بر می خیزد، از جانب خداوند ندا دهند: منظور ما تو نیستی هر چند که خلیفه

^۱. [تفسیر جامع، جلد 5، ص 172].

^۲. [امالی شیخ مفید].

خداوند بوده‌ای.

بار دوم ندا رسد: خلیفه خداوند در زمینش کجاست؟ پس امیرالمؤمنین علی بن ابیطالب (علیه السلام) بر می‌خیزد، از جانب خداوند ندا می‌رسد: ای آفریدگان، این علی بن ابیطالب خلیفه خدا در زمین او، و حجتش بر بندگان او است، پس هر که در دنیا به ریسمان (ولایت) او آویخته امروز نیز به ریسمان او بیاویزد تا از نور او روشنی گیرد، و به دنبال او به درجات بلند بهشتی راه یابد پس مردمی که در دنیا به ریسمان امام علی (علیه السلام) آویخته بودند برخاسته و دنبال آن حضرت به بهشت می‌روند. سپس از جانب خداوند ندا می‌رسد: هان! هر کس در دنیا دنبال پیشوایی راه افتاده (امروز نیز) دنبال او بهر جا که می‌خواهد و او می‌رود، راه بیفتد...¹

278- خطبه بدون الف

بسیاری از مورخین نقل کرده‌اند جمعی از اصحاب رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم پیرامون این بحث می‌کردند که کدامیک از حروف در کلمات بیشتر به کار می‌رود همه متفق شدند بر اینکه حرف الف بیشتر در کلمات به کار می‌رود. آنگاه امیرالمؤمنین علی (علیه السلام) بپا خاست و با لبداهه خطبه بدون الف ایراد نمود که مختصری از آن از نظر تان می‌گذرد این خطبه با حدود 795 کلمه، در آن پیرامون مسائلی چون توحید- قرآن و حمد الهی- اخلاص- توکل- یقین- حکمت الهی- و عذاب الهی- صفات الهی- خالقیت الهی- پرده پوشی خداوند- قیامت و عذاب الهی- تقوا- مرگ حالات محض و احوالات قبر و رسوایی روز قیامت- ملائکه الهی و دعا، صحبت به میان آمده است، البته به علت طولانی بودن خطبه از کل خطبه صرفاً 149 کلمه اول را می‌آوریم:

حمدت و عظمت من عظمت منته، و سبغت نعمته و سبقت رحمته غضبه و تمت کلمته و نفذت مشیئته و بلغت قضیته، حمدته حمد مقرر لربوبیته متخضع لعبودیته متصل من خطیئته، معترف بتوحدیه، مومل من ربه مغفره تنجیه، یوم یشغل عن فصیلتیه و بنیه، و نستعینه و نستهدیه و نومن به و نتوکل علیه، و شهدت له تشهد مخلص موقن و فردته تفرید مؤمن متیقن، و وحدته توحید عبد مدعن، لیس له شریک فی ملکه و لم یکن له ولی فی صنعہ جل عن مشیر و وزیر و عون و معین و نظیر، علم فستر و نظر فخبیر و ملک فقهر و عصی فغفر و حکم فعدل، لم یزل و لن یزول لیس کمثله شیء و هو قبل کل شیء و بعد کل شیء ما

¹[امالی شیخ مفید].

رب متفرد بعزته متمکن بقوته متقدس بلعوه متکبر بسموه، لیس یدر که بصر و لیس یدر که بصر و لیس یحیط به نظر، قوی منیع بصیر سمیع حلیم ...

ترجمه: حمد و تعظیم می کنم خدائی را که منتش بس بزرگ و نعمتش بس فراوان و سرشار است (خدائی که) رحمتش بر غضبش پیشی گرفته و کلماتش به سر حد کمال و تمام رسیده است، اراده اش در همه چیز نافذ و حکمش همگان را فراگیر است او را حمد و ستایش می کنم همانند حمد و ثنای کسی که به خدائی اش اقرار نموده و در بندگی اش کمال خضوع و خشوع را دارا بوده و از خطاهایش بیزار گشته، به بیگانگی او معتقد بوده و آرزومند مغفرت نجات بخش او است در روزی که انسان از فرزند خود غافل و در اندیشه سرانجام خویش می باشد از او کمک می طلبیم و در خواست می کنیم که ما را ارشاد نمود و ره راه راست و رهنمون و به او ایمان می آوریم و بر او توکل می کنیم، شهادت به خداوندی او می دهیم شهادتی خالصانه و از روی یقین و با علم و ایمان او را یکتا می دانم و چون بنده ای که قلبا اقرار می کند او را می ستایم.

او در ملک خویش شریک و همتایی ندارد و در آفریدن مخلوقات او را یار و یاور نیست، او برتر از این است که داری مشاور و وزیر و یاور و معین و یاری کننده و هم نظیر باشد. او می داند ولی پرده پوشی می کند و می بیند و از همه چیز آگاه است و مالک و غالب بر همه چیز می باشد، او معصیت می شود ولی در می گذرد و هنگام حکم به عدالت حکم می راند، در گذشته و آینده کسی به ماند او نبوده و قبل از همه موجودات و بعد از همه آنها باقی خواهد بود پروردگاری است که در عزت خویش یکتا و باقوت خویش قوی و با برتری خویش در نهایت پاکی و با بلند مرتبگی خود در نهایت کبریائی بسر می برد. هیچ چشمی او را نمی بیند و هیچ دیده ای او را نمی یابد، او قوی و بلند مرتبه، بینا و شنونده، مهربان و بخشنده می باشد ...¹

279- کوثر چیست؟

وقتی که سوره کوثر به پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله و سلم نازل شد، علی بن ابیطالب (علیه السلام) به پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم عرض کرد: ای رسول خدا کوثر چیست؟

حضرت فرمود: نهی است که خداوند به من کرامت نموده است، عی (علیه السلام) عرض کرد: این نهی گرانقدر است، پس آنرا برای ما توصیف کن ای رسول خدا.

حضرت فرمود: آری ای علی، کوثر نهی است که از زیر عرش خدا- عزوجل- جاری است، آبش از شیر سفیدتر، و از عسل شیرین تر، و از کره نرم تر است، سنگریزه هایش زبر جد و یاقوت و مرجان، گیاهش زعفران، خاکش مشک خوشبو، و

¹[بحار الانوار، ج 41، ص 304].

پایه‌هایش به زیر عرش خداوند استوار است.

پس رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم دست به پهلوی امیرالمؤمنین علی (علیه السلام) زد و فرمود: علی! این نهر از آن من و تو و دوستان تو پس از من خواهد بود.^۱

280- نهایت توصیف

روزی رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم به علی بن ابیطالب (علیه السلام) فرمود: ای علی! تو صاحب حوض منی، پرچمدار منی، و بر آورنده وعده‌های منی، محبوب دل‌مین، وارث علم منی، امانت دار موارث پیغمبرانی، تویی امین الله در زمینش، توئی حجت بر خلق خدا، توئی رکن ایمان، توئی چراغ هدایت توئی ... هر که تو را پیروی کند نجات یافته و هر که از تو تخلف کند هلاک می‌شود. توئی راه روشن، توئی راه راست، توئی قائد الغرالمحجلین، توئی سرور هر که من سرور او هستم و من سرور هر مؤمن و مؤمنه هستم، تو را دوست دارد انسان پاک‌زاد و دشمن ندارد بد زاد،

پروردگارم هیچ گاه مرا به آسمان بالا نبرد و با من سخن نگفت، جز اینکه فرمود: ای محمد! سلام مرا به علی (علیه السلام) برسان و به او اعلان کن که امام اولیاء و نور اهل طاعت من است؛ گوارا باد بر تو ای علی این کرامت‌ها.^۲

281- هم‌طراز پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم

روزی رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم سواره بر اسب خود از منزل بیرون شد و علی (علیه السلام) همراهش پیاده حرکت می‌کرد پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: ای ابوالحسن! یا سوار شو، یا برگرد؛ زیرا خداوند به من دستور داده که چون من سوارم تو نیز سواره باشی (پیاده نباشی) و اگر تو پیاده باشی من پیاده شوم و چون بنشینی من نیز نشسته‌ام ... علی جان به خداوندی که مرا مبعوث کرده سوگند، ایمان ندارد کسی که منکر تو باشد و به خداوند ایمان و اعتقادی ندارد کسی که کافر به تو باشد ... بخدا سوگند، یا علی! تو آفریده نشدی مگر برای آنکه خدا پرستیده شود و بوسیله تو معالم دین شناخته شوی.^۳

282- بهترین عبادت نگاه کردن به چهره علی است

مردی خدمت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم آمد و گفت: یا رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم خبر داری که فلانی (یعنی شخصی) از راه دریا کالای اندکی به چین برده و زود برگشته و بهره و سود فراوانی از این راه کسب کرده به حدی که

^۱[امالی شیخ مفید].

^۲[امالی شیخ صدوق].

^۳[امالی شیخ صدوق].

دوستانش به او حسد می‌ورزند رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: مال دنیا هر چه بیشتر شود صاحب مال به گرفتاری و بلا نزدیک‌تر می‌شود هرگز به پولداران رشک نبرید، مگر آن پول داری که در راه خدا مالش را بخشیده باشد. آیا می‌خواهید به شما خبر دهم که از آن رفیق سفر کرده شما چه کسی سرمایه کمتری دارد ولی بهره سودش را بیشتر آورده و هر چه هست برای او در نزد خدا اندوخته و محفوظ است؟

گفتند: چرا یا رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: به این مرد که به سوی شما می‌آید بنگرید.

آن مرد می‌گوید: نگاه کردیم دیدم مردی از انصار است آنگاه رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: از همین مرد امروز آنقدر خیر و بندگی خدا بالا رفته که اگر بین همه اهل آسمانها و زمین پخش شود کمترین بهره‌مند از آن کسی است که گناهان او آمرزیده و بهشت بر او واجب شود.

عرض کردند: مگر چه کرده است این مرد؟

رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: بروید از خود او پرسید تا بگوید امروز چه عملی را انجام داده است؟ همه اصحاب به سرعت نزد او رفتند و به او گفتند: بر تو گوارا باد ای مرد آنچه

رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم به تو مژده داده؟ امروز چه کردی که خدا این همه ثواب برای تو نوشته است؟ آن مرد گفت: از خانه‌ام بیرون آمدم و دنبال کاری رفتم، اما تا خیری پیش آمد ترسیدم کارم از دستم برود لذا با خودم گفتم آن کار را با نگاه کردن به صورت علی بن ابیطالب (علیه السلام) عوض می‌کنم و دنبال آن کار نرفتم، من از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم شنیدم که نگاه بر روی علی (علیه السلام) عبادتست.

آنگاه رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: آری به خدا سوگند عبادت است، و چه عبادتی از آن بهتر، سپس رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: ای بنده خدا! تو دنبال کسب دینار و درهم برای خانواده‌ات رفتی تا آن را بدست آوردی اما آن کار از دست رفت ولی به عوض آن، نگاه به صورت علی (علیه السلام) را انتخاب کردی اما با محبت و اعتقاد به فضل او، همانا این کار تو بهتر و برتر از آن که همه دنیا پر از طلای سرخ باشد و تو آنها را در راه خدا انفاق کنی، ...^۱

283- پیامبر تعهد گرفت

شخصی از ابو حمراء خادم رسول صلی الله علیه و آله و سلم سوال کرد: چگونه خدا صلی الله علیه و آله و سلم با علی (علیه السلام) رفتار می‌کرد را برای من بازگو کن؟ ابو حمراء گفت ای مرد آنچه دیده‌ام را می‌گویم.

^۱[امالی شیخ صدوق].

روزی رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم به من فرمود: ای ابو حمراء! برو و صد تن از مردم عرب و پنجاه تن از مردم عجم سی تن از جماعت قبط و بیست تن از مردم حبشه را نزد من حاضر کن، من نیز طبق دستور، این جماعت را آماده کردم سپس فرمود: عربها را در صفی ردیف کن بعد از آن به دنبال آن عجمها و بعد قبطیها و بعد حبشیها در یک صف بایستند.

آنگاه رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم برخاست و حمد و ستایش خداوند را آغاز کرد، سپس فرمود: ای گروه عرب و عجم و قبط و حبش آیا شما اعتراف کردید نیست معبودی جز خدای یگانه و محمد بنده فرستاده اوست؟ آنها جملگی گفتند: آری پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم سه بار این مطلب را تکرار کرد آنها هم تأکید کردند، سپس رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم درباره سوم گفت: خدایا تو گواه باش. بعد پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: شما اعتراف کردید، لا اله الا الله و انی محمد عبده و رسول و ان علی ابن ابیطالب امیر المؤمنین و ولی امرهم من بعدی.

آنها گفتند: آری (ما رسالت تو و ولایت علی (علیه السلام) را قبول داریم) پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم سه بار به خداوند عرض کرد: خدایا تو گواه شهادت اینها باش

آنگاه فرمود: ای علی! برو کاغذ دواتی برایم بیاور، سپس آنرا گرفت و بدست علی (علیه السلام) داد و فرمود: بنویس ای علی!، عرض کرد چه بنویسم؟ فرمود: بنویس مردم عرب، عجم، قبط و حبشی اعتراف کردند که نیست معبودی جز خدا و محمد بنده و رسول اوست و علی بن ابیطالب امیر مؤمنان است و امام بعد از من؛ سپس رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم آن عهدنامه را مهر کرد و به علی (علیه السلام) سپرد.

آن مرد به ابو حمراء گفت: باز هم برایم بگو، ابو حمراء گفت: روز عرفه رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم بیرون آمد و دست علی (علیه السلام) را به دست خود داشت سپس فرمود: ای گروه مردم! براستی خدای تبارک و تعالی امروز به شما مباحثات می کند، اگر همه شما را بیمارزد، سپس رو به علی (علیه السلام) کرد و فرمود: تو را بالخصوص بیمارزد، بعد فرمود: ای علی! نزدیک من بیا علی (علیه السلام) نزدیک رفت سپس پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمود ... ای علی! هر کس با تو بجنگد با من جنگیده و هر که با من بجنگد با خدا جنگیده ای علی! هر که تو را دشمن دارد، مرا دشمن داشته است و هر که مرا دشمن بدارد خدا را دشمن داشته،

و خدا او را بخت برگشته کند و به دوزخ ببرد^۱

^۱ [امالی شیخ صدوق].

روزی فاطمه زهرا (علیه السلام) خدمت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم رسید و از ضعف حال خود سخن گفت: پیغمبر: به او فرمود: تو نمی دانی علی (علیه السلام) چه مقامی در نزد من دارد.

12 سال داشت که کارهای مرا اداره می کرد.

16 سال داشت که در برابرم شمشیر می زد.

19 سال داشت که پهلوانها را می کشت

20 سال داشت که غمهای مرا بر طرف کرد.

22 سال داشت که در قلعه خیبر را از جا کند در حالی که 50 مرد نمی توانستند آن را بردارند.

چهره حضرت فاطمه (علیه السلام) از شادی برافروخت و سرپایش قرا نداشت، تا اینکه نزد علی (علیه السلام) برگشت و به او فرمایش رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم را گزارش داد. علی (علیه السلام) فرمود: چه حالی می داشتی اگر پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم همه تفضلات خدا بر من را برایت بیان می فرمود.¹

285- فرمان پیامبر به ابر آسمان

ابن عباس: گفت: ما با جمعی در حضور رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم نشسته بودیم که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم با گوشه چشم خود به آسمان اشاره کرد و ما نگاه کردیم دیدیم ابری آمد و رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم آن را دو بار به سوی خود فرا خواند آن ابر آمد پایین، سپس رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم ایستاد و دست میان ابر کرد و از میان آن جام سپیدی پر از خرمای تازه بیرون آورد و آن ظرف در کف دست حضرت تسبیح می گفت، سپس رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم ظرف را به علی ابن ابیطالب (علیه السلام) داد، علی (علیه السلام) از آن خرما خورد، جام در کف دست علی (علیه السلام) نیز تسبیح می گفت، مردی گفت: یا رسول الله از جام تناول کردی و آن را به علی (علیه السلام) دادی در اینجا آن ظرف به اذن خدا به سخن آمد و گفت: لا اله الا الله خالق الظلمات و النور، ای مردم بدانید من هدیه ای هستم به سوی پیغمبر از من کسی چیزی نخورد الا پیغمبر یا وصی آن²

¹[امالی شیخ صدوق].

²[امالی شیخ صدوق].

286- فرشته‌ای از سه جنس

رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: شبی که مرا به معراج بردند جبرئیل دست مرا گرفت و به بهشت برد و مرا به یکی از مسندهای بهشت رسانید. آنگاه یک دانه‌ای به من داد و چون آن دانه را دو نیم کردم حوریه‌ای از آن بیرون آمد که مژگان چشمش چون پره‌های جلو کرکس بود: به من گفت: درود بر تو یا احمد، ای رسول خدا، ای محمد، گفتم: خداوند تو را مورد لطف قرار دهد، تو کیستی؟ گفت: من راضیه و مرضیه‌ام خداوند مرا از سه جنس آفریده، پائین تنم از مشک است و بالای آن از کافور و میانه‌ام از عنبر و با آب زندگی خمیر شدم و خداوند فرمود: باش و من بودم و آفریده شدم برای پسر عم و وصی و وزیر تو علی بن ابیطالب^۱

287- ممتازترین مرد اسلام

امام صادق (علیه السلام) از قول پدرانش فرمود: رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم روز از منزل خود بیرون رفت و عبائی سیاه با دو تیره در تن داشت، سپس فرمود: این عبا را به من پوشاند دوستم، صفیم، عزیز من، آنکه از طرف من ادا می‌کند قرض مرا و وصی و وارث و برادر من است پیش از همه مؤمنان، مسلمان شده و در ایمان از همه مخلص‌تر، و از همه با سخاوت‌تر است و پس از من سید بشر است و سرور رو سفیدان است و امام اهل زمین است همانا او علی بن ابیطالب است، آنگاه پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم از شوق او پیایی گریست تا ریش مبارکش از اشک چشمش تر شد.^۲

-288-

امیرالمؤمنین علیه السلام میفرمایند:

رسول خدا (صلی الله علیه و آله) در معراج، هنگامی که خواستند از نزد خدا (به سمت زمین) برگردند، قبل از اینکه به جایی برسند که جبرئیل (منتظر آن حضرت) بود، فرشته‌ای ندا داد: ای احمد! رسول خدا فرمودند: لیبیک.

^۱. [امالی شیخ صدوق].

^۲. [امالی شیخ صدوق].

فرشته گفت:

إِنَّ اللَّهَ تَعَالَى يَقْرَأُ عَلَيْكَ السَّلَامَ وَيَقُولُ لَكَ: اقْرَأْ عَلَى السَّيِّدِ الْوَلِيِّ مِنَّا السَّلَامَ.

همانا خدای تبارک و تعالی به شما سلام میرساند و میفرماید: سلام ما را به "سَیِّدُ الْوَلِی" برسان.

رسول خدا پرسیدند: "سَیِّدُ الْوَلِی" کیست؟

آن فرشته گفت: علی بن ابیطالب^۱.

289- ثروت امام علی

امام صادق (علیه السلام) فرمود: حضرت علی (علیه السلام) روزی از کنار جمعی از قریش عبور می کرد، آنها وقتی پیراهن کهنه و پاره آن حضرت را دیدند اظهار کردند که علی (علیه السلام) فقیر و تهیدست است و بر اثر فقر پیراهن پاره پوشیده است، هنگامی که امام علی (علیه السلام) سخن آنها را شنید به متصدی نخلستانهای احدائی خود فرمود: امسال خرماها را به فقرانده بلکه خرماها را به بازرگانان بفروش و پول آنها را در همان انباری که خرماها را در آنجا جمع می کردی بگذار. متصدی طبق دستور علی (علیه السلام) رفتار نمود آنگاه جوالی پر از پول تهیه شد و آن را در انبار گذاشت. سپس علی (علیه السلام) برای همان هایی که حضرتش را تهیدست می پنداشتند، پیام فرستاد و آنها را دعوت کرد آنان به حضور علی (علیه السلام) آمدند، سپس امام برای پذیرائی خرما طلبید متصدی برای آوردن خرما از انبار بالا هنگام پائین آمدن پایش به جوال خورد و جوال پاره شد و پولهای زیاد آن در زمین پخش گردید. آن افراد از روی تعجب گفتند: ما هذا یا ابالحسن؟ ای علی! این پولهای زیاد چیست؟ آن حضرت در پاسخ آنها فرمود: هذا مال من لا مال له؛ این مال کسی است که مال ندارد! سپس جلو چشم آنها، آن پولها را تقسیم کرده و برای مستمندانی که هر سال برایشان خرما می فرستاد، فرستاد و به آنها نشان داد که ساده زیستی علی (علیه السلام) به خاطر فقر آن حضرت نیست^۲

^۱بحارالانوار جلد 10 صفحه 24

^۲[سفینه البحار، ج 2، ص 558].

مردی در نزد عمر، امام علی (علیه السلام) را به خود خواهی متهم کرد، خلیفه دوم رو به آن مرد کرد و گفت: کسی مانند علی حق دارد که تکبر ورزد به خدا سوگند اگر شمشیر او نبود، اساس اسلام استوار نمی شد، علاوه بر آن او داناترین فرد این امت است در قضاوت، و با سابقه ترین و شریف ترین آنان است.^۱ لذا خلیفه دوم برای دریافت خراج از پیروان ادیان دیگر نظر حضرت علی (علیه السلام) عمل می کرد^۲ و بارها عمر در نزد مردم می گفت: زنان عاجزند تا کسی چون علی (علیه السلام) را به دنیا آورند.^۳

^۱ [شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید، ج 3، ص 115].

^۲ [الخراج، ابویوسف، ص 29].

^۳ [خوارزمی، زمخشری، المناقب، ص 10].

مالک بن نویره از صحابه رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم و از یاران باوفای امام علی (علیه السلام) است. او از پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم شنیده بود که مقام جانشینی از آن علی بن ابیطالب (علیه السلام) است. پس از ارتحال پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم وارد مدینه شد تا جانشین راستین رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم را بیابد. چون ابوبکر را بر منبر دید از او سؤال کرد که تو آن برادر تمیمی ما نیستی؟ و چون جواب آری شنید؛ گفت: بر آن وصی حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم (علی (علیه السلام)) چه پیش آمده که مرا به ولایت او امر کرده اند؟ وقتی برای او ماجرای غصب خلافت را تعریف کردند و دید حضرت علی (علیه السلام) خانه نشین شده است گریست و گفت: هیچ کاری حادث نشده بلکه شما در کار پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله و سلم خیانت کرده اید. سپس رو به ابوبکر می کند و می گوید: چه کسی تو را بر این منبر بالا برده؟ آنکه ابوبکر فرمان داد او را بیرون کنند می گویند قنفذ و خالد بن ولید برخاستند و او را از مسجد بیرون کردند و او در حالی که بر اسب خویش سوار می شود بر پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم درود می فرستاد. شیعه و سنی نقل کرده اند که چند روز بعد مالک به دست خالد بن ولید و طبق فرمان ابوبکر کشته شد و سر او را زیر دیگ در آتش گذاشتند و در همان شب که او را کشتند خالد با همسر او همبستر شد و و طایفه مالک را کشت و زنان ایشان را اسیر کرد و به مدینه آورد. آنهم به علت صرفا نپذیرفتن حکومت و خلافت ابوبکر!!!!^۱

292- فردا فقط همان سه نفر سلمان، ابوذر و مقداد آمدند و باقی نیامدند

عمر و بن ثابت گوید: از امام صادق علیه السلام شنیدم که می فرمود: «ان النبی صلی الله علیه و آله لما قبض ارتد الناس علی اعقابهم کفاراً الا ثلاثاً: سلمان و المقداد و ابوذر الغفاری؛ همانا وقتی که رسول خدا صلی الله علیه و آله رحلت کردند، همه مردم به کفر گذشتگان خود برگشتند و مرتد شدند، مگر سه نفر: سلمان، مقداد و ابوذر غفاری.»

سپس امام علیه السلام در مقام بیان این ارتداد چنین فرمودند: هنگامی که رسول خدا صلی الله علیه و آله از دنیا رفتند، چهل نفر (از اصحاب) نزد علی بن ابی طالب علیه السلام آمدند و گفتند: به خدا قسم هیچ کسی را به غیر از تو طاعت نمی کنیم. حضرت پرسید: چرا؟ گفتند: چون از رسول خدا صلی الله علیه و آله در غدیر خم شنیدیم (که شما را به جانشینی خود تعیین کرد). حضرت علیه السلام به آنان فرمود: آیا چنین می کنید؟ گفتند: آری. فرمود: بنابراین فردا سرها را بتراشید و نزد من آیید. امام باقر علیه السلام می فرماید: فردا فقط همان سه نفر سلمان، ابوذر و مقداد آمدند و باقی نیامدند. آری، عمار یاسر هم بعد از ظهر در حالی که دستش را روی سرش می زد نزد حضرت علی علیه السلام آمد و علی علیه السلام هم به او فرمود: «ما لک ان تستیظ من نومه الغفله ارجعوا فلا حاجه لی فیکم انتم لم تطیعونی فی حلق الراس، فکیف تطیعونی فی قتال جبال الحدید،

ارجعوا فلا حاجة لي فيكم؛ چه شد که از خواب غفلت بیداری شدی، تو و دیگران برگردید و دیگر نیازی به شما ندارم، شما در حالی که مرا در یک سر تراشیدن اطاعت نکردید، پس چه طور مرا در قتال و جنگ با کوه های آهنین اطاعت خواهید کرد؟! برگردید که دیگر نیازی به شما نیست.»^۱).

293- جانشین واقعی

روزی مردی نزد ابی بکر آمد و گفت: ای جانشین رسول خدا، رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم به من وعده فرموده که سه مشت خرما به من بدهد. ابوبکر گفت: علی را نزد من بخوانید، علی (علیه السلام) آمد، ابوبکر گفت: یا اباالحسن! این مرد می گوید: که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم به او وعده فرموده که سه مشت خرما به او بدهد، پس شما به او بدهید!! حضرت سه مشت خرما به او داد. ابوبکر گفت: تعداد آن خرماها را به شمارید، وقتی شمردند دیدند که هر مشت خرما شصت خرما بوده است.

ابوبکر گفت: به راستی که پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم در شب هجرت که از مکه به سوی مدینه بیرون می شدیم درست فرمودند: که ای ابابکر، کف من و کف (دست) علی در عدل (یا عدد) برابر است^۲

294- کوتاه و گویا

روزی علی (علیه السلام) به عمر فرمود: ای عمر در مقام مدیریت جامعه سه موضوع را در کارهای خود انجام بده که در بر دارنده کلیه مسائل می باشد و تو را از انجام بسیاری از کارها کفایت می کند و هر گاه این سه مطلب را مد نظر نگیری: دیگر اعمال تو نیز سودی نخواهد داشت. عمر پرسید: آن سه عمل که جنبه ریشه ای برای یک مدیر دارند کدامند؟ علی (علیه السلام) فرمود: اقامه الحدود علی القریب و البعید، و الحکم بکتاب الله فی الرضا و السخط، و القسم بالعدل بین الاحمر والاسود.

1- اجرا کردن قانون خدا در مورد نزدیکان و بیگانگان، 2- قضاوت کردن به کتاب خدا در حال خشنودی و خشم، 3- توزیع

(الاختصاص، ص ۱۶

رجال طوسی، ص ۳۶،

^۲. [امالی شیخ مفید].

اموال عمومی به عدالت یعنی بین همه بدون در نظر گرفتن هیچ رابطه و تبعیض بین سیاه پوست و سرخ پوست.^۱
عمر پس از شنیدن این سخنان گفت: به جان خودم چه کوتاه و رسا سخن گفתי.

295- تعیین مبداء سال هجری قمری

روزی عمر بزرگان اهل مدینه را دعوت کرد و گفت: بهتر است ما همچو سایر ادیان، مبداء سال، برای خود تعیین کنیم.
مسیحیان مبداء سال را از تولد حضرت عیسی (علیه السلام) می دانند، لذا ما مسلمانان نیز مبداء سال برای خود تعیین کنیم. هر
یک از مشاورین وی نظریه ای دادند، آنگاه عمر رو به حضرت امیر (علیه السلام) و عرض کرد: شما هم نظرتان را بفرمائید، زیرا
نظریه شما بر همه نظرات برتری دارد. حضرت فرمود: مبداء سال را از زمان هجرت پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم از
مکه به طرف مدینه طیبه معین کنید و آنگاه دلایلی هم بیان فرمود، لذا با راهنمایی دلایل علی (علیه السلام) هجرت رسول اکرم
صلی الله علیه و آله و سلم را، اول سال تاریخ اسلامی قرار داده شد.^۲

296- حجر الاسود گواهی می دهد

ابوسعید خدری می گوید: ما با عمر بن خطاب در اولین حجی که در زمان خلافتش کرد، رفتیم وقتی عمر داخل مسجد الحرام
شد به حجر الاسود نزدیک شد و آن را بوسید و به آن دست مالید، آنگاه گفت: من حقا می دانم که تو سنگی بیش نیستی نه
نفعی از تو ساخته و نه ضرری و اگر من نمی دیدم که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم تو را می بوسد و دست به تو^۳
می مالد هر آینه من هیچ گاه تو را نمی بوسیدم و دستهای خود را به تو نمی سودم در این حال علی (علیه السلام) فرمود: ای
عمر! این سنگ هر آینه نفع می دهد و ضرر می رساند. خداوند تعالی می فرماید: و به یاد آور ای پیامبر، آن زمانی که خداوند
ذریه بنی آدم را از پشت هایشان بیرون کشید و آنان را بر خودشان گواه گرفت که آیا من پروردگار شما نیستم. همه آنها
گفتند: آری. و چون آنان را بر امر توحید گواه گرفت و آنها اقرار و اعتراف کردند به آنکه خداوند پروردگار آنها است این
عهد و پیمان را بر روی پوست نازکی نوشت و به این سنگ (حجر الاسود) خورانید، آگاه باش، ای عمر این سنگ سیاه دو

^۱[وسائل الشیعه، ج 18، ص 156].

^۲[تاریخ یعقوبی، ج 1 ص 123].

چشم دارد و یک زبان و دو لب و در روز قیامت گواهی به برخوردها و آمدن‌های مردم به اینجا را می‌دهد و این سنگ امین خداوند عزوجل در این مکان است. عمر گفت: ای ابوالحسن (علیه‌السلام) خداوند مرا در جایی که تو نباشی زنده نگذارد.^۱

297- علی در کنار سلمان فارسی

سلمان در مدائن بیمار شد او ساعات آخر عمر خود را می‌گذراند به همسرش بقیه گفت: منتظر باش که به زودی مرا در بسترم بی‌روح می‌یابی. سپس به اطرافیان خود حدیفه، سعد و قاص و اصیغ بن نباته فرمود: خانه را خلوت کنید، ناگاه امام علی (علیه‌السلام) وارد خانه شد و پرسید حال سلمان چگونه است؟ سپس به بالین سلمان آمد و روپوش را به کناری زد سلمان لبخندی زد. امام (علیه‌السلام) به سلمان فرمود: آفرین بر تو ای بنده صالح خدا هنگامی که با رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم ملاقات نمودی چگونگی رفتار این قوم، با برادرش را برایش تعریف کن. سلمان از دنیا رفت. امام علی (علیه‌السلام) جنازه او را غسل داد و کفن کرد و بر کفن او این دو بیعت شعر را نوشت:

و فدت علی الکریم بغیر زاد

من الحسنات و القلب السلیم

و حمل الزاد اقبح کل شی

اذا کان الوفود علی الکریم

یعنی: بر شخص کریم و بزرگواری وارد شدم بی آنکه توشه نیک و قلب پاک داشته باشم ولی هنگام ورود به محضر شخص بزرگوار بردن توشه نزد او قبیح‌ترین چیز است.^۲

^۱[بحارالانوار، ج 8، ص 298].

^۲[تاریخ تشیع در ایران، ص 238].

علامه حلی (ره) می گوید: پدرم برای من نقل کرد، روزی به طرف یکی از دروازه های بغداد رفتم وقتی که از آن وارد شدم احساس کردم خیلی تشنه ام به بعضی از همراهان گفتم برای من آب بیاورید آنها برای تهیه آب رفتند و من و سایر دوستانم در انتظار آب در آنجا توقف کردیم در این میان دو کودک بازی می کردند و یکی از آنها به دیگری می گفت: اما بر حق علی بن ابیطالب امیرمؤمنان (علیه السلام) است ولی دیگری می گفت: بلکه رهبر مردم بعد از پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم شخص دیگری است به ناگه من این حدیث را به زبان آوردم و گفتم: راست گفت: پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم به علی (علیه السلام) که با تو دوستی نمی کند مگر مؤمن و با تو دشمنی نمی کند مگر ولد حیض. ناگاه دیدم زنی که سخن مرا شنیده بود نزدیک آمد و گفت: ای آقای من تو را به خدا آنچه را گفתי، بار دیگر برای من بگو گفتم حدیثی بود که از پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم روایت شده نیازی به ذکر مجدد آن نیست او اصرار کرد که باید حدیث را بخوانی من هم حدیث را برای او خواندم آن زن که مادر آن دو کودک بود گفت: ای آقای من سوگند به خدا این خبر پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم راست است. این دو کودک هر دو فرزند من هستند. آنکه علی (علیه السلام) را دوست دارد پاک زاده است ولی آنکه با علی (علیه السلام) دشمنی می کند جهتش این است که من در حال حیض بودم که نطفه او بسته شد.¹

299- فریادرس یتیمان

دو یا سه روز بود که عثمان خلیفه شده بود که زن و مردی دست دختر 14 ساله ای را گرفته و به پیش او در مسجد آوردند و گفتند: این دختر یتیم بود و در 7 سالگی پدر و مادرش را از دست داد هیچ چیزی نداشت ما به حکم اسلام و انسانیت او را تحت تکفل خود آوردیم تا امروز در تربیت و نگهداری او نیز همت گماشتم و همچون فرزندانمان او را بزرگ کردیم اما او با یک جوان بر خلاف شرع خلافت کرده و دوشیزگی خود را از دست داده است. عثمان دستور داد تا قابله ای بیاید و دختر یتیم را ببیند تا اگر قضیه درست است به حد شرعی مجازاتش کند قابله هم پس از تحقیق تصدیق کرد که دختر با کره نیست. دختر

¹ [کشف الیقین علامه حلی، ص 167].

سر بزیر افکنده و مدام گریه می کرد عثمان به او گفت: بگو بینم مگر از حدود الهی باکی نداشتی که عفاف خود را به هدر دادی و این رسوایی را به بار آوردی. دختر گریه می کرد و جواب داد، خدا می داند من گناهی ندارم. زن آن مرد به عثمان گفت: من شاهد دارم که این دختر بی عفتی کرده و به جای دو شاهد، شش شاهد دارم که این دختر، را با مردی بدکار نیمه عریان دیده اند و شاهدان را به عثمان معرفی کرد. آنها همه گواهی دادند که آن دختر را با مردی ناشناس در خرابه ای دیده اند دختر هم گریه می کرد و اظهار می داشت که خدا را گواه می گیرم دست مردی به من نخورده عثمان درمانده شده بود نمی توانست با اطمینان خاطر فتوی دهد. لذا سخت بیچاره شده بود احساس می کرد که به علی (علیه السلام) سخت محتاج است اما رویش هم نمی شد که دست به دامن علی (علیه السلام) بشود و از احاطه اش در فن قضاوت کمک بگیرد، بالاخره پیامی با این لحن به علی (علیه السلام) داد. یا ابالحسن (علیه السلام) ادرک امه محمد یا علی امت محمد را دریاب علی (علیه السلام) به مسجد آمد و فرمود: هرگز از التفات و عنایت به مصالح مردم غفلت نمی ورزم. بگویند چه پیش آمده است. عثمان جریان را گفت علی (علیه السلام) شاهدان قضیه را یک به یک جداگانه خواست، شاهد اول آمد و علی (علیه السلام) دستش را گرفت و به زاویه ای از مسجد برد و از او پرسید خوب توضیح بدهید این دختر را در کجا، و چگونه دیده اید؟ او گفت: در خرابه ای در سمت شرقی قبیله ی بنی نضیر. حضرت از قیافه و سن مرد بدکاره نیز سؤال کرد. شاهد دوم را حضرت خواست حضرت به او فرمود این دختر با آن مرد بدکاره کجا دیدی عرض کرد: یا علی (علیه السلام) در نخلستان آل وائل دیدم ... و سؤالات بعد حضرت. حضرت فرمود: شهادت دادن کافی است قضیه روشن است، قنبر برو شمشیرم را بیاور، علی (علیه السلام) با قیافه ای ملتهب و عصبانی پیش آمد و به آن زن انصاری گفت: ای زن مرا می شناسی، عرض کرد بلی یا علی (علیه السلام). در این هنگام قنبر شمشیر برهنه ای جلوی علی (علیه السلام) گذاشت. علی (علیه السلام) با آهنگی خشن فرمود: بحق قبر محمد صلی الله علیه و آله و سلم اگر راست نگویی تو و گواهان ترا به همین شمشیر در همین مسجد به سزایتان خواهم رسانید بگویند بینم چه بلایی به سر این دختر آورده اید. قبل از آن زن، چهار شاهد جلو آمده عرض کردند: یا ابالحسن (علیه السلام) ما را ببخش از جان ما بگذر. ما در زندگی این دختر انحرافی ندیدیم. این زن همسایه ماست از ما خواست تا به نفعش شهادت دهیم زن نیز اقرار کرد و عرض کرد: یا علی (علیه السلام) این دختر در خانه ی ما به سر می برد بزرگ شد و قشنگ شد و من می ترسیدم شوهرم از من دست بردارد و با او عروسی کند دستور دادم دست و پایش را با طناب بستند آن وقت خودم با انگشت مهر بکارت او را برداشتم و بعد تهمت زدم که ... قضیه تمام شد شوهر آن زن در آن مجلس آن زن نابکار را که مایه ی چنین سر و صدایی شده بود، طلاق داد و بعد در همان مجلس دختر یتیم را به عقد خود در آورد. بعد علی (علیه السلام) دستور داد آن زن جنایت کار به پرداخت کابین بکارت آن دختر محکوم شود و گواهان

هم هر یک جریمه‌ای پردازند. عثمان جلو آمد و به علی (علیه السلام) گفت: یا علی (علیه السلام) این فن را در قضاوت از کجا آموخته‌ای. امیرالمؤمنین (علیه السلام) تبسم کرد و گفت: از دانیال (علیه السلام)، پیغمبر بنی اسرائیل...^۱

300- میر میدان قضاوت علی

روزی پیرمرد سالخورده با دوشیزه‌ای عروسی کرد. در شب زفاف در همان حال که عروس را به آغوش داشت مرگش فرا رسید به هنگام سحر جنازه اش را از حجله به گورستان بردند ولی پس از چندی آثار حاملگی در عروس یک شبه آشکار شد این پیرمرد از زنان دیگرش پسران و دختران بزرگ داشت فرزندان او یکباره جنجال براه انداختند که عروس جوان باکس دیگری هم بستر شده و می‌خواهد فرزند حرام زاده‌ی خود را در میراث ما شریک کند ولی عروس ادعا می‌کرد که این از همان شوهر پیرمرد می‌باشد و محصول شب زفاف آنهاست دوره‌ی حمل به سر آمد و نوزاد پسر بچه بود از این ماجرا سه چهار سال گذشت اما فرزندان آن پیرمرد این بچه را حرام زاده می‌شمردند و میراثش را تسلیم نمی‌کردند این داوری را به خلیفه عمر واگذار کردند وقتی عمر جریان را مطلع شد برایش روشن شد این عروس یک شبه زنی بدکاره است و فقط بخاطر ثروت آن مرد این وارث حرام زاده را درست کرده باز هم طبق همیشه با خشم و خشونت دستور داد، زن را سنگسار کنند ولی علی (علیه السلام) فرمود: شتاب نکنید، آیا پدر شما با این زن هم بستر شده یا نه. عرض کردند: بله یا ابالحسن. ولی فقط یک شب آنها یکبار و در همان حال از دنیا رفت. علی (علیه السلام) کودک را خواست و بعد وادارش کرد با چهار پنج کودک دیگر به همان سن و سال که در گوشه‌ای بازی می‌کردند بازی کند. بچه‌ها مشغول بازی شدند. علی (علیه السلام) مشتی خرما بدست گرفت و چند قدم دور از بازیگاه، بچه‌ها را صدا کرد فرمود: هر کدام از شما که زودتر بطرف من بدود از این خرما هم بیشتری خواهد داشت بچه‌ها به اشتیاق خرما هر کدام به سرعت خود را به علی (علیه السلام) رساندند ولی این بچه‌ی مشکوک وقتی خواست برخیزد دو دستش را بر زمین گذاشت و باسستی از جایش برخاست و دیرتر از همه به دنبال سایر بچه‌های دیگر خود را به علی (علیه السلام) رساند. علی (علیه السلام) به عمر و حاضرین فرمود: به علت همین سستی و بدلیل همین ضعف که این کودک دارد از نطفه‌ی آن پیرمرد بوجود آمده است. زیرا بی آنکه بیمار باشد از همسالان خود عقب مانده است. فرزندان پیرمرد از تهمت خود معذرت خواستند و پسر را به برادری خود گرفتند.^۲

^۱[معصوم دوم، ص 194].

^۲[کتاب معصوم دوم].

301- در شبی که امیرالمؤمنین علیه السلام به جای پیامبر صلی الله علیه و آله خوابید، از طرف خداوند سبحان به جبرئیل و میکائیل خطاب رسید که من بین شما دو نفر برادری قرار دادم و عمر یکی از شما را بیش از دیگری قرار دادم. کدامیک از شما ایثار می کند که عمر طولانی از آن دیگری باشد؟ هر دو عمر طولانی را اختیار کردند. خطاب آمد:

□♦ «به زمین نگاه کنید و ببینید که چگونه علی علیه السلام حیات خود را به برادرش پیامبر صلی الله علیه و آله ایثار نموده و به جای او خوابیده و جان خود را فدای او نموده است. به زمین بروید و او را از دشمنان حفظ کنید».

□♦ آنان آمدند و جبرئیل بالای سر امیرالمؤمنین علیه السلام و میکائیل سمت پاهای آن حضرت نشست و ندا کرد:

□♦ «بخ بخ من مثلک یابن ابی طالب، مبارک باشد ای پسر ابی طالب. خداوند در جمع ملائکه به تو مباحثات فرمود».

اینجا بود که آیه شریفه «و من الناس من یشری نفسه ابتغاء مرضات الله» نازل شد.¹

302- یک زن به نام سوده حمدانی، به تنهایی پیش معاویه آمد، وقتی بر معاویه وارد شد، پیش او شروع کرد در مدح امیرالمؤمنین شعر خواندن، گفت :

صَلَّى الْإِلَهُ عَلَى رُوحِ تَضَمَّنَهَا قَبْرٌ فَأَصْبَحَ فِيهِ الْعَدْلُ مَدْفُوناً

قَدْ حَالَفَ الْحَقُّ لَا يَبْغِسُ بِهِ بَدَلاً فَصَارَ بِالْحَقِّ وَالْإِيمَانِ مَقْرُوناً

درود بر آن بدنی که وقتی در خاک رفت عدالت هم با او رفت، معاویه تو ظالمی عادل نیستی، عدالت را علی داشت. معاویه به اطرافیانش گفت: ببینید این زن چه جرأتی دارد، شما نان مرا می خورید ولی این گونه از من دفاع نمی کنید. امیرالمؤمنین به این ها نه سفره رنگین داده، نه پول زیادی و نه باجی و نه غذایی، چگونه یک زن بلند شده آمده در دربار شام، جلوی معاویه ایستاده و دارد از شخصیت امیرالمؤمنین علی علیه السلام دفاع می کند²

303-

آقا رسول الله صلی الله علیه و آله فرمودند:::

¹ بحارالانوار: ج 19، ص 39

² سخنرانی استاد رفیعی با عنوان ابا عبدالله مظهر شجاعت

آگاه باشید: هر کس علی علیه السلام را دوست داشته باشد خدا جان کندن را بر او در هنگام مرگ آسان می گرداند، و قبر او را باغی از باغهای بهشت قرار می دهد.

آگاه باشید: هر کس علی علیه السلام را دوست داشته باشد خدا به تعداد رگهای موجود در بدنش به او حوریه عطا کند و شفاعت او را درباره هشتاد نفر از اهل بیتش بپذیرد، و به تعداد موهای بدنش در بهشت به او منزل عنایت کند.

آگاه باشید: هر کس علی علیه السلام را بشناسد و او را دوست داشته باشد خداوند ملک الموت را به سوی او بفرستد همان طور که نزد پیامبران می فرستد، و از او ترس و وحشت دیدن نکیر و منکر را برطرف کند، و قبرش را روشن و به اندازه مسیر هفتاد سال وسعت دهد، و با روی سفید وارد قیامت شود

304- بزرگترین طهارت معنوی نماز

رسول خدا صلی الله علیه و آله:

إِنَّ أَعْظَمَ طَهْوَرِ الصَّلَاةِ ... مُوَالَاةُ مُحَمَّدٍ وَأَنَّهُ سَيِّدُ الْمُرْسَلِينَ، وَمُوَالَاةُ عَلِيٍّ وَأَنَّهُ سَيِّدُ الْوَصِيِّينَ، وَمُوَالَاةُ أَوْلِيَائِهِمَا وَمُعَادَاةُ أَعْدَائِهِمَا؛

بزرگترین طهارت معنوی برای نماز ...، ولایت‌مندی محمد به عنوان سرور فرستادگان الهی و ولایت‌مداری علی به عنوان سرور اوصیا و دوستی با دوستان این دو و دشمنی با دشمنان آن دو است.¹

305- پیامبر اکرم ص: اگر اسمان ها و زمین ها در یک کفه ترازو قرار گیرد و ایمان علی علیه السلام در یک کفه دیگر. همانا ایمان علی علیه السلام برتری می یابد²

306- پیامبر خدا ص: ای جماعت عرب! هر کس پس از من، علی علیه السلام را دشمن بدارد خداوند در روز قیامت، او را نابینا محسوس می کند و او حجتی نخواهد داشت.¹

بحار الأنوار: ج ۸۰ ص ۳۱۶ ح ۷؛ شناخت‌نامه نماز ج ۲ ص ۵۸۶¹

². (بحار ج ۳۰ ص ۱۱۱)

اگر من و حضرت علی علیه السلام نبودیم، خدا شناخته نمیشد، و اگر من و علی سلام الله علیه نبودیم خدا عبادت نمیشد، و اگر من و علی سلام الله علیه نبود ثواب و عقابی نبود.^۲

308- شکاف موجود بر روی رکن یمانی کعبه معظمه، یکی از عجایب جهان است

شکاف موجود بر روی رکن یمانی کعبه معظمه، یکی از عجایب جهان است زیرا تا کنون هیچ کس نتوانسته است آن را ترمیم کند و مسؤولان عربستان سعودی، هر چند ماه یک بار هنگام قرق کردن مسجدالحرام، اقدام به ترمیم این قسمت از خانه خدا به وسیله مستحکم ترین مصالح بتنی و انواع میخ ها و منگنه های خاص می کنند اما این شکاف معجزه آسا بار دیگر گشوده می شود.

اما ماجرای شکاف دیوار خانه خدا چیست؟

شب جمعه، سیزدهم ماه رجب سال سی ام از عام الفیل بود، یک سوم از شب گذشته بود که درد حمل بر فاطمه بنت اسد عارض شد؛ حضرت ابوطالب به او گفت: ناراحت به نظر می آیی؟ فاطمه گفت: احساس درد و ناراحتی دارم. حضرت آن اسمی را که در ذکر آن از گرفتاری ها نجات می یافت را بر زبان آورد و فاطمه نیز به واسطه گفتن آن ذکر آرام گفت .

سپس به او گفت: من می روم عده ای از زنان آشنایت را بیاورم تا تو را در ولادت فرزندت یاری دهند. فاطمه گفت: هر طور صلاح می دانی عمل کن .

ناگهان صدایی از گوشه خانه شنیده شد که گفت: ای ابوطالب، صبر کن! چرا که ولی خدا را دست نجس نباید لمس کند.

صبح هنگام، بار دیگر فاطمه بنت اسد را درد عارض شد. حضرت ابوطالب (علیه السلام) ناراحت و پریشان از خانه بیرون آمد در راه عده ای از زنان قریش را دید که علت ناراحتی را از او پرسیدند حضرت پاسخ داد: فاطمه در شدیدترین حال وضع

حمل قرار گرفته است و سپس ابوطالب دست بر صورتش گذاشت در این حال پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم رسید و پرسید: عمو جان! چرا ناراحتی؟ عرض کرد: فاطمه بنت اسد در حال وضع حمل است. در همین حال، فاطمه ندایی را شنید که می گوید: ای فاطمه، بر تو باد که به خانه خدا بروی !

پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم دست ابوطالب (علیه السلام) را گرفت و با هم نزد فاطمه آمدند و او را با خود کنار خانه خدا آوردند.

فاطمه بنت اسد در قسمت پشت کعبه (یعنی پشت آن سمتی که درب در آن است) ایستاده بود و رو به کعبه دعا می خواند که ناگهان پیش چشمان همه حاضران، دیوار خانه خدا از همان قسمت شکاف برداشت و آنقدر از هم فاصله گرفت که فاطمه توانست از شکاف دیوار، وارد شود و جبرئیل او را به داخل برد و دوباره دیوار به هم آمد و او داخل کعبه ماند.

قدم گذاشتن فاطمه بنت اسد به داخل کعبه چیزی جز دعوت خداوند نبود چرا که از در خانه وارد نشد بلکه خالق جهان دیوار را برای او شکافت و فاطمه را فرا خواند و دوباره دیوار را بست و اینک باید، پذیرایی الهی از این مهمان صورت گیرد .

آری این چنین بود که فاطمه در آن سه روزی که در درون کعبه ماند از میوه ها و غذای بهشتی برایش آوردند.

وقتی فاطمه بنت اسد در درون کعبه قرار گرفت پنج بانو نزد او آمدند در حالی که لباس همچون حریر سفید بر تن داشتند و عطری خوش تر از مشک ناب از آنان شنیده می شد. اینان حوا و ساره و آسیه و مادر موسی بن عمران و مریم مادر عیسی (علیهن السلام) بودند. اینان از طرف خداوند برای کمک در ولادت علی (علیه السلام) فرستاده شدند چرا که نباید زنان ناپاک مکه در ولادت چنین مولودی حضور داشته باشند، آنان رو به فاطمه کردند و گفتند: «السلام علیک ولیة الله: سلام بر تو ای بانویی که از اولیای خدا هستی»

فاطمه جواب سلام آنان را داد. زنان بهشتی برابر او نشستند در حالی که هر یک ظرف عطری از نقره در دست داشتند.

علی (علیه السلام) بر روی سنگ سرخی که در گوشه راست کعبه است به دنیا آمد و همین که قدم بر زمین گذاشت به سجده افتاد و در همان حال دست های خود را به سوی آسمان بلند کرد و چنین گفت: «اشهد ان لا اله الا الله و ان محمدا و رسول الله. و ان علیا و صی محمد رسول الله. بمحمد یختم الله النبوة و بی یتیم الوصیة و انا امیر المؤمنین» یعنی: «شهادت می دهم که خدایی

جز الله نیست و محمد پیامبر خداست و علی وصی محمد رسول الله است. با محمد نبوت ختم می شود و با من وصایت کامل می شود و من امیرالمؤمنین هستم» سپس فرمود: «جاء الحق و زهق الباطل حق آمد و باطل رفت».

آنگاه که امیرالمؤمنین علی (علیه السلام) به دنیا آمد نور حضرت از کعبه تا سینه آسمان را شکافت و بتهایی که بر روی کعبه نصب شده بود به صورت افتادند و شیطان فریاد بر آورد و گفت: وای بر بتها و عبادت کنندگانشان از این فرزند.

وقتی علی (علیه السلام) به دنیا آمد رو به آن پنج بانوی بهشتی نمود و به آنها سلام و خیر مقدم گفت: و سپس فرمود: «اشهد ان لا اله الا الله وحده لا شریک له. و اشهد ان محمدا رسول الله. به تختم النبوة و بی تختم الولاية؛ شهادت می دهم که خدایی جز الله نیست، یگانه است و شریک ندارد. و شهادت می دهم که محمد پیامبر خداست، با او نبوت و با من ولایت ختم می شود»

آنگاه حضرت حوا؛ تازه مولد را از زمین برداشت و در آغوش خود گرفت. علی (علیه السلام) نگاهی به صورت او انداخت و با بیانی رسا و واضح گفت: سلام بر تو ای مادر! حوا پاسخ گفت: سلام بر تو پسر! حضرت پرسید: پدرم (آدم (علیه السلام)) چه می کند؟ گفت: غرق در نعمتهای خداوند است و در جوار پروردگار متنعّم است.

سپس حضرت مریم نزدیک آمد در حالی که ظرف عطری همراهش بود و علی (علیه السلام) را از آغوش حوا گرفت. مولود کعبه نگاهی به روی مریم کرد و گفت: سلام بر تو خواهر! گفت: سلام بر تو برادر! پرسید عمویم چه می کند؟ او گفت: خوب است و به تو سلام رسانده است. آنگاه مریم با عطری که همراه داشت علی (علیه السلام) را معطر نمود.

آنگاه حضرت آسیه علی (علیه السلام) را در آغوش گرفت و او را در پارچه ای که همراه داشت پیچید و گفت: این فرزند پاک و مطهر به دنیا آمده است حرارت آهن به او نمی رسد مگر بر دست مردی که خدا و رسول و ملائکه و آسمان و زمین و دریاها او را مبعوض می دارند و جهنم مشتاق آن مرد است.

وقتی که علی (علیه السلام) در کعبه پا به عرصه وجود گذاشت پنج تن از انبیا الهی وارد کعبه شدند علی (علیه السلام) با دیدن آنها حرکتی کرد و خندید. آنان گفتند: سلام بر تو ای ولی خدا و خلیفه پیامبر خدا؛ حضرت در جواب آنها فرمود: و علیکم السلام و رحمۀ الله بر کاته و سپس به هر یک جداگانه سلام کرد.

آنها حضرت آدم، حضرت نوح، حضرت ابراهیم، حضرت موسی و حضرت عیسی (علیهم السلام) بودند که یکی پس از دیگری نوزاد را گرفته و بوسیدند و زبان به مدح او گشودند و سپس رفتند.

فاطمه بنت اسد می گوید: ناگهان پس از اینکه علی (علیه السلام) به دنیا آمد صدای بال ملائکه را شنیدم و ابری سفیدرنگ را دیدم که تا کنار فرزندم آمد و او را با خود برداشت و به آسمان برد. در این حال شنیدم که ندایی می گفت: «بگردانید علی بن ابی طالب را در شرق و غرب زمین، و خشکی و دریاها و کوهها و آسمانهای آن، و احکام پیامبران و علوم وصیین و همه اخلاق انبیا و مرسلین و اوصیا و صدیقین را به او بدهید، و آنچه درباره برادرش سید الاولین و آخرین انجام شده برای او هم انجام دهید. او را بر همه انبیا و مرسلین و ملائکه مقربین و اهل آسمانها و زمین نشان دهید که ولی خدای رب العالمین است.»

فاطمه گوید: رفت و باز گشت علی (علیه السلام) کمتر از ساعتی طول کشید و او را باز گرداندند. ناگهان ابری دیگر را دیدم که به سوی او پایین آمد و مانند دفعه اول او را با خود برد و شنیدم ندایی را که می گفت: «علی بن ابیطالب را نزد همه مخلوقات خدا ببرید و احکام علم و حلم و ورع و زهد و تقوا و سخاوت و بلند مرتبگی و نورانیت و تواضع و خشوع و رقت و هیبت و مروت و کرم و مودت و شفاعت و شجاعت و حفظ و دیانت و قناعت و فصاحت و عفاف و انصاف و نیکی و همه اخلاق انبیا را به او دهید.»

فاطمه می گوید: ناگاه فرزندم را در مقابلم دیدم که او را در حریر سفید بهشتی پیچیده بودند و به من گفتند: «او را از چشم بینندگان حفظ کن که ولی رب العالمین است بدان که وارد بهشت نمی شود کسی، مگر که ولایت او را بپذیرد و امامت او را تصدیق کند خوشا به حال آنکه تابع اوست و وای بر کسی که از او روگردان شود مثل او چون کشتی نوح است که هر که بر آن سوار شد نجات می یابد و هر که از آن باز ماند غرق می شود و سقوط می کند.»

فاطمه می گوید: سپس در گوش علی (علیه السلام) مطلبی گفتند که من نفهمیدم بعد او را بوسیدند و رفتند.

فاطمه بنت اسد سه روز در کعبه ماند در آغاز روز چهارم فاطمه آماده بیرون آمدن از کعبه شد. او فرزند خود را در آغوش گرفت و برخاست تا خارج شود که ندای را شنید که چنین می گوید: «ای فاطمه، نام این مولود را علی بگذار چرا که من خدای علی اعلی هستم. من نام او را از نام خود گرفته ام، و او را به ادب خود آموخته ام و امر خود را به او سپرده ام، و او را بر غوامض علم خود آگاهی داده ام. او در خانه من به دنیا آمده است. او اول کسی است که بر فراز خانه من اذان می گوید و بتها را می شکند و آنها را از بالای کعبه به صورت پایین می اندازد. اوست که مرا به عظمت یاد می کند و مرا تقدیس و

تمجید می کند و به یگانگی یاد می نماید. اوست اما بعد از حبیب من. خوشا به حال کسی که او را دوست می دارد و او را اطاعت می کند.

آن شبی که امیرالمؤمنین (علیه السلام) به دنیا آمد در آسمان نور افشانی شد و نور ستارگان چند برابر گردید. قریش با دیدن این منظره غیرمنتظره، دیدگان را به تعجب گشودند و مردم هیجان زده از خانه های خود بیرون ریختند و با یکدیگر گفتگو می کردند و می گفتند: لابد امشب در آسمان حادثه ای روی داده است که این چنین شده است.

وقتی مادر علی (علیه السلام) وارد کعبه شد در بین مردم سخن فقط از میهمان کعبه بود همه متوجه حضرت ابوطالب (علیه السلام) بودند در این انتظار، ناگاه آن حضرت بیرون آمد و در گذرگاه ها و بازارهای مکه به راه افتاد و این اعلام را برای مردم آورد که: "یا ایها الناس! تمت حجه الله" ای مردم حجت خدا کامل شد!

مردم که از این مطلب چیزی نمی فهمیدند، درباره علت نورانی شدن آسمان و ازدیاد نور ستارگان از او سؤال می کردند حضرت ابوطالب در جواب آنها می فرمود: «بشارت باد شما را! در این شب ولی اولیای خدا ظاهر شده که خدا صفات نیک را در او کامل نموده و با او جانشینان ختم می شوند او امام متقین، و یاری دهنده دین، ریشه کن کننده مشرکین، باعث غیظ منافقین، زینت عبادت کنندگان و جانشین رسول رب العالمین است. اوست امام هدایت، ستاره بلندمرتبه، چراغ تاریکی ها و نابود کننده شرک. او ریشه یقین و رئیس دین است»

حضرت تا صبح در کوچه های مکه می گردید. مردمی که در هر محله دور او جمع می شوند این اعلام را از او می شنیدند.

صبح روز چهارم وقتی فاطمه از کعبه بیرون آمد در مقابل چشمان به انتظار نشسته مردم، ناگهان دیوار کعبه از همان جای قبل شکاف برداشت و از هم فاصله گرفت تا حدی که فاطمه توانست از آن خارج شود. مردم در کمال تعجب ناظر این مطلب عجیب بودند آنها دیدند آن بانوی با عظمت مولود کعبه را در آغوش فشرد و نوزاد خندان است و با این حال از شکاف دیوار کعبه خارج شد قبل از آنکه کسی سؤال کند، فاطمه رو به مردم کرد و چنین سخن آغاز کرد.

ای مردم من بر زنانی که قبل از من بوده اند فضیلت داده شدم... من وارد خانه محترم خداوند شدم و در خانه عتیق الهی فرزند

به دنیا آوردم و سه روز درون آن ماندم و از میوه ها و غذاهای بهشت خوردم آنگاه فرمود: هنگامی که فرزندم را در آغوش گرفتم و خواستم از کعبه خارج شوم هاتفی ندایم داد: «ای فاطمه نام این مولود را علی بگذار.»^۱...

309- خداوند متعال به من بشارت داد که شیعیان علی چه عاصی و چه مطیع آخرالامر در بهشت جایگزین شوند

پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم حضرت امیر مؤمنان (علیه السلام) وارد شد در حالی که آثار سرور و خوشحالی در صورت نازنینش آشکار بود، حضرت علی (علیه السلام) سبب آنرا پرسید. حضرت فرمودند: خداوند متعال به من بشارت داد که شیعیان علی چه عاصی و چه مطیع آخرالامر در بهشت جایگزین شوند، حضرت علی (علیه السلام) به مجرد شنیدن این کلام سجده شکر به عمل آورده و گفت: خداوند نصف حسنات خود را به شیعیانم بخشیدم. در این لحظه حضرت زهرا علیهاالسلام و امام حسن و امام حسین (علیه السلام) هر یک به ترتیب عرض کردند: پروردگارا ما هم نصف ثوابهایمان را به شیعیان امیرمؤمنان علی (علیه السلام) بخشیدیم. رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم گفت: خداوند انهم نصف حسنات و ثوابهایم را به شیعیان حضرت علی مرتضی (علیه السلام) دادم در این وقت بود که وحی از طرف خداوند رسید که شما از من کریم تر نیستید، منم گناهان همه شیعیان علی را آمرزیدم

310- کوکب هدایت بعد از پیامبر

ابن مغزالی شافعی مذهب روایت کرده از ابن عباس که وی می گوید: شبی اصحاب پیامبر در خانه ایشان جمع بودند تا اینکه پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند امشب در نزدیکی سحر کوكبی از آسمان فرود می آید پایین در خانه هر که فرود آمد آن شخص ولی من است. همان شب همه اصحاب نخواستند از همه طماع تر عباس پدرم بود (چون عباس عموی رسول الله بود) ناگهان اصحاب دیدند که کوكبی روشن از آسمان پایین آمد تا در خانه علی (علیه السلام) فرود آمد البته پس از این واقعه اصحاب گفتند محمد صلی الله علیه و آله و سلم درباره ابن عمش علی (علیه السلام) در ضلالت است و می خواهد پسر عم خود را ولی خود کند

311- مقام امام علی

روزی رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم آب خواست در آن وقت علی (علیه السلام) و فاطمه علیها السلام و حسن و حسین (علیه السلام) در محضرش بودند وقتی که آب آوردند، پیامبر ظرف آب را نخست به حسن (علیه السلام) و بعد به حسین (علیه السلام) و سپس به فاطمه علیها السلام داد. هر کدام از آنها که آب می آشامیدند، پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم به آن ها می فرمود: هنیئا مریئالک... یعنی گوارا باد و نوش جانت باد ای... ولی وقتی که ظرف آب را به علی (علیه السلام) داد و او از آن آب نوشید، پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم به او فرمود: هنیئا مریئالک یا ولی و حجتی علی خلقی گوارا و نوش جانت باد ای ولی و حجت من بر مخلوقات آنگاه سجده خدا را بجا آورد. فاطمه علیها السلام از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم پرسید، یا رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم راز سجده شما چه بود. پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: هنگامی که هر کدام از شما آب نوشیدید و من گفتم گوارا باد و نوش جانت باد با گوشم شنیدم که فرشتگان و جبرئیل نیز با من هم صدا شده و همین سخن را گفتند ولی هنگامی که علی (علیه السلام) آب آشامید و گفتم هنیئا مریئالک، صدای ذات پاک خدا را شنیدم که همین سخن را فرمود: از این رو خدا را به عنوان شکر در برابر نعمتهایش سجده کردم. [1].^۱

312- امیرالمومنین (علیه السلام) برتر از هفت پیامبر

مناظره حره با حجاج بن یوسف

حُرّه دختر حلیمه سعدیه، خواهر رضاعی نبی اکرم صلی الله علیه و آله و سلم روزی به کاخ حکومتی حجاج بن یوسف ثقفی، وارد شد: حجاج از طرز برخورد و حرکات او که خیلی وزین و بی اعتنا بود فهمید که یک زن معمولی نیست. بعد از اینکه او را شناخت، از او سؤال کرد: تو حُرّه، دختر حلیمه سعدیه ای؟ گفت: بلی.

حجاج گفت: مدتی در انتظار دیدار تو بودم، زیرا به من خبر رسیده که تو حضرت علی علیه السلام را برتر از صحابه پیامبر صلی الله علیه و آله می دانی و او را بر ابوبکر، عمر، عثمان، ترجیح می دهی؟ حُرّه گفت: نه تنها از صحابه، بلکه از تمام افرادی که از صحابه بهترند، بالاتر و بهتر می دانم! حجاج گفت: مقصود خویش را روشن تر بیان کن، کیست که بالاتر از اصحاب پیغمبر باشد؟ حُرّه گفت: بهتر از اصحاب پیغمبر بسیارند، از جمله آدم، نوح، لوط، ابراهیم، موسی، سلیمان و ...

1. ¹ بحار الانوار، ج 76، ص 57.

حجّاج ناراحت شده و گفت : وای بر تو، چقدر ادّعای بزرگی کردی که علی را از بعضی انبیاء بالاتر و برتر شمردی اگر در این باره دلیل و برهان قوی، اقامه نکنی تو را خواهم کشت .

حرّه با کمال شهامت ، به قرآن شریف، تمسک کرد و برای هر یک از ادّعاهای خود، دلیل قاطع از کلام خدا، اقامه کرد و چنین گفت : ای حجّاج ! قرآن درباره حضرت آدم می فرماید:

(وَعَصَى آدَمُ رَبَّهُ فَغَوَى) (۱): ((آدم عصیان (ترک اولی) کرد،))

ولی درباره حضرت علی علیه السّلام و خانواده اش علیهم السّلام می فرماید:

(وَكَانَ سَعْيُكُمْ مَشْكُورًا) (۲): (سعی و کار شما مورد تقدیر و ستایش است)

به علاوه ، خداوند متعال حضرت آدم را در بهشت آزاد گذاشت و فقط او را از گندم ممنوع کرد و فرمود:

(وَلَا تَقْرَبَا هَذِهِ الشَّجَرَةَ) (۳): ((نزدیک این درخت نروید.))

ولی او با همسرش ، به نزدیک آن درخت رفتند و از آن خوردند.

اما علی علیه السّلام در عین حالیکه تمام نعمتها بر او حلال بود اما از نان گندم هم نخورد.

حجّاج با صدای بلند گفت : ((أَحْسَنْتَ! أَحْسَنْتَ!))

بعد از او تقاضا کرد که برتری علی را بر نوح و لوط بیان کند.

حرّه گفت : قرآن می فرماید: (ضَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا لِلَّذِينَ كَفَرُوا إِمْرَأَةً تُوحِ وَإِمْرَأَةً لُّوطٍ كَانَتَا تَحْتَ عَبْدَيْنِ مِنْ عِبَادِنَا صَالِحِينَ فَخَانَتَاهُمَا فَلَمْ يُغْنِيَا عَنْهُمَا مِنَ اللَّهِ شَيْئًا وَقِيلَ ادْخُلَا النَّارَ مَعَ الدَّٰخِلِينَ): (۴)

(خداوند بعنوان مثال برای کافران ، زنهای لوط و نوح پیامبر را نامبرده که به آن دو بزرگوار، خیانت کردند گرچه همسر دو پیغمبرند، اما این باعث رفع عذاب آنها نخواهد شد و در روز قیامت به هر دو خطاب میشود: داخل شوید، به همراهی آنانکه داخل آتش اند.)

اما حضرت علی ابن ابی طالب علیه السّلام را همسری است که خشنودی او خشنودی خداست و خشم او خشم خداست .

حجّاج گفت : أَحْسَنْتَ يَا حَرَّة !

قبول کردم اما دلیل برتری علی علیه السّلام را ابراهیم(ع) را بیان کن،

حرّه گفت : خداوند درباره حضرت ابراهیم(ع) در قرآن می فرماید:

طه / 121¹

انسان / 22²

بقره / 35³

- تحریم / 10⁴

(وَإِذْ قَالَ إِبْرَاهِيمُ رَبِّ ارْنِي كَيْفَ تُخَيِّ الْمَوْتَى قَالَ أَوَلَمْ تُؤْمِنْ قَالَ بَلَىٰ وَلَٰكِنْ لِّيَطْمَئِنَّ قَلْبِي): (۱) (خدایا به من بنمایان که چگونه مردگان را زنده می کنی ؛ خطاب رسید: مگر تو ایمان نیاورده ای ؟ عرض کرد: بلی ایمان آورده ام ولی می خواهم که مطمئن شوم)

خدا هم به او نمایاند، اما علی علیه السلام جمله ای را فرمود، که دوست و دشمن ، آن را نقل کرده اند. حضرت در جواب صعصعه ابن صوحان که وقتی پرسید: یا امیرالمؤمنین تو بالاتری یا حضرت ابراهیم ؟ - فرمود: ابراهیم علیه السلام برای اطمینان قلبی خودش به خداوند عرضه داشت :

(رَبِّ ارْنِي كَيْفَ تُخَيِّ الْمَوْتَى) اما من آنچنان اطمینان دارم که (لَوْ كُشِفَ الْغِطَاءُ مَا ازْدَدْتُ يَقِينًا): (۳)
(اگر پرده های غیبی از مقابل من برداشته شود بر یقین من افزوده نخواهد شد)

حجاج گفت : آفرین بر تو ای حرّه استدلال بسیار خوبی کردی ،

حالا بگو، برتری علی علیه السلام بر موسی (ع) چیست ؟

حرّه گفت : حضرت موسی (ع) وقتی که در دفاع از مظلوم یکی از یاران فرعون را کشت و به او خبر دادند که طرفداران فرعون می خواهند تو را به قتل برسانند.

(فَخَرَجَ مِنْهَا خَائِفًا يَتَرَقَّبُ) (۴)

او در حالی که می ترسید، از مصر خارج شد و بسوی مدین رفت .

اما حضرت علی علیه السلام در لیلۃ المبيت، (شب هجرت) بجای پیغمبر خوابید و جان خود را بدون واهمه ، فدای پیامبر کرد، این در حالی بود که خطر قتل او، حتمی بود؛ این عمل آن حضرت ، مورد تقدیر خداوندی قرار گرفت ؛ آنجا که می فرماید:
(وَمِنَ النَّاسِ مَنْ يَشْرِي نَفْسَهُ ابْتِغَاءَ مَرْضَاتِ اللَّهِ) (۵)

(بعضی از مردم جان خود را برای رضای خدا می فروشند).

حجاج گفت : احسنت!

حالا دلیل خویش را بر افضلت علی علیه السلام نسبت به حضرت سلیمان (ع)، بیان نما.

بقره / 260²

بحار، 40 / 153.³

قصص / 21.⁴

- بقره / 207.⁵

حرّه گفت : حضرت سلیمان(ع) به خداوند عرضه داشت :

(رَبِّ اغْفِرْ لِي وَ هَبْ لِي مُلْكًا لَا يَنْبَغِي لِأَحَدٍ مِّنْ بَعْدِي) (١) (پرورد گارا! مرا ببخش و ملک و سلطنتی به من کرامت فرما که سزاوار احدی بعد از من نباشد.)

اما علی علیه السلام درباره دنیا و بیزاری از ریاست آن فرمود:

(هَيْهَاتَ! غُرَى غَيْرِي لَا حَاجَةَ لِي فِيكَ قَدْ طَلَّقْتُكَ ثَلَاثًا لَا رَجْعَةَ فِيهَا) (٢)

(ای دنیا! از من دور شو و غیر مرا فریب ده ، من نیازی بتو ندارم ، من تو را سه طلاقه نموده ام و رجوعی در آن نیست .) (٣)

حضرت علی "علیه السلام" فرمودند؛

□◀ أَنَا صَلَاةُ الْمُؤْمِنِ،

□◀ أَنَا حَيَّ عَلَى الصَّلَاةِ،

□◀ أَنَا حَيَّ عَلَى الْفَلَاحِ،

□◀ أَنَا حَيَّ عَلَى خَيْرِ الْعَمَلِ.

-313

ابن شهر آشوب در فضایل از طریق عامه از ابن عباس نقل کرده است که گفت:

به رسول خدا "صلی الله علیه و آله" عرض کردم:

آیا عبور از آتش بر گه عبور و گذرنامه لازم دارد؟

فرمودند بله ،

سوال کردم: آن چیست؟

فرمودند:

ص / 35.1

نهج البلاغه صبحی صالح ، حکمت 77، ص 480.2

- ناسخ التواریخ ، ج امام سجاد(ع) ، ص 15 - بحار الانوار، 46 / 135.3

ازدواج زهرای مرضیه با علی مرتضی

اول ذی حجه یکی از مبارک ترین اتفاقات بشریت به وقوع پیوست. در این روز سرور زنان عالم فاطمه زهرا در سن نوجوانی با علی مرتضی سید الاوصیا که در سن 22 سالگی بودند ازدواج نمودند. ازدواج اسان و ازدواج بسیار ساده زهرا و علی این دو شخصیت بزرگ اسلام، الگوی کسانی است که می خواهند به سنت ازدواج اسلامی عمل کنند.

در ازدواج علی علیه السلام و زهرای مرضیه س، مبلغ مهریه پانصد درهم که به قیمت زمان مایک میلیون تومان نمی شود تعیین شد

(رسول اکرم (ص) پس از کسب اجازه از حضرت زهرا (س) به نزد امیرالمؤمنین علی (ع) آمدند و با لبی خندان گفتند: یا علی! آیا برای عروسی چیزی داری؟ پاسخ داد: یا رسول الله پدر و مادرم قربانت، شما از وضع من کاملاً اطلاع دارید. تمام ثروت من عبارت است از یک شمشیر، یک زره و یک شتر. فرمود: تو مرد جنگ و جهادی و بدون شمشیر نمی توانی در راه خدا جهاد کنی، شمشیر از لوازم و احتیاجات ضروری تو است. شتر نیز از ضروریات زندگی تو محسوب می شود، باید به وسیله آن آبکشی کنی و امور اقتصادی خود و خانواده ات را تأمین کنی و برای اهل و عیالت کسب روزی نمایی و در مسافرت بارت را بر آن حمل کنی، تنها چیزی که می توانی از آن صرف نظر کنی همان زره است. من هم به تو سخت نمی گیرم و به همان زره اکتفا می نمایم)

علی علیه السلام زره را فروخت و پانصد درهم نقدا به پدر دختر یعنی حضرت محمد ص پرداخت گردید. از خرید طلا و وسایل گرانبیام و از تشریقات و تالار و غیره و خرجهای انچنانی خبری نبود. زندگی مشترک علی علیه السلام و فاطمه زهرا علیها السلام در خانه ای ساده اما پر از نور و مهر آغاز شد. یاد خدا چلچراغ خانه آنها بود و غیر از رضایت حضرت حق خواسته دیگری آنها را به خود مشغول نکرد. زهرا علیها السلام رازدار علی علیه السلام بود و علی علیه السلام پناهگاه فاطمه علیها السلام؛ تا آنجا که علی علیه

السلام با نگاهی به زندگی خویش فرمود: «هیچ گاه فاطمه از من نرنجید و او نیز هرگز مرا نرنجاند. او را به هیچ کاری مجبور نکردم و او نیز مرا آزرده خاطر نساخت. در هیچ امری، قدمی برخلاف میل باطنی من برنداشت و هرگاه به چهره اش نگاه می کردم، تمام غصه هایم برطرف می شد و دردهایم را فراموش می کردم». علی علیه السلام در جایی دیگر می فرماید: «به خدا قسم هرگز کاری نکردم که فاطمه خشمگین شود؛ اونیز هیچ گاه مرا خشمگین نکرد.»

خانه گلی و گل های یاس

فاطمه زهرا علیها السلام و همسر بزرگوارش، زندگی را در خانه ای گلی آغاز کردند، اما زیباترین گل های یاس در همان خانه پرورش یافتند. حضرت امام خمینی رحمه الله با اشاره به این مطلب می فرماید: «یک کوخ چهار - پنج نفری در صدر اسلام داشته ایم و آن، کوخ فاطمه زهرا علیها السلام است. برکات این کوخ چند نفری آن قدر زیاد است که عالم را از نورانیت پر کرده است. کوخ نشینان این کوخ محقر، در مراتب معنوی آن قدر بالا بودند که دست ملکوتی ها هم به آنها نمی رسد. جنبه های تربیتی این کوخ، آن قدر والا بوده است که همه برکات در بلاد مسلمین، خصوصا در مثل بلاد ما، همه از برکات آنهاست پیامبر (صلی الله علیه و آله) فرمود:

مردم با اعمال خویش در روز قیامت وارد می شوند در حالی که اعمالشان برای آنها سودی ندارد مگر کسی که من و علی بن ابیطالب عملش را بپذیریم

-315

علی علیه السلام نفس محمد ص است.

یکی از دلایل اثبات ولایت علی بن ابی طالب ع و جانشینی علی علیه السلام برای پیامبر اعظم ص این بوده است علی علیه السلام نفس و همانند پیامبر بوده است.

پیامبر اعظم ص بارها و بارها در مناسبتهای مختلف این مطلب مهم را به مردم اعلام می کرده است.

این تذکرات پیامبر بصورت روایت و شعر و داستان در کتب مختلف شیعه و سنی آمده است.

از جمله مواردی که پیامبر ص علی را همانند خود دانسته، داستان مباحله می باشد که وقتی نصاری نجران با پیامبر بر سر حقانیت حضرتش بحث کرده و حاضر به قبول این حقیقت نشدند خداوند به پیامبرش دستور داد که با آنها مباحله کند یعنی در روز وساعت معینی برگزیدگان مسیحیان نجران و برگزیدگان پیامبر در محلی جمع شده و به هم نفرین کنند که هر که به هلاکت رسید او بر باطل بوده است.

فَمَنْ حَاجَّكَ فِيهِ مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَكَ مِنَ الْعِلْمِ فَقُلْ تَعَالَوْا نَدْعُ أَبْنَاءَنَا وَأَبْنَاءَكُمْ وَنِسَاءَنَا وَنِسَاءَكُمْ وَأَنْفُسَنَا وَأَنْفُسَكُمْ ثُمَّ نَبْتَهِلْ فَنَجْعَلْ لَعْنَةَ اللَّهِ عَلَى الْكَاذِبِينَ ﴿٦١﴾ إِنَّ هَذَا لَهُوَ الْقَصَصُ الْحَقُّ وَمَا مِنْ إِلَهٍ إِلَّا اللَّهُ وَإِنَّ اللَّهَ لَهُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ ﴿٦٢﴾ فَأَيْنَ تَوَلَّوْا فَإِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ بِالْمُفْسِدِينَ ﴿٦٣﴾ آل عمران

در این آیه شریفه دستور داده شده که پیامبر اعظم ص و علی علیه السلام که نفس پیامبر خوانده شده به همراه زهراء س و حسنین ع برای مباحله حرکت کنند پیامبر با علی علیه السلام و زهراء س و حسنین ع برای مباحله حرکت کرد ولی مسیحیان پشیمان شده و مباحله ننمودند و به پرداخت جزیه راضی شدند.

جنگ تبوک

در جنگ تبوک نیز فرصتی پیش آمد تا پیامبر بار دیگر همانندی علی علیه السلام با خود را به مردم اعلام نماید: پیامبر ص قرار شد علی علیه السلام را در شهر به عنوان جانشین خود بگذارد و به همراه لشکریان اسلام به جنگ رومیان برود. علی علیه السلام از این مسئله نگران شد. پیامبر ص وقتی نگرانی علی علیه السلام را از همراه نبودن با پیامبر در جنگ تبوک دید به او فرمود: در مدینه باید یا من یا کسی که مانند من است یعنی تو ای علی، بماند. و در اینجا بود که حدیث منزلت را فرمود.

ابلاغ سوره براءت توسط علی علیه السلام بعد از اینکه ابوبکر برای این امر اعزام شده بود نیز از این شواهد می باشد: در سال نهم سوره براءت نازل شد و پیامبر ابوبکر را اکمیرالحاج کرده و سوره را به او داد تا در ایام حج بر مشرکین قرائت نماید. ابوبکر مقداری از شهر دور شده بود که دستور خدا به پیامبر رسید که باید سوره براءت را خودت یا کسی که مثل خودت است بر مردم بخواند. پیامبر علی را مامور خواندن سوره کرد و علی علیه السلام خود را به ابوبکر رساند و سوره براءت را از او گرفت و به مکه رفت و با شجاعت تمام بر مشرکین در ایام حج قرائت فرمود.

غدیر خم:

در حادثه عظیم غدیر خُم، پیامبر اعظم ص علی را همانند خود خواند و ولایت او را همانند ولایت خود قرار داد. حادثه غدیر به شرح زیر است:

در سال دهم هجرت، پیامبر گرامی اسلام، آخرین حج خود را موسوم به «حجّه الوداع» انجام داد و در حالیکه هزاران نفر از مسلمانان همراه آن حضرت بودند، بطرف مدینه باز می گشت. چون به محل «غدیر خم» رسیدند، حضرت دستور توقف دادند. زیرا طبق آیه شریفه «يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنْزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ فَإِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَمَا بَلَّغْتَ رِسَالَتَهُ» (67 مائده) ای رسول! آنچه خدایت بر تو نازل کرد را ابلاغ نما! که اگر ابلاغ ننمایی، رسالتت را به انجام نرسانده ای. «پیامبر خدا (ص) موظف شدند، جانشین خود را رسماً به مردم معرفی کنند. وقتی همه در آنجا جمع شدند، برای پیامبر بوسیله کجاوه ها، منبری درست کردند و حضرت بر بالای آن رفته و خطبه مفصلی ایراد کردند و خبر رحلت خود را به مردم دادند و فرمودند: وقت آن شده که دارفانی را وداع کنم. بدرستی که من در میان شما دو چیز پربها، امانت می گذارم که اگر به آن متمسک شدید، هرگز بعد از من گمراه نشوید! و آن کتاب خدا و عترت من است. در این موقع حضرت فرمود: السُّأُولَى 'بأنفسكم؟ قالوا: اللّهُم بلى'. فرمود: آیا من از خوتان بر شما سزاوارتر نیستم؟ گفتند: بخدا آری. پس بازوهای علی (ع) را گرفت و بلند کرد و فرمود: «مَنْ كُنْتُ مُوَلَّاهُ، فَهَذَا عَلِيٌّ مُوَلَّاهُ. اللّهُم وَالِ مَنْ وَاوَاهُ وَعَادِ مَنْ عَادَاهُ. هر که من مولای او هستم، این علی مولای او است. خدا یا! دوست بدار دوستدار علی را و دشمن بدار دشمن علی را.»

حضرت در حالیکه ظهر شده بود، از منبر پایین آمد. بلال اذان گفت و پیامبر نماز ظهر را بجای آورد و داخل خیمه خود شد و دستور داد: در مقابل خیمه خود، خیمه ای برای علی (ع) بر پا کنند و علی (ع) در آن بنشیند و مردم با او بیعت نمایند. اصحاب دسته دسته خدمت علی (ع) رفته و به او مبارکباد می گفتند و با عبارت: السلام علیک یا امیر المؤمنین بر او سلام می نمودند.

تعداد کسانی که این حادثه را دیده و با علی (ع) بیعت کردند را تا هفتاد هزار نفر نوشته اند. در این هنگام آیه نازل شد: «اليوم اكملتُ لكم دينكم و اتممتُ عليكم نعمتي و رضيتُ لكم الاسلام دیناً.» (30 مائده) امروز! دین شما را کامل و نعمت را بر شما تمام نموده و اسلام را به عنوان دین شما پسندیدم.»

حسان بن ثابت این واقعه را اینگونه به نظم آورده است:

ینادیهم یوم الغدیر نبیهم	بخم واسمع بالرسول منادیا
وقال فمن مولاکم و ولیکم	فقالوا ولم یبدوا هناك التعامیا
الهک مولانا وانت ولینا	وما لک منا فی المقالہ عاصیا
فقال له قم یا علی فانی	رضیتک من بعدی اماما و هادیا
فمن کنت مولاه فهذا ولیه	فکونوا له انصار صدق موالیا
هناک دعا اللهم وال ولیه	وکن للذی عادی علیا معادیا

یعنی:

روز غدیر پیامبرشان آنها را ندا داد. به منطقه خم و منادی هم سخنان رسول را به مردم شنوایند. رسول گفت: چه کسی مولای شما و ولی شماست؟ گفتند واز حق بخاط نفس اعراض نکردند خدای تو مولای ما و تو ولی ما هستی و ما در گفتار تو معصیت نمی کنیم پس رسول به علی گفت: بایست ای علی من تو را برای بعد از خودم امام هادی قرار دادم پس هر کس من مولای او هستم، علی ولی اوست پس از روی راستی دوستدار و پیرو او باشید

"

پیامبر: یا علی! حربُک حربی و سلمک سلمی و دمک دمی و انا حربُ لِمَنْ حاربک و لا یُحِبُّکَ الا طاهرُ الولادۃ و لا یبغضُکَ الا خبیثُ الولادۃ. ای علی! جنگِ با تو، جنگِ بامن است و صلحِ با تو، صلحِ بامن است و خونِ تو، خونِ من است. و من جنگِ کننده با دشمن تو هستم. و حلالِ زاده تو را دوست دارد و حرامِ زاده تو را دشمن دارد. رسول خدا (ص) به علی بن ابیطالب (ع) فرمود تو برادر من در دنیا و آخرت هستی

در کتاب اکسیر اعظم آمده که: پیامبر ص: «ای پسر عمر! بد رستیکه علی نسبت به من مثل روح نسبت به جسد است. علی نسبت به من بمنزلۀ نفس از نفس است. بد رستیکه علی نسبت به من مثل نور نسبت به نور است. بد رستیکه علی نسبت به من مانند نسبت سربه بدن است. بد رستیکه علی نسبت به من مثل پیراهن در تن است.»

منابع:

اکسیر اعظم "سید محمود میرشکرانی تفرشی"
شبهای پیشاور "سلطان او اعظین شیرازی"
امیر المؤمنین در عهد پیامبر "محمد صادق صدر
الغدیر" علامه امینی"
و...

316- فضایل علی در صحیح بخاری

مگه مردم ندیدند که رسول اکرم (ص) دست حضرتش رو برد بالا و گفت که من کنت مولاه فهذا علی مولاه؟ پس چی شد هفتاد روز بعد دستش رو بستند و کشو کشون بردنش به مسجد؟
مگه مردم ندیدند که حضرت موسی به حضرت هارون علیهما السلام گفتند که خلیفه من باش و مردم ازش اطاعت کنید؟ چی

شد که طی 10 روز دیر کرد حضرت موسی (ع) از سامری پیروی کردند و نزدیک بود حضرت هارون (ع) رو بکشند؟
این دوتا حدیث هم با شماره از صحیح بخاری:

وقال النبی صلی الله علیه وسلم لعلی: (أنت منی وأنا منک) [4005]

- 3503 حدیثی محمد بن بشار: حدثنا غندر: حدثنا شعبه، عن سعد قال: سمعت إبراهيم بن سعد، عن أبيه قال :

قال النبی صلی الله علیه وسلم لعلی: (أما ترضی أن تكون منی بمنزلہ هارون من موسی) [4154]

317- ابوطالب گفت: از این تعجب می کنی؟! همانا تو هم آبستن شوی و وصی و وزیر او را بزایی.

عَنِ الْمُفَضَّلِ بْنِ عُمَرَ قَالَ سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَقُولُ لَمَّا وُلِدَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فَتُحِلُّ لَامِنَهُ بَيَاضُ فَارِسَ وَ قُصُورُ الشَّامِ
فَجَاءَتْ فَاطِمَةُ بِنْتُ أَسَدٍ أُمُّ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ إِلَى أَبِي طَالِبٍ ضَاحِكَةً مُسْتَبْشِرَةً فَأَعْلَمَتْهُ مَا قَالَتْ آمَنَهُ فَقَالَ لَهَا أَبُو طَالِبٍ وَ
تَتَعَجَّبِينَ مِنْ هَذَا إِنَّكَ تَحْلِلِينَ وَ تَلِدِينَ بِوَصِيهِ وَ وَزِيرِهِ¹.

ترجمه روایت شریفه:

مفضل بن عمر گوید شنیدم: امام صادق علیه السلام می فرمود: چون رسول خدا صلی الله علیه و آله متولد شد، سپیدی
مملکت فارس و کاخ های شام برای (مادرش) آمنه، نمایان شد. فاطمه بنت اسد، مادر امیرالمؤمنین خندان و شادان نزد
ابوطالب آمد و آنچه را آمنه گفته بود به او خبر داد: ابوطالب گفت: از این تعجب می کنی؟! همانا تو هم آبستن شوی و وصی
و وزیر او را بزایی.

یعنی حضرت ابوطالب علیه السلام پیش از ولادت پیامبر (ص) هم می دانست پسری از نطفه او متولد خواهد شد که وصی و
وزیر طفلی است که از آمنه متولد می شود. روایت هم کاملاً صحیح السند و راوی هم مفضل بن عمر است که کاملاً ثقة است.

-318

اصبغ بن نباته می گوید: در جنگ جمل در حضور امیرمؤمنان علی (علیه السلام) بودم که مردی آمد و در حضور آن حضرت ایستاد و عرض د کرد: ای امیرمؤمنان من می بینم هم

سپاه دشمن تکبیر (الله اکبر می گوید) و هم ما، هم آنها تهلیل (لا اله الا الله) می گویند و هم ما، هم آنها نماز می خوانند و هم ما، بنابراین بر چه اساس ما با سپاه دشمن (عایشه، طلحه و زبیر) جنگ کنیم؟!

امیرمؤمنان علی (علیه السلام) در پاسخ او فرمود: ما بر اساس فرمان خدا در قرآن می جنگیم. او پرسید: ما آنچه در قرآن آمده به آن آگاهی نداریم به ما بیاموز. امام (علیه السلام) فرمود: بر آنچه که خدا در سوره بقره نازل فرموده است. او پرسید: کدام آیه به ما بیاموز؟

امام (علیه السلام) فرمود: بر اساس آیه 253 سوره بقره تلك الرسل فضلنا بعضهم على بعض...؛ بعضی از آن رسولان را بر بعضی دیگر برتری دادیم. برخی از آنها؛ خدا با او سخن گفت: (یعنی موسی) و بعضی را درجاتی بالاتر داد، و به عیسی بن مریم نشانه های روشن دادیم و او را با روح القدس تایید نمودیم و اگر خدا می خواست کسانی بعد از این پیامبران بودن پس از آنکه آن همه نشانه های روشن برای آنها آمد، با هم جنگ و ستیز نمی کردند ولی این امتها بودند که با هم اختلاف کردند. بعضی ایمان آوردند و بعضی کافر شدند (و به جنگ و اختلاف بروز کرد) و باز اگر خدا می خواست با هم پیکار نمی کردند ولی خداوند آنچه را می خواهد انجام می دهد.

سپس امام فرمود: ما از آن گروهی هستیم که ایمان آوردیم ولی آنها از کاسنی هستند که راه کفر را پیمودند. آن مرد از این بیان امیرمؤمنان (علیه السلام) آگاه شد و گفت: سوگند به خدای کعبه که آنها کافر شدند؛ سپس به جنگ با آنها شتافت و به شهادت رسید. [1].

319- عادل دلسوز و آگاه

پس از شهادت علی (علیه السلام) یکی از دوستان علی (علیه السلام) بنام ضرار بن ضمره به شام رفت و در جلسه ای با معاویه ملاقات کرد. معاویه که او را می شناخت به او گفت: مقداری از علی (علیه السلام) بر ایمان تعریف کن. ضمره تا اسم علی (علیه السلام) را شنید منقلب شد و بی اختیار قطرات اشک از چشمانش سرازیر گردید و گفت: ای معاویه از این تقاضا بگذر و مرا معاف بدار.

معاویه اصرار کرد و گفت: از تو دست برنمی دارم تا مقداری از فضائل علی (علیه السلام) را بر ایمان بگویی. او به مطالبی از شائن امیرالمؤمنین علی (علیه السلام) اشاره کرد و در میان این مطالب در جمله ای گفت: که بسیار بلند معنی است. او گفت: لا یخاف الضعیف من جورہ، و لا یطمع القوی فی میله؛ مستضعفان و ضعیفان ترس آن نداشتند که از ناحیه او به آنها ظلم بشود و زورمندان در رسیدن به اهداف باطل خود در او راه نداشتند [546].

پسر پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم

در جنگ جمل حضرت علی (علیه السلام) فرزندش محمد حنفیه را طلبید و نیزه ی خود را به او داد و فرمود: با این نیزه به سپاه دشمن حمله کن!

محمد حنفیه نیزه را گرفت و به دشمن حمله کرد، گروهی از سپاه دشمن جلوی او را گرفتند، لذا او نتوانست پیش روی کند، به عقب برگشت و به خدمت پدر رسید. در این هنگام امام حسن (علیه السلام) نیزه را گرفت و به سوی دشمن شتافت پس از مدتی با نیزه ای خون آلود نزد پدر آمد. هنگامی که محمد حنفیه آن شجاعت را از امام حسن (علیه السلام) مشاهده کرد بر اثر احساس شکست خود؛ سرخ رو و سرافکنده شد.

حضرت علی (علیه السلام) به او فرمود:

ناراحت نباش! او پسر پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم و تو پسر علی (علیه السلام) هستی.^۱

320- یتیم نواز مهربان

ابوالطفیل می گوید: روزی دیدم علی (علیه السلام) یتیمان را به حضور خود خاست سپس چنان به یتیمان تفقد و مهربانی می کرد و به آنها غسل می خوراند که بعضی از اصحابش تمنا می کردند که ای کاش ما نیز یتیم می بودیم. (تا مورد توجه و لطف حضرت واقع می شدیم)^۲

321- یاری دهنده ضعیفان

روزی علی (علیه السلام) به بازار رفت و در مجموعه خرمافروشان عبور کرد که ناگهان دید کنیزی می گرید. حضرت جلو رفته و علت گریه کنیز را از او پرسید. او گفت: صاحبم پول به من داد که خرم بخرم وقتی خرما را تهیه کردم و به منزل بردم صاحبم فرماها را نپسندید و گفت: خرماها را پس بده حالا هر چه به این مغازه دار می گویم خرماهایت را پس بگیر و پولم را

^۱[بحارالانوار، ج 43، ص 345].

^۲[بحارالانوار، ج 41، ص 29].

پس بده قبول نمی‌کند.

حضرت به خرما فروش گفت: ای بنده خدا این کنیز از خود اختیار ندارد. درهم او را رد کن و خرمای او را بگیرد. آن مرد برخاست و با دست خود بر سینه علی (علیه السلام) زد و امام را از جلوی مغازه اش دور کرد. مردم به او گفتند: ای مرد این امیرالمؤمنین علی علیه السلام است، آن مرد ترسید و پول خرما را به کنیز داد و خرمای خود را پس گرفت. سپس به امام عرض کرد که یا علی (علیه السلام) مرا عفو بفرماید و از اشتباه من در گذرید. حضرت فرمود: اگر امر خود را اصلاح کنی زودتر از تو راضی خواهم شد یا در روایتی دیگر فرمود: اگر حقوق مردم را رعایت کنی از تو راضی می‌شوم.^۱

322- امیر ملک بندگی

از احنف بن قیس روایت شده که وقتی او نزد معاویه رفت از شیرینی و ترشی چنان نزد او در سر سفره چیدند که گفت من نام بعضی از آنها را نمی‌دانستم. لذا یک یک آنها را از معاویه پرسیدم و او جواب می‌گفت. چون معاویه طعام خود را تعریف می‌کرد من گریه ام گرفت. چرا می‌گریی؟ گفتم: به یاد آمد شبی را که در خدمت حضرت علی ع بودم وقت افطار شد. آن حضرت دستور داد تا من نیز نزد او بمانم. پس کیسه ای را خواست که سر مهر کرده بود. چون آن را حاضر کردند به او گفتم: یا علی! این چیست؟ حضرت فرمود: نان جو است. عرض کردم: ترسیدی که از آن نان بردارند، یا بخل کردی که این چنین سر آن را مهر کرده ای؟

حضرت فرمود: نه اینکه گفتمی درست نیست؛ بلکه می‌ترسیدم که حسن و حسین علیهم السلام آن نان را به روغن بیالایند. عرض کردم: مگر حرام است؟ فرمود: نه ولکن واجب است بر امامان عادل که زندگی خود را در سطح فقیرترین مردم قرار دهد تا فقیر بواسطه فقرش از جاده بندگی بیرون نرود. معاویه گفت: ذکر کسی را کردی که احدی فضل او را نمی‌تواند انکار کند.^۲

^۱[بحارالانوار، ج 41، ص 48].

^۲[الفصول العلیه، ص 51].

323- توصیف عبادت علی

ضرار وقتی در مجلس معاویه حاضر شد برای معاویه از عبادت علی (علیه السلام) گفت: اگر او را می دید وقتی که در محراب عبادتش ایستاده بود در حالی که شب، پرده سیاه خود را فرو افکنده بود و ستارگان پایین آمده بودند (یعنی دیروقت و در تاریکترین موقع شب) و او محاسن خود را به دست گرفته و همچون مار گزیده به خود می پیچید و مانند مصیبت زده، اندوهمند می گریست، و می گفت: ای دنیا آیا در پی من افتاده و آرزومند من شده ای! هیئات، مرا به تو نیازی نیست، ترا سه طلاقه کرده ام که هرگز به تو رجوع نخواهم کرد.

سپس می فرمود: آه، آه، از دوری سفر آخرت و کمی توشه و سخنی راه.

ضرار می گوید: معاویه از حرفهای من گریه کرد و گفت: ای ضرار کافی است به خدا سوگند علی (علیه السلام) چنین بود، خدا ابوالحسن (علیه السلام) را رحمت کند.¹

324- اولین سری که بر نیزه رفت

عمرو بن حنظل مدت زیادی در خدمت پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله و سلم بود، تا اینکه روزی حضرت به او فرمود: به همان جایی که از آنجا هجرت کردی باز گرد تا اینکه امیرالمؤمنین علی (علیه السلام) به ولایت رسد، آنگاه به سوی علی (علیه السلام) بشتاب.

عمر بن حنظل از مدینه برگشت و در محل خود به تبلیغ اسلام مشغول شد تا اینکه حضرت امیر (علیه السلام)، کوفه را مقرر حکومت خود قرار داد، پس به سوی امیرالمؤمنین (علیه السلام) - به کوفه - روانه شد و در آنجا مدتها در خدمت آن حضرت بود تا اینکه روزی امیرالمؤمنین علی (علیه السلام) به او فرمود:

آیا منزلی داری؟ عرض کرد: آری! حضرت فرمود: آنرا بفروش و پولش را به قبیله ازد بسپار زیرا پس از چندی که من از میان شما رفتم حکومت وقت در پی تو می فرستد که دستگیری نماید، پس قبیله ازد تو را پناه می دهند تا اینکه از کوفه خارج شوی و به قلعه موصل برسی. به موصل که رسیدی به شخص فلجی برمی خوری، پس نزد او بنشین. آنگاه از او آب می خواهی تو را سیراب خواهد کرد و از تو می پرسد که

چه کاره ای؟ تو به او خبر ده و اسلام را بر او عرضه کن که او مسلمان می شود. سپس دستت را روی پایش بمال که خداوند ان شاء الله او را شفا می بخشد و همراه تو قیام می کند. از آن پس بر شخص نابینایی می گذری که او هم از تو سؤال می کند چه

¹[بحارالانوار، ج 41، ص 14].

کاره ای؟ او را خبر ده و به اسلام دعوتش د کن، دعوت را اجابت می کند و آنگاه دستت را بر چشمش بمال که به خواست خداوند بینایش باز می گردد و همین دو نفر هستند که ترا پس از مرگ، در قبر خواهند گذاشت. سپس نظامیان سواره به دنبال تو می آیند، پس هر گاه نزدیک قلعه در فلان موضع رسیدی خسته خواهی شد؛ از اسبت فرود آی و غاری که آنجا هست وارد شو و همانا در ریختن خون تو فاسقین از جن و انس شرکت خواهند داشت، پس از مدتی در سال 50 هجری قمری عمرو بن حمق به آنچه امیر المؤمنین (علیه السلام) فرموده بود عمل کرد تا اینکه به قلعه فوق رسید، به آن دو نفر گفت: چه می بینید؟ گفتند: اسب سوارانی می بینیم که به سوی ما می آیند. سپس از اسبش فرود آمد و داخل غار شد و اسب را رها کرد وقتی وارد غار شد ماری او را زد سپاه دشمن رسید اسبش را دیدند که بی سرپرست رها شده فهمیدند که او در همین نزدیکی است. دنبالش رفتند تا او را در غار یافتند سر مبارکش را از تن جدا کرده نزد معاویه آوردند. معاویه دستور داد سر او را بر نیزه ای قرار داده در شهر بگرداند و این اولین سری در اسلام بود که توسط معاویه بر نیزه رفت.¹

325- رستگاری یافتن

امام حسن (علیه السلام) می فرماید: هنگامی که ابن ملجم (لعنه الله) حضرت امیر (علیه السلام) را با شمشیر زد، در حالی که امام لحظات آخر عمرش را می گذراند، بر آن حضرت وارد شدم، بسیار نگران و متاثر گشتم. حضرت فرمود: پسر! چرا این قدر نگرانی؟ عرض کردم: چگونه نگران نباشم در حالی که شما را با این وضعیت می بینم. حضرت فرمود: می خواهی تو را چهار خصلت یاد دهم که اگر به یاد خود بسپاری، رستگاری را دریابی و اگر فراموش کنی، هر دو جهان از دست تو برود؟ ... یا بنی لاغنی اکبر من العقل و ولا فقر مثل الجهل و لا وحشة اشد من العجب و لا عیش الذمن حسن الخلق؛ ای فرزندم!

1 هیچ ثروتی بالاتر از عقل نیست.

2 هیچ تنگدستی مانند جهل نیست.

¹[اسد الغابه].

3- هیچ وحشتی بزرگتر از خودبینی نیست.

4- هیچ کامیابی لذیذتر از حسن خلق نیست.^۱

326- حافظ بیت المال

روزی حضرت علی (علیه السلام) بیت المال را تقسیم می کرد که به ناگاه طفلی از نوه های امام آمد و از بیت المال چیزی برداشت و رفت. امام سراسیمه به دنبال آن کودک دوید و آنچه را که در دستش بود گرفت و به بیت المال مسلمین برگردانید. مردم به حضرت عرض کردند: یا علی! این طفل هم، خود سهمی از بیت المال دارد. امام فرمود: هرگز، بلکه تنها پدرش سهمی دارد. آنهم به قدر سهم هر مسلمان عادی، پس هر گاه آن سهم را گرفت به هر قدر که خود لازم بداند به آن طفل خواهد داد.^۲

البته این نوع سخت گیری های امام مربوط به بیت المال بوده اما در بخشیدن اموال شخصی خود، حضرت سخاوت داشته، چنان که معاویه می گوید: اگر علی (علیه السلام) دو اطاق داشته باشد یکی پر از گاه و دیگری پر از طلا برای او بخشیدن هر دو یکسان است.

327- اهمیت نماز جماعت و حرمت مسجد

امام صادق (علیه السلام) فرمود: به علی (علیه السلام) خبر رسید که گروهی از مردم برای نماز در مسجد حاضر نمی شوند. امیرالمؤمنین علی (علیه السلام) برای مردم سخنرانی کرده و در ضمن آن فرمود: گروهی که برای نماز خواندن با ما در مساجد حاضر نمی شوند. آنان حق ندارند با ما غذا بخورند و بیاشامند و مشورت کنند و با ما ازدواج نمایند و حق ندارند از بیت المال مسلمین استفاده کنند مگر اینکه در نماز جماعت ما حاضر شوند. نزدیک است اگر آنها از کار خود دست بردارند فرمان دهم تا خانه های آنان را به آتش بسوزانند.

^۱[بحارالانوار، ج 75، ص 111].

^۲[حیة الامام حسین، ج 1، ص 388].

آنگاه امام صادق (علیه السلام) فرمود: مسلمانان از خوردن و آشامیدن و ازدواج با آنها خودداری کردند تا اینکه آنان در نماز جماعت مسلمین حاضر شدند.^۱

لذا مساءله نماز جماعت از چنین جایگاهی برخوردار است که امام علی (علیه السلام) با شدت با این عده که اهل نماز جماعت نیستند برخورد می‌نماید. در زمان رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم نیز برخی از مردم نسبت به رفتن به مسجد و شرکت در نماز کوتاهی می‌کردند. رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: زود است دستور دهیم خانه های کسانی که نماز در مسجد را ترک می‌کنند بر سرشان بسوزانند^۲ و در روایت است که علی (علیه السلام) مردی را در مسجد دید که مشغول دستان سرایی بود او را با تازیانه زدند و از مسجد بیرون کردند^۳

328- حاکم اسلامی در بازار

امام باقر (علیه السلام) می‌فرماید: امیرالمؤمنین (علیه السلام) در آن ایام که در کوفه بود چنین عادت داشت که هر روز صبح از دارالاماره خود بیرون می‌آمد و در یکایک بازارهای کوفه می‌گشت و تازیانه ای دو شاخه به نام سبیه به همراه داشت، در هر بازاری می‌ایستاد و در میان اهل آن صدا می‌زد: تاجران پیش از داد و ستد از خداوند خیر و نیکی طلبید و با آسان گیری در معامله از خداوند برکت جویید و به خریداران نزدیک شوید (گران نفروشید تا از شما بگریزند) و خود را به زینت حلم و بردباری آرایش دهید و از سوگند خوردن خودداری کنید و از دروغ پرهیزید و از ستم کناره گیرید، و با مظلومان به انصاف رفتار نمایید و به رباخواری نزدیک مشوید و پیمان را کامل بدهید (کم فروشی نکنید) و چیزی از حق مردم کم نگذارید و روی زمین در غرقاب فساد فرو نروید.

و همین طور در تمام بازارهای کوفه دور می‌زد، سپس باز می‌گشت در محلی برای رسیدگی به کارهای مردم می‌نشست و چون مردم می‌دیدند که آن حضرت بسوی آنها می‌آید و فریاد ای مردم امام بلند می‌شد، همه دست از کار خود می‌کشیدند و خوب به فرمایشات امام گوش می‌دادند و به روی آن حضرت چشم می‌دوختند تا از سخن خود فارغ می‌گشت، و چون سخن امام تمام می‌شد می‌گفتند: ای امیرمؤمنان شنیدیم و اطاعت خواهیم کرد^۴

^۱ [وسائل الشیعه، ج 3 ص 479].

^۲ [وسائل الشیعه، ج 3، ص 478]

^۳ [وسائل الشیعه، ج 3 ص 515].

^۴ [امالی شیخ مفید].

329- مظهر عفو و رحمت خداوندی

روزی ابوهریره سخنان زشت و توهین آمیزی به امیرالمؤمنین علی (علیه السلام) نسبت داد، فردای آن روز برای حاجت مهم خود نزد حضرت آمد. امام (علیه السلام) نیاز او را بر طرف ساخت، یاران امام با تعجب عرض کردند: یا علی (علیه السلام) چرا چنین کردید؟ حضرت فرمود: شرم داشتم از اینکه جهالت و نادانی او، بر حلم من و خطایش بر عفو و سؤالش بر کرم من غلبه و پیشی گیرد از این رو حاجتش را روا ساختم و باز در روایت است که موسی بن طلحه بن عبدالله را وقتی دستگیر کردند او را به حضور امام (علیه السلام) آوردند. امام (علیه السلام) فرمود: سه بار بگو: استغفر الله و اتوب الیه. او چنین گفت، آنگاه حضرت او را آزاد کرد و فرمود: از اسب و شمشیر هر چه نیاز داری در اردوگاه از لشکر ما بگیر لیکن از خدا بترس و ملتزم خانه خود باش.

330- جان جاودانه هر دو جهان

یکی از رجال ثروتمند حلوانی پخته و مقداری از آن را به عنوان تحفه به نزد علی (علیه السلام) فرستاده بود. آن حضرت روپوش ظرف را برداشت و دید رنگ و بوی خوبی دارد. آنگاه فرمود: از رنگ و بوی معلوم است که طعم خوب هم داری ولی هیئات که من ذائقه ی خود را به طعم تو آشنا کنم. شاید در قلمرو خلافت من کسی پیدا شود که شب را گرسنه خوابیده باشد. لذا در اعمال حضرت بنابه نقل مورخین دیده شده است: که آن حضرت روی خاک می نشست، فرش خانه اش حصیر بود، کفش خود را وصله می زد ولی او در حالی که فرمانروای تمام ممالک اسلامی بود معیشتی چنین سختگیرانه و زاهدانه دارد¹

ها، علی بشر، کیف بشر، کیف بشر
عقل عاجز شد در کار تو ای پاک گهر

331- گناهان به حسنه و ثواب تبدیل می شود

اصبغ بن نباته روایت کرده، گفت: روزی داخل منزل امیرالمؤمنین علی (علیه السلام) شدم و منتظر ورود و تشریف آوردن آن حضرت بودم که ناگاه وارد منزل شدند به پایستاده و

¹. [مرزداران].

سلام کردم. جواب سلام مرا داد و با دست مبارک به کتف من زده و فرمودند: ای اصبیغ! عرض کردم: بلی. فدایت شوم. فرمود: دوستان ما دوستان خدا هستند و چون بمیرند از افق اعلی شربتی به آنها بنوشانند که از شیر سفیدتر و از عسل شیرین تر و از برف سردتر است. اصبیغ گفت: حضورش عرض کردم: اگر چه آن دوستان شما معصیتکار باشند؟ فرمود: بلی. آیا در قرآن نخوانده ای که می فرماید: اولئک یدل الله سیئاتهم حسنا ای اصبیغ! اگر دوستان ما با محبتی که به ما خاندان رسالت دارند خدا را ملاقات نمایند خداوند گناهان ایشان را می آمرزد.^۱

332- هفتاد و دو حرفی از اسم اعظم خداوند

روزی امیرالمؤمنین (علیه السلام) در مسجد نشسته بود که دو نفر بر آن حضرت وارد شدند و با یکدیگر بر موضوعی نزاع داشتند. در حضور آن حضرت مسأله را طرح نموده، یکی از دو نفر از خوارج نهروان بود و ادعای او باطل و بی اساس و سخن ناروا می گفت؛ امیرالمؤمنین (علیه السلام) بر علیه او حکم داد و آن مرد خارجی گفت: به خدا قسم حکم به عدل نفرمودی و قضاوت شما در پیشگاه خداوند باطل و مرضی حضرت حق نیست. امیرالمؤمنین (علیه السلام) با دست اشاره ای به او نمود و فرمود: ای سگ ساکت شو و از مسجد بیرون رو، آن مرد همان دم بصورت سگ سیاهی شد و اصحاب دیدند لباسهای آن مرد به هوا پرواز کرد و خودش صدا می نمود و اشک از چشمانش جاری گردید. امیرالمؤمنین (علیه السلام) چون حالت او را مشاهده فرمود: دقت کرد و سر به آسمان بلند کرد و کلماتی فرمود که ما نفهمیدیم. به خدا قسم دیدیم آن شخص بصورت انسان برگشت و لباسهایش از هوا روی شانه اش افتاد و از مسجد بیرون رفت در حالی که قدم های او می لرزید و ما بسیار تعجب کردیم و نظرمาน را به امیرالمؤمنین (علیه السلام) دوخته شده بود حضرت توجهی به ما فرمود و اظهار داشتند، چرا چنین تعجب کرده اید. گفتیم فدایت شویم چگونه تعجب نکنیم از این حادثه ای که هم اکنون به چشم دیدیم فرمود: آیانی دانی که آصف بن برخیا نظیر این حادثه را بصورت فعل در آورده و تخت بلقیس را در لحظه ای به حضور سلیمان کشانید و آورد که داستان در قرآن بیان شده. آنگاه آیات مربوطه را تلاوت فرمود. سپس پرسید که آیا پیغمبر شما محمد صلی الله علیه و آله و سلم نزد خدا گرامی تر است یا سلیمان. عرض کردیم: پیغمبر ما. فرمود: پس وصی پیغمبر شما گرامی تر از وصی

^۱[اختصاص شیخ مفید.]

سلیمان است، در نزد آصف وصی سلیمان یک حرف از حروف اسم اعظم بود ولی در نزد ما هفتاد و دو حرف از اسم اعظم خداوند است^۱

333- فال بد زدن

روزی امیرالمومنین علی (علیه السلام) از کوفه خارج شد که به حروریه عزیمت نماید، مردی به آن حضرت عرض کرد، یا علی (علیه السلام) حرکت شما در این ساعت به صلاح نیست، صبر کنید تا آنکه سه ساعت از روز بگذرد، من خوف آن دارم که آسیبی به شما برسد، حضرت به آن مرد فال بین، فرمود: اینکه من بر آن سواریم در رحم خود چه دارد؟ چنین اسب من نر است یا ماده؟ عرض کرد: اگر حساب کنم خواهم دانست.

امیرالمؤمنین فرمود: هر که گفتار ترا تصدیق کند قرآن را تکذیب نموده و در تاءیید فرمایش خود این آیه را تلاوت کرد: "ان الله عنده علم الساعة" آنگاه به آن مرد فال بین فرمود: پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم با مقام عالی و دانش و جامعیت و خاتمیت خود هرگز ادعایی را که تو می کنی نمی فرمود!!

تو تصور می کنی که مرا از دانش خود نفعی می رسانی و یا زبانی را از من دور می کنی، هر کس ترا تصدیق کند و به گفته های تو اعتماد کند باید از استعانت و یاری خداوند بی نیاز باشد. سپس آن حضرت رو به آسمان کرد و عرض کرد: خداوند!! هیچ فال بدی نیست مگر مشیت تو، و هرگز ضرر و زیانی نمی رسد به جز فرمان و اجازه تو، و نیست خدایی غیر از تو ای خدای یگانه.^۲

334- امام مبین منم

عمار یاسر می گوید: در یکی از جنگها که در خدمت امیرالمؤمنین علی (علیه السلام) بودم از بیابانی عبور می کردیم که مملو از مورچه بود به حضرت عرض کردم: ای مولای من آیا کسی هست که شماره این مورچگان را بداند. حضرت فرمود: بلی ای عمار من می دانم و می توانم تعداد آنها را تعیین کنم.

عرض کردم: یا امیرالمؤمنین (علیه السلام) تعداد اینها را از کجا می دانید؟ حضرت فرمود: ای عمار مگر سوره یس را نخوانده

^۱. [خصائص سید رضی].

^۲ [نهج البلاغه، ابن ابی الحدید].

ای، آنجا که می‌فرماید: و کل شیئی احصیناه فی امام مبین عرض کردم: بلی فدایت شوم این سوره را مکرر خوانده ام. حضرت فرمود: ای عمار منظور از امام مبین که خداوند فرموده است منم^۱

335- حکومت و احقاق حق

حضرت امیرالمومنین علی (علیه السلام) در راه سفر خود به سوی بصره برای جنگ با آشوبگران جاهل جمل در منطقه ذی قار [627] توقف کرد. گروهی از حجاج نیز که از مکه باز می‌گشتند در آنجا فرود آمدند، و چون از حضور امام علی (علیه السلام) در آن محل مطلع شدند نزدیک خیمه آن حضرت جمع شدند تا از نصایح آن حضرت استفاده نمایند. ابن عباس با مشاهده جمعیت مشتاق، به خیمه امیرالمومنین داخل شد و ایشان را در حال وصله نمودن لنگه کفش کهنه خود یافت. عرض کرد: ای امیرالمؤمنین (علیه السلام) احتیاج ما به اینکه امور ما را اصلاح نمایی از وصله کردن این کفشهای کهنه بیشتر است. حضرت پاسخی به وی نداد و همچنان خاموش ماند تا از تعمیر کفش خود فارغ شد. آنگاه آن را کنار لنگه دیگرش گذاشت و به ابن عباس فرمود: ابن عباس این کفشهای من چقدر می‌ارزند؟ ابن عباس عرض کرد: این کفشهای از بس وصله خورده مندرس شده اند از قیمت افتاده و ارزشی ندارند. حضرت فرمود: با این حال قیمتی برای آن بگو. ابن عباس عرض کرد: یک درهم یا شاید کمتر از این. حضرت فرمود: ابن عباس به خدا قسم این کفشهای کهنه و بی ارزش د نزد من محبوب تر از امارت و حکومت بر مردم است. مگر آنکه به واسطه آن احقاق حقی کنم و یا باطلی را دفع نمایم^۲

336- علی و میل به جگر

روزی امیرالمؤمنین (علیه السلام) اشتها کردند که جگر کباب شده ای را با نان نرم بخورند. همین طور این امر طول کشید تا یک سال بر آمد و پیوسته حضرت این اشتها را داشتند ولی ابراز نمی‌کردند پس از یک سال در حالی که روزی از روزها روزه بودند به حضرت امام حسن (علیه السلام) این مطلب را گفتند. امام حسن (علیه السلام) برای آن حضرت غذای مورد نظر را آماده کرد وقتی هنگام افطار رسید ناگهان سائلی به در خانه آمد و درخواست غذا کرد. علی (علیه السلام) فرمود: ای نور دیده من این طعام را بردار و به این سائل بسپار، برای آنکه ما فردای قیامت در صحیفه اعمال

^۱. [تفسیر جامع، ج 5].

^۲. [نهج البلاغه، خطبه 33].

خود نخوانیم که: شما طیبات خود را در زندگانی دنیا استفاده کردید و در این حیات دنی، شما با طیبات خود استمتاع نموده و بهره مند شدید.^۱

337- عدالت علی

علی بن ابی رافع گفت: من عامل و کارگزار بیت المال حضرت علی (علیه السلام) و نویسنده او بودم. در بیت المال گردنبندی از مروارید وجود داشت که از بصره بدست آمده بود. روزی دختر آن حضرت کسی را نزد من فرستاد و پیغام داد که شنیده ام گردنبند مروارید نزد تو است، آن را به صورت عاریه (امانت) در اختیارم بگذار تا روز عید قربان از آن استفاده کنم. من پیغام دادم که اگر آن را به صورت عاریه مضمونه قبول می کنی، تا در صورتی که خسارتی، به آن وارد شود تاوان آن را بدهی، می توانی از آن بهره گیری. او پذیرفت و من نیز گردنبند را برای او فرستادم. اتفاقاً امیرالمؤمنین (علیه السلام) آن گردنبند را نزد دخترشان دیدند و آن را شناختند و از او پرسیدند که این را از کجا آوردی؟ دختر جریان را گفت. حضرت مرا احضار کرد و چون نزدشان رفتم فرمودند: بدون اذن و رضای مسلمانها در بیت المال آنها خیانت می کنی! عرض کردم: پناه بر خدا که خیانتکار باشم. فرمودند: پس چگونه گردنبند را به دخترم داده ای؟ عرض کردم: به صورت عاریه مضمونه داده ام. فرمودند: همین امروز آن را باز پس گیر و در جای خود بگذار، وای بر تو، اگر من بعد چنین کاری از تو سر بزنم هرگز تو را نخواهم بخشید. اگر دخترم آن گردنبند را به صورت عاریه مضمونه (با ضمانت در مورد جبران خسارتهای احتمالی) نگرفته بود اولین زن هاشمی بود که دستش بریده می شد!

علی بن ابی رافع گفت: چون عتاب و ناراحتی آن حضرت با من، به گوش دخترشان رسید نزد حضرت رفتند و گفتند: من دختر شما هستم ... حضرت به او فرمود: دخترم به جهت هوای نفس خود از دایره حق بیرون مرو! مگر همه زنان مهاجر در عید قربان چنین زینتی دارند که تو می خواهی داشته باشی؟! ابی رافع گفت: پس از این گفت و شنود، من گردنبند را گرفتم و در جای خود گذاشتم.^۲

^۱[احقاف / 20، داستان از سفینه البحار، ج 2، ص 458].

^۲[فوائد الرضویه، شیخ عباس قمی، ص 701].

در یک شب مهتابی امام علی (علیه السلام) از مسجد کوفه بیرون آمد و به سمت صحرا حرکت کرد، گروهی از مسلمانان به دنبال امام حرکت کردند. امام ایستاد و به آنها رو کرد و فرمود: من انتم؛ شما کیستید؟ آنها عرض کردند:

نحن شیعتک یا امیرالمؤمنین؛ ما از شیعیان تو هستیم ای امیرالمؤمنین

حضرت با دقت به چهره آنها نگاه کرد و آنگاه فرمود: چگونه است که سیمای و نشانه شیعه را در چهره شما نمی‌بینم؟ آنها پرسیدند: سیمای و نشانه شیعه شما چگونه است؟ حضرت فرمود:

صفر الوجوه من السهر، عمش العيون من البكاء، حذب الظهور من القيام، خمص البطون من الصيام، ذبل الشفاه من الدعاء، عليهم غبرة الخاشعين.

آنها 1- زرد چهره گانند بر اثر بیداری شب. 2- خراب چشمانند بر اثر گریه. 3- خمیده پشت بر اثر قیام. 4- تهی دل بر اثر روزه. 5- خشکیده لب بر اثر دعا هستند و گرد تواضع و فروتنی بر آنها نشسته است¹

339- مظلومیت علی ع

خوارج به عنوان اعتراض به حکومت امام علی (علیه السلام) در مسجد کوفه جمع می‌شدند و در نماز جماعت آن حضرت شرکت نمی‌کردند و گاهی هم با شعارهای تند و زننده مخالفت خود را علنی می‌ساختند. روزی حضرت علی (علیه السلام) در نماز صبح بود و ابن کوا (یکی از منافقان مشهور عصر امامت امام علی (علیه السلام)) این آیه را تلاوت کرد، و لقد اوحی الیک و الی الذین من قبلک لئن اشرکت لیجعلن عملک و لتکونن من الخاسرین؛ [660] به تو و همه پیامبران پیشین وحی شده که اگر مشرک شوی تمام اعمال تباه می‌شود و از زیانکاران خواهی بود.

هدف او از خواندن این آیه این بود که به کنایه به آن حضرت در مورد قبول حکمیت در جنگ صفین اعتراض کند. امام (علیه السلام) برای احترام به قرآن، سکوت کرد تا وی آیه را به پایان رسانید، سپس امام (علیه السلام) به ادامه قرائت نماز خود بازگشت ولی ابن کوا، کار خود را دو مرتبه تکرار کرد، باز امام سکوت کرد، و ابن کوا، برای سومین بار آیه را به گونه ای تلاوت کرد تا به نماز او لطمه ای وارد نشود.

¹. [ارشاد مفید، ص 114].

فاصبر ان وعد الله حق و لا يستخفك الذين لا يوقنون؛ اکنون که چنین است صبر پیشه کن که وعده خدا حق است و هرگز کسانی که ایمان ندارند تو را خشمگین نسازند^۱

340- اسراف در قتل

مالک بن حبيب فرمانده شرطه و رئيس نیروی نظامی حضرت بود. حضرت در پاسخ حرف او که اجازه قتل مردان کوفی که در حمایت حضرت امیر (علیه السلام) برنخواستند فرمود:
منزه است خدا، آی مالک، از اندازه در گذشتی و از حد تجاوز کردی و در تندروی غرقه شدی، گفت: یا امیرمؤ منان (علیه السلام) مقداری سخت گیری در برخی از کارها آدمی را از سازش با دشمنان بی نیاز می سازد.

علی (علیه السلام) گفت: ای مالک چنین نیست، خداوند حکم خود را داده که قتل نفسی در برابر نفسی است پس چه جای ظلم و ستمکاری! او فرموده است من قتل مظلوما فقد جعلنا...؛ کسی که مظلوم کشته شود ما بر ولی او حکومت تسلط بر قاتل را دادیم در (مقام انتقام) قتل اسراف نکنند که او از جانب ما مؤید و منصور خواهد بود^۲
و اسراف در قتل آن است که کسی را که هیچ یک از کسان تو را نکشته است بکشی و خداوند (ما را) از آن بازداشته و آن ظلم است.^۳

341- جایگاه قیامتی ابوطالب

امام حسین (علیه السلام) نقل می کند، پدرم علی (علیه السلام) در رجه - میدان معروف کوفه - نشسته بود و مردم به گردش حلقه زده بودند مردی برخاست و به علی (علیه السلام) گفت: ای امیرمؤ منان (علیه السلام) تو در چنین مقام ارجمندی از ناحیه خداوند هستی، ولی پدرت در آتش دوزخ است؟
امیرمؤ منان فرمود: فض الله فاك، و الذی بعث محمداً بالحق نبیاً لو شفع ابی فک كل مذب علی وجه الارض لشفعه الله...؛ خدا دهانت را بشکند؛ سوگند به خداوندی که محمد صلی الله علیه و آله و سلم را به حق به پیامبری برانگیخت اگر پدرم از همه گنهکاران زمین شفاعت کند خداوند شفاعت او را می پذیرد.

^۱. [روم / 60].

^۲. [بنی اسرائیل / 33].

^۳. [پیکار صفین].

سپس فرمود: آیا پدرم در آتش است و پسر او تقسیم کننده بهشتیان و دوزخیان است؟ سوگند به پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم نور ابوطالب در روز قیامت نورهای همه خلائق را تحت الشعاع قرار می دهد جز نور محمد صلی الله علیه و آله و سلم و فاطمه علیها السلام و حسن و حسین علیهم السلام و امامان معصوم از فرزندان. آگاه باشید که نور ابوطالب از نور ما است که خداوند دو هزار سال قبل از آفرینش آدم (علیه السلام) آن را آفریده است.^۱

342- فرمانده دانا

عدی بن حاتم می گوید: در جنگ صفین از حضرت علی (علیه السلام) شنیدم که با صدای بلند فرمود: سوگند به خدا حتما معاویه و اصحابش را به قتل می رسانم. ولی در آخر گفتارش آهسته فرمود: انشاء الله، من نزدیک آن حضرت بودم به آن حضرت عرض کردم ای امیر مؤمنان (علیه السلام) تو سوگند یاد کردی که معاویه و یارانش را می کشی، ولی آهسته گفتم ان شاء الله. علی (علیه السلام) فرمود: (ان الحرب خدعه) البته جنگ یک نوع خدعه است؛ من در نزد مؤمنان دروغ نمی گویم خواستم یارانم را بر دشمنان بشورانم و روحیه بدهم. بدان که وقتی خداوند موسی (علیه السلام) را همراه با برادرش به سوی فرعون فرستاد؛ فرمود: ای موسی و هارون نزد فرعون طاغی بروید با نرمش با او سخن بگویید شاید متذکر شود و یا از خدا بترسد.^۲ با اینکه خداوند می دانست که فرعون نه متذکر می شود و نه از خدا می ترسد ولی این فرمان خدا از این رو بود که موسی را برای رفتن نزد فرعون آماده؛ و تشجیع بیشتری کرده باشد.^۳

343- رشوه برای علی

اشعث بن قیس برای پیروزی بر طرف دعوای خود در محکمه عدل علی (علیه السلام) متوسل به رشوه شد و شبانه ظرفی پر از حلوی لذیذ به در خانه علی (علیه السلام) آورد و نام آن را هدیه گذاشت. علی (علیه السلام) بر آشفت و فرمود: سوگواران بر عزایت اشک بریزند آیا با این عنوان آمده ای که مرا فریب دهی و از آئین حق بازداری؟ به خدا سوگند اگر هفت اقلیم را با آنچه در زیر آسمانها است به من بدهند که پوست جوی از دهان مورچه ای به ظلم بگیرم هرگز این کار را نخواهم کرد،

^۱[الغدیر، ج 7 ص 386].

^۲[طه / 43 و 44].

^۳[وسائل الشیعه، ج 11، ص 102].

دنیای شما از برگ جویده ای در دهان ملخ برای من کم ارزش تر است علی را با نعمتهای فانی و لذتهای زودگذر چه کار
...^۱

344- اعتکاف امام علی

در ایام اعتکاف علی (علیه السلام) در مسجد کوفه معتکف بود. هنگام افطار عربی نزد آن حضرت آمد. امام (علیه السلام) از انبان نان جو کوبیده شده خود را در آورد و مقداری به عرب داد. آن مرد عرب آن را نخورده و به گوشه عمامه اش بست و به طرف خانه امام حسن و امام حسین علیهم السلام حرکت کرد و بعد از آنکه وارد شد با آنها هم غذا شد و عرض کرد: مردی را در مسجد غریب دیدم که جز این کوبیده نان جو چیزی نداشت. دلم برای او سوخت می خواهم کمی از این غذای شما را برای او ببرم تا او هم میل کند.

حسین علیهم السلام به گریه افتادند و گفتند: او پدر ما امیرالمؤمنین (علیه السلام) است که به این ریاضت با نفس خود مجاهدت می کند.^۲

لذا امام باقر (علیه السلام) می فرماید: به خدا سوگند جدم چنان بود که مانند بندگان غذا می خورد و بر زمین می نشست ... و در مدت خلافتش د آجری روی آجر نگذاشت و طلا و نقره ای نیندوخت، به مردم نان گندم و گوشت می خوراند و خود نان جو با سرگه می خورد و هرگاه با دو کار خدا پسندانه رودررو می شد، سخت ترین آنها را انتخاب می کرد و هزار بنده را با دسترنج و دستمزد کار خود آزاد کرد در حالیکه دستش خاک آلود و صورتش غرق بود و خود حضرت می فرماید: من در خوراک و پوشاک بدانگونه ام که اگر فقیرترین مردم مرا ببیند می تواند در برابر فقر و فاقه خود صبور و شکیبا باشد زیرا وقتی امام خود را چنین ببیند از وضع حال خود راضی می شود.

آن شیر دلاور که برای طمع نفس
بر خوان جهان پنجه نیالود علی بود^۳

^۱ [تفسیر نمونه.]

^۲ [ذخایر الملوک.]

^۳ [جلال الدین مولوی.]

در روز صفین یکی از بنی هاشم و از یاران علی (علیه السلام) از فامیلهای علی (علیه السلام) بنام عباس بن ابی ربیعہ ایستاده بود در میدان و در زاویه ای از لشکر، ناقل ماجرا عبدالعزیز است، ناگهان یک مرد شامی از لشکر شام از طرف دشمن آمد، بنام قراربن ادهم و درخواست جنگ کرد، عباس گفت: می آیم بشرط اینکه از اسب خود پایین بیایی، هر دو پایین آمدند هر دو اشتها به شجاعت داشتند و همه حواس های دو لشکر متوجه این دو نفر شد شروع به پیکار کردند لیکن هیچ کدام نتوانستند ضربه ای به یکدیگر بزنند عبدالعزیز می گوید: پشت عباس بودم عباس یک وقت متوجه سوراخ زیر زره قراربن ادهم شد و دست انداخت و زره او را پاره کرد و با نیزه ضربه ای به او زد و یک مرتبه تکبیر از مردم عراق بلند شد و یک اضطراب خاصی به لشکر کفر وارد شد و عباس سر او را جدا کرد عبدالعزیز می گوید: دیدم پشت سرم یکی دارد آیه قرآن می خواند دیدم علی (علیه السلام) است از من سؤال کرد چه کسی بود که جنگیدید؟ گفتم عباس بود. فرمودند: بگو بیاید رفتم گفتم آمد خدمت آقا: دیدم علی (علیه السلام) غضب کرد، که چرا تو بدون اجازه من به جنگ رفتی مگر نگفتم به میدان نروید. عباس گفت: آقا مرا خواند به جنگ نمی شد نروم به میدان.

امام فرمودند: اطاعت امام تو واجب تر است تا اطاعت از آن مرد شامی، بعد غضب آقا فروکش کرد آنگاه امام به آسمان سربلند کرد و گفت: خدایا من از عباس گذشتم تو نیز از او بگذر، معاویه وقتی فهمید که این قتل انجام شده خیلی ناراحت شد و گفت هر کس برود عباس بن ابی ربیعہ را بکشد صد ظرف طلا و صد حوله می دهم و ... و ... دو مرد از قبیله بنی لوخت از قبالان لشکر شام و شجاعان لشکر، گفتند: ما او را خواهیم کشت، آمدند میدان و عباس را صدا زدند برای جنگ. عباس گفت: من از طرف آقا امیرالمؤمنین اجازه جنگ ندارم اگر امام اجازه بدهد می آیم، او رفت خدمت امام و گفت: مرا به جنگ طلب کردند حضرت فرمودند: معاویه نمی خواهد از بنی هاشم کسی روی زمین باشد، می گویند قد و حجم بدن عباس مثل علی (علیه السلام) بود و علی (علیه السلام) لباس عباس را گرفت و خود شمشیر و اسب او را گرفت و رفت به میدان آنها، از علی (علیه السلام) سؤال کردند به تمسخر که امیرت اجازه جنگیدن داد، علی (علیه السلام) فوراً یک آیه خواند: (خداوند به کسانی که مورد ظلم قرار گرفتند اذان جنگ داد).

علی (علیه السلام) جنگ کرد و آنها را کشت و برگشت و لباسها را با عباس عوض کرد، خبر به معاویه رسید: معاویه گفت:

لج بازی من باعث شد این دو نفر نیز کشته شوند وای بر من، عمرو عاص گفت: وای بر آنها که کشته شدند، معاویه گفت: زمان شوخی نیست عمرو عاص گفت: شوخی نمی کنم راست می گویم.^۱

346- ایرانیان حاکم می شوند و..

روزی امیرالمؤمنین علی (علیه السلام) بر فراز منبر مشغول موعظه مردم بود در آن حال مردی نزد حضرت رسید و آهسته در گوش امام مطلبی را گفت که آثار خشم در صورت آن حضرت پدیدار شد، آنگاه حضرت سکوت کرد. ناگاه اشعث بن قیس از سر و کله مردم بالا رفت و با سرعت خود را نزدیک منبر امام رساند و عرض کرد: یا علی (علیه السلام) این سرخرها (ایرانیان) در مقابل روی شما بر ما چیره و غالب شدند ولی شما از آنها جلوگیری نمی کنید. صعصعه بن صوحان که یکی از یاران باوفای امام بود با شنیدن این اهانت دست به پشت اشعث زد و گفت: (انا لله و انا الیه راجعون).

... امام (علیه السلام) در حالیکه از گفتار اشعث سخت عصبانی شده بود به موعظه مردم ادامه داد و فرمود: این شکم کنده ها خودشان روزها در بستر نرم استراحت می کنند و آنان (ایرانیان) روزی های گرم بخاطر خدا فعالیت می نمایند و عربها از من می خواهند که آنها (ایرانیان) را از خود طرد و دور کنم، تا از ستمکاران باشم. سوگند به ایزد متعال که دانه را شکافته و آدمی را آفریده از پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم شنیدم که می فرمود: والله لضربنکم علی الدین عودا کما ضربتمو هم علیه بد؛ بخدا سوگند همچنانکه در آغاز، شما پیروز و حاکم بر ایرانیان می شوید. در آینده ایرانیان نیز حاکم و بر شما و غالب گردند و شما را سرکوب خواهند نمود^۲

347-

امام علی علیه السلام در کتب اهل سنت

راستی درباره عظمت و فضائل و مقامات امیرمؤمنان علی (ع) سخن گفتن هرچند در ابتدا سهل می نماید ولی با مقداری فرورفتن در بحر فضائل بی شمار او انسان متوجه می شود که بیان فضائل سخت مشکل و دشوار است «که عشق اول نمود آسان

^۱ [تممة المنتهی].

^۲ [نهج السعادة، ج 2، ص 703].

ولی افتاد مشکلیها»

زیبا گفته خلیل بن احمد وقتی از او درباره فضائل علی (ع) پرسش شد: «کیف اصف رجلاً کتم اعادیه محاسنه و حسداً و احبائه خوفاً و ما بین الکلمتین ملأ الخائفین؛ (1) چگونه می توانم مردی را توصیف کنم که دشمنانش از روی حسادت و دوستانش از ترس (دشمنان) محاسن او را پنهان نمودند، در بین این دو رفتار شرق و غرب عالم محامدش را فرا گرفته است.

آنچه پیش رو دارید نگاهی است گذرا به فضائل و اوصاف امیرمؤمنان علی (ع) از زبان پیامبر اکرم (ص) در منابع اهل سنت چرا که: خوشتر آن باشد که وصف دلبران / گفته آید در کتاب دیگران

علی را جز خدا و نبی (ص) نشناختند

راستی این اعجوبه کون کیست که همه در شناخت او در مانده اند، عده ای او را تا سر حدّ خدایی بالا برده اند، و عده ای حتی در بندگی او شک دارند که: در مسجد کوفه شهیدش کردند. گفتند مگر اهل نماز است علی؟! و آن که او را حقیقتاً شناخت خدای او و رسول خدایش بود.

پیامبر اعظم (ص) خطاب به علی (ع) فرمود: «یا علی ما عرف الله حق معرفته غیری و غیرک و ما عرفک حق معرفتک غیر الله و غیری؛ (2) ای علی! خداوند متعال را شناخت به حقیقت شناختش جز من و تو، و تو را شناخت آن گونه که حق شناخت توست، جز خدا و من.»

و در جای دیگر فرمود: «یا علی لا یعرف الله تعالی الا انا و انت و لا یعرفنی الا الله و انت و لا یعرفک الا الله و انا؛ (3) ای علی! خدا را شناخت جز من و تو، و مرا شناخت جز خدا و تو و تو را شناخت مگر خدا و من.»

فضائل بی شمار

کتاب فضل تو را آب بحر کافی نیست / که تر کنم سرانگشت و صفحه بشمارم
پیامبری هم که علی را شناخته اعتراف دارد که فضائل او قابل شماره و احصی نیست.

ابن عباس می گوید پیامبر اکرم (ص) فرمود: «لو انّ الفیاض (4) اقلام و البحر مداد و الجنّ حساب و الانس کتاب ما احصوا فضائل علی بن ابی طالب؛ (5) اگر انبوه درختان (و باغها) قلم، و دریا مرکب، و تمام جنیان حسابگر، و تمام انسان ها نویسنده

باشند قادر به شمارش فضائل علی بن ابی طالب نخواهند بود»

و در جای دیگر پیامبر اعظم فرمود: «انّ الله تعالى جعل لاخى عليّ فضائل لا تحصى كثرة فمن ذكر فضيلة من فضائله مقرّابها غفر الله له ما تقدّم من ذنبه و ماتاً آخر؛ براستی خداوند برای برادرِ علی (ع) فضائل بی شماری قرار داده است که اگر کسی یکی از آن فضایل را از روی اعتقاد و اعتراف بیان نماید، خداوند گناهان گذشته و آینده او را می بخشد.

و من كتب فضيلة من فضائله لم تزل الملائكة تستغفر له ما بقى لتلك الكتابه رسم، و من استمع فضيلة من فضائله كفر الله له الذنوب التي اكتسبها بالاستماع و من نظر الى كتاب من فضائله كفر الله له الذنوب التي اكتسبها بالنظر، (6)

اگر کسی یکی از فضائل آن حضرت را بنویسد، تا هنگامی که آن نوشته باقی است، ملائکه برای او استغفار می کنند و اگر کسی یکی از فضائل آن حضرت را بشنود، خداوند همه گناهانی را که از راه گوش انجام داده است می بخشد، و اگر کسی به نوشته ای درباره فضائل علی (ع) نگاه کند، خداوند تمام گناهانی که از راه چشم کرده است می پوشاند و از آن در می گذرد.»

آنچه خوبان دارند تو تنها داری

علی نه تنها اوصاف خوبان عالم را داراست و «آنچه خوبان همه دارند او تنها دارد» بلکه اوصاف تمامی پیامبران اولوالعزم را که عصاره هستی هستند بجز پیامبر خاتم در او جمع آمده است.

بیهقی یکی از دانشمندان نامی اهل سنت چنین روایت نموده که پیامبر اکرم (ص) فرمود: «من احب ان ينظر الى آدم في علمه و الى نوح (ع) في تقواه و ابراهيم في حلمه و الى موسى في عبادته فلينظر الى علي بن طالب عليه الصلوة و السلام؛ (7) هر کسی دوست دارد به علم و دانش آدم بنگرد و مقام تقوا و خودنگهداری نوح را (مشاهده نماید) و بردباری ابراهیم (نظاره کند) و به عبادت موسی (ع) (پی ببرد) باید به علی بن ابی طالب (ع) نظر بیندازد.»

مناقب، روایت فوق را در دو مورد به این صورت نقل نموده است. پیامبر اکرم (ص) فرمود: «من اراد ان ينظر الى آدم في علمه و الى نوح في مهمه و الى يحيى بن زكريا في زهده، و الى موسى بن عمران في بطشه، فلينظر الى علي بن ابی طالب عليه السلام؛ (8) هر کس می خواهد دانش آدم را، فهم (ژرف) نوح را، و زهد یحیی را و قاطعیّت موسی بن عمران را بنگرد، به علی بن ابی طالب نظر کند.»

محبت و علاقه پیامبر (ص) به علی (ع)

هر کس جامع کمالات باشد محبوب دلها نیز هست، پیامبر اکرم (ص) که خود محبوب عالمیان و خوبان و پاکان است، عاشق شیدای علی است، چرا که به تصریح آیه مباهله، علی جان پیامبر است «انفسنا» و جان هر کس شیرین و دوست داشتنی است. به همین جهت بارها پیامبر اکرم (ص) می فرمود: «من احبَّ علیاً فقد احبَّنی...»؛ (9) هر کس علی را دوست بدارد به من محبت ورزیده است. و فرمود: «محبِّک محبِّی و مبغضک مبغضی»؛ (10) دوستدار تو دوست من است، و دشمن تو دشمن من.»

شخصی از پیامبر اکرم (ص) پرسید: «یا رسول الله انک تحبَّ علیاً؟ قال: او ما علمت انَّ علیاً منی و انا منه»؛ (11) ای رسول خدا علی (ع) را دوست می داری؟ فرمود: مگر نمی دانی که علی از من و من از اویم.»
آیا کسی جان شیرین و پاره تنش را دوست نمی دارد؟

مناقب با اسنادش از رسول خدا نقل می کند که آن حضرت فرمود: «انَّ الله عزَّ و جلَّ امرنی بحبِّ اربعةٍ من اصحابی و اخبرنی انه یحبُّهم. قلنا: یا رسول الله من هم؟ فلکننا یحبُّ ان یكون منهم، فقال: الا انَّ علیاً منهم ثم سکت، ثم قال: الا انَّ علیاً منهم ثم سکت»؛ (12) براستی خدای عزیز و جلیل مرا امر کرده است به دوستی چهار نفر از اصحاب، و خبر داد مرا که خداوند (نیز) آنها را دوست می دارد، گفتم: ای رسول خدا آنها کیستند؟ پس هر یکی از ماها دوست داریم جزو آنان باشیم. پس فرمود: آگاه باشید علی از آنهاست، سپس سکوت کرد، دوباره فرمود: به راستی علی از آنهاست و سکوت کرد.»

عایشه می گوید: هنگامی که رسول خدا (ص) به حالت احتضار درآمد فرمود: ادعوا الیَّ حبیبی؛ محبوب مرا بخوانید، من به سراغ ابی بکر رفتم و او را احضار نمودم. وقتی ابابکر بر پیغمبر داخل شد حضرت نظری به سوی او افکند سپس از او روی گردانید و (برای مرتبه دوم) فرمود: «ادعوا الیَّ حبیبی؛ محبوب مرا بخوانید. آنگاه حفصه عمر را احضار کرد پیغمبر همان گونه که از ابی بکر روی گردانید از عمر نیز روی گرداند. عایشه گوید: من گفتم وای بر شما پیغمبر علی بن ابی طالب (ع) را می خواند، سوگند به پروردگار جز علی را نمی خواهد. پس رفتند سراغ علی (ع)، وقتی که پیغمبر علی را دید، او را محکم به سینه چسبانید آنگاه در گوش آن حضرت هزار حدیث بیان فرمود که هر حدیثی راهگشای هزار حدیث بود.» (13)

از ابن عباس نقل شده است که پیامبر اکرم (ص) فرمود: «علیٌّ منی مثل رأسی من بدنی»؛ (14) علی نسبت به من مانند سر است نسبت به بدن.»

صد البته که محبت های پیامبر اکرم (ص) به علی صرف محبت عاطفی نیست بلکه بر اساس لیاقت ها و کمالاتی است که مولا

علی(ع) دارا می‌باشد که به نمونه‌هایی از کمالات و فضائل آن حضرت، از زبان خود پیامبر اکرم(ص) اشاره می‌شود.

علم علی(ع)

علم و دانش علی اکتسابی نیست تا استاد برتر از خود و شاگردان و هم دوره‌هایی همسان خود داشته باشد، بلکه علم او «لدنی» است و و ریشه در علم الهی و آسمانی دارد، به این جهت علم او بر همه انسان‌های معمولی و غیر مرتبط با وحی آسمانی برتری و امتیاز دارد، و به همین جهت است که حتی در منابع اهل سنت نیز از او به عنوان «اعلم الناس» یاد شده است که به نمونه‌هایی اشاره می‌شود:

1- پیامبر اکرم(ص) فرمود: «اعلم امتی من بعدی علی بن ابی طالب علیه السلام؛(15) داناترین امت من بعد از من علی بن ابی طالب(ع) است.»

2- عبدالله بن مسعود می‌گوید، پیامبر اکرم(ص) فرمود: «قُسِّمَتِ الْحِكْمَةُ عَلَى عَشْرَةِ أَجْزَاءٍ فَأُعْطِيَ عَلِيٌّ تِسْعَةً وَالنَّاسُ جُزْءًا وَاحِدًا؛(16) حکمت (و دانش) به ده جزء تقسیم شده است و به علی نه قسمت آن و به (مابقی مردم) یکدهم داده شده است.»

تمامی علوم بشری و پیشرفت‌های آن جزء همان یکدهم است، و علم علی(ع) نه برابر دانش تمامی بشریت است. و راز آن هم این است که ریشه در مهبط وحی الهی یعنی پیغمبر اکرم(ص) دارد، که خود فرمود: «انا مدینه العلم و علی بابها، فمن اراد العلم فیأت الباب؛(17) من شهر علم (الهی و وحیانی) هستم و علی در آن است پس هر کس اراده دانش دارد باید از درب (شهر) وارد شود

3- عایشه درباره علی(ع) می‌گوید: «هو اعلم الناس بالسنّة؛(18) او داناترین مردم نسبت به سنت (پیامبر اکرم(ص)) می‌باشد.» ای کاش خود عائشه به این حدیث عمل می‌کرد، و به توصیه‌های امیرمؤمنان(ع) توجه می‌کرد و جنگ جمل را به وجود نمی‌آورد.»

4- پیامبر اکرم(ص) بعد از تزویج فاطمه به علی(ع) به دختر خود فرمود: «زوّجتک خیر اهلی، اعلمهم علماً و افضلهم حلماً و اولهم سلماً؛(19) تو را به تزویج بهترین بستگانم و اهل‌م در آوردم، که از نظر دانش داناترین، و از نظر حلم و بردباری برترین، و از نظر اسلام اولین می‌باشد.»

عبادت علی (ع)

عبادت و بندگی مولا امیر مؤمنان علی (ع) شهره جهان است، و مرکز ثقل مقامات و منزلت‌های علی (ع) در کنار علم خدادادی همان عبادت‌ها و نمازها و ناله‌ها و نیازهای شبانه اوست، این مسئله تا آنجا اهمیت دارد که خداوند به ملائکه مباهات و فخرفروشی بوسیله عبادت‌های امیرمؤمنان می‌کند.

پیامبر اکرم (ص) می‌فرماید: صبحگاهی جبرئیل با شادی و حالت بشارت بر من وارد شد. گفتم حبیب من چه شده تو را خوشحال و بشارت رسان می‌بینم؟ پس گفت: ای محمد! (ص) چگونه خوشحال نباشم و حال آن که چشمم بخاطر اکرامی که خداوند نسبت به برادرت و جانشینت و امام امت علی بن ابی طالب روا داشته، روشن شده است، پس پیامبر اکرم (ص) فرمود: چگونه خداوند برادرم و امام امتم را گرامی داشته است؟

«قال: باهی بعبادته البارحة ملائکته و حملة عرشه و قال: ملائکتی انظروا الی حجّتی فی ارضی علی عبادی بعد نبیّی، فقد عفر خدّه فی التراب تواضعا لعظمتی، اشهد کم انه امام خلقی و مولی بریتی؛ (20) گفت: خداوند با عبادت دیشب علی بر ملائکه و حاملان عرش مباهات نموده است. و فرموده است: ملائکه من نگاه کنید به حجّتم بر برندگانم در زمین بعد از پیغمبرم، براستی صورت و گونه‌اش بر خاک نهاده است بخاطر تواضع در مقابل عظمت من، شما را شاهد می‌گیرم که او (علی) پیشوای مخلوقم، و سرپرست مردمان من می‌باشد.»

در منابع شیعه آن قدر از عبادت امیرمؤمنان (ع) سخن به میان آمده که نیاز به یک کتاب دارد، خالی از لطف نیست که به ترجمه یک روایت اشاره کنیم:

ضرار بن ضمره در حضور معاویه درباره علی (ع) چنین گفت: «پس خدا را شاهد می‌گیرم که او را در بعض جایگاهش دیدم. در وقتی که شب پرده‌های تاریکی‌اش را انداخته بود و ستارگان ظاهر شده بودند، در حالی که در محرابش ایستاده بود و محاسن خود را بر دست گرفته و مانند انسان مار گزیده به خود می‌پیچید و چون انسان غمدیده گریه می‌کرد... (گویا هنوز آواز او را در گوش جان دارم که می‌فرمود: آه آه از کمی توشه، طولانی بودن سفر، وحشت راه و بزرگ بودن جایگاه ورود.»

پس آنگاه اشک معاویه جاری شد و با آستینش آن را پاک کرد و دیگران هم اشک ریختند سپس معاویه گفت، آری ابوالحسن چنین بود...» (21)

نیمه شب زمزمه‌ای هست بلند / که مرا می‌گسلد بند از بند
 هست جانشوزتر از ناله نی / کرده صد ناله به یک زمزمه طی
 چه روان بخش صدایی دارد / سوز عشق است و نوایی دارد
 بس که با شور و نوا دمساز است / به سماوات طنین انداز است
 آسمان‌ها همه با آن عظمت / رفته زین حال فرو در حیرت
 دشت و صحرا همه در بهت و سکوت / که بلند است نوای ملکوت
 این نوای ابدیت ازلیست / شاید آهنگ مناجات علی است
 نیمه شب خلوت و رازی دارد / با خدا راز و نیازی دارد (22)

امامت علی (ع)

آن علم بی پایان و آن عبادت بی مثال زمینه لیاقت امامت و پیشوایی او را فراهم نموده است. روایاتی که بر امامت بلافصل آن مولا در منابع اهل سنت وجود دارد بیش از آن است که منعکس گردد و از طرفی حدیث معروف ثقلین، حدیث منزلت، حدیث یوم الدار، حدیث غدیر و امثال آن که معروفند و متواترند بارها مطرح شده و در منابع فراوانی آمده است. آنچه در این جا بدان اشاره می‌کنیم برخی روایاتی است که دلالت صریحتری دارند و کمتر در گفته‌ها به آن‌ها اشاره شده است:

- 1- پیامبر اکرم (ص) به علی (ع) فرمود: انگشتر به دست راست کن تا از مقرّین باشی، عرض کرد یا رسول الله؟ چه انگشتری بر دست کنم. فرمود: عقیق سرخ پس برآستی آن کوه و سنگی است که به وحدانیت خدا اقرار کرده است: «ولی بالنّبوة ولک بالوصیة ولولدک بالامامة...» (23) و به نبوت من و جانشینی (بلافصل) تو و امامت (یازده نفر) فرزندان اقرار نموده است.
- 2- از ابن بریده... نقل شده است که پیامبر اکرم (ص) فرمود: «لکلّ نبیّ وصیّ و وارث و انّ علیاً وصیّی و وارثی» (24) برای هر پیغمبری جانشین و وارثی است، و برآستی علی جانشین و وارث من است.
- 3- در روایت مربوط به عبادت آن حضرت این جمله را داشتیم که خداوند به ملائکه‌اش فرمود: «اشهدکم انه امام خلقی و مولی بریتی» (25) شما را شاهد می‌گیرم که او (علی) امام مخلوقم و سرپرست آفریده‌های من است.
- 4- عمرو بن میمون از ابن عباس نقل نموده که رسول خدا (ص) به علی (ع) فرمود: «انت ولیّ کلّ مؤمن بعدی» (26) یا علی! تو

بعد از من رهبر و سرپرست تمام مؤمنین هستی.»

در این حدیث با توجه به کلمه «بعدی» معنای ولیّ صراحت در رهبری و امامت دارد، و معنی ندارد که پیامبر بفرماید تو محبوب مؤمنان بعد از من هستی.

راستی باید گفت پیامبر اکرم (ص) در معرفی علی (ع) و بیان منزلت‌ها و مقامات امیرمؤمنان (ع) هرگز کوتاهی نکرد و با شیوه‌های مختلف محوریت و رهبریت او را به جامعه معرفی نمود، گاه دست او را بالا برد و فرمود: «این علی مولا و رهبر مردم است» و گاه می‌فرمود: «علی مع القرآن و القرآن مع علی لن یفترقا...» (27) علی با قرآن است و قرآن با علی (ع) است و هرگز آن دو از هم جدا نمی‌شوند.

و گاه او را محور حق معرفی نمود، در حدیث متواتر این جمله آمده است که پیغمبر اکرم (ص) فرمود: «علیّ مع الحقّ و الحقّ مع علیّ و لن یفترقا حتی یردا علیّ الحوض یوم القیامه» (28) علی با حق است و حق با علی است و هرگز آن دو از هم جدا نمی‌شوند تا در روز قیامت در کنار حوض کوثر بر من وارد شوند.

در روایت دیگر فرمود: «سیکون من بعدی فتنه، فاذا کان ذلک، فالزموا علی بن ابی طالب، فانه الفاروق بین الحقّ و الباطل» (29) بزودی بعد از من فتنه (ها) پیدا می‌شود، پس همراه علی بن ابی طالب باشید، زیرا او (معیار) جدا کننده بین حق و باطل است.

و فرمود: «کسی که از علی جدا شود از من جدا شده، و کسی که از من جدا شود از خدا فاصله گرفته است.» (30)

قرآن در شأن علی (ع)

آیات فراوانی را علمای اهل سنت و مفسرین آنها در شأن امام علی (ع) تفسیر کرده‌اند و در تأیید آن روایاتی را از پیغمبر اکرم (ص) آورده‌اند به طوری که برخی از آنها مانند ابن حجر، خطیب بغدادی، سیوطی، گنجی شافعی، ابن عساکر، شیخ سلیمان قندوزی و... از ابن عباس نقل کرده‌اند که گفت: «نزلت فی علیّ ثلاث مائه آیه» (31) سیصد آیه در شأن علی (ع) نازل شده است.

و همین ابن عباس از پیامبر اکرم (ص) نقل نموده که آن حضرت فرمود: «ما انزل آیه فیها «یا ایّها الذین آمنوا» و علیّ رأسها و امیرها؛ و آیه‌ای که در آن «یا ایّها الذین آمنوا» آمده، نازل نکرده است خداوند مگر آن که علی در رأس آن قرار دارد.» (32) یعنی تمامی این آیات در ابتدا و قبل از همه در شأن علی و مربوط به آن حضرت است.

اطاعت از علی(ع)

وقتی علی(ع) امام و پیشوای مردم است و محبوب پیغمبر، و دارای علم لدنی و الهی، و در اوج طاعت و بندگی قرار دارد، و معیار حق و باطل و ثقل جدا نشدنی از قرآن بحساب می آید بر مردم است که از او و هر کس را که او تعیین نموده است اطاعت کنند، و این اطاعت لازم و ضروری است پیامبر عظیم الشان درباره اطاعت و پیروی از امیرمؤمنان تعبیرات فوق العاده ارزشمندی دارد که به نمونه هایی اشاره می شود:

1- سلمان با سندش به فاطمه زهرا(س) نقل می کند که پیامبر اکرم(ص) فرمود: «علیکم بعلی بن ابی طالب علیه السلام فانه مولاکم فاحبوه، و کبیرکم فاتبعوه، و عالمکم فاکرموه، و قائدکم الی الجنة (فعرزوه) و اذا دعاکم فاجیبوه و اذا امرکم فاطیعوه، احبوه بحبی و اکرموه بکرامتی، ماقلت لکم فی علی الا ما امرنی به ربی جلّت عظمته؛(33)

بر شما باد به (همراهی) علی بن ابی طالب علیه السلام، براستی او مولا و سرپرست شماست پس او را دوست بدارید، و بزرگ شماست پس از او پیروی کنید و دانشمند شماست پس از او اکرام کنید و پیشوای شما به سوی بهشت است پس او را عزیز دارید، هرگاه شما را (به کاری) دعوت کند اجابت کنید، و اگر دستور داد اطاعت کنید، بخاطر دوستی من او را دوست بدارید و به خاطر بزرگی من او را بزرگ شمارید. (بدانید) من چیزی درباره علی به شما نگفتم جز آنچه خدای بزرگ عظمت به آن امر کرده است.»

حدیث آن قدر گویا و روشن است که نیازی به هیچ توضیحی ندارد، و بالصراحه می گوید آنچه درباره علی(ع) سفارش شده، تماماً اوامری است که از سوی خداوند متعال صادر شده است راستی اگر جامعه اسلامی فقط به همین حدیث عمل می کردند، این همه دچار انحراف و اختلاف و انشعاب نمی شدند.

2- پیامبر اکرم(ص) به عمار فرمود: «یا عمار! ان رأیت علیاً قد سلک وادیاً و سلک الناس وادیاً غیره فاسلک مع علی و دع الناس انه لن بدلك علی ردی و لن یخرجک من الهدی؛(34) ای عمار! اگر دیدی علی به راهی می رود، و مردم به راهی غیر از او، تو با علی حرکت کن، و مردم (دیگر) را رها کن، زیرا علی (فقط بر حق هدایت می کند و) بر بدی و پستی راهنمایی نمی کند و از هدایت خارج نمی سازد.»

و با تأسف باید گفت اکثریت مردم به هر راهی رفتند و سرشان به سنگ خورد، جز راه علی را. و فقط گروه خیلی در طول

تاریخ با علی و راه علی و اهداف و آرمان‌های علی ماندند.

محبت به علی (ع)

یقیناً اطاعت و پیروی بدون محبت و عشق یا ممکن نیست و یا بسیار سخت و طاقت فرساست.

آنچه اطاعت و پیروی صددرصد از یک امام و پیشوا را شیرین و سهل و راحت می‌سازد محبت به آن رهبر است. علی (ع) از رهبرانی است که در طول تاریخ محبوب بوده است، درباره محبت به آن حضرت آن قدر روایات فراوانی وجود دارد که یک کتاب قطور خواهد شد، آنچه به عنوان حسن ختام بیان می‌شود برخی روایات است از منابع اهل سنت:

1- پیامبر اکرم (ص) فرمود: «عنوان صحیفه المؤمن حبّ علی بن ابیطالب (ع)؛ سرلوحه و تیتراژ نامه کردار مؤمنین دوستی علی بن ابی طالب است. هر کس دوست می‌دارد زندگیش همانند من (خداپسندانه) باشد و مردنش همانند من و جایگاهش در بهشتی باشد که پروردگارم درختان آن را کاشته باید «دوستدار علی» باشد و دوستان علی را نیز دوست بدارند، و به پیشوایان پس از من (از فرزندان علی) اقتدا نمایند زیرا آنان عترت و ذریه و فرزندان من هستند و از گل من به وجود آمده‌اند، و از طرف خدا رزق و علم داده شده‌اند، وای بر تکذیب کنندگان فضل آنها از امت من، آنانی که صیله من با آنها را قطع می‌کنند، و خداوند شفاعتم را به آنها نرساند.» (35)

2- جابر از پیامبر اکرم (ص) نقل کرده است که پیامبر فرمود: «جبرئیل از طرف خدای عزیز و جلیل ورقه سبزی از یاس را آورد که بر روی آن (با رنگ) سفید نوشته بود: «انی افترضت محبة علی بن ابی طالب علی خلقی عامه، فبلغهم ذلک عنی» (36) براستی من محبت علی را بر همه مردم واجب کردم و این را از طرف من (به همه) برسان.» (37)

3- ابوهریره می‌گوید: پیامبر اکرم در حالی که ما نشسته بودیم فرمود: روز قیامت از چهار چیز پرسش می‌شود قبل از آن که کسی قدم از قدم بر دارد: 1- از عمر که کجا فانی نموده 2- از بدنش که کجا کهنه کرده 3- و از مالش که از کجا آمده و کجا مصرف شده است 4- و عن حبنا اهل البیت؛ و از دوستی ما اهل بیت پرسش می‌شود. فقال له عمر: فما آیه حبکم من بعدکم؟ قال: فوضع یده علی رأس علی - و هو الی جانبه - و قال ان حبی من بعدی حب هذا؛ پس عمر به حضرت عرض کرد: نشانه محبت به شما بعد از شما چیست؟ راوی می‌گوید: پیامبر دست خود را بر سر علی - در حالی که در کنارش نشسته بود - قرار داد و فرمود: براستی محبت به من بعد از (مرگ) من محبت به این (علی) است.» (38)

4- مناقب با اسنادش از پیامبر اکرم (ص) نقل نموده که آن حضرت فرمود: «یا علی! هرگاه بنده‌ای خدای عزیز و جلیل را

بندگی کند همانند آن مقداری که نوح در میان قومش ماند (بیش از هزار سال) و برایش به اندازه کوه احد طلا باشد و آن را در راه خدا ببخشد، پس آن را در راه خدا انفاق کند و عمرش به قدری طولانی شود تا هزار مرتبه با پای پیاده به حج مشرف شود سپس در میان (کوه) صفا و مروه مظلومانه شهید گردد، ولی محبت و ولایت تو را نداشته باشد، ای علی! بوی بهشت را استشمام نخواهد کرد و داخل بهشت نخواهد شد.» (39)

و راستی با این نمونه‌ها و صدها امثال آن درباره محبت علی (ع) باز کسی می‌تواند دشمن علی باشد جز کسانی که پیامبر اکرم (ص) آنها را این گونه معرفی نمود: «فانه لا يبغضك من العرب الادعي و لامن الانصار الا يهودي و لا من سائر الناس الا شقي؛ (ای علی!) بر راستی تو را دشمن نمی‌دارد از عرب مگر کسی که زنازاده باشد و نه از انصار مگر کسی که یهودی باشد، و نه از سایر مردم مگر کسی که شقی باشد.»¹

پی‌نوشت‌ها:

- 1- روضة المتقين، ج 13، ص 265.
- 2- مناقب ابن شهر آشوب، ج 3، ص 268.
- 3- محمد تقی مجلسی، روضة المتقين، ج 13، ص 273.
- 4- در نقل بحار الانوار دارد، «الریاض = با همه درختان» ر ک بحار الانوار، ج 28، ص 197 و بحار ج 35، ص 8 - 9.
- 5- المناقب، الموفق بن احمد الخوارزمی، قم، جامعه مدرسین، چاپ چهارم، ص 32، ابن شاذان، مأه منقبه، قم مدرسه الامام المهدی (ع)، ص 177، حدیث 99، این حدیث را منابع متعدد اهل سنت مانند، عسقلانی، لسان المیزان، ج 5، ص 62، ذهبی، میزان الاعتدال، ص 467 و... نقل نموده است.
- 6- المناقب، همان ص 32، حدیث 2؛ فرائد السمطين، ج 1، ص 19، ینابیع الموده، قندوزی باب 56، مناقب السبعون، حدیث 70.
- 7- به نقل از شیخ طوسی، امالی، قم، دارالثقافه، 1416، ص 416، مجلس 14، دیلمی، ارشادالقلوب، انتشارات شریف رضی، 1412 ه.ق، ج 2، ص 363؛ علامه حلی، شرح تجرید الاعتقاد، جامعه مدرسین قم، ص 221.
- 8- المناقب همان، ص 83، حدیث 70، و ص 311، حدیث 309.
- 9- کنز العمال، متقی هندی، بیروت، مؤسسه الرساله، ج 11، ص 622، حدیث 33024.
- 10- همان، روایت 33023.

- 11- المناقب، همان، ص 64.
- 12- همان، ص 69، حديث 42.
- 13- خصال صدوق، جامعه مدرسين، ج 2، ص 651.
- 14- المناقب، همان، ص 144، رواية 167.
- 15- همان، ص 82، رواية 67، فرائد السمطين، جويني، ج 1، ص 97، كفاية الطالب، الكرخي ص 332.
- 16- همان، ص 82، رواية 68؛ و حلية الاولياء، ابى نعيم، ج 1، ص 64.
- 17- المناقب، همان، ص 91، رواية 84، انساب الاشراف، ج 2، ص 124.
- 18- كنز العمال، همان، ج 11، ص 605، حديث 32926.
- 19- المناقب، همان، ص 319، حديث 322.
- 20- بحار الانوار، دار احياء التراث العربى، ج 41، ص 21 ذيل رواية 28.
- 21- اشك شفق، ص 182.
- 22- المناقب، ص 326، ح 335.
- 23- همان، ص 85، رواية 84.
- 24- همان، ص 319، حديث 322.
- 25- ابن كثير دمشقى، البداية و النهاية، بيروت، مكتبة المعارف، ج 7، ص 346.
- 26- المستدرک على الصحيحين، حاكم نيشابورى، بيروت، دارالمعرفة، ج 3، ص 124، ينابيع المودة، سليمان قندوزى، باب 20، ص 103، تاريخ الخلفاء سيوطى، باب فضائل على (ع)، ص 173.
- 27- المستدرک للحاكم همان، ج 3، ص 124، حديث 61، فرائد السمطين، همان، ج 1، ص 439، ينابيع المودة، همان، باب 20، ص 104، هيثمى، مجمع الزوائد، ج 9، ص 135.
- 28- المناقب، همان، ص 105، رواية 108.
- 29- همان، ص 105، رواية 109.
- 30- خطيب بغدادى، تاريخ بغداد، ج 6، ص 221، شماره 3275؛ ينابيع المودة، همان، باب 42، ص 148؛ تاريخ دمشق، ابن عساكر، ج 2، ص 431.
- 31- المناقب، همان، ص 267، ح 249.
- 32- المناقب، همان، ص 316، حديث 316؛ فرائد السمطين، ج 1، ص 78.
- 33- كنز العمال، همان، ج 11، ص 614، رواية 32971.
- 34- تاريخ بغداد، خطيب بغدادى، ج 4، ص 410، و ابونعيم، حلية الاولياء، ج 1، ص 86.

35- المناقب، همان، ص 66، روایت 37.

36- همان، ص 77، روایت 59.

37- المناقب، ص 67، روایت 40؛ خوارزمی مقتل الحسین، ج 1، ص 69، ینابیع الموده، همان ص 252؛ و ج 2، ص 76 ؛ لسان المیزان، ج 5، ص 219 ؛ موده القری، شافعی همدانی، چاپ لاهور؛ ص 64 ؛ مناقب ابن مردویه، ص 73.

38- المناقب، خوارزمی، همان، ص 323، روایت 330.

-348

امیرمومنان علی علیه السلام درباره سوابق خود فرمود:

همانا خداوند سبحان حضرت محمد(ص) را مبعوث فرمود: در روزگارانی که عرب کتابی نخوانده و ادّعی وحی و پیامبری نداشت، پیامبر اسلام(ص) با یارانش به مبارزه با مخالفان پرداخت تا آنان را به سر منزل نجات کشاند... به خدا سوگند! من در دنباله آن سپاه بودم، تا باطل شکست خورد و عقب نشست... در این راه هرگز ناتوان نشدم و نترسیدم، و خیانت نکردم، و سستی در من راه نیافت به خدا سوگند درون باطل را می شکافم تا حق را از پهلویش بیرون کشم.¹

-349

صبر و بردباری علی

حقا که باید گفت صبر علی را هیچ کس نداشته و ندارد او در مقابل غضب خلافت و آن همه توهین ها به شخص او و همسر گرامیش فاطمه زهرا(س) صبر و بردباری نمود با آن که توان و قدرت مقابله را داشت ولی برای حفظ مصالح جامعه اسلامی و وحدت آن همه را تحمل نمود، خود می فرماید: «در اندیشه بودم که آیا با دست تنها برای گرفتن حق خود به پاخیزم؟ یا در این محیط خفقان زای تاریکی که به وجود آوردند، صبر پیشه سازم؟ که پیران را فرسوده، جوانان را پیر، و مردان با ایمان را تا قیامت، و ملاقات پروردگار اندوهگین نگه می دارد.

خطبه 105، ص 192. نهج البلاغه.¹

فرأيت ان الصبر على هاتا احجى، فصبرت و فى العين قذى و فى الحلق شجأ^(۱) پس از ارزیابی درست، صبر و بردباری را خردمندانه تر دیدم. پس صبر کردم در حالی که گویا خار در چشمم و استخوان در گلویم مانده بود. و با دیدگان خود می نگریستم که میراث مرا به غارت می برند!

در جای دیگر فرمود: «براستی می دانید که سزاوارتر از دیگران به خلافت من هستم. سوگند به خدا! به آنچه انجام داده اید گردن می نهم، تا هنگامی که اوضاع مسلمین روبراه باشد و از هم نپاشد، و جز من به دیگری ستم نشود، و پاداش این گذشت و سکوت و فضیلت را از خدا انتظار دارم. و از آن همه زر و زیوری که به دنبال آن حرکت می کنید، پرهیز می کنم.»^۲

350- غریبی با غریبه ای نشسته؟!

روایت شده هنگامی که امام حسن و امام حسین علیهم السلام و همراهان؛ از دفن بدن مطهر پدرشان به سوی کوفه باز می گشتند کنار ویرانه ای پیرمرد بینوا و نابینایی را دیدند که پریشان بود و خشتی زیر سر نهاده و گریه می کرد از او پرسیدند، تو کیستی؟ و چرا نالان و پریشان هستی؟ او گفت: من غریبی بینوا هستم در اینجا مونس و غمخواری نداریم یکسال است که من در این شهر هستم هر روز مرد مهربان و غمخواری دلسوز نزد من می آمد و احوال مرا می پرسید و غذا به من می رسانید و مونس مهربانی من بود ولی اکنون سه روز است او نزد من نیامده است و از حال من جويا نشده است. گفتند: آیا نام او را می دانی؟ گفت: نه. گفتند: آیا از او نپرسیدی که نامش چیست؟ گفت: پرسیدم ولی فرمود: تو را با نام من چکار، من برای خدا از تو سرپرستی می کنم. گفتند: ای بینوا! رنگ و شکل او چگونه بود؟ گفت: من نابینایم نمی دانم رنگ و شکل او چگونه بود. گفتند: آیا هیچ نشانی از گفتار و کردار او داری؟ گفت: پیوسته زبان و به ذکر خدا مشغول بود وقتی که او تسبیح و تهلیل می گفت: زمین و زمان و در دو دیوار با او همصدا و همنوا می شدند وقتی که کنار من می نشست می فرمود: مسکین جالس مسکینا: غریب جالس غریبا؛

درمانده ای با درمانده ای نشسته و غریبی همنشین غریبی شده است! حسن و حسین علیهم السلام و محمد حنفیه و عبدالله بن جعفر؛ آن مهربان ناشناخته را شناختند؛ به روی هم نگریستند و گفتند: ای بینوا! این نشانه ها که بر شمردی نشانه های بابای ما امیرمؤمنان علی (علیه السلام) است. بینوا گفت: پس او چه شده که در این سه روز نزد ما نیامده؟ گفتند: ای غریب بی نوا

خطبه 3، ص 44^۱.

خطبه 74، ص 122^۲.

شخص بدبختی ضربت بر آن حضرت زد و او به دار باقی شتافت و ما هم اکنون از کنار قبر او می‌آئیم بینوا وقتی که از جریان آگاه شد خروش و ناله جانسوزش بلند گردید، خود را بر زمین می‌زد و خاک زمین را به روی خود می‌پاشید و می‌گفت: مرا چه لیاقت که امیرمؤمنان (علیه السلام) از من سرپرستی کند؟ چرا او را کشتند؟ حسن و حسین علیهم السلام هر چه او را دلداری می‌دادند آرام نمی‌گرفت. آن پیر بی‌نوا به دامن حسن و حسین علیهم السلام را چسبید و گفت: شما را به جدتان سوگند شما را به روح پدر عالقدرتان، مرا کنار قبر او ببرید. امام حسن (علیه السلام) دست راست او و امام حسین (علیه السلام) دست چپ او را گرفتند و او را کنار مرقده مطهر علی (علیه السلام) آوردند، او خود را به روی قبر افکند و در حالی که اشک می‌ریخت می‌گفت: خدایا من طاققت فراق این پدر مهربان را ندارم تو را به حق صاحب این قبر جانم را بستان دعای او به استجابت رسید و هماندم جان سپرد امام حسن و امام حسین علیهم السلام از این حادثه جانسوز گریستند و خویشا جنازه آن پیرمرد را غسل داده و کفن کردند. نماز بر جنازه او خواندند و او را در حوالی همان روضه پاک به خاک سپرده اند.^۱

351- نظارت در حکومت

حضرت علی (علیه السلام) به هنگام در دست گرفتن حکومت اسلامی بر منبر رفت و پس از ستایش خداوند فرمود: سوگند به خدا، تا هنگامی که یک نخل در مدینه داشته باشم از بیت المال چیزی بر نمی‌دارم درست بیندیشید که آیا وقتی من خود از بیت المال مسلمانان به خود سهمی نمی‌دهم می‌توانم آن را به شما بدهم؟ در این موقع عقیل برادر حضرت امیر (علیه السلام) از جا برخاست و گفت: یا علی (علیه السلام) مرا با سیاه پوستی که در مدینه است برابر می‌نهی؟ حضرت فرمود: بنشین برادر، مگر جز تو کسی در اینجا نبود که حرف بزند تو بر آن سیاه پوست هیچ برتری نداری مگر به مزیت در ایمان و یا پرهیزکاری.^۲

^۱ [روضه الشهداء].

^۲ [وسائل، ج 11، ص 79].

352- انساب حضرت علی

حسن بصری می‌گوید: روزی علی (علیه السلام) بر بالای منبر رفت و فرمود: آیا در میان شما کسی هست که نسب مرا بگوید؟ و الا من خود را به شما معرفی کنم، پس از سکوت جمعیت، حضرت فرمود: نام من زید است و نام پدرم عبدمناف، پسر عامر، فرزند عمرو، فرزند مغیره، پسر زید، فرزند کلاب می‌باشد.

در این موقع ابن کوا [ابن کوا سردسته گروه گمراه خوارج بود که بر علیه حضرت قیام کرد و بدست آن حضرت در جنگ نهروان کشته شد.] برخاست و گفت: ای علی (علیه السلام) نسبی برای تو نمی‌شناسیم جز اینکه تو علی فرزند ابوطالب پسر عبدالمطلب بن هاشم بن عبدمناف بن قصی بن کلاب هستی، امیرالمؤمنین (علیه السلام) به او فرمود: ای فرومایه ساکت باش! پدرم مرا زید نامیده، همانم جد خود قصی و نام پدرم عبدمناف است که ابوطالب کنیه اوست و بر اسمش غلبه پیدا کرده و نام عبدالمطلب عامر است که لقب او بر نامش غلبه یافته و اسم هاشم عمرو بوده و لقب بر اسم او مقدم شده و نام عبدمناف، مغیره است که لقب بر نام او مستولی شده و اسم قصی، زید بوده و عرب او را مجمع نامیده است زیرا آنان را از بلد الاقصی در مکه گرد آورده است پس لقبشان بر نامشان غلبه یافت. آنگاه فرمود: عبدالمطلب ده نام داشت از جمله آن عبدالمطلب و شیه و عامر است¹

353- شاه مردان

وقتی در جنگ صفین معاویه آب را بر روی سپاه علی (علیه السلام) بست و مانع از رسیدن لشکریان آن حضرت به شریعه شد فریاد اصحاب امام بلند شد که یا علی (علیه السلام) حیوانات ما تشنه اند، خودمان نیز تشنه ایم. حضرت فرمود: چرا آب نمی‌دهید به اینها. عرض کردند

یا علی (علیه السلام) شریعه را بر روی ما بسته اند. حضرت فرمود: بروید و شریعه را بگشائید لشکریان رفتند و با نبردی دشمن را از شریعه عقب راندند. حضرت بعد از فتح شریعه متوجه شد که تعدادی از سربازان نیامده اند از آنها خبر گرفت عرض کردند: یا علی (علیه السلام) آنها را در شریعه موکل و نگهبان قرار دادیم تا همانطوری که معاویه و سربازانش د آب را بر روی ما بستند ما هم به تلافی، شریعه را بر روی آنها ببندیم. حضرت فرمود: برگردید و به آنها بگویید هر چه زودتر شریعه را

¹[معانی الاخبار، ج 1، ص 280].

به حال خود بگذارند که الناس فیها شرع واحد معاویه بد عمل کرد لیکن ما بد نخواهیم کرد. صحنه ای دیگر وقتی حضرت داشت لشکر خود را صف آرایی می کرد متوجه شد که یکی از لشکریان آن حضرت به لشکر معاویه دشنام و بدگویی می نماید به او فرمود: به چه کسی فحش می دهی عرض کرد: یا علی (علیه السلام) به معاویه و سربازانش. حضرت فرمود: چرا فحش می دهی به آنها. عرض کرد: مگر اینها باطل نیستند. حضرت فرمود: مگر فحش دادن حق است؟! بلی اگر اینها باطلند فحش دادن هم باطل است.^۱

-354

علم بی کران مولا

تمام فضائل در عظمت علی (ع) ریشه در علم الهی و بی کران او دارد، گاهی که زمینه پیش می آمد حضرت اشاره به علم وسیع خود می نمود، از جمله فرمود: «و الله لو شئت ان اخبر کل رجل منکم بمخرجه و مولجه و جمیع شأنه لفعلت ولکن اخاف ان تکفروا فی رسول الله (ص)؛ سوگند به خدا، اگر بخواهم می توانم هر کدام شما را از آغاز و پایان کارش، و از تمام شئون زندگی، آگاه سازم من از آن می ترسم که با اینگونه خبرها نسبت به رسول خدا (ص) کافر شوید، آگاه باشید که من این اسرار گرانبها را به یاران رازدار و مورد اطمینان خود می سپارم سوگند به خدایی که محمد (ص) را به حق برانگیخت و او را برگزید جز به راستی سخن نگویم، پیامبر اسلام (ص) همه اطلاعات را به من سپرده است، و از محل هلاکت آن کس که هلاک می شود، و جای نجات کسی که نجات می یابد، و پایان این حکومت، همه را به من خبر داده و مرا آگاهانده است. هیچ حادثه ای بر من نگذشت جز آن که در گوشم نجوا کرده بود و مرا بدان مطلع ساخت.^۲

355- تحمل عدالت را نکرد!!!

نجاشی، شاعر نامی عراق و از اهل یمن و از مردان سرشناس کوفه است که در جنگ صفین از یاران علی (علیه السلام) بود وی در روز اول ماه مبارک رمضان به تحریک دوستش ابوسمال اسدی به خوردن کباب و نوشیدن شراب سرگرم شدند. به

^۱ [پیکار صفین، نصر بن مزاحم].

خطبه 175^۲.

طوری که در حال مستی عربده کشیدند و سر و صدای آنها همسایگان را سخت ناراحت کرد تا اینکه یکی از شیعیان به امیرالمؤمنین (علیه السلام) شکایت کرد و به امر آن حضرت آنها را حضار کردند. ابوسمال گریخت و در میان خانه های قبیله اسدی پنهان گشت ولی نجاشی دستگیر شد و شبانگاه به دستور آن حضرت زندانی گردید و فردا صبح در برابر مسلمانان و پس از اثبات جرم برهنه اش کردند و هشتاد تازیانه بر بدنش نواختند. سپس بیست تازیانه دیگر به خاطر اینکه حرمت ماه رمضان را شکسته بود بر آن افزودند. نجاشی گفت: هشتاد تازیانه برای میگساری بود بیست ضربه دیگر برای چه؟ علی (علیه السلام) فرمود: به خاطر اینکه این عمل زشت را در ماه مبارک رمضان مرتکب شدی و احترام ماه خدا را نگاه نداشتی. فامیل و قبیله نجاشی که همه یمنی و از دوستان علی (علیه السلام) بودند از این پیش آمد سخت ناراحت گشته و در پیروی و تبعیت از آن حضرت دچار سستی و تردید شدند. یکی از آنها به نام طارق بن عبدالله به آن حضرت عرض کرد ما مردم یمن از دوستان و مخلصان با سابقه شما هستیم و انتظار نداشتیم ما را با آنها که با شما دشمنی می کنند به یک چشم نگاه کنی و امروز سابقه دوستی ما را نادیده بگیری و در ملاء عام بین دوست و دشمن نجاشی، این مرد نامی ما را شلاق بزنی تا نزد دوست و دشمن خوار شویم؟

امیرالمؤمنین (علیه السلام) فرمود: اجرای عدالت و دستور الهی برای گناهکاران سنگین است. مگر من چه کردم؟ آیا جز این است که نجاشی بر معصیت خدا جرات کرده و من به دستور خداوند درباره او حد جاری کردم؟ طارق بن عبدالله از نزد علی (علیه السلام) بیرون رفت و در راه مالک اشتر را دید مالک که بر خورد طارق را با علی (علیه السلام) شنیده بود با ناراحتی گفت: ای طارق تو با علی (علیه السلام) چنین سخن گفتی؟ (او عزت صدورنا و شت امورنا) طارق گفت: آری. مالک در جواب او گفت: اما به خدا قسم آنچنان نیست که تو گفتی (دلهای ما اندوهناک و امور ما پراکنده گشت) بلکه سینه های ما گشاده و گوشهای ما به فرمان علی (علیه السلام) است و امور ما هم جامع و هیچ تفرقه وجود ندارد. طارق ناراحت شد و رفت. ابن ابی الحدید می گوید: نجاشی به اتفاق طارق به خاطر اجرای حق و عدالت علی (علیه السلام) از کوفه شبانه فرار نمودند و در شام به معاویه پیوستند و چون به شام رسیدند، معاویه نگاهی به طارق کرد و با کلمات توهین آمیزی به علی (علیه السلام) ناسزا گفت، و در میان جمعی از یارانش و مردم شام به علی (علیه السلام) دشنام داد. طارق تحمل نکرد و بپاخاست و در حالی که به شمشیر خود تکیه داده بود گفت: ما در خدمت رهبر و امام پرهیزکار و عادل بودیم ... ای معاویه فخر مکن و شاد مباش که ما به سوی تو آمدیم و علی (علیه السلام) را رها کردیم (بلکه ما تحمل عدالت او را نتوانستیم بکنیم).¹

¹ [شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج 4 ص 88].

در جنگ جمل که در سال 36 هجری در بصره بین سپاه امام علی (علیه السلام) و عایشه و طلحه و زبیر واقع شد، علی (علیه السلام) در یک نقطه از جبهه به فرزندش محمد حنفیه که علمدار لشکر بود فرمود: ای پسر حمله کن؛ از آنجا که لشکر بصره در برابر محمد حنفیه تیراندازی می کردند محمد حنفیه منتظر ماند تا تیراندازی دشمن تمام شود بعد حمله کند بار دیگر حضرت علی (علیه السلام) خود را به او رساند و فرمود: احمل بین الاسنة از ضربات دشمن مترس و حمله کن، او حمله کرد ولی بر بین تیرهای دشمن توقف نمود، علی (علیه السلام) از ضعف فرزندش سخت آزرده شد و نزدیک او آمد و با قبضه شمشیر به دوش وی کوبید و فرمود: فضر به بقائم سيفه و قال ادر کک عرق من امک. با راستای شمشیری به او زد و فرمود: رگی (ارثی) از مادرت بسراغ تو آمده است.¹

357- قبرش چون قدرش مخفی

امام حسن (علیه السلام) وقتی از دفن بدن مطهر پدر بزرگوارشان برگشتند به منظور جلوگیری از تخریب یا نبش قبر مطهر حضرت علی (علیه السلام) توسط بنی امیه و مروانیه، سه تابوت تهیه کرد و بر یکی از آن تابوتها نماز خواند تا به عنوان اینکه می خواهند آنرا در خانه دفن کنند ببرند و یک تابوت را فرستاد در خانه جعد بن هبیره به عنوان اینکه می خواهند آنجا دفن کنند و یک تابوتی را در دالان مسجد گذاشتند به عنوان اینکه می خواهند بدن مطهر امام را در مسجد دفن کنند و در روایتی دیگر دارد که سه تابوت دیگر هم تدارک کرد و یک تابوت را فرستاد بیت المقدس که مردم بگویند جنازه امام را برده اند بیت المقدس و یک تابوت دیگر را فرستاد مدینه و یک تابوت دیگر را فرستاد مکه و به این شکل محل اصلی قبر مطهر پدر خود را مخفی نمود. حضرت سجاد (علیه السلام) پس از واقعه کربلا چند مرتبه پنهان به زیارت آمد و به بعضی از خواص مثل ابو حمزه ثمالی قبر امام را نشان داد (صاحب دعای مشهور ابو حمزه) بعد امام باقر (علیه السلام) از مدینه چند مرتبه به نجف آمد و به اصحاب خاص خود نیز قبر حضرت را نشان داد تا زمان امام صادق (علیه السلام) که امام به صفوان چند درهم پول داد تا با این پول چند سنگ روی قبر حضرت بگذارد صفوان هم سنگهایی تدارک کرد و دور قبر را کمی مثل تل بالا آورد تا اینکه روزی هارون الرشید وقتی از بغداد رفته بود برای شکار به این صحرا رسید سگهای شکاری خود را به دنبال عده ای آهو رها کرد، هارون دید آهوان به تل خاکی رسیدند و آنجا سر به خاک سائیدند و سگهای او برگشتند آهوان دوباره پس از اینکه از قبر دور شدند هارون دوباره سگها را به سمت آنها رها کرد ولی دوباره همان اتفاق افتاد و حتی برای سومین

¹ [ابو امیه، شریح بن حارث کندی اصل او از یمن بوده است].

بار نیز این کار تکرار شد شعبه و سنی این موضوع را نقل می کند، مورخ مشهور ابن خلکان سنی نیز آنرا نقل کرده است. هارون تعجب کرد که اینجا چه خبر است، هارون پرسید در این محدود اگر آبادی هست پیدا کنید و پیرمردی از آن را حاضر کنید. لشکریان هارون گشتند و پیرمردی را پیدا کردند و پیرمرد گفت: من با پدرم اینجا می آمدم، پدرم می گفت: که من همراه امام صادق (علیه السلام) اینجا می آمدم اینجا قبر امیرالمؤمنین علی (علیه السلام) است. هارون وضو گرفت و نماز خواند بعد هم صندوقی تهیه کرد و اتاقی بر روی آن قبر شریف بنا کرد تا سال 300 هجری که مرحوم عضدالدوله دیلمی خودش را به نجف رساند و ساختمان مجللی را در آنجا بنا کرد.¹

358- علی و لشکر کتیه

در جنگ صفین معاویه لشکری بیست و پنج هزار نفری را تدارک دید و در نوع خود در تمام جوانب این مجموعه بیست و پنج هزار نفری را مجهز نمود، با تدارک وسائل و اسلحه و از حیث زره و کلاه خود و کاملترین تمرینات، آنها را جهت نبرد با سپاه امام علی (علیه السلام) آماده نمود تمامی این لشکر از فرق سر تا پا غیر از دو چشم آنها غرق آهن بود، به شکلی که هیچ جایی جهت نفوذ تیر یا شمشیر در آن نباشد و تمامی آنها را سوار بر اسب کرد تا روحیه لشکر علی (علیه السلام) را با هیبت این لشکر در ابتدای نبرد تضعیف نماید این لشکر را کتیه نامید و راهی میدان کرد. لشکریان حضرت امیر (علیه السلام) وقتی این وضعیت را دیدند جرات مقابله با آنرا در خود ندیدند چون وضع جبهه مقابل را می دیدند چگونه است نه جای شمشیر زدن بود نه راه نفوذ، علی (علیه السلام) از صف لشکریان خود بیرون آمد و لشکر خود را به تذکراتی هشدار داد و آنها را برای نبرد تشجیع نمود آنگاه به آنها فرمود: به شما بگویم این لشکر کتیه معاویه را در هم خواهم کوبید کسی حق ندارد از جای خود تکان خورد. آنگاه حضرت ذوالفقار را در دست گرفت و حمله کرد حضرت آنچنان جنگید که تمامی لشکر پا به فرار گذاشتند. علی (علیه السلام) به تعقیب آنها پرداخت فراریان آنها خود را به خیمه معاویه رساندند معاویه که منتظر بود این لشکر برود و همه لشکر علی (علیه السلام) را درهم بکوبد و بیاید؛ دید همه شکست خورده با کشته های فراوان برگشته اند. معاویه گفت: ای وای بر شما کی شما را اینطور کرده؟ مگر لشکر علی (علیه السلام) چند برابر شما بود؟ همه گفتند: معاویه ما که لشکر علی (علیه السلام) را ندیدیم ولی ما هر وقت نگاه می کردیم می دیدم علی (علیه السلام) پشت سرماست و با ذوالفقار حمله می کند. همین قدر بدان که هر که کشته شده به شمشیر علی (علیه السلام) کشته شده و هر که نیزه خورده به نیزه علی (علیه السلام) است، هر که تیر خورده، به تیر علی (علیه السلام) است او گفت: علی (علیه السلام) که تیر ندارد گفتند و الله ما نمی دانیم چه شده ولی می دیدیم که علی (علیه السلام) گاهی با تیر حمله می کرد گاهی با نیزه و گاهی با شمشیر و گاهی هم

¹[فرحة الغری و ارشاد القلوب].

معاویه بن ابوسفیان در عصر خلافت حضرت علی (علیه السلام) پس از بروز جنگ صفین برای آن حضرت نامه ای نوشت که در ضمن آن نامه چهار مطلب زیرا را مطرح کرده بود:

- 1- اینکه سرزمین شام را به من واگذار کن تا رهبری آن را خودم به عهده بگیرم.
- 2- ادامه جنگ (صفین) موجب خونریزی زیاد و موجب نابودی عرب خواهد شد، آن را متوقف کن.
- 3- ما هر دو طرف در مورد جنگ برابر هستیم و هر دو طرف مسلمانند و شخصیت‌های اسلامی در هر دو سو وجود دارند.
- 4- ما هر دو از فرزندان عبد مناف (جد سوم پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم) هستیم و بر یکدیگر برتری نداریم. بنابراین هنوز جای آن هست که از گذشته پشیمان شویم و آینده خود را اصلاح نماییم. امام علی (علیه السلام) در پاسخ به معاویه، تک تک موارد سخن او را جواب داد و آن این بود که فرمود:

- 1- اینکه خواسته ای سرزمین شام را به تو واگذارم، آگاه باش من چیزی را که دیروز از تو منع کردم امروز به تو نخواهم بخشید (حکومت الهی امروز و دیروز ندارد).
- 2- اینکه نوشته ای جنگ موجب نابودی عرب می شود، بدان که اگر آن کس که در جنگ کشته شده طرفدار حق است جایگاهش بهشت می باشد و اگر طرفدار باطل است در آتش خواهد بود.
- 3- اینکه ادعا کردی در جنگ و جنگاوران من و تو جایگاهی مساوی داریم، چنین نیست زیرا تو در شک به درجه من در یقین نرسیده ای و اهل شام حریصتر از اهل عراق به آخرت نیستند.
- 4- اما اینکه گفته ای ما همه از فرزندان عبد مناف هستیم، آری چنین است ولی امیه جد تو مانند برادرش هاشم جد من نیست و حرب جد تو مانند عبدالمطلب جد من نیست و ابوسفیان پدر تو مانند ابوطالب پدر من نیست و هرگز مهاجران مانند اسیران (کفار در فتح مکه) که آزاد شده رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم هستند، و فرزندان صحیح النسب همانند منسوب به پدر نیستند و حق پرست همانند باطل پرست و مؤمن همانند مفسد نخواهد بود ... وانگهی افتخار و برتری مقام نبوت در اختیار ماست که با آن عزیزان را ذلیل و ذلیلان را ارجمند ساختیم ...^۲

^۱ [تفسیر سوره حجرات، شهید دستغیب، ص 302].

^۲ [پیکار صفین، نهج البلاغه، نامه 17].

360- فاصله حق و باطل چقدر است..

معاویه مرد ناشناسی را خدمت حضرت علی (علیه السلام) فرستاد تا سوالاتی که پادشاه روم از او پرسیده بود و از آن حضرت سؤال کند، آن مرد چون به کوفه آمد با حضرت صحبت کرد و حضرت فهمید که او فرستاده معاویه است. آنگاه فرمود: خدازاده هند جگرخوار را بکشد که چه اندازه خود و همراهانش گمراهند خدا او را بکشد... بعد فرمود: حسن و حسین علیهم السلام و محمد را نزد من بیاورید آنها آمدند آنگاه حضرت به مرد شامی گفت: ای برادر شامی این دو فرزند رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم هستند و این فرزند من است از هر کدام می خواهی مسائل خود را بپرس. آن شامی گفت: از این (یعنی حسن (علیه السلام)) سؤال می کنم و سؤال کرد:

1- میان حق و باطل چقدر فاصله است؟

2- میان آسمان و زمین چقدر فاصله است؟

3- میان مشرق و مغرب چقدر فاصله است؟ این لکه بی نوری که در ماه است چیست؟

4- قوس و قزح چیست؟

5- کهکشان چیست؟

6- نخستین آبی که بر روی زمین جاری شد کدام است؟

7- نخستین چیزی که روی زمین به جنبش در آمد چیست؟

8- آن چشمه که ارواح مؤمنان و مشرکان بدان ماءوی دارند کدام است؟

9- مؤنث چیست؟

10- آن ده چیزی که هر کدام از دیگری سخت تر است چیست؟

امام حسن (علیه السلام) در پاسخ وی فرمود: ای برادر شامی، میان حق و باطل چهار انگشت فاصله است آنچه به چشم خود دیدی حق است و با گوش خود بیهوده و باطل بسیار می شنوی و اما میان آسمان و زمین به اندازه دعا و آه ستم دیده و مد بصر فاصله است...

میان مشرق و مغرب یک روز حرکت خورشید است، خورشید را هنگام طلوع و غروب ببین در می یابی، و اما این کهکشان همان شکافهای آسمان است که محل نزول آب سیل آسای طوفان نوح بوده اند و اما قوس و قزح آنکه نباید قزح بگویی زیرا

قزح شیطانست ولی آ

ن قوس الله است و امان از غرق شدن است و لکه سیاه روی ماه بدرستی که نور ماه مانند نور آفتاب بوده ولی خداوند آنرا محو و تاریک کرده چنانچه در قرآنش^۱ فرمود: آیت شب را محو کردیم و آیت روز را روشن ساختیم و اما نخستین چیزی که روی زمین روان شد وادی دلس بود (یعنی وادی ظلمت) و اول چیزی که روی زمین جنبید درخت خرما بود.

و اما چشمه ای که ارواح مؤمنان در آن جمع هستند چشمه ای است بنام سلمی و اما آن چشمه ای که ارواح کفار در آن جمع اند چشمه ایست بنام برهوت و اما مونث آن آدمی است که معلوم نیست زن است، یا مرد، لذا باید تا هنگام بلوغ او، در انتظار ماند اگر زن است پستان برآورد و اگر مرد باشد ریش درآورد... اما آن ده چیزیکه از یکدیگر سخت ترند، آن است که خداوند سنگ را سخت تر آفرید و سخت تر از سنگ آهن است، و سخت تر از آهن آتش است، و سخت تر از آتش آب است، و سخت تر از آب ابر است، و سخت تر از ابر باد است و سخت تر از باد ملک است و سخت تر از ملک، ملک الموت است، و سخت تر از او مرگ است و سخت تر از او فرمان خداوند است^۲

-361

نماز وسطی، علی علیه السلام است:

«حافظوا علی الصلوات والصلوة الوسطی»^۳ و قوموا لله قانتین^۴ محافظت کنید بر نمازها و نماز وسط و برای خدا قنوت بگیرید. امام صادق (ع) فرمود: صلوات رسول الله و حضرت فاطمه (ع) و حسن و حسین است و وسطی^۱ امیرالمؤمنین است.^۴

362- تحمل؛ حمل سخن اهل بیت

صالح یکی از فرزندان میثم تمار نقل کرده است که پدرم گفت: روزی در بازار بودم، اصبع بن نباته یکی از یاران علی (علیه السلام) نزد من آمد و با حالتی شگفت زده گفت ای وای میثم از امیرالمؤمنین (علیه السلام) سخنی دشوار و عجیب شنیدم.

^۱ [الاسراء/ 12].

^۲ [تحف العقول].

^۳ بقره 238

^۴ تفسیر برهان جلد ۱ صفحه ۲۳۲ / حدیث ۹

گفتم چه شنیدی؟ گفت: شنیدم که می‌فرمود: حدیث و سخن اهل بیت بسیار سنگین و دشوار است و آن را جز فرشته‌ای مقرب یا پیامبر صاحب رسالت یا بنده مؤمنی که خداوند دلش را برای ایمان آزموده است، توان تحملش را ندارد و به درک عمق آن نمی‌رسد.

میثم می‌گوید: فوری برخاسته خدمت علی (علیه السلام) رفتم و از او نسبت به کلامی که از اصبع شنیده بودم توضیح خواستم حضرت تبسمی کرد و فرمود: بنشین ای میثم! آیا هر صاحب دانشی می‌تواند هر علمی را حمل کن و بار آن را بکشد؟! خداوند وقتی به فرشتگان گفت: که می‌خواهم در زمین جانشینی قرار دهم فرشتگان گفتند: خدایا آیا کسی را در آن قرار می‌دهی که فساد کند و خون بریزد؟ سپس حضرت به داستان حضرت موسی و خضر و سوراخ کردن کشتی و گشتن آن غلام اشاره کرد، آنگاه فرمود: پیامبر ما صلی الله علیه و آله و سلم در روز غدیر خم دست مرا گرفت و فرمود: خدایا هر که را من مولایش بودم علی (علیه السلام) مولای اوست، ولی جز اندکی که خداوند نگاهشان داشت آیا دیگران این کلام پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم را به دوش کشیدند و فهمیده و عمل کردند؟ پس بشارت باد بر شما که آنچه از گفته پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم حمل کردید و به آن متعهد ماندید، خداوند به شما امتیازی بخشید (ای میثم) که به فرشتگان و رسولان نداد. پس بدون ترس و گناه فضیلت ما و کار بزرگ و شائن والای ما را برای مردم بازگو کنید.¹

363- سازمان شرطه الخمیس

شرطه الخمیس افرادی بودند که با علی (علیه السلام) شرط و پیوند ناگسستنی برقرار نمودند و با نظام خاصی تا سر حد شهادت در آمادگی کامل برای دفاع از حریم مقدس علی (علیه السلام) به سر می‌بردند و از این رو آنها را خمیس می‌گفتند که به پنج گروه تقسیم شده بودند:

1- گروه پیش از جنگ.

2- گروه مراقب قلب لشکر.

3- گروه مراقب طرف راست لشکر.

4- گروه مراقب طرف چپ لشکر.

5- گروه ذخیره.

این سازمان قبل از خلافت علی (علیه السلام) تحت نظر آن حضرت پی ریزی شد و اعضای مرکزی آن افرادی مانند سلمان و ابوذر و مقداد و عمار و جابر بن عبدالله انصاری و ... بودند و در زمان خلافت علی (علیه السلام) به پنج هزار تا شش هزار نفر

¹[بحار الانوار، ج 20، ص 383].

رسیدند، اینک در این رابطه به داستان زیر توجه کنید:

اصبغ بن نباته از پارسایان وارسته بود سابقه بسیار نیکی در اسلام داشت و در عصر خلافت علی (علیه السلام) سن پیری را می گذراند و از افراد جدی و سرشناس سازمان شرطه الخمیس به شمار می آمد. از او پرسیدند چرا شما را شرطه الخمیس گوید؟! او در پاسخ گفت: ما در حضور امیرمؤمنان علی (علیه السلام) متعهد شدیم تا خود را در راه او فدا کنیم و آن حضرت فتح و پیروزی را برای ما ضمانت کرد.

ابوالجاءورد گوید: به اصبغ گفتم: مقام علی (علیه السلام) در نزد شما چگونه است؟ پاسخ داد: نمی دانم منظور چیست؟ ولی همین قدر بدان که شمشیرهای ما همواره همراه ماست، هر کسی را که علی (علیه السلام) اشاره کند که به قتل برسانید، آنکس را خواهیم کشت و آن حضرت به ما فرمود: من با شما (در مقابل جانبازی شما) طلا و نقره را شرط نمی کنم و شرط و عهد شما جز کشته شدن در راه حق نیست، در میان بنی اسرائیل، افرادی اینگونه به عهد و پیمان خود وفا کردند، خداوند مقام پیامبری قوم با قریه خودشان را به آنها داد، شما نیز در این پایه از ارزش هستید جز اینکه پیامبر نمی باشید.¹

364- قدرت معنوی علی

حسن بن ذکوان فارس گفت: من نزد حضرت علی (علیه السلام) بودم که عده ای نزد آن حضرت آمده و از زیادی بیش از اندازه آب فرات به سبب طغیان به او شکایت کردند و گفتند که مزارع آنها از این زیادی آب آسیب دیده است و از حضرت خواستند تا دعا کند آب کمتر شود حضرت برخاست و به داخل خانه اش رفت و همه مردم منتظر بودند تا اینکه بعد از لحظاتی حضرت، در حالی که لباس و عمامه و عبای پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم را بر تن و عصای پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم را در دست داشت خارج شد سوار بر اسب شده و حرکت کرد فرزندان او و مردم هم او را همراهی می کردند و من هم با آنها به راه افتادم آن حضرت کنار فرات ایستاد و از اسب پیاده شد سپس دو رکعت نماز مختصری خواند آنکاه چوبی به دست گرفت و با حسن و حسین علیهم السلام روی پل رفت و من هم به همراه آنها رفتم و بقیه مردم ایستاده و نظاره گر بودند، حضرت آن چوب را به آب زد و بلافاصله آب به مقدار یک ذراع پایین رفت. حضرت رو به مردم کرد و فرمود: ایا کافی است؟ گفتند: نه یا امیرالمؤمنین (علیه السلام). حضرت با دیگر با چوب اشاره به آب کرد و به اندازه یک ذراع دیگر آب کم

¹[اعیان الشیعه، ج 1 (واژه شیعه)؛].

شد تا اینکه یکبار دیگر بر اثر خواهش د مردم همین کار را تکرار کرد و وقتی آب به مقدار سه ذرع کم شد مردم، گفتند بس است (و این اندازه آب بی ضرر است) حضرت سوار مرکب شد و به منزل خود بازگشت^۱

365- ایثار و جان بازی کمیل

روزی حجاج بن یوسف دستور دستگیری کمیل بن زیاد را صادر کرد. کمیل از آن دستور مطلع شد و فرار کرد و پنهان شد. حجاج دستور داد حقوق طایفه و قبیله کمیل را قطع کردند. وقتی کمیل از آن دستور مطلع شد گفت: من پیر شده و عمرم رو به پایان است و شایسته نیست بخاطر من حقوق دیگران قطع شود پس از مخفی گاه خود خارج شد و به نزد حجاج رفت. حجاج به او گفت دوست داشتم: تو را پیدا کرده و دستگیر می کردم. کمیل گفت: از عمر من چیزی باقی نمانده و هر گونه که می خواهی درباره من حکم کن، که حسابرسی در نزد خداوند است و امیر المؤمنین علی (علیه السلام) نیز قبلاً به من خبر داده که تو قاتل من هستی. سپس حجاج دستور داد سر کمیل این یار با وفا و صاحب سر علی (علیه السلام) را از بدنش جدا کردند.^۲

366-

قُلْ إِنَّمَا أَعْظَمُ بَوَاحِدَهُ...

قُلْ إِنَّمَا أَعْظَمُ بَوَاحِدَهُ أَنْ تَقُومُوا لِلَّهِ مَثْنَىٰ وَفِرَادَىٰ ثُمَّ تَتَفَكَّرُوا...^۳

[ای رسول من! ای حبیب و امین وحی من!] بگو به بندگانم ؛ من شما را فقط به یک چیز موعظه می کنم: دو تا دوتا و یک یک برای خدا قیام کنید سپس فکر کنید....

در اصطلاح اهل ادب "إنما" مفید حصر است یعنی برای انحصار حکم یک قضیه در موضوعش به کار می رود. این جا انحصار "وعظ" در "واحد" ؛ یعنی منحصرأ به یک مسأله، فقط به یک چیز اساسی، مهم و دگرگون ساز، شما را موعظه و اندرز می دهم.

^۱. [محنة البضاء، ج 4].

^۲[محنة البضاء، ج 4].

سبأ/۴۶)^۳

یک چیز است ولی برای شما جامع همه خوبی هاست!

"وعظ" هم به معنی تذکر و توجه دادن دل هاست آن طوری که موجب رقت دل بشود، دل ها را بلرزاند، نرم کند و موجب بیداری شان شود. علاوه بر این، یک معنای دیگر هم در دل این کلمه نهفته است و آن منع و تحذیر مقرون به بیم از عواقب بی توجهی و ترک کار است. یعنی وعظ خودش یک انذار است که مبدا به این موضوع بی توجهی بشود.

واعظ هم این جا خداست و بهترین واعظ است خدا چون به خوب چیزهایی موعظه می کند: إِنَّ اللَّهَ نِعَمًا يَعِظُكُمْ بِهِ^(۱). چه خوب موعظه می کند به لسانش که رسول اوست! آن هم موعظی که داروی دل و شفای سینه هاست و هدایت و رحمت برای مؤمنین و شیعیان است: "یا ایها الناس قد جائکم موعظه من ربکم و هدی و رحمه للمؤمنین"^۲ ابو حمزه ثمالی روزی خدمت مولی و مرادش امام باقر علیه السلام می رسد و از سرّ این "واحدۀ" در این آیه شریفه که باید برای تحقق آن لله قیام کرد، سؤال می کند که چیست این تنها موعظه خدای تعالی که می فرماید: قل إنما اعظکم بواحدۀ أن تقوموا لله مثنی و فرادی....؟

قال: إنما اعظکم بولایة علی علیه السلام هی الواحدۀ التي قال الله عزوجل....

حضرت می فرمایند: یعنی شما را فقط به ولایت علی علیه السلام موعظه می کنم. این تنها چیزی است که خدا در این آیه خواسته است [که برای تحقق آن قیام کنید و به آن بیاندیشید].

پس تنها برای تحقق ولایت امیرالمؤمنین و ولایت امام زمانتان روحی فدا، قیام کنید و بدانید که بدون این ولایت هر قیامی بی معناست و برای خدا نیست....^۳

367- نام دوازده امام در این ایه آمده است:

«الله نور السماوات والارض مثل نوره کمشکاة فیها مصباحُ المصباح فی زجاجة الزجاجة کأنها کوكبٌ دريٌّ»^۴
امام علی در باره تفسیر ایه 35 سوره نور فرمود: مراد از مشکات، پیامبر، و مصباح علی علیه السلام و زجاجة حسنین و مراد از «کوکب دري» امام سجاده و شجره مبارکه، امام باقر ع. زیتونه، امام صادق ع و لاشرقیه امام کاظم و لا غربیه امام رضا یکاد

نساء/ ۵۸^۱

یونس/ ۵۷^۲

<http://nabaa.blogfa.com/cat-1.aspx>^۳

نور^۴ 35

زیتها یضی امام جواد و لولم تمسسه نار امام هادی و نور عای نور امام عسگری و یهدی الله لنوره من یشا، مهدی ال محمد است.^۱

368- دادرسی علی

وقتی علی (علیه السلام) وارد کوفه شد مردم برگرد او جمع شدند، در بین آن مردم جوانی بود از شیعیان آن حضرت که در جنگهای آن حضرت نیز شرکت کرده و در رکاب او می جنگید، روزی آن جوان با زنی ازدواج کرد. صبح روز بعد حضرت علی (علیه السلام) در مسجد نماز صبح را به جا آورد، سپس به یکی از اصحاب فرمود: به فلان محله می روی در آنجا مسجدی می بینی در کنار آن مسجد خانه ای است که صدای مشاجره زن و مردی را می شنوی آن زن و مرد را نزد من بیاور. آن شخص رفت و آن دو نفر را نزد حضرت آورد. علی (علیه السلام) فرمود: چرا از دیشب تا حال در مشاجره و نزاع هستید؟ جوان گفت: ای امیر مؤمنان (علیه السلام) من این زن را به عقد خود در آوردم اما چون نزد او رفتم حالت تنفیری در خود نسبت به او احساس کردم و نزدیک او نشدم و اگر قدرت داشتم شبانه او را از خانه بیرون می کردم. لذا به نزاع و مشاجره مشغول بودیم، تا اینکه فرستاده شما نزد ما آمد. حضرت به حاضرین در آن مجلس فرمود: بعضی از حرفها را نباید همه کس بشنوند (یعنی، شما از مجلس خارج شوید) همه برخاستند و مجلس را ترک کردند و فقط آن زن و مرد نزد حضرت باقی ماندند. حضرت علی (علیه السلام) به آن زن فرمود: آیا این جوان را می شناسی؟ زن گفت: نه. حضرت فرمود: اگر من حال و گذشته او را برایت بگویم و او را بشناسی انکار حقیقت نمی کنی؟ زن گفت: نه. حضرت فرمود: آیا تو فلانی دختر فلان شخص نیستی؟ زن گفت: آری. حضرت فرمود: آیا پسر عمویی نداشتی که هر دو عاشق یکدیگر بودند. گفت: آری. فرمود: آیا پدرت از ازدواج شما ممانعت نکرد و او را از همسایگی خود دور نکرد تا شما با یکدیگر تماسی نداشته باشید؟ زن گفت: همین طور است. فرمود: آیا به یادداری که یک شب برای قضاء حاجت خارج شدی و پسر عمویت تو را غافلگیر کرد و با تو نزدیکی کرد و تو حامله شدی و جریان را از پدرت پنهان کردی و تنها به مادرت خبر دادی؟ و چون زمان وضع حمل تو فرا رسید مادرت تو را به بیرون خانه برد و بچه ات را به دنیا آوردی و او را در پارچه ای پیچیدی و پشت دیوار گذاشتی و لحظاتی بعد سگی به آنجا آمد و تو ترسیدی که بچه ات را بخورد، سگی برداشتی و به سوی سگ انداختی اما سگ به سر بچه خورد و سرش شکست و تو و مادر نزد او آمدید و مادرت سر او را با پارچه ای بست و بچه را گذاشتید و رفتید ... زن ساکت شد. حضرت فرمود: تو را به خدا سوگند می دهم که حق را بگویی زن فرمایش امام را تاء کیید کرد و گفت: یا علی (علیه السلام) غیر از من و

^۱ تفسیر نور الثقلین

مادرم هیچ کس از این جریان اطلاع نداشت. حضرت فرمود: خداوند مرا از آن واقعه با خبر کرد. حضرت بعد فرمود: صبح آن روز عده ای آمده و آن بچه را برداشتند و او را بزرگ کردند و او را با خود به کوفه آوردند و تو را به عقد او در آوردند در حالی که او پسر تو بود.

سپس حضرت به آن جوان فرمود: سرت را نشان بده چون جوان سر خود را برهنه کرد اثر شکستگی در سر او دیده شد. حضرت فرمود: این جوان همان پسر تو می باشد و خدا او را از عمل حرام بازداشت برو و با فرزندت زندگی کن که ازدواج بین شما وجود ندارد.^۱

369- نام پنج تن در این آیه

«والذین یقولون ربنا هب لنا من ازواجنا و ذریاتنا قُرَّةَ اَعْیُنٍ واجعلنا للمتقین اماماً»^۲ و آنان که می گویند خدایا همسر و فرزندان ما را نور چشمانمان ببخش و ما را پیشوای متقین قرار بده رسول خدا(ص) فرمود از جبرئیل پرسیدم: ازواج ما کیستند؟ گفت حضرت خدیجه. ذریات ما کیستند؟ گفت حضرت فاطمه(س). قره اعین کیستند؟ گفت حسن و حسین. واجعلنا للمتقین اماماً کیست؟ گفت حضرت علی(ع).^۳

370- معاویه و پیشگویی علی

وقتی که معاویه به حکومت رسید روزی به اهل مجلس خود گفت: چگونه می توانیم آینده خود را پیش بینی کنیم؟ آن ها گفتند ما راهی برای آن نمی شناسیم معاویه گفت: من آن را از علم علی (علیه السلام) به دست می آورم زیرا او هر چه می گوید

^۱ [محبۃ البیضاء، ج 4، ص 195].

^۲ فرقان 74

^۳ شواهد التنزل نیشابوری، 1/539

راست است و باطل نیست. پس سه نفر را احضار کرد و به آنها گفت: هر سه به کوفه بروید و یکی پس از دیگری وارد شهر شوید و خبر مرگ مرا به مردم برسانید ولی توجه داشته باشید که هر سه یک سخن بگویید و در علت و روز مرگ و محل قبر من اختلاف نداشته باشید و توجه کنید که علی (علیه السلام) چه می گوید. آنها رفتند اولی وارد کوفه شد مردم پرسیدند از کجا می آیی؟ گفت: از شام. گفتند: چه خبر داری؟ گفت: معاویه مرد! مردم این خبر را به علی (علیه السلام) رساندند ولی آن حضرت اعتنایی به این خبر نکرد. دومی و سومی هم وارد شده و همان خبر را دادند و مردم نیز حضرت علی (علیه السلام) را از آن خبرها مطلع کردند و در مرتبه سوم که نزد آن حضرت آمدند گفتند: خبر صحیح است زیرا هر سه نفر که در سه روز وارد کوفه شده اند این خبر را بدون هیچ گونه اختلافی بیان کرده اند. حضرت علی (علیه السلام) وقتی اصرار مردم بر صحت خبر را شنید فرمود: او نمرده و نمی میرد مگر محاسن من با خون سرم سرخ شود و معاویه با حکومت، بازی خواهد کرد سپس آن سه نفر این خبر را برای معاویه بردند.^۱

-371

و کتاب مبین، حضرت علی (ع) است

«حم» والکتاب المبین * انا انزلناه فی لیلة مبارکه^۲ حم. و کتاب مبین. ما این کتاب را در شب مبارکی نازل نمودیم.

نصرانی از امام رضا (ع) پرسید تفسیر باطنی آیه مذکور چیست؟

امام فرمود: حم رسول خدا (ص) است و کتاب مبین، حضرت علی (ع) است و لیلة مبارکه، حضرت فاطمه (س) است.^۳

372- علی و بیت المال

هارون بن عنتره گفت: پدرم برایم گفت: که من در یکی از روستاهای نزدیک نجف بنام خورنق خدمت امیرالمؤمنین (علیه السلام) رسیدم و دیدم که لباس کهنه ای در بر دارد و از سرما می لرزد به او گفتم: ای امیرمؤمنان! خداوند بیت المال را در اختیار تو قرار داده و معامله ای می کنی؟ آن حضرت فرمود: به خدا قسم من از اموال شما هیچ استفاده ای (شخصی) نکرده ام و این لباسی را که بر تن می بینی با خودم از مدینه آورده ام و غیر از این هم چیزی ندارم.^۴ هارون می گوید: من با صدای بلند

^۱ [محجة البیضاء، ج 4، ص 202].

^۲ دخان 3-1

^۳ تاویل الایات، 573/1

^۴ [محجة البیضاء، ج 4].

گفتم: یا علی (علیه السلام) هوا سرد است، خیل هم سرد است این سرما انکارپذیر نیست. حضرت تبسمی کرد و گفت: راست می‌گویی هوا سرد است من سرما هوا را احساس می‌کنم، من سرما را انکار نمی‌کنم ... ولی هوا هر چه سرد باشد از صبر و شکیبایی من زیادتر نیست من می‌توانم بر سرمای بیشتری هم بردبار و شکیبا باشم.

-373

سلمان گوید: خدمت امیرالمومنین سلام الله علیه عرض کردم
ای برادر رسول خدا؛ کسی نماز را برپا داشته که ولایت شما را برپا داشته باشد؟
فرمودند:
بلی ای سلمان؛ شاهد آن و تصدیق این مطلب؛ فرمایش خداوند است که در کتاب مجیدش فرموده است:
«¹وَاسْتَعِينُوا بِالصَّبْرِ وَالصَّلَاةِ إِنَّهَا لَكَبِيرَةٌ إِلَّا عَلَى الْخَاشِعِينَ»

مراد از صبر در این آیه شریفه، رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم است و مقصود از «نماز» برپا داشتن ولایت من است، لذا فرموده است:
«وإنها لكبيرة» ضمیر را مفرد آورده و نفرموده: «وإنهما لكبيرة» که ضمیر را تشبیه بیاورد، زیرا ولایت است که تحمل آن سخت است و فقط خاشعین می‌توانند آن را بپذیرند،
و خاشعین شیعیان عارف و آگاه هستند²
عَنْ جَابِرِ الْأَنْصَارِيِّ عَلَيْهِ الرَّحْمَةُ قَالَ: قَالَ مَوْلَانَا الْبَاقِرُ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَنْ قَوْلِ اللَّهِ تَعَالَى:
إِنَّ اللَّهَ لَا يَغْفِرُ أَنْ يُشْرَكَ بِهِ³
يَا جَابِرُ إِنَّ اللَّهَ لَا يَغْفِرُ أَنْ يُشْرَكَ بِوَلَايَةِ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ وَطَاعَتِهِ.

جابر انصاری گفت:

¹سوره بقره، آیه 45..

²(القطره ج 1 ص 202)

³(نسا 48)

مولا امام باقر علیه السلام درباره مفهوم آیه :
خداوند شرک به او را نمی آمرزد فرمودند:

ای جابر؛ یعنی خداوند نمی آمرزد کسی را که در ولایت و اطاعت امیر المؤمنین علیه السلام مشرک باشد^۱.

امیر المؤمنین علیه السلام فرمودند:

^۲والله اگر کسی آنقدر سجده کند تا گردنش قطع شود خداوند عبادت او را قبول نمیکند مگر با اقرار به ولایت ما

قال رسول الله (ص):

دوستی علی بن ابی طالب (علیه السلام) گناهان را محومی کند آن چنان که آتش هیزم را می خورد^۳.

پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند :

^۴هر کس از علی علیه السلام جدا شود از من جدا شده و هر کس از من جدا شد از خدا جدا شده است.

رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند:

^۱تفسیر فرات الکوفی، ص: ۱۰۶.

^۲بحار الانوار - ج ۱۷ - ص ۱۶۸

^۳بحار الانوار ج ۳۹ ص ۳۰۴

^۴از منابع اهل سنت ؛

المستدرک علی الصحیحین ج ۳ ف ص ۱۲۳

فرائد السمطین ج ۱ ص ۲۹۹ ح ۸

تاریخ دمشق ج ۲ ص ۲۶۸

اولین کسی که در بین اهل آسمان ها امیرالمومنین علی بن ابیطالب علیه السلام را به برادری خود برگزید، اسرافیل (ع) و پس از آن میکائیل (ع) و بعد از آن جبرئیل (ع) بود.

اولین کسانی که از اهل آسمان ها به دوستی امیرالمومنین علی (ع) مفتخر گردیدند، حاملان عرش، سپس رضوان خزانه دار بهشت و پس از آن ملک الموت (ع) بود .

ملک الموت بر دوستان امیرالمومنین علی بن ابیطالب (ع) در موقع قبض روح ترحم می کند همچنان که بر انبیاء رحم می نماید^۱.

از آیت الله میرزا جواد آقا ملکی تبریزی (رحمة الله علیه) پرسیدند:

شما اشهد أن علیا ولی لله را جزء اذان و اقامه می دانید؟

ایشان فرمودند :

ما نماز را جزء آن می دانیم

رسول خدا "صلی الله علیه و آله" فرمودند

هر کس بعد وفاتم به علی (علیه السلام) که جانشین من است ظلم کند مثل این است که نبوت من و انبیا پیش از من را انکار کرده است^۲.

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمودند:

یا علی! لولا أنت و شیعتک ما قام لله دین^۳؛

ای علی! اگر تو و شیعیانت نبودید، دینی برای خدا پا برجا نمی ماند

عمرو عاص درباره علی علیه السلام می گوید: علی الدر و الذهب المصفی. و باقی الناس کانهم اتراب

علی علیه السلام در است و علی علیه السلام طلای تصفیه شده است و مردم در مقابل علی، خاک هستند.^۴

^۱ینابیع المودة 133

^۲بحار الانوار ج 27 ص 60

3

^۴(الغدیر)

حضرت علی فرمود:

"^۱اگر پدرم برای همه گناهکاران روی زمین شفاعت کند خداوند شفاعت او را می پذیرد

-

پیامبر گرامی فرمود:

"خداوند برای برادر علی به مقداری فضیلت و برتری قرار داده است که قابل شمارش نیست. هر کس یک فضیلت از فضایلش را با اعتقاد قلبی بیان کند خداوند گناهان گذشته و آینده او را می بخشد اگر چه به مقدار تمام گناهان جن و انس باشد"^۲
پیغمبر اکرم (صلی الله علیه و آله وسلم) فرمود

شروع و ابتداء نامه اعمال مؤمنین محبت «علی بن ابیطالب علیه السلام» است.^۳

جابر انصاری گفت

مولا امام باقر علیه السلام درباره مفهوم آیه

خداوند شرک به او را نمی آمرزد فرمودند

ای جابر؛ یعنی خداوند نمی آمرزد کسی را که در ولایت و اطاعت امیر المؤمنین علیه السلام مشرک باشد.^۴

^۱ [الاحتجاج، ج ۱ ص ۲۳۰]

^۲ [بحار الانوار، ج ۳۸ ص ۱۹۶]

بحار الانوار جلد ۳۹ صفحه ۲۸

^۴ تفسیر فرائد الکوفی ص: ۱۰۶.

یکی از پیروان علی (علیه السلام) در اثر غفلتی دزدی کرد و آن حضرت هم فوراً حد الهی را در حق وی جاری کرد و دست او را قطع نمود وی بدون احساس نگرانی؛ دست قطع شده خود را بدست چپ خود گرفت و حرکت کرد در بین راه ابن الکواء (یکی از خوارج) با اینکه می دانست دست او را علی (علیه السلام) قطع کرده؛ خواست از این جریان بر ضد آن حضرت بهره برداری کند، از این رو جلو آمده با یک لحن دلسوزانه ای گفت: بیچاره کی دست تو را اینطور قطع کرده؟ او هم بر خلاف انتظار ابن کواء با قیافه ای گشاده و بیان جدی گفت: دست مرا قطع کرد بهترین اوصیاء پیغمبر (علیه السلام) پیشوای سفید رویان؛ اختیار دار مؤمنین؛ علی بن ابیطالب (علیه السلام) پیشوای هدایت ... پیشی گیرنده به بهشت پر نعمت رزم کننده با شجاعان کفر و ستم؛ انتقام گیرنده از خودسران؛ زکات دهنده ... راهنمای به سعادت؛ راستگو؛ شجاع مکی؛ بزرگوار وفادار ...

ابن کوا از گفتار او سخت در شگفت شده گفت: وای بر تو، او دست تو را قطع کرده تو در عوض این طور از او تعریف و تمجید می نمایی؟ وی در جواب او گفت: چطور از او تمجید نکنم در صورتی که دوستی آن حضرت با خون و گوشت من آمیخته شده و اضافه کرد علی (علیه السلام) نبرید دستم را مگر برای حقی که خداوند قرار داده بود.¹

375-

عتراف حجاج بن یوسف به شأن علمی امام علی (ع) |

حجاج بن یوسف ثقفی که آدمی رذل و پلید و سفاک و استاندار بنی مروان بود، در آدمکشی و جنایت معروف است. او یکبار حرف خوب و منصفانه ای زده است. وقتی به چهار نفر از علمای معروف زمان خود (حسن بصری و عمرو بن عبید و عامر شعبی و واصل بن عطاء) جداگانه نامه نوشت و از آنها خواست که راجع به مسأله ی قضا و قدر بهترین سخنی که شنیده اند برای او بنویسند. البته می دانیم که مسأله ی قضا و قدر و جبر و تفویض از مسائل بسیار پیچیده و حیرت انگیز در میان دانشمندان دینی است. حالا این مرد به علمای معروف زمان خودش نوشت: درباره ی این مسأله آنچه از بزرگان دین شنیده اید برای من بنویسید. آن عالمان اگر چه با ائمه ی اطهار علیهم السلام خوش بین نبودند، در مقابل عظمت علمی شان خاضع بودند و می فهمیدند که فقط آنها می فهمند. حسن بصری در جواب حجاج نوشت: بهترین کلامی که در این مسأله به ما رسیده است کلام علی بن ابیطالب علیه السلام است که در این باره فرموده است: «لو كان الزور في الاصل محتوما لكان المزور في القصاص مظلوما»، «اگر ارتکاب گناه از جانب خدا مقدر حتمی باشد، پس قصاص آدمکش ظلم روشنی خواهد بود که خدا [معاذ الله] او را مجبور به قتل کرده و آنگاه او را محکوم به قصاص کرده است.»

¹ [بحار الانوار، ج 40، ص 281].

واصل بن عطا نیز نوشت: بهترین کلامی که در این مورد به ما رسیده است، کلام علی بن ابیطالب علیه السلام است که فرموده: «اید لک علی الطريق ثم یأخذ علیک المضیق»، «آیا باورت می شود که خداوند علیم و عادل ترا به تنگنای معصیت بیفکند و آنگاه عقابت کند که چرا به این تنگنا آمده ای؟»

عامر شعبی هم نوشت: بهترین کلامی که در این باب به ما رسیده است، کلام علی بن ابیطالب علیه السلام است که فرموده است: «کل ما استغفرت الله منه فهو منك و کل ما حمدت الله علیه فهو منه»، «هر کاری که از [ارتکاب] آن [پشیمان می شوی] و از خدا آمرزش می طلبی، معلوم است که خودت را فاعل آن می دانی و [استعفار می کنی] و هر کار که برای [موفقیت به انجام] آن خدا را حمد می کنی، معلوم می شود که آن را از خدا می دانی.»

توفیق عبادت و انجام دادن حسنات از خداست، ولی انحراف از طریق حق و ارتکاب سیئات از سوء اختیار توست. وقتی این چهار نوشته از آن چهار عالم به حجاج رسید، به عمق و وسعت آن جملات نورانی نگاه کرد و گفت: این جواب ها را از چشمه ی صاف علم گرفته اند. دشمن نیز اقرار کرد که علی علیه السلام چشمه ی صاف علم است.¹

376- جمجمه ای حرف زد

علی (علیه السلام) برای سرکوبی سپاه معاویه سپاه مجهزی آماده ساخت این سپاه در نخيله که لشکرگاه سپاه علی (علیه السلام) بود در آماده باش بسر می برد امام علی (علیه السلام) از کوفه بیرون آمد و رهسپار قرارگاه نخيله شد و برای آنان سخنرانی نمود، آنگاه سپاه مجهز علی (علیه السلام) به فرماندهی خود آن حضرت به سوی صفین حرکت کردند در مسیر راه به مداین رسیدند در این هنگام، آنان ویرانه های کاخها و تالارها را مشاهده کردند علی (علیه السلام) جمجمه پوسیده ای را در خرابه ای دید به یکی از اصحاب خود فرمود: آن را بر دارد و به همراه من بیا، علی (علیه السلام) به ایوان معروف کاخ مداین آمد و در آن نشست و طشت آبی طلبید و به آورنده جمجمه فرمود: آن را در میان طشت بگذارد. او این کار را کرد، علی (علیه السلام) خطاب به جمجمه فرمود: ای جمجمه تو را سوگند می دهم بگو من کیستم و تو کیستی؟ جمجمه با زبان رسا گفت: تو امیرمؤمنان (علیه السلام) و سید اوصیا و پیشوای پرهیزکاران هستی ولی من بنده خدا و فرزند کنیز خدا کسری انوشیروان هستم. علی (علیه السلام) به او فرمود: حالت چطور است؟ او گفتاری گفت که خلاصه آن این است:

من نسبت به زیردستان مهربان بودم ولی در آیین مجوس بسر می بردم.. اینک از بهشت محروم هستم و گرفتار دوزخ می باشم

اما به خاطر اینکه با رعیت مدارا می کردم از آتش دوزخ در امان هستم، و احسر تا اگر من ایمان می آوردم، با تو بودم ای سرور خاندان محمد صلی الله علیه و آله و سلم و ای امیر مؤمنان (علیه السلام). سخنان او بقدری جانسوز بود که همه حاضران صدا را به گریه بلند کردند.^۱

377- قال الله تعالى :

"و من أَعْرَضَ عن ذكرى؛ فَإِنَّ لَهُ مَعِيشَةً ضَنْكاً؛
"و نحشره يوم القيمة اعمى"

هر که از یاد من رو بگرداند؛
زندگیش تنگ و سخت خواهد بود؛
و روز قیامت کور، محشورش میکنیم؛^۲

امام صادق علیه السلام فرمودند؛

مقصود از ذکر و یاد من، در آیه؛
امیرالمؤمنین علی علیه السلام است^۳

378- نفرین امام علی

یکی از جنگ هایی که بین مسلمانان در زمان حکومت علی (علیه السلام) رخ داد جنگ تحمیلی و افزون طلبی، طلحه و زبیر (دو نفر از سران اسلام) و عایشه بود که بهانه آنها به ظاهر مطالبه خون عثمان بود با اینکه طبق شواهد تاریخی آنها خود از عوامل مؤثر تحریک کننده در قتل عثمان بوده اند، این جنگ در سال 36 هجری در بصره واقع شد که منجر به

^۱[منهاج البراءه، ج 4، ص 272].

^۲سوره ای مبارکه ای طه 124

^۳.(اصول کافی ج 2 ص 317)

شهادت 5000 نفر از سپاه علی (علیه السلام) و سیزده هزار نفر از سپاه عایشه گردید.¹

طلحه و زبیر با شکستن بیعت خود با علی (علیه السلام) جلودار جبهه ناکثین بودند علی (علیه السلام) از این دو نفر دلی پر رنج و غم داشت چرا که عامل فتنه شدید بین مسلمین شدند. علی (علیه السلام) در مورد آن دو دست به دعا برداشت و آنها را نفرین کرد و عرض کرد: خدایا! طلحه را مهلت نده و به عذابت بگیر و شر زبیر را آنگونه که می خواهی از سر من کوتاه کن، در جنگ جمل هنگامی که سپاه جمل متلاشی شد مروان که از سرشناسان سپاه جمل بود گفت: بعد از امروز دیگر ممکن نیست خون عثمان را از طلحه مطالبه کنیم هماندم او را مورد تیر قرار داد تیر به رگ ساق پای طلحه خورد و خون مثل فواره جاری شد طلحه از غلام خود کمک خواست غلامش او را سوار قاطری کرد و به غلام خود گفت: این خونریزی مرا می کشد جای مناسبی یافتی مرا پیاده کن. سرانجام غلام او را به خانه ای خانه های بصره برود و او همانجا جان سپرد، به این ترتیب خود او به عنوان خونخواهی عثمان با سپاه علی (علیه السلام) می جنگید توسط مروان که از سران لشکرش بود به خاطر همین عنوان ترور شد و به هلاکت رسید، اما زبیر در قبل از شروع جنگ، نصایح علی (علیه السلام) باعث شد که زبیر با یاد آوردن حدیثی که علی (علیه السلام) از پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم برای او نقل کرد از صف دشمنان علی (علیه السلام) خارج شد با اینکه وظیفه او این بود که از امام وقت خود یعنی علی (علیه السلام) حمایت کند ولی کلاً از میدان جنگ کنار کشید و به سوی بیابانی که معروف به وادی السباع بود رفت و در آنجا مشغول نماز بود که شخصی بنام عمرو بن جرموز بطور ناگهانی بر او حمله کرد و او را کشت و او نیز که آتش افروز جنگ جمل بود در 75 سالگی این گونه به هلاکت رسید ابن جرموز شمشیر و انگشت زبیر را به حضور علی (علیه السلام) آورد وقتی چشم علی (علیه السلام) به شمشیر زبیر افتاد فرمود: (سیف طال ما جلی الکرب عن وجه رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم آین شمشیر چه بسیار اندوهی را که چهره رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم بر طرف ساخت).

¹[تتمة المنتهی].

²[الکنى و الالقاب، ج 1، ص 239].

بحرانی قدس سره در تفسیر برهان ذیل آیه شریفه «سَنَشُدُّ عَضُدَكَ بِأَخِيكَ وَنَجْعَلُ لَكُمَا سُلْطَانًا

«بازوی تو را به برادرت قوی می گردانیم و برای شما دو نفر حجت و برهان و قدرت و توانائی قرار می دهیم»^۱

از انس نقل کرده است:

رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم فرستاده خود را به طرف گروهی فرستاد،

آنها بر او دشمنی کردند و او را کشتند.

این خبر به آن حضرت رسید،

این بار علی علیه السلام را به سوی آنها فرستاد،

آن حضرت جنگجویان آنها را کشت

و باقی مانده آنها را اسیر کرد

و وقتی که در برگشتن به نزدیک مدینه رسید

پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله وسلم او را ملاقات کرد و دربر گرفت و صورتش را بوسید و فرمود:

بأبي أنت وأُمِّي من شدَّ الله به عضدي كما شدَّ عضد موسى بهارون.

پدر و مادرم فدای کسی که خدا بازوی مرا به سبب او قوی کرد، همان طور که بازوی موسی را به سبب هارون تقویت نمود^۲.

380- قدر علی را ندانستند

^۱ (سوره مبارکه قصص، آیه 35)

تفسیر برهان: 3/226 ح 1 ، به نقل از تأویل الآيات: 1/415 ح 6
بحار الأنوار: 38/305 سطر 4 (با کمی اختلاف) به نقل از المناقب: 2/228
ترجمه القطره: 179/

روزی اشعث بن قیس اذن خواست تا وارد منزل علی (علیه السلام) شود قنبر او را اذن نداد، او مشتی بر بینی قنبر کوفت و از بینی قنبر خون جاری شد، حضرت از منزل بیرون آمد و فرمود: مالی و لک یا اشعث؟ ای اشعث من با تو چه کرده ام که چنین می کنی؟ چرا این طور می کنی ای اشعث، سوگند به خدا که اگر از پهلوی غلام ثقیف عبور کنی موهای اسافل اعضای بدن تو به لرزه در می آید، اشعث عرض کرد: یا علی (علیه السلام) غلام ثقیف کیست؟ حضرت فرمود: غلامی است که حکومت آنها را به دست می گیرد و هیچ خانه ای در عرب باقی نمی ماند مگر آنکه ذلت و خواری را در آن وارد می سازد (منظور حضرت از غلام ثقیف همان حجاج بن یوسف ثقفی است که در سال 75 به ولایت کوفه رسید و بیست سال جنایت کرد و در سال 95 از دنیا رفت).¹

-381-

حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام مصداق کامل الرجال علی الأعراف می باشد.

«وبینهما حجاب و علی الأعراف رجال یعرفون کلا بسیماهم»؛))

«و در میان آن دو گروه [بهشتیان و دوزخیان]، حجابی است، و بر اعراف، مردانی هستند که هریک از آن دو را از چهره شان می شناسند.»

حضرت فاطمه زهرا علیها السلام فرمود:

از پدرم رسول خدا صلی الله علیه و آله پرسیدم :

مراد از اعراف در این آیه کیانند؟

آن حضرت فرمود:

«هم الأئمة بعدی علی و سبطای و تسعة من صلب الحسین، هم رجال الأعراف»؛))

«مراد امامان پس از من هستند، ایشان علی و دو سبط من و نه امام از نسل حسین علیهم السلام که مردان اعراف هستند.»

¹ [تنقیح المقال، ج 1، ص 149].

بنابراین فقط کسانی وارد بهشت می‌شوند که ایشان را بشناسند و کسانی داخل جهنم می‌شوند که منکر ایشان باشند^۱.

382- اتصال معنوی شیعیان با علی

رميله يکي از شيعیان علي (عليه السلام) است می‌گوید: در کوفه چند روزی دچار تب و لرز شدم و نتوانستم در نماز امیرالمؤمنین علي (عليه السلام) حاضر شوم. روز جمعه ای بود در خودم سبکی درد را دیدم گفتم چه بهتر غسل جمعه ای بکنم و بروم امروز نماز جمعه ای با علي (عليه السلام) بخوانم. در مسجد کوفه آمدم نشسته بودم که علي (عليه السلام) به منبر خطبه می‌خواند ناگاه تب و لرز من مجدداً شروع شد ولی خودم را گرفتم و کنترل کردم. حضرت از خطبه فارغ و بعد هم نماز جمعه را خواند و بعد از نماز کسی را فرستاد دنبالم وقتی وارد منزل حضرت امیر (عليه السلام) شدم. حضرت فرمود: رميله چه بود وقتی من روی منبر بودم چه چیزی عارضت شد دیدم که به خود می‌پیچیدی؟ عرض کردم یا علي (عليه السلام) من مدتی تب و لرز داشتم امروز تبم کم شد؛ آمدم مسجد وقتی که شما خطبه می‌خواندید تب و لرز آمد سراغم (حاصل فرموده حضرت) ... حضرت فرمود: این تب و لرز از تو بمن هم سرایت کرد. رميله می‌گوید: عرض کردم: یا علي (عليه السلام) آنهایی که در مسجدند اینطور است یا شامل افراد خارج هم می‌شود در مورد آنها هم همینطور است؟ حضرت فرمود: در شرق و غرب و عالم هر یک از شیعیان ما مبتلا به بشوند به ما هم اثر می‌کند^۲

-383

امیرالمؤمنین سلام الله عليه در تفسیر «و یقیموا الصلاة» فرمودند:

هر کس ولایت مرا بپا داشت نماز را برپا داشته است، و برپا داشتن ولایت من سخت و دشوار است که آن را تحمل نمی‌کند

(1) سوره اعراف، آیه 46.

بحار الانوار، ج 36، ص 351

² [تفسیر سوره حجرات، شهید دستغیب، ص 216].

و طاقت پذیرش آن را ندارد مگر فرشته مقرب یا پیغمبر مرسل و یا بنده مؤمنی که خدا قلب او را برای ایمان امتحان کرده است.

پس فرشته هنگامی که مقرب نباشد و پیغمبر وقتی مرسل نباشد و مؤمن هنگامی که امتحان شده نباشد نمی تواند آن را بپذیرد^۱

384- تواضع حضرت علی

از امام صادق (علیه السلام) منقول است: یک روز حضرت امیرالمؤمنین (علیه السلام) در حالی که سوار بر مرکبی بود به طرف اصحاب خود حرکت کرد تا به آنها پیوست. آنان نیز گرد علی (علیه السلام) جمع شدند و وقتی حضرت می خواست بجایی برود آنان از عقب سر او حرکت کردند، ناگاه حضرت متوجه عقب سر خود شد و دید اصحاب از عقب سر او حرکت می کنند. حضرت آنان را مورد خطاب قرار داد و فرمود: آیا کاری دارید؟ پاسخ دادند: حاجتی ندارند اما دوست دارند در رکاب آن حضرت باشند حضرت این نوع تشریفات و احترام را نپسندید و به آنان دستور بازگشت داد و چنین تشریفات را موجب فساد راکب و ذلت و زبونی افراد پیاده رو دانست و پس از آن دستور حرکت داد چند دقیقه بیشتر نگذشته بود که متوجه عقب سر خود شد و فرمود: باز گردید زیرا صدای کفش های عقب سر افراد، دلهای طمعکار آنها را آلوده می کند.^۲

385- بُرْجُ السَّمَاءِ

برج السماء؛ کاخ و قصر با عظمت آسمانی است.
پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله بعد از تلاوت آیه شریفه
«وَالسَّمَاءِ ذَاتِ الْبُرُوجِ»
به ابن عباس فرمود:

^۱. (القطره ج 1 ص 202)

^۲ [بحار الانوار، ج 41].

«يَا بَنَ عَبَّاسٍ! إِنَّ اللَّهَ يَقْسِمُ بِالسَّمَاءِ ذَاتِ الْبُرُوجِ وَيَعْنِي بِهِ السَّمَاءَ وَبُرُوجُهَا؟ قُلْتُ: يَا رَسُولَ اللَّهِ! فَمَا ذَاكَ؟ قَالَ: أَمَّا السَّمَاءُ فَآنَا وَأَمَّا الْبُرُوجُ فَالْأَيْمَةُ بَعْدِي أَوَّلُهُمْ عَلَى وَآخِرُهُمْ الْمَهْدِيُّ»؛

«ای فرزند عباس! خداوند متعال به آسمان که دارای برج‌هاست قسم می‌خورد، و مرادش آسمان و بروج آن است .

گفتم: ای رسول خدا منظور از آن چیست؟

فرمود: مراد از آسمان من هستم و اما بروج، امامان بعد از من هستند که اول ایشان علی و آخر آنان مهدی است^۱.»

386- پیام رسانی که عاقبت به خیر شد

قبل از جنگ جمل طلحه و زبیر یکی از یاران خود را بنام خداش برای ابلاغ پیامشان به علی (علیه السلام) نزد آن حضرت فرستادند، آنها گفتند: ای خداش، ما تو را نزد مردی می‌فرستیم که خود و خاندانش را از سالها قبل، به جادوگری و غیب‌گویی می‌شناسیم ...

مواظب باش سخن علی (علیه السلام) تو را نفریبد بلکه با او ستیز می‌کنی تا حق را بر او آشکار سازی ... مبدا ادعای علی (علیه السلام) و گفته‌های او، تو را تحت تاءثیر خود قرار دهد و مغلوب سازد، بدان که یکی از راههای فریب دادن علی (علیه السلام) این است که با آوردن خوردنی و نوشیدنی و غسل و روغن و خلوت کردن با مردم، آنها را فریب می‌دهد مبدا از غذای او بخوری و تو باید از همه این امور دوری کن و به یاری خدا به سوی او برو، هنگامی که او را دیدی آیه سخره [] را بخوان و از نیرنگ او و نیرنگ شیطان به خدا پناه ببر! وقتی به حضور او رسیدی با تمام توجه به او نگاه کن ... آنگاه این طالب را از جانب ما به او بگو:

دو برادر دینی، تو و دو پسر عموی نسبی، تو را سوگند می‌دهند که قطع رحم نکنی؛ آیا نمی‌دانی که ما از روزی که پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم نزد خدا رفت به خاطر تو و رهبری تو با مردم و اقوام خود مخالفت کردیم و از آنها بریدیم، اکنون که تو زمام امور رهبری را به دست گرفته‌ای احترام ما را ضایع کردی و امیدمان را قطع کردی ... این را بدان آن کسی که

¹ بحارالانوار، ج 36، ص 372

الاختصاص، ص 223؛

مناقب آل ابی طالب، ج 1، ص 284

(مانند عمار یاسر و ...) تو را از ما و همسوئی با ما منصرف می کند، سودش برای تو از ما کمتر است و دفاعش از تو، نسبت به دفاع ما، سست تر می باشد.

به ما خبر رسید که به ما بی احترامی کرده ای و ما را نفرین نموده ای، چه چیز تو را بر این کار روا داشت با اینکه ما تو را از شجاعتترین قهرمانان عرب می دانستیم (نفرین کار آدم شجاع نیست) تو نفرین بر ما را کار معمولی خود قرار داده ای و می پنداری نفرین تو، ما را شکست می دهد.

خداش، وقتی به ما رسید طبق دستور آنها آیه سخره را خواند، امام علی (علیه السلام) تا او را دید خندید و فرمود: ای برادر عبد قیس بیا نزدیک، خداش گفت: جا وسیع است ولی من آمدم پیامی را به شما برسانم. امام علی (علیه السلام) فرمود: بفرمائید چیزی بخورید ... خداش گفت: نیازی به آنچه گفتم ندارم. امام علی (علیه السلام) فرمود: می خواهی با تو در جای خلوت بنشینم تا اگر راز داری به من بگویی. خداش گفت: رازی ندارم هر رازی برای من آشکار است.

آنگاه امام (علیه السلام) او را قسم داد: که آیا زبیر به تو سفارش نکرد که از این اموری که من به تو پیشنهاد کردم دوری کنی؟ خداش گفت: همین طور است که می فرمایی؛ آنگاه امام علی (علیه السلام) اشاره به خواندن آیه سخره توسط او کرد و فرمود: آیا زبیر به تو نگفت چنین کنی، خداش گفت: آری، امام علی (علیه السلام) فرمود: آن آیه را دوباره بخوان. خداش آن آیه را خواند. امام علی (علیه السلام) مکرر به خداش فرمود: آن آیه را بخوان، او آیه را می خواند، علی (علیه السلام) غلطهای او را تصحیح می کرد، او تا هفتاد بار آن آیه را خواند.

خداش پیش خود گفت: عجب! چرا امیر مؤمنان دستور تکرار آیه را می دهد؛ آنگاه امام علی (علیه السلام) به خداش فرمود: آیا احساس نمی کنی که دلت آرامش یافته است؟

خداش گفت: آری بخدا سوگند دلم آرامش یافت.

امام علی (علیه السلام) فرمود: اکنون بگو آن دو نفر، چه پیامی را توسط تو،

برای من فرستاده اند؟ خداش پیام آنها را به امام علی (علیه السلام) رساند.

آنگاه امام پاسخ تمام مطالب آنها را داد و به خداش فرمود: پیام مرا به آنها برسان. (خلاصه پاسخ امام چنین است). به آنها بگو: گفتار خود شما، برای استدلال بر محکومیت شما کفایت می کند، خداوند گروه ستمگران را هدایت نمی کند. شما می پندارید

برادر دینی و پسر عموی نسبی من هستید، البته در مورد خویشاوندی نسبی آن را انکار نمی کنم ولی با آمدن اسلام پیوند

جاهلیت قطع شد، اما در مورد برادر دینی بودن شما؛ راست نمی گوید؛ شما با کارهای خود با قرآن خدا مخالفت نمودید و

شیوه برادر دینی را از بین بردید و از تحت فرمان من خارج شدید ... در مورد مخالفت شما با مردم به خاطر من، از هنگام

رحلت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم شما از روی حق با آنها مخالفت نمودید (و با من بیعت کردید) ولی بعدا با مخالفت با

من، آن حق را دگرگون کرده و باطل نمودید و اگر از روی باطل با مردم مخالفت کردید پس گناه آن باطل و گناه جدید مخالفت با من برگردن خود شما است، به علاوه، انگیزه مخالفت شما با مردم (برای من نبود، بلکه) به خاطر طمع به دنیا بود. در مورد اینکه می گوئید: امید شما را قطع کردم و چنین معتقدید؛ خدا را شکر که عیب دینی بر من نگرفتند (زیرا قطع کردن امید آلودگان و معصیت کاران، جرم دینی نیست) و اما انگیزه دوری من از شما، آن چیزی است که موجب سرپیچی شما از حق و بیعت شکنی شما شد و افسار بیعت را مانند چارپایی که افسارش را پاره می کند پاره کردید و از گردنتان بیرون آوردید ...

اما اینکه مرا از شجاعترین قهرمانان عرب خواندید و از این رو نفرین مرا مناسب شجاعت من ندانستید، بدانید که در هر مقامی و مرحله ای کاری مناسب است، شجاعت من در آنجاست که سخت در تنگنای دشمن قرار گیرم و خداوند دل توانمند به من بدهید و به دفاع برخیزم اما شما در مورد نفرین من نباید بی تابی کنید، چرا که نفرین کسی که به پندار شما، جادوگر و از خاندان جادوگر است ترسی ندارد.

آنگاه علی (علیه السلام) آنها را چنین نفرین کرد:

خدایا! اگر طلحه و زبیر بر من ستم کرده اند و نسبت ناروا (جادوگری و دست داشتن در قتل عثمان و ...) را به من دادند و آنچه را که از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم در شائن من دیدند و شنیدند، ولی کتمان نمودند و با تو و پیامبرت مخالفت کردند؛ پس زبیر را با بدترین وضعی بکش و خونسش را در گمراهیش بریز و طلحه را خوار گردان و در آخرت آنها را با سخت ترین مجازات کیفر فرما.

خداش گفت: آمین، خدایا! مستجاب کن؛ خداش تصمیم گرفت که از آن دو نفر (طلحه و زبیر) بیزاری جوید. اما امام علی (علیه السلام) فرمود: ای خداش نزد آن دو نفر برو و گفتار مرا به آنها ابلاغ کن. خداش گفت: نه به خدا نمی روم مگر اینکه از خدا بخواهی و دعا کنی که مرا بی درنگ به سوی تو بازگرداند و مرا در مسیر خشنودی خودش در مورد تو موفق کند.

امام علی (علیه السلام) برای خداش همین دعا را کرد، خداش نزد طلحه و زبیر رفت و پیام امام علی (علیه السلام) را به آنها ابلاغ کرد سپس با شتاب به حضور علی (علیه السلام) بازگشت و در جنگ جمل جزء یاران امام شد و در رکاب آن حضرت به شهادت رسید.¹

¹[اصول کافی ج 1].

تبدیل گناهان شیعیه به ثواب

اصبغ بن نباته گفت ؛

نزد آقا امیرالمومنین حضرت علی علیه السلام رفتم تا بر ایشان سلام کنم.

دیری نپایید که ایشان بیرون آمدند و من به استقبال ایشان رفتم دستم را گرفتند و انگشتانم را میان انگشتانش فشردند و به من فرمودند:

ای اصبغ! عرض کردم بله ای امیر مومنان علیه السلام ، در خدمتم !

فرمودند:

همانا دوست ما دوست خداست و هرگاه بمیرد نزد رفیق اعلاست

و خداوند او را از نهري سردتر از برف و شیرین تر از عسل سیراب میکند.

عرض کردم فدایت شوم ای امیرمومنان علیه السلام !

حتی اگر گناهکار باشد ؟؟

فرمودند:

:فاولئك يبدل الله سيئاتهم حسنات و كان الله غفورا رحیما.¹ بله ، آیا کتاب خدا را نخوانده ای که می فرمایند:

²اینان کسانی هستند که خداوند بدی هایشان را به نیکی ها تبدیل میکند و خداوند آمرزنده مهربان است.

فرقان 71¹

2

388- آیا تو مرا از اهل آسمان حفظ می کنی یا از اهل زمین؟

در روایت آمده: قنبر غلام علی (علیه السلام) آن حضرت را بسیار دوست می داشت، هر گاه علی (علیه السلام) بیرون می رفت، قنبر نیز با شمشیر، به دنبال علی (علیه السلام) حرکت می کرد، شبی علی (علیه السلام) بیرون رفت، قنبر نیز در پشت سر حضرت حرکت می کرد، وقتی حضرت دید قنبر می آید فرمود: ای قنبر! تو را چه شده که در این وقت شب به دنبال من می آئی؟

قنبر عرض کرد: آمده ام تا پشت سرت باشم (و هوای تو را داشته باشم)
علی (علیه السلام) فرمود: وای بر تو آیا تو مرا از اهل آسمان حفظ می کنی یا از اهل زمین؟
قنبر عرض کرد: نه بلکه از اهل زمین تو را حفظ می کنم؛ علی (علیه السلام) فرمود: اهل زمین جز به اذن خدا از آسمان نمی توانند به من کاری کنند، برگرد، آنگاه قنبر باز گشت^۱

389- سیوطی در درّ منثور در ذیل آیه شریفه می گوید: ابن ابی حاتم از حکیم بن حمید روایت کرده که گفت: علی بن حسین (ع) به من فرمود: برای علی (ع) در کتاب خدا نامی است که مردم آن را نمیدانند، پرسیدم آن کدام است؟ فرمود: مگر نشنیدی آیه (و اذان من الله ...) به خدا سوگند اذان همو است.

«فَمَا يُكَذِّبُكَ بَعْدُ بِالْدِّينِ».

«پس چه چیز سبب می شود که بعد از این همه (دلایل روشن) روز جزا را انکار کنی؟»^۲ !

-390

شوق عرش برای دیدن امیرالمؤمنین علی علیه السلام
جبرئیل علیه السلام نزد پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم نشسته بود که امیرالمؤمنین علی علیه السلام از راه فرا رسید، جبرئیل خندید و گفت: ای محمد، این علی بن ابی طالب است که از راه فرا رسید.

^۱ [اصول کافی].

^۲ صاحب تاریخ بغداد ج دوم ص ۹۷ سند خود از انس روایت کرده که سوره (تین) بر رسول خدا (ص) نازل شد سخت خوشحال شد به حدی که شدت شادمانیش بر همه ما معلوم گشت آنگاه بعدها از ابن عباس تفسیر سوره را پرسیدم گفت اما منظور از کلمه (تین) سرزمین شام است تا آنجا که گفت منظور از دین در جمله (فما یکذب بعد بالدين) علی بن ابیطالب است

پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: ای جبرئیل، مگر اهل آسمانها او را می شناسند؟ جبرئیل گفت: ای محمد، سوگند به آن که تو را به حق به پیامبری برگزیده است، همانا اهل آسمانها بیشتر از اهل زمین به او معرفت دارند، او در هیچ جنگی تکبیر نگفت جز آن که ما نیز با او تکبیر گفتیم، و حمله ای نبرد جز آن که با او حمله بردیم، و شمشیری نزد جز آن که با او شمشیر زدیم.

جبرئیل علیه السلام گفت: ای محمد، چون خداوند از بالای عرش خود ثنا و درود فراوان بر امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب علیه السلام می فرستد عرش مشتاق دیدار امیرالمؤمنین علی علیه السلام شد، خداوند این فرشته را به صورت امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب علیه السلام در زیر عرش خود آفرید تا آتش شوق عرش فروشنید، و تسبیح و تقدیس و تمجید این فرشته را ثواب و پاداشی برای شیعیان خاندان تو ای محمد قرار داده است¹

-391-

امام باقر علیه السلام فرمودند: اگر کسی شب را به نماز بگذراند و روزهایش را روزه باشد و تمام اموالش را صدقه دهد و تمام عمرش را به حج برود ولی ولایت ولی خدا را نشناسد تا جمیع اعمالش به راهنمایی ولی خدا باشد، ثوابی در اعمالش نیست و از اهل ایمان نمی باشد²

392- یوسف پسر ابوسعید نقل کرده است که روزی نزد امام صادق علیه السلام بودم به من فرمودند:

هنگامی که قیامت برپا شود و خداوند همه مردمان را جمع کند اول کسی را که بخواند نوح علیه السلام است

به او گفته می شود آیا تبلیغ کردی و فرامین پروردگار را به قوم خود رساندی؟

می گوید: بلی

به او گفته می شود چه کسی به عمل تو شهادت می دهد؟

می گوید: محمد بن عبدالله صلی الله علیه و آله.

¹ (بحار الانوار 39/98)

² . الکافی، ج 2، ص 19

سپس در طلب حضرت محمد صلی الله علیه و آله به راه می افتد و مردم را کنار می زند و از آنها عبور می کند تا خود را به آن حضرت می رساند

و او بر روی توده ای از مشک کنار علی علیه السلام نشسته است

و این فرمایش پروردگار است و چون او را یعنی علی علیه السلام را مقرب درگاه خدا و رسول ببینند چهره کافران زشت و در هم کشیده گردد

نوح خدمت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله عرض می کند :

خداوند از من سوال کرده است که آیا تبلیغ کرده ای و پیام ما را ابلاغ نموده ای ؟

گفتم : بلی

فرموده است چه کسی برای تو شهادت می دهد؟

عرض کردم محمد صلی الله علیه و آله.

در این هنگام پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله جعفر بن ابی طالب و حمزه را دستور دهد بروید و شهادت دهید که او وظیفه تبلیغ را انجام داده است.

امام صادق علیه السلام فرمودند:

پس جعفر و حمزه دو شاهدند برای پیامبران که ابلاغ رسالت نموده اند

عرض کردم فدای شما شوم پس علی علیه السلام کجاست و چه می کند ؟ فرمودند:

مقام و مرتبه او بالاتر از این هاست .^۱

^۱ الکافی : ۲۶۷/۸ ح ۳۹۲

393- تو که دختر پادشاهان هستی این جراحت چرا بر صورت تو وارد شده است ؟

در روز خیبر وقتی صفیه دختر حیی بن

یهودی که از نیکوئی چهره و جمال سرآمد زنان عصرش بود خدمت رسول خدا صلی الله علیه و آله شرفیاب شد

حضرت در چهره او جراحتی را مشاهده نمودند به او فرمودند:

تو که دختر پادشاهان هستی این جراحت چرا بر صورت تو وارد شده است ؟

عرض کرد هنگامی که علی علیه السلام وارد قلعه شد در را تکانی داد که تمام قلعه تکان خورد

و آنچه روی آن بود از دورین و دیده بان فرو ریخت و تختی که من روی آن بودم لرزید و با صورت به زمین افتادم

در آن حال صورتم با گوشه تخت اصابت کرد و مجروح شد.

رسول خدا صلی الله علیه و آله به او فرمودند:

ای صفیه علی علیه السلام نزد خدا بلند مرتبه است و شأن و مقامش والاست و وقتی در قلعه را تکان داد نه تنها قلعه تکان

خورد بلکه همه آسمان ها و زمین های هفت گانه و عرش الهی به خاطر علی علیه السلام از روی غضب لرزیدند.

بعد از آن قضیه عمر از آن حضرت سؤال کرد و گفت آن دری که کندن آن ممکن نبود از جای درآوردی در حالی که سه

روز گرسنه بودی آیا به نیروی بشری چنین کاری کردی ؟

بحارالانوار : ۲۸۲/۷ ح ۴

الوافی : ۷۳۰/۳ ح ۶

تفسیر برهان : ۳۶۴/۴ ح ۳

فرمودند:

آن را به نیروی بشری از زمین نکنم بلکه به نیروی الهی بود و به قوت نفس_ مطمئنه ای بود که به لقاء و دیدار پروردگارش اطمینان دارد و از او خشنود است و این علامت این است که مردمان طاقت دیدن و شنیدن اسرار امیرالمومنین علی علیه السلام را ندارند.^۱

394- مردی ناشناس کنار خانه علی

روز شهادت حضرت علی (علیه السلام) سراسر کوفه یکپارچه عزا شد، به طوری که یادآور رحلت رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم در مدینه بود، دهشت و اضطراب مردم را فرا گرفت، ناگهان مردم دیدند مردی گریان و شتابان در حالی که می گفت: انا لله و انا الیه راجعون به پیش می آمد، مردم او را نمی شناختند (گویا حضرت خضر بود) او فریاد می زد: امروز رشته خلافت نبوت بریده شد، تا اینکه به در خانه امام علی (علیه السلام) آمد، آنگاه با سوز و گداری خطاب به علی (علیه السلام) چنین گفت:

خدایت رحمت کند ای ابوالحسن! تو در گرایش به اسلام از همه پیشگامتر بودی و در گرایش به ایمان از همه پیشروتر، و در یقین استوارتر و ترسناکتر از همه به خدا، بیش

از همه^۲ رنج کشیدی و از همه بیشتر از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم پاسداری نمودی...^۳

آن هنگام که اصحاب پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم ناتوان بودند تو توانا بودی، آن هنگام که آنها در جبهه جنگ، خواری و زبونی از خود نشان می دادند، تو مرد میان جنگ بودی و آن وقت که آنها سستی کردند تو بر پا خاستی ...
تو همچون کوه بودی اما کوهی سبب و استوار که در برابر طوفان نلغزند ...

ای کسی که در پرتو وجودت راه راست روشن شود و مسائل مشکل آسان گردید و شعله های آتش (فتنه ها) خاموش شد اسلام با تو نیرو گرفت، و فرمان خدا آشکار گردید، با رفتن جانشینان را در رنج و غمی جانکاه فرو بردی، تو بزرگتر از آن هستی که سوگ فراق با گریه جبران گردد، مصیبت فراق تو در آسمان بسیار بزرگ جلوه کرد، و در زمین انسانها را خورد نمود انا الله و انا الیه راجعون ما تسلیم قضای الهی هستیم ...

تو برای مؤمنان، پناه و سنگر و کوهی سربلند و خلل ناپذیر، و برای کافران شراره خشم بودی.
آن مردم ناشناس همچنان با سوز دل سخن می گفت و در طول گفتار او، همه مردم حاضر، سراپا گوش بودند و سخن او را می شنیدند، تا اینکه سخن او تمام شد و سخت گریست، حاضران همه گریستند، سپس او را ندیدند، به جستجویش پرداختند ولی پیدایش نکردند¹

395- غصه دار یتیمان

قنبر می گوید: روزی امام از حال زار یتیمانی آگاه شد، به خانه رفتیم و برنج و خرما و روغن فراهم کرد و خود به دوش کشید و به من اجازه حمله آنها را نداد.

وقتی که به خانه یتیمان رفتیم غذاهای خوش طعمی درست کرد و به آنان خوراند
و آنها را سیر کرد، سپس بر روی زانوهای او دست خود راه می رفت و با صداهای مخصوصی بچه ها را می خنداند بچه ها نیز صدای امام را تقلید می کردند و می خندیدند.

سپس از منزل خارج شدیم به امام گفتم: مولای من امروز دو چیز برای من شگفت انگیز بود؛
اول آنکه با صدای مخصوصی بچه ها را می خندانید و دوم آنکه غذای آنها را خود بر دوش حمل کردید.

¹. [اصول کافی جلد 1، 1].

حضرت فرمود: اولی برای رسیدن به پاداش بود و دومی برای آن بود که وقتی خانه یتیمان شدم آنها گریه می کردند خواستم وقتی خارج می شویم آنها هم سیر باشند و هم خندان.^۱

396- سه بار بیعت گرفت

اصبغ بن نباته می گوید: وقتی جماعتی از یمن نزد امام وارد شدند و با آن حضرت بیعت کردند. ابن ملجم هم که جز آن گروه بود بیعت کرد و بعد از بیعت حرکت کرد که برود حضرت او را صدا زد و از او عهد و پنهان گرفت که بیعت خود را نگسلد، او پذیرفت، سپس تا حرکت کرد اما مجدداً حضرت برای سومین بار درخواست بیعت و استحکام آن را نمود، ابن ملجم که از این واقعه متعجب شده بود گفت: ندیدم با دیگران این گونه عمل کنی، امام به او فرمود: برود اما من نمی بینم که تو بر آنچه بیعت کردی وفا کنی. ابن ملجم از زمانی که اسم مرا شنیدی از حضورم ناراحت شدی در حالی که به خدا قسم من ماندن با تو و جهاد برای تو را دوست دارم و قلب من دوستدار توست و محققاً من دوستداران تو را نیز دوست دارم و با دشمنان تو دشمن می باشم.

امام تبسمی کرد و فرمود: ای برادر مرادی اگر از چیزی سؤال کنم صادقانه جواب می دهی؟

گفت: بلی ای امیرالمؤمنین!

حضرت فرمود: آیا تو دایه ای یهودی داشته ای که هر گاه گریه می کردی تو را کتک می زد و به صوت سیلی می نواخت و می گفت: ساکت شو! زیرا تو از کسی که ناقه صالح را پی کرد شقی تری و بزودی جنایت عظیمی را مرتکب خواهی شد که خداوند به خاطر آن بر تو غضب کند و سرنوشت تو آتش جهنم باشد؟
ابن ملجم گفت: این بوده و لیکن به خدا قسم تو در نزد من از هر کسی محبوبتری.^۲

^۱[شجره طویی، ص 407].

^۲[انوار نعمانیه، ص 19].

397- همدم انبیاء و اولیاء علیست

روی حارث حضرت امیر (علیه السلام) را دید که با حضرت خضر در نخیله [964] نشسته که ناگه طبقی خرما از آسمان برای آنها نازل شد و آنها از آن خوردند.

حضرت خضر وقتی خرماها را می خورد هسته های آن را دور می انداخت ول حضرت امیر (علیه السلام) هسته خرماها را در دست خود جمع می کرد.

حارث می گوید: به امام گفتم: که این دانه های خرما را به من ببخش، آن حضرت آنها را به من داد و من نیز آن هسته ها را در زمین کاشتم و آنها نخل خرما شد و خرمایشان آنچنان پاکیزه بود که مثل آن را من ندیده بودم.¹

398- چگونگی غسل بدن امام علی

محمد حنفیه می گوید: چون برادرانم مشغول غسل پدر شدند. امام حسین (علیه السلام) آب می ریخت و امام حسن (علیه السلام) غسل می داد و احتیاجی به این نبود که کسی بدن مطهر و معطر پدرم را جا به جا کند، بلکه بدن پدرم هنگام غسل، خود از این سو به آن سو می شد و بویی خوشتر از مشک و عنبر از بدن مطهرش به مشام می رسید، چون کار غسل تمام شد. امام حسن (علیه السلام) فرمود: ای خواهرم! حنوط جدم رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم را بیاور. آنگاه زینب علیها السلام حنوط باقی مانده ای که سهم امام بود را آورد و آن همان کافوری بود که

جبرئیل آن را از بهشت برای پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم و فاطمه علیها السلام و امام علی (علیه السلام) آورده بود. وقتی حنوط پدرم را باز کردند، شهر کوفه از بوی خوش آن معطر شد، آنگاه پدرم را در پنج جامه کفن کردند و در تابوت نهادند و بر اساس وصیت پدرم حسنین: عقب تابوت را برداشتند و جلوی تابوت را (جبرئیل و میکائیل همزمان امام در میادین جنگ) برداشتند و به جانب نجف شتافتند. بعضی از مردم می خواستند به دنبال تابوت آیند که امام حسن (علیه السلام)

¹[منتهی الامال].

آنها را به مراجعت فرمان داد، و برادرم امام حسین (علیه السلام) می گریست و می گفت: لا حول و لا قوة الا بالله العلی العظیم؛ ای پدر بزرگوار، پشت ما را شکستی؛ من گریه را از جهت تو آموخته ام^۱

399- همه در بحر غم مولا

محمد حنفیه می گوید شبی که تابوت پدرم را از کوفه به نجف حرکت می دادیم، به خدا سوگند من می دیدم که جنازه آن حضرت بر هر دیوار و یا خانه ای و یا هر درختی که می گذشت آنها خم می شدند و خشوع می کردند وقتی تابوت به موضع قبر رسید، فرود آمد و امام حسن (علیه السلام) با جماعت همراه بر آن حضرت نماز خواندند و هفت تکبیر گفت، و بعد از نماز جنازه را برداشتند و آن موضع را حفر کردند که ناگاه قبر از پیش ساخته ای نمایان شد و چون خواستند پدرم را داخل قبر نمایند [امام باقر (علیه السلام) می فرماید: حضرت امیرالمؤمنین (علیه السلام) را پیش از طلوع دفن کردند. [صدای هاتفی را شنیدم که می گفت: داخل کنید او را به سوی تربت طاهر که حبیب به سوی حبیب خود مشتاق گردیده است، و نیز منادی صدا زد که: حق تعالی شما را صبر نیکو کرامت فرماید در مصیبت سید شما و حجت خدا بر خلق خویش^۲

400- دختر یتیمی از علی می گوید

ابن شهر آشوب روایت کرده است که عبدالواحد بن زید که می گوید: که من در خانه کعبه مشغول طواف بودم دختری را دیدم که برای خواهر خود سوگند یاد کرد به نام امیرالمؤمنین (علیه السلام) به این شکل؛ لا و حق المنتجب بالوصیه الحاکم بالسویه العادل فی القضیه العال البینه زوج فاطمه المرضیه ... عبدالواحد می گوید: من در تعجب شدم که این دختر با همه کودکانی که در چگونگی این طور زیبا علی (علیه السلام) را مدح و ثنا و ستایش می کند، از او پرسیدم: ای دختر! آیا تو علی (علیه السلام) را می شناسی که این گونه او را ستایش می کنی؟! دختر گفت: چگونه او را نشناسم کسی را که وقتی پدرم در جنگ صفین در یاری او شهید شده بود و ما یتیم بودیم ما را یاری می کرد و متوجه احوال ما بود.

سپس ادامه داد: روزی امام به خانه ما آمد! به مادرم فرمود: حال تو چگونه است ای مادر یتیمان؟ مادرم به حضرت عرض کرد: بخیر است، آنگاه مادرم من و خواهرم را نزد آن حضرت حاضر کرد؛ من بر اثر مرض آبله نابینا

^۱. [منتهی الامال].

^۲. [منتهی الامال].

شده بودم وقتی نگاه امام به من افتاد، آهی کشید و این دو شعر را قرائت کرد.

ما ان تاوہت من شیء رزئت به

کما تاوہب للاطفال فی الصغر

قدمات والدم من کان یکفلهم

فی النائب و فی الاسفار و الحضر

آنگاه آن حضرت دست مبارکش را بر صورت من کشید و چشم من بینا شد،

آن چنانکه در شب تاریکتر رمیده را از مسافت بسیار دور می بینم^۱

^۱. [منتهی الامال].

منابع :

منابع كتاب امام على شناسى

أنوار الهداية،

تظلم الزهراء (عليها السلام)،

موسوعة كلمات الإمام الحسين (ع)،

كتاب الفضائل أبى الفضل بن جبرائيل القمى،

مجمع النورين الشيخ أبو الحسن

المرنديفى

حليّة الأبرار فى أحوال محمد و آله الأطهار،

¹مستدر ك الوسایل،.

بحار الانوار

امالى شيخ صدوق،

تاويل الآيات

كشف اليقين،

مقام الامام على.ع

مناقب مرتضوى

مشارق الأنوار

مدينة المعاجز

القطره

طبرانى، معجم الاوسط

مسند احمد

-ابن مغازلى، مناقب على بن ابى طالب

ابن ابى الحديد، شرح نهج البلاغه

شيخ صدوق، الامالى

ابن شهر آشوب، مناقب آل ابى طالب

ابن بكار، الاخبار الموفقيات

ابن مغازلى، مناقب على بن ابى طالب

زمخشري، ربيع الابرار
راغب اصفهاني، المحاضرات

ابشيهي، المستطرف

اختصاص شيخ مفيد

طبراني، معجم الاوسط

مسند احمد

راغب اصفهاني، المحاضرات

الاختلاص

دانشنامه اميرالمومنين عليه السلام، ري شهري،

انساب النواصب

امالي شيخ طوسي

اسناد

حيوة القلوب

معاني الاخبار،

تفسير كشف الاسرار، خواجه عبدالله انصاري، .

فضائل ابن شاذان

تهذيب، كتاب النذور

انساب النواصب،

تفسير فرات

كامل الزيارات، ترجمه ذهني تهراني،

مأه منقبة من مناقب أمير المؤمنين و الأئمة

الغدير

علي (عليه السلام) وليد الكعبة

علل الشرايع

الرياض لنضره،

¹كشف الغمه

عيون اخبار الرضا..

محجة البيضاء،

ارشاد مفید

حديقة الحقيقة

مناقب خوارزمی

افکار امم

غاية المرام

فضائل الخمسة

تلخیص الرياض

شیعه در اسلام

ناسخ التواریخ

شبهای پیشاور

ذخائر العقبی

کفایة الخصام

ینایع المودة

شواهد التنزیل

الأنوار النعمانیة

کتاب نفیس صحیفه الابرار نوشته مرحوم علامه میرزا محمد تقی ممقانی ملقب به حجه الاسلام و مشتهر و متخلص به نیر

تبریزی رضوان الله تعالى علیه

مستدرک الوسائل

تحفه ناصری

الفصول المختارة

الروضة

الفضائل

دژ بحر المناقب

لاله ای از ملکوت / چاپ چهارم / کمال الملک / قم / ۱۴۲۳

فضائل الخمسة عن الصحاح الستة

تفسیر جامع

علی از کعبه تا محراب

اکسیر اعظم

خوبی ها و بدی ها

زندگی دوازده امام

جلاء العیون

مجله مبلغان شهریور 86. شماره 95

کتاب نصایح - سخنان چهارده معصوم - هزار و یک سخن : ص 233) به نقل از کتاب داستانهای از بسم الله الرحمن الرحيم

(جلد 2) تالیف قاسم میر خلف زاده

کتاب اخلاق زمامداری، تالیف صابر اداک
السلسلة الصحيحة،

مسلم

کتاب السنة لابن أبي عاصم،

معرفة الصحابة

کتاب سلیم بن قیس

روح المعانی، الوسی،

خصایص الائمة، رضی

الاستیعاب، ابن عبد البر،

الجامع لاحکام القرآن

علامه شافعی در مناقب،

- تنزیل الایات، حبری

مناقب ابن شهر آشوب

کافی،

جواهر الولاية،

تفسیر المیزان

ویکی پدیا، دانشنامه آزاد¹

ارشاد القلوب

آفتاب ولایت
سیصد و بیست داستان از معجزات و کرامات امام علی (ع)
تحفه المجالس
جامع المعجزات رضا قائمی
القطره تألیف مرحوم علامه مستنبط رحمت الله علیه ۲۹۶
الخراج و الجرائح
منهاج البراعه، میرزا حبیب الله هاشمی خویی
الذریعه، شیخ آقا بزرگ تهرانی،
الکامل فی التاریخ، ابن اثیر، چاپ دوم، بیروت، ۱۳۸۷ هـ (۱۹۶۷م).
إقبال الأعمال
داستان دوستان-محمد محمدی اشتهااردی

1001 داستان از زندگانی امام علی (ع) - رمزی اوحدی محمدرضا

قضاوت های امیرالمومنین علیه السلام از علامه شوشتری
قطره ای از معجزات چهارده معصوم:
پرتوی از فضائل امیر مؤمنان، علی علیه السلام،
عیون اخبار الرضا علیه السلام
کشف الیقین
علی و زمامداران/ علی محمد میرجلیلی
تاریخ بغداد
تاریخ مدینه دمشق
کشف الاسرار،
کحل البصر، محدث قمی
محجۀ البیضاء،
لطایف الابرار
داستانهای اصول کافی

داستانهای پراکنده

گوهر مراد

علی مع الحق

[نصایح

سفینه البحار

تاریخ صحابه، مهدی اخوانی، چاپ سوم، مشهد، ۱۳۳۹؛

اسد الغابه،

رجال طوسی،

کشف الیقین علامه حلی

تاریخ تشیع در ایران

معصوم دوم،

سخنرانی استاد رفیعی با عنوان ابا عبدالله مظهر شجاعت

نهج البلاغه صبحی صالح

اکسیر اعظم "سید محمود میرشکرائی تفرشی"

شبهای پیشاور "سلطان الواعظین شیرازی"

امیر المؤمنین در عهد پیامبر "محمد صادق صدر

الفصول العلیه

حیاه الامام حسین

مرزداران

20، داستان از سفینه البحار

فوائد الرضویه

پیکار صفین

جلال الدین مولوی

نهج السعاده

تتمه المنتهی

– المناقب، الموفق بن احمد الخوارزمی، قم، جامعه مدرسین، چاپ چهارم، ابن شاذان، مأه منقبه، قم

- محمد تقی مجلسی، روضه المتقین

شیخ طوسی، امالی، قم، دارالثقا

مجلس 14، دیلمی، ارشادالقلوب، انتشارات شریف رضی، 1412 ه.ق

علامه حلی، شرح تجرید الاعتقاد، جامعه مدرسین قم

کنز العمال، متقی هندی، بیروت، مؤسسه الرساله

خصال صدوق، جامعه مدرسین

فرائد السمطین، جوینی

کفایه الطالب، الکرخی

حلیه الاولیاء، ابی نعیم

انساب الاشراف

اشک شفق

ابن کثیر دمشقی، البدايه و النهايه، بیروت، مكتبة المعارف

المستدرک علی الصحیحین، حاکم نیشابوری، بیروت، دارالمعرفه

تاریخ الخلفاء سیوطی، باب فضائل علی (ع)،

خطیب بغدادی، تاریخ بغداد

تاریخ دمشق، ابن عساکر

موده القربی، شافعی همدانی، چاپ لاهور

تفسیر سوره حجرات، شهید دستغیب

سید محمد ضیاء آبادی - کتاب جبل متین (جلد اول)

الکنی و الالقاب

شجره طوبی

انوار نعمانیه

<http://emamali.net/Fazael/haybat.htm>

<http://emamali.net/Fazael/eman.htm>

<http://v0.bahjat.ir/index.php/2011-09-08-10-59-54/hekayat.html>

<http://rasekhoon.net/article/show>

<http://www.mashregnews.ir/fa/news/175956>

a-alavi110.blogfa.com/post-122.aspx

<http://nabaa.blogfa.com/cat-1.aspx>
